

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

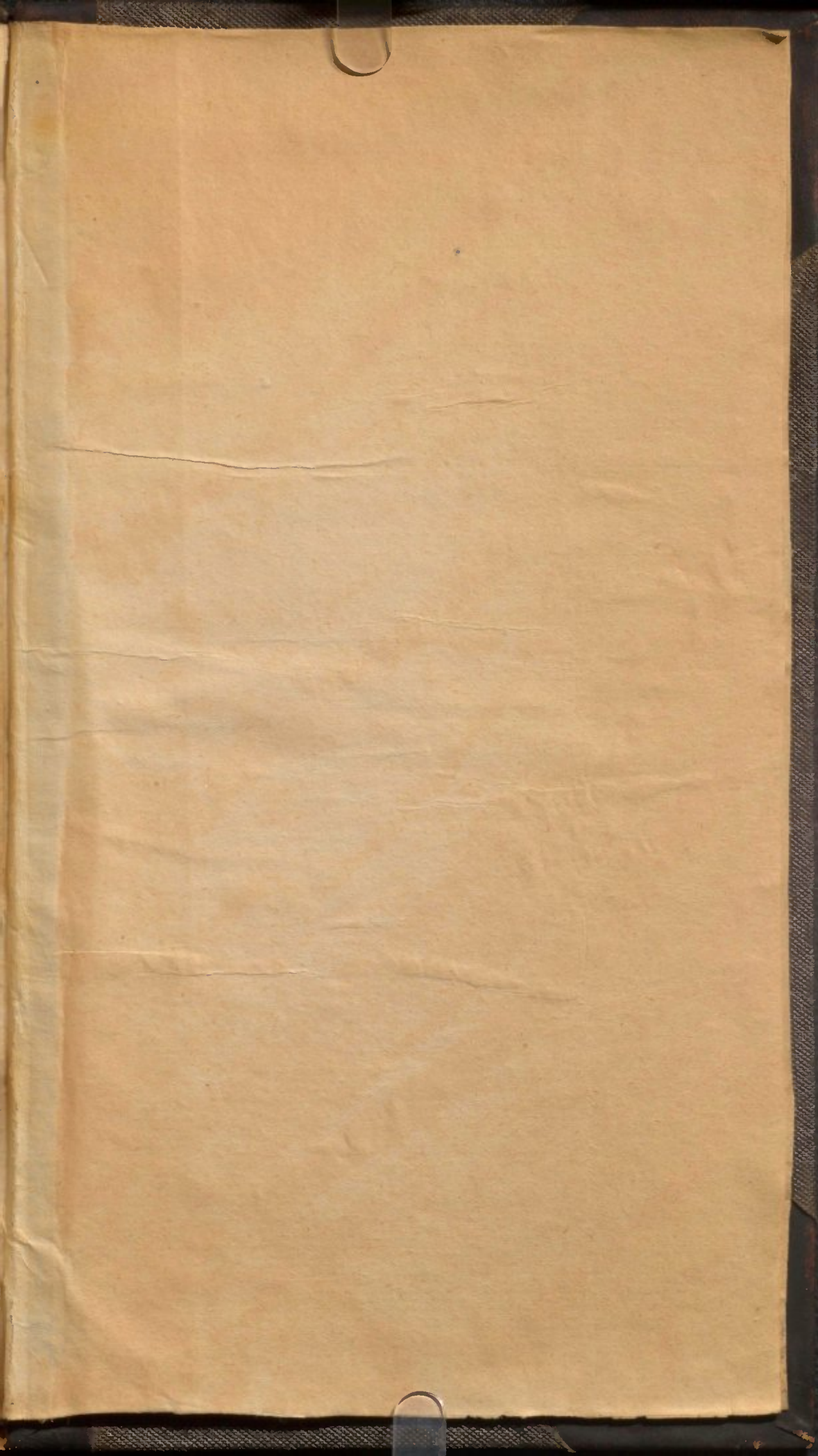
7785 13

M79

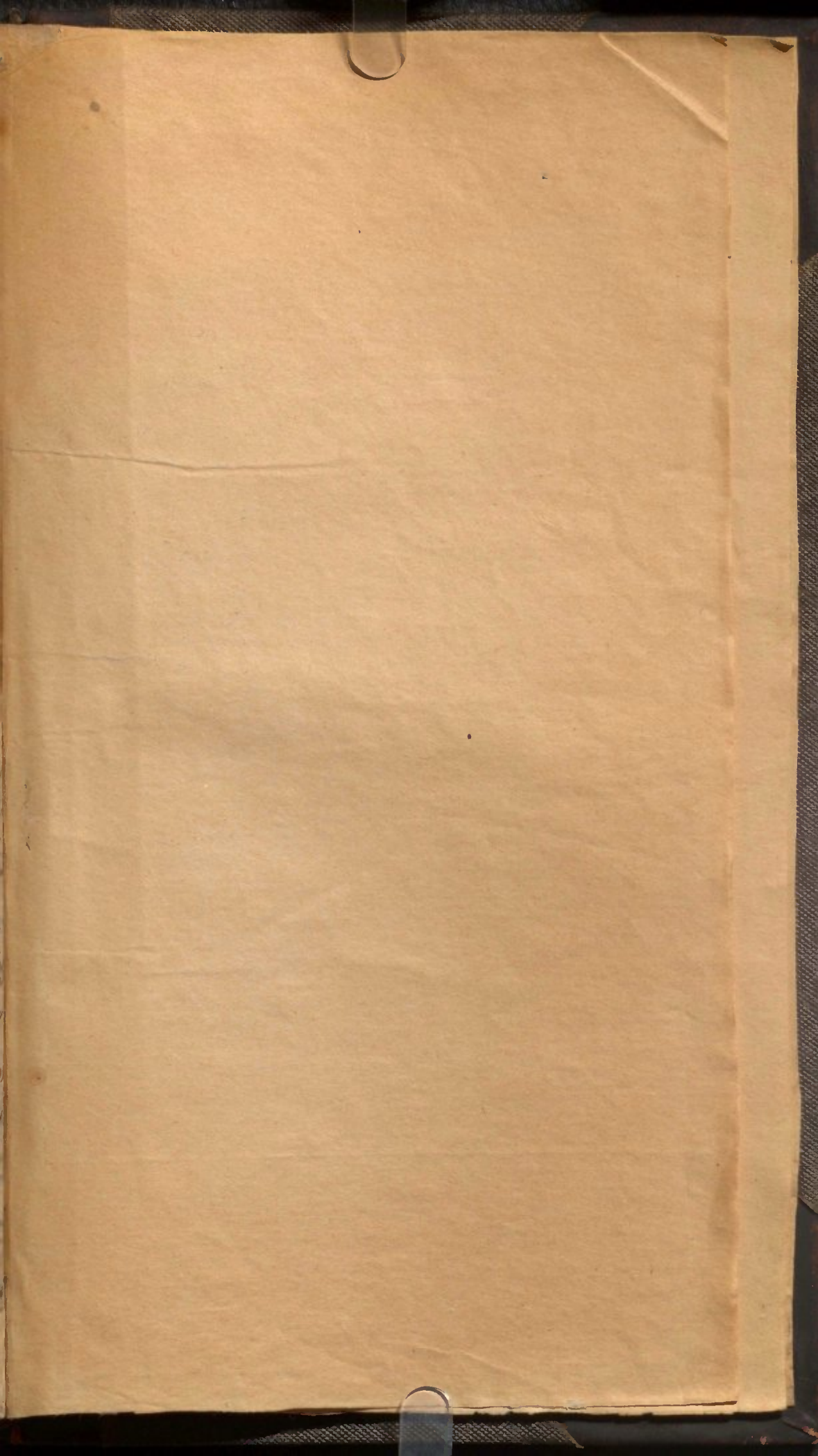
7785

13

1664776







مجلس
۲۷
۲۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَمَّ بِهَجْرِهِ

ابراهیم صید و اعدا و سپس بیست و یک رکعت ابراهیم او هر روز بی از اوراق و شجره از بیجا سمت
 و ضو حیانه است و بر هر شمری از انبار و زهری از انبار انوارا بجا و بقدرت بارک حقان بر نظر مویست
 هر روزی در قرئت معرفت که در این ایام که در فیکه او بر بنات در پرچ و جود است که خدا نشود و نامیکند و بخواند
 روی او در صفتی برکت از حق نهال می راید تا سجا قدرت است که در کتاب و تصویر نگار خانه او پیش
 بر صفات اوراق ظاهر نکشت و تا خود شید جگت کلک و هر بنات حیوانات کشید نوعی و الوان شکل کل بر منصف جلوه
 نمود شعرا می باشد که آیه و قول عالم واحد و در در و روان و صلوات میان حضرت خاصه و کرم غرض از کونین برود
 وجود مبارک بود و موجب فریفتن منقش فضل دین او علی من الصلوات افضلها و من التجات الکما شعرا فیما
 الجوان نه شفاعت و صلوات علی و صلوات علیا: اما بعد بر باران فضیلت و اصح حکمت و مستور نماند که خیر از انواع
 مخلوقات و اصفاف موجودات از حکمت ربانی خاسته باشد و هر چیز را چنانکه منصفی و جود بیست و شش مرتبه از انتم تسبیح
 هر چند معرفت او بر تمامه انبیا و خلق بر حق ظاهر نکشت و جود در تخمین اختران و ابداع خالق که او را ندانست اما بعضی
 که گاه ای نراج و خاصیت و منفعت معرفت آن از روی حق و خفا و تجلی کرده با امام الله تعالی و تقدیر کرده و نیز
 بر از علی در معرفت او و بحسب حدیثی که در حدیثی از یکدیگر جدا نهاده اند چون بنده
 کسرتن علی بن الحسین الاضواء الرشید کما حی زین العطار در قسم بحسب الله و در الامکان شروع نموده
 در تاریخ سنه سبعین و سبعه مائه می رسد تا قول اصح و تحریر ارجح نماید تا جماعتی که نامش از این علم
 داشته باشند بلال معرفت این کتاب است که این اشعار و التسمیاء کنند و نیز مدنی در تفسیر تمام جمیع عتبت
 مصروف و غافل است معطوف آن بوده که بوسه در لیستین از توبه بد اختر می رسد شهرستان مشتمل بر طالع می رسد
 و دید بر کمال انوار خود را از نوره القافین مدار گرداند و انبیا فی انکه شریف نیل شفاق و معرفت و تو مثل
 کائنات الطاف و مومیت صلوات بر علی که خاک در کاه او کیمیا بر منقش و هوای بارگاه او جانی خیمه صاغر
 اند بود و خدا نکه عقل و در بین و فهم در اندیش در عرصه امکان و فضای دوران دوران کرد
 پس از استقامت آسمان مغرب حضرت زین در با ملکه تخت نشین سلطان نشان سلطان خواند جهان است آثار
 هر جمله نشین و مایا بود و بر پست و آنکه بر سر عفا نشین با و را نابوده راه با وجود در پیش غرض از آن

سلمان

بعده

البر

صید

که تواند کرد و این سایه خورشید نگاه : ز هر زمره ای دولت خورشید شرف : شکر کرده و عفت سایه اطفاف : عهده دنیا و الدین بر بیع
الجمال خلد الله قیام سلطنتها و ابدانها معدتها بربت سنا و در قانون سعادت خوش و ذریه اغراض صحت در نظر از نظر بیانی صحت
ایضا قریب آن که در نگاه او شرفای انواع حواد و منافع است با کامرانی و دفاع علامت طایع و منهاج طرق اقبال و جامع منقذات
نقود است نسبت امیدوار که بعین طبع است که در این صحت و احکام حکمت است که باشد و الله الموفق المعین بمانند کتاب
بر دو مقاله متعال اول در او و مفرده سالی آن بقدر طایفه ابدال اصلاح و منقذات و مفردت آن مقاله دوم در مکرر است مستعمل و این کتاب
اختیار است بی نام نهاد مگر با عطف است که او را نیاید یا حیوان یا معدنه بود اما بنا مستعمل از وی نبود و او را نیاید یا حیوان
یا عنصر یا نبات یا صومع یا اصولی یا حیوان بود که جمله است عمل بود که در استعمل از آن بود و میجو سواج و باز در آن تا قبول و امتثال
و در آن که در حق خود تمام شده باشد و وقت خود رسیده بود پیش از تیر لوان و اگر رسیده بود مانند این که در مکرر و با کون و اشغال
باید که در تیر لوان که در حق خود تمام شده باشد و وقت خود رسیده بود پیش از تیر لوان و اگر رسیده بود مانند این که در مکرر و با کون و اشغال
و حق که رسیده بود از آن افادان که در آن بود و چون غنیمت و نسیب و الحوان و امتثال آن بعد از معنی تمام یافتن که رسیده بود و در وقت
و بطور خود رس و حاشا و امتثال آن بعد از آن که در آن رسیده بود و اگر رسیده بود مانند فائده و در نظر و بلاد و اشغال آن بعد از آن
تمام از آن رسیده بود و استعداد رسیده بود و اگر رسیده بود مانند از نظر و بطور خود رسیده بود و در وقت تمام یافتن که رسیده بود و بعد از آن
و اگر رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
و نباتات حاصل آتوی بود از سری و در کلام از نباتات که در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
و اگر رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
انقطاع از غایت حفا و رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
اشغال آن رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
او بود از هر طبقه در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
نیاید نگاه و در این کتاب که در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
و این کار رسیده بود از آن که در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
و اشغال آن رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود
نگاه و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود

این کتاب در این باب است که در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود و در وقت رسیده بود

فرعون یا قوس با قلی تو با دام تر و خلط فلفل سفید با قلی و امثال آن بسبب قوی
 سیوم طرز جنایه بعضی ادویه واجب بود که طریقی کنند که سر آن تنگ بود و سر
 بوم استوار کنند تا قوه این تاثیر هوا تحلیل نیابد مانند مشک و کافور و غیره مثل
 او بی آن بود که در ظرف آسری کنند و اگر یافت نشود آبکینه و کافور در ظرف آبکینه کنند
 و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه محکم دارند
 مانند زور و اوراق و بعضی در آبانه کنند مانند خر بقیق و سید و گلاب و امثال
 آن و بعضی را در عصاره کوباس کافی بود مانند آفاقیا و پوش و عصاره جهارم آنکه
 جایگاه آن چنانکه مخازن ادویه در موضعی بود معین در حرارت و برودت و خا
 از طرب و در موضعی که نیک گشاده بود و در مرطاب و در خان نهیند پنج نهادن ادویه
 ادویه که لازم بود که هر یک را بجای خود نگاه دارند با ادویه نهاده مثل سقونیا
 واقیون و ادویه که اقوی بود مانند حلیت و سکیج و امثال آن در مجاورت ادویه
 که استعداد قبول رواج داشته باشد و بسبب آن قوت ساقط گردید میمانند
 نفع و نیلوفر و امثال آن نهیند چون این معنی مقرر شد که ادویه از سه قسم
 بیرون است از ادویه نیت و قول کلی که دو از غیر تغییر کنند باید دانست
 اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمیت از پنج قسم است نیت یا غذای مطلق
 یا دوائی مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه معذای یا سم و آنچه خورده شود یا سهیل
 الاستحاله بود قوت بدن دایما بر وی غالب بود و از ابدل ما تحلیل سازد و آن اعداء
 مطلق بود چون نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن و را تغییر کند یا زوی بدن را
 دوائی مطلق گویند مانند زنجبیل و قزقل و سنبل و مانند آن یا چنان بود که اول بدن را
 در بدن تاثیر کند و از ابدل ما تحلیل سازد این را غذای دوائی گویند چون سرکه
 و خشخاش و کاهو و مانند آن و اگر قوت دوائی غالب بود از ادوائی معذای گویند
 مانند کون و ناخواه و کرفیا و مانند آن یا چنان بود که قوت وی ثابت بود و
 اما کیفیت آن بر بدن غالب نبود و مفسد بدن باشد از اسم خوانند مانند شیش
 و شوکران و سبک و امثال آن و اسد علم چون کلیات معلوم شد روی معذوات آیم
 در یک جنایه التزام گردیم و بگردید شود و این الموفق بالصواب **باید المطلق**

۳۰۶

نیت و

و این را

او

مستحب است

در روز

۱۱۱

بناقصت که تخم وی مستعملت و مانند تخم کرفس بزرگی و بلون کبود بود و بسکلی
 نیره بود بغایت تلخ بود و آنچه سبز بود و قدری از آن بزرگتر بود آن اطریلا
 است غیر مصری از اسپارسی تخم خطی خوانند و آنچه کبود بود و مصری بود ^{حشیش}
 ویرا رجل الطیر خوانند و در جل الغراب و جزر الشیاطین نیز خوانند و گفته شود
 و طبیعت اطریلا گرم و خشک بود در آخر درجه دوم و در مداوی برص و
 بهق بغایت سودمند بود و بعضی دو تنها مستعمل کنند و بعضی بکرم از آن
 دبا دگر عاقره ما بسایند و بعسل برشند و فرورند یک ساعت یا دو ساعت در
 آفتاب بنشینند چند آنکه عرق کنند و گاه باشد که همان زمان آبله بزند و گاه باشد
 که روز دیگر یا شبانه آبله بزند و آب زرد بسیار روانه شود بقدر حق جل و اعلا
 لوه آن موضع باز بلون اندام گردد خاصه که این عله در موضع کوشت مند باشد و
 این مجربست و بکرات امتحان کرده اند اما بشرط آنکه شفیه کرده باشد و باید که در
 تابستان باشد وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند که یک جزو
 و نیم اطریلا و یک جزو مار یک جزو و ورق سداب یک جزو مجموع کوفته و بخیته
 پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامند از برص شفا یابند با ذ
 بن اله تعالی خاصه که در آفتاب بنشینند چند آنکه عرق کنند و اگر بسایند و بعسل
 کف گرفته برشند و هر روز دو مثقال با آب گرم بیاشامند پانزده روز متواتر
 البته برص بکلی زایل گردد باذن اله تعالی و اگر تنها کوفته و بخیته در بینی بزنند مند
 بچه بیندازد **آرغیش** بزبان اهل دمشق و مصر عود ترخ خوانند و آن اصل
 اشتر بار است که پیار سی پوست بیخ زرشک خوانند و طبیعت آن گرم بود در درجه
 و خشکست در درجه دوم منفعت وی آنست که چون بچوشانند و بدان مضمضه
 کنند قلاع زایل کند در بردهن که یاشد و بر نوع که باشد و بغایت مجربست
 و اگر بچوشانند در کلاب و چشم چکانند بر طوبی که باشد زایل گردد و سودمند
 بود جهت بقیه رمدی که بر من شده باشد و اگر پیش از در چشم استعمال کنند صحت
 چشم نگاه دارد و اگر بطبخ آن احتقان کنند جهت بریشهای روده نافع بود و اگر با زرد
 یا سرکه بچوشانند و بیاشامند بغایت نافع بود جهت در درجه دوم و درم آن نرم کند و

خلاصه آن
 در مداوی برص
 و آنست
 در مداوی برص

در مداوی برص

در مداوی برص

هجر

صوب بود و در صداد گفته شود و اگر چیده بود لطیف تر بود از هر آنکه قوه وی زیاد
 بود و چون سوخته باشد مغزی تمام بود و جهت تقویه دل بغایت نیکو بود و حقا نازا سود دارد
 و مقدار شربی یکدرم بود و چون بعد از سوختن بستونید جهت بریشهای چشم نافع بود و پو
 وی مسخ می شود مانند قطن بلکه معتدل بود و کوبید پوکشیدن او شش ناپیدا کند و معده را
 بد بود خصوصا خشن وی و مصلح وی زربا و اترج بود **بامبل** جوز الابهل کوبید و عنبر
 العرغ کوبید و بر سر غج نیز کوبید و آن تر سرو کوبست و پیارسی تخم دیل خوانند و طبیعت
 آن گرم و خشکست در دوم و جالیفونک کوبید در سیوم و بهترین آن سیاه رنگ بود فربه و
 بهترین ورق آن سبز رنگ بود و منفعت وی آنست که اگر باروغن کبخند بخورشانند در
 ظرفی آیین ناسیاد شود و در کوش چکاند کرمی زایل شود و چون بکوبند و بپرزیند و
 بر آنکه افشانند نافع بود و اگر در دم سفوف سازند که مهابا مجموع بکشد و اگر بیاشانند
 یا بعل برشند در دم لعوق کنند حیض براند و بجز زنده بکشد و بجز مرده بیندازد
 و اگر تریب اهل ده درم سخی کنند و با سرکه برداء الثقلب طلا کنند زایل کند و اگر زرن بخورد
 یا بخور کند بجز بیندازد و وی مفروض بجز و مصلح آن خود الوجست یا خولجان یا جاما
 و بدل آن جوز السرو است **ابنوکا** دو نوعست سیاه و مله و درخت آن بدرخت
 غاب ماند و هر دو نوع چون در آب اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه است
 طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و چون حل کنند در آب و کحل سازند سفیدی
 چشم و شکوری ببرد و نافع بود و سوزنی آتش و اگر در یکی سفالین بسوزانند
 تا چون فم شود و بستونید بغایت نافع باشد جهت درد چشمی که از بیوسته بود
 و جهت خارش چشم و نشانه آن موی بر ویاند و اگر بیاشانند سنگ کرده و شش
 بریزند و اگر نشاره آن سخی کنند و بر ریشهای زشت افشانند خشک گرداند و مؤلف
 گوید که در خشکی بند با که از زخم کارد و شمشیر بود بهترین معالجاتست و کوبید
 بدل آن چوب کنار است و مصلح وی صمغ عربی یا شاه سفرم و وی سنگ
 بریزند و باد با که در شکم باشد تحلیل کند **پاکیا** را گوکیاب نیز کوبید و آن نسج
 الکنگوست پیارسی کرده کوبید و بشیراری کوبیده نیز منفعت وی آنست که چو
 بر جراحت نمند خون باز دارد و بر بانگند که آن جراحت ورم کند و چون سر

بسم الله الرحمن الرحيم
 در کوش چکاند کرمی زایل شود
 و اگر تریب اهل ده درم سخی کنند
 و اگر بیاشانند سفید کند
 و اگر زرن بخورد یا بخور کند
 و اگر نشاره آن سخی کنند
 و اگر بیاشانند سنگ کرده و شش
 بریزند و اگر نشاره آن سخی کنند
 و اگر بیاشانند سفید کند
 و اگر زرن بخورد یا بخور کند
 و اگر نشاره آن سخی کنند

مدرک

بر آن جگانه و بر دمل نهند در ابتدای آن و بر بالنگند تا خشک شود تا نافع بود و در با
 ننگند که دمل بزرگ شود و باز که داند و اگر لقره بدند با بالنگند جلا یابد و اگر که تینه
 که در تابستان بود کثیف و کبید بود در پوست بندند و بر بازوی کسی بندند که
 تب ربع داشته باشد نزال کند **ابرون** حی العالمست و کفته شود و معنی آن حی الاابد
 بود یعنی همیشه زنده و برک وی همیشه سبز بود و زیدد و در خاک کفته شود **ابراد**
لقط حی العالم است و کفته شود **ابیل** قاقله صغار است چون از غلاف بیرون کشند
 لای حی خوانند و غلاف او مثلث باشد و آن دو نوع است یک نوع بمقدار جوز بود
 مثلث شکل و یک نوع مانند استخوان بلید گرد بود و پوستی رقیق داشته باشد و بر
 دو نوع قاقله کوچکست و پیل و بال و خیر بویا و بال بوا و پیل بوا و شوشنیز خوانند
 طبیعت آن گرم و خشک است در اول درجه سیوم و بهترین وی آن بود که بوی وی
 بغایت تیز بود و منفعت وی و قوت وی مانند قرقفل بود و جهت معده و جگر مرد
 نافع بود و قی باز دارد و گویند لطیف تر بود از قاقله بزرگ **اسیت** شمع از جهت بیاری
 پیر بالنگ و گوشت ترنج خوانند و بهترین آن گوشت بالنگ است که از بال بوا
 و گرم سیریان از مرکب خوانند طبیعت آن گرم و تر است در درجه اول و خوردن
 وی در بعضی است و معده را زیان دارد و قولنج آورد اوی آن بود که ویرانتر
 کند **ابو علیس** بیاری کل خیزی گویند و آن انواعست و در باب خاک کفته شود
ابن عرس بیاری را شو گویند اگر اندرون وی بکشیز بیاکنند و خشک کنند سود
 مند بود جهت که زندگی جانوران زهرناک و اگر ننگ سود و خشک کنند و متفکراتان دفع
 ضرر باد سموم کند و اگر دماغ وی یا گوشه وی بر که بخورد صرع را سود مند بود اگر گو
 وی ضما د کنند مفاصل را نافع بود و اگر خشک کنند و با شراب یا شامانند زهر بار نافع
 بود و اگر بسوزانند در دریک مسین و خاکستر آن با سرکه بر فغن طلا کنند سود مند بود اگر
 خون وی بر غنازیر مالند نافع بود و اگر چشم وی خشک کنند و مضرع را دهند سود مند
 بود و بعضی گویند اگر کعب وی بیرون آورند آن زمان که زنده بود و بر زرد بندند
 نشود رازی گویند اگر در طعامی تهر باشد و این عرس آن طعام را به بیند زیاد کند و موی
 روی راسته باشد **ابراهمیه** استیست مانند زیر براج اما عوض سرکه آب غوزه یا سرکه مصعد

کوبیده
 کوبیده

کوبیده
 کوبیده

کوبیده

بهار
بهار
بهار

با قدر زیاد باشد و حوائج آن قدری عود در کرباسی بنند و در دیگر اندازند و قند
 و بادام بکلاب حل کنند و در آن ریزند طبیعت آن معتدل باشد و بخاصیت مانند زرباج
 بود و موافق معده و سبک باشد و مغز و مقوی قلب **آن** خرماده است و شیر و میوه
 مسلول بخت نافع باشد و صفت لبان در باب لام گفته شود **انج** پیارسی ترنج
 پوست زرد آن گرم و خشک باشد در دوم و گوشه آن گرم و تر بود در اول و گویند
 در دوم و تخم آن گرم است و در موی اندکی رطوبت بود و ترش آن سرد و خشک
 بود در دوم و منفعت وی آنست که کلن تر از کلن کند چون طلا کنند و خفقی که از حرارت
 بود خوردن آن سود دید و صفرا بشکند و استهای طعام باز دید و مایه لویا
 که از صفرای سوخته بود نافع بود و قوت دل بدهد و دفع جمار کند و در روی تریا
 قیه است و نافع بود جهت کزندی ماد و جواره و کزندگان موزی و جهت برقان نافع
 بود اما سیند و عصبه را رازیان دارد و مصلح وی شراب خشتخاش بود و بدل آن آب
 لیمو بوییدن آن دفع عفونت هوا و پاک کند اما دماغ گرم رازیان دارد و مصلح آن
 بنفشه است و آن از ادویه قلبیست و مغز و تریا قیت در وی است و بوی دهان
 خوش کند و چون در دیان نگاه دارند و بر برص طلا کردن نافع باشد و اگر در طعام
 کنند قوت بهضم طعام بدهد و عصاره وی نافع بود جهت کزندی افعی و اگر بجهان ضداد
 کنند باین عمل کند و اگر در خون اندازند زود ترش شود اما گوشت وی بطی الهضم بود
 و معدن را بد بود و قویج آورد و چون با عدل بر با کنند سالم بود اما دانه وی نافع
 بود جهت کزندی عقرب چون در مشتمل مقشر کنند و با آب نیم گرم بیاشامند و شراب
 بخته و اگر بگویند و بر آن موضع طلا کنند نافع بود و در مهار تحلیل کند و اگر در
 باها کنند زرد و جامه را از سوسنگ نگاه دارد و سیاق برید و کس گویند
 جزوی باد و جزو قریل زن سخی کرده بیاشامد فی الحال بچربیند از دو
 و بخور کردن وی بواسیر را سود دارد اما قوت و ورق آن بحفف و محلل بود و طعام
 را بهضم کند و مسخن معده بود و سده ببلغی بکشد و مسکن نفخ و مقوی معده بود و
 و منفعت وی نزدیکت بقشر اما درق و ققاع وی لطیف تر از قشر است **اتر**
 انبر بار است و اتر نیز خوانند و انبر بار نیز گویند و آن در کراست و پیارسی

و عرار و عین البقر و میسبهار و عین اعلی و کا و چشم و کا خوری نیز گویند و
 بابونه کا و خوانند و در الحوان نفع آن گفته آید **احریض** بهرم و بهرمان
 و خر بقر و عصفور و مریق نیز گویند و در عین در صفت عصفور گفته آید
احلب دیا سبزم است و گفته شود **آخینون** بر سر الا فی خوانند و آن عمد
 بایستت مشابه بر سر الا فی و بیخ آن از انگشت باریک تر بود و بزرگ سیاه
 بود نفع وی آنست که چون با شراب بیاشامند کزندی که مجموع جانور از
 نافع بود و اگر بیش از کزندی بیاشامند اگر بکزد ضرر نرزد و بیخ و ورق
 و ثمر آن این خاصیت دارند و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند کزندی که جانور
 ران و درد پشت را نافع باشد **اخینوس** اخیر و کس گویند و خورد نیز گویند
 و خود رو بعضی گویند آن نالشته است که در صحرا ها روید و آنچه محققان
 که نزدیک آبهای روان و آبهای ایستاده روید و ثمری سیاه کوچک دارد
 و کلی سبید و دانه وی در درای و بای چشمی و گوش استعمال کنند و اگر دانه وی
 دو درم با چهار درم عمل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن شود
اخریط طبطانت و گفته شود **ادادا** اشخیصی است و گفته آید **ادرک** نیشو
 پیارسی الوج گویند و الوی جیلی و الوی کشته گویند طبع آن سرد و تر است در در
 اول سکن حرارت بود و مسهل صفا و تشنگی نشاند اما مرغی معده بود و مصلح
 وی قد است **اداراقی** دوائی بند نیست و از جمله سموم است و در طلا با
 استعمال کنند مانند کلف و جرب تر و قوبا و اگر بر عرق النسا استعمال کنند بطریقی
 اد نافع بود و بعضی در قولنج ریخی استعمال کنند و طبع گرم است و سم مجموع
 انافی که دنبال داشته باشند و آنرا پیارسی و بندی کچله گویند و اگر کسی
 بخورد مداوی آن به شش و کثیر تازه و مرغی بادام کند و مرق اسفند مایع
 و لعابان بار و عن کل نافع بود و بجهت قلقه است مفید بود **ادریا** نایفا شست
 و نفسی نیز گویند و این مغرب در یاس خوانند در ناکفته شود **اذناب الحن**
 کیا بیست که بعضی اذناب انجیل و برومی هوسطید اس و با صنفهای شند و آن
 التیس است و پیارسی سبزم گویند و در لحیة التیس منفع وی گفته شود **اذریو**

احریض
 نفع

کتم

الغراب
 خوانند
 و کله
 خوانند
 پیارسی

اذریو
 نفع

از بویه خوانند و آن بیخ خار بیت و کل زرد دارد و آن بیخ را فلزار و بلار و قنار و کلیم شوی
 و قصب شوی گویند و آن بیخ عمر طینت شاست و مغیلا نسوس نیز گویند و سطر نیوسن
 نام خوانند و بیشتر از بی جو یک اشنان خوانند و بخور مریم نوعی از آنست طبع آن گرم و خشک
 است در سیوم و نفع وی آنست که چون با سرکه بسایند و برداء الشعلت طلا کنند نافع
 بود و خاکستری وی با سرکه بر عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون رن بخورد بر کرم و بچه
 بیندازد و این ماسویه گوید سود مند بود جهت زهر طوی کشنده خاصه کزندی جانوران
 چون با مثلث یا با شراب بیاشامند و اگر زنی که آبستن نکرده بخورد بر کرم آبستن گردد
 و رازی گوید درد و بر کین را سود دارد و مفتوح سده معضات بود و فوق نایل
 کند بوی آن بغایت معطس بود و اگر زن آبستن بود بوی آن بشنود از عطس سیم
 آن بود که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب مورد بود و بدل آن
 بوزن آن جدا تر حبت و چهار دانگ وزن آن بر المین و نیم وزن آن باد آورد
آذان الفار با غلس است و سمسق و سمسیمون و ریحان داود و شمشا و عیسوب
 و عنقر و مرزوقش این جمله اسم مرزنگوش است و مرزنگوش گویند پیارسی و بیونانی مرد
 اقطی معنی آن آذان الفار باشد و حبق القنایز گویند طبع آن گرم و خشکست در درد
 گویند در سیوم و این اسم نیز رجوبی نهاد اند که طبع آن سرد و تر است در اول چون
 بر خاد نهند بیرون آورد و جراحتهار نافع بود و جهت صداع اشامیدن نافع بود
 و مرزنگوش نیکو آنست که کل وی لاز و در رنگ بود و جهت صرع و لقوقه بغایت نافع بود
 و جهت کزندی افعی چون با شراب بیاشامند و اگر با سرکه بر کزندی عقرب طلا کنند نافع
 بود و جهت دردی که از سردی و تری بود و صداع بلغمی نافع بود و مسخ معده و
 احتساب بود و امعار از بیوکت کیفیت رساند و دماغ را از اخلاط بارد پاک گرداند و
 تسخین کند و قتی باب وی و اندکی عمل غرغره کند و دی مرغی شانه بود و مصلح
 وی تخم خرده بود یا زرقطونا **آذرخس** خلال ما موز گویند و بسیاری بجای خوانند و
 بیونانی سیموس و بلغلی دیگر طولی و بخورس نیز گویند و تین مک و کوبه و کتی و کاه
 نیز گویند و پیارسی کور کیا خوانند بهترین وی اعرابی بود سرخ رنگ یا کبر و
 سنبوی طبع آن گرم و خشکست در درخ اول و در نیم کوبها باشد و مرغزاری نیز

مرزنگوش
 نند و بوی آنست

این نسخه

در درد کرم

در درد کرم
 در درد کرم
 در درد کرم

موماقون

بهترین وی
 بطعم قنار و در
 حویل یک نیم

در درد کرم

باشد طبیعت وی نوع اعرابی گرم است در اول و کونید در دوم و خشکست در اول و سخی
 گوید گرم و خشکست در دوم نفع وی آنست که سنگ کرده و منازد بریزاند و منبج و ملین بود
 و ادرار بول کند و خون حیض براند و محلل نفع بود و ققاح وی نافع بود جهت نفع دم
 و درد معده و ورم آن و تشن و جگر و کرده و اختناق رحم را سود دارد و در بعضی
 معاینی مستعمل بود اما از هر جهت ورم صلبی که در جگر بود و معدن ضما که در جهت
 درد پای اندرونی خاصه در رحم نیکو بود و اگر با شراب بخورند بول براند و سخن
 منازد سرد بود و محلل نفعها بود اما مسخوق آن زیاده از مشرب و لیست نفع آن
 جهت وجع المفاصل سرد نافع بود و اگر بخورند و در وی نشینند و در مهای رحم را
 نافع بود و در نفع وی قبض از ققاح او بیشتر است اما در ققاح تسخینی بیشتر است
 و کونید مضر بود بکرده و مصلح وی کلابست که از استونید و کونید مصدع بود
 و مصلح آن ضد دل و کلاب بود یا عرق نیلوفر و بدل آن و صلب الذریره بود
آذان القیل قیل جو تر است و گفته آید **آذان الجدی** لسان الحمل است و گفته آید
آذان الارنب آذان الشات کونید و گفته شود در لام **آذان العیند** و آذان
 العشر نیز کونید و آن مرمار الراعیست و گفته شود **آذان الدب** بیونانی قیلوس
 کونید و گفته آید و این اسم برای آن نهاده اند که شکل مانند وی است **آذان**
رافینون نوعی از کف دریاست و در زبد البحر گفته آید **آذریون** آذریون نیز کونید و اد
 دم خوانند و بیشتر قول صاحب جامعست که نوعی از نخور است و کل القوان کونید زرد
 بود و این خلافت کل القوان زرد و سفید بود و همو گوید نباتات و بمقدار یک کوز بود و
 مؤلف گوید نباتات القوان یک باشد اما نباتات آذریون بمقدار یک و جب باشد و بر
 آن بر یک القوان مانند ماکل وی بغایت سرخ بود مانند آتش و کل وی سیاه بود و از
 کل القوان کوچک تر بود اما کل القوان میانه او زرد بود و بر کهای کنار او سفید و
 آذریون بر کهای کنار سرخ و میان او سیاه و آن نوع از شعائقی است تحقیق و طبع آن
 گرم و خشکست در دوم نفع وی آنست که چون باروغنی بیامیزند و بر در مهای
 صلب ضما کنند تحلیل دهد و سودمند بود جهت درد دل که گهن شله باشد
 وی نفع ترا قوت کند طلا کردن نافع باشد و یسقورید و کس کونید کونید کی جانور از آن نافع

ققاح
 نفع کونید

تنها بوی کین
 از کس تر نفع نافع
 افضلی بود
 در کس تر نفع کونید

ال سوسن کونید
 لسان الحمل
 آذان بوی کونید
 آذریون
 زرد
 زرد
 زرد

وی نفع ترا قوت کند
 طلا کردن نافع باشد
 و یسقورید و کس کونید
 کونید کی جانور از آن نافع

در شش و جگر و معده را و چون سخی کنند و بار و غن کل بشنند و بر مقعد طلا کنند
 بواسیر و شقاق را نافع بود فولس گوید منی بیفزاید و چون سخی کنند با سرکه
 و بردا و العقب طلا کنند نافع بود و مقدار شربتی از وی یک درم بود مضر بود بر
 و مصلح او عسل و بدل روی باد آورد **آذان القیس** قوطلید و است و آن نوعی از
 حی العالم است و گفته آید در باب **حارماط** درخت کادی است و کدر نیز گویند و در
 کاف گفته آید **ارمال** چوب میمی است خوشبوی و از میگل نیز گویند و مانند قره بود و
 بهترین آن بود که بوی قره بود و شیخ الرئیس گوید طبع آن گرم است در درم و خشک
 در اول از حی انس گوید در وی قهص و تخفیف بود نفع وی آنست که بوی دهان خوش
 کند و قوت دل و دماغ دهد و در درد بان را نافع بود و قوت نخ دندان دهد و اعصاب
 قوت دهد و اگر بر روی مهای گرم ضما دکنند نیکو بود و خوردن آن در چشم را نافع بود و
 شکم بپنند و مصلح آن جلاب یا بزرقطونا بود و بدل آن چوب کادی است **ارطاماسیا**
 ارطیس است و اطمیاس نیز گویند و ملنجاسف گویند و برنجاسف گویند و گفته آید **ار**
سطا بیخ است و گفته شود **ارده** درخت صنوبر است که بر نمیدهد و از وی وقت
 سازند و در زمین روم بسیار بود طبع آن گرم و خشکست **ار** بسیار سی برنج گویند
 طبع آن سرد و خشکست در درم و گویند معتدل است و گویند گرم است در اول و خشک
 در دوم بهترین وی کرمانی بود بعد از آن خوارزمی و بعد از آن کیدانی نفع آن آنست
 که شکم بپنند بستنی با اعتدال اما برنج سرخ شکم را حکم بپنند اما برنج کرمانی چون بشو
 و بار و غن بادام یار و غن دهنه یار و غن کچند به پزند مسود مند بود همه کزندی عهد
 و اگر آب خنک دانه پزند سه تولد نکند و طبع نرم دارد و اگر آب کی که برنج سرخ بوی
 چوشینه باشند یا بعضی از ادویه قابض حقه کنند سیخ روده را نافع بود اما برنج
 سبیلون روی را صافی کند و بدن فریه کند اما مضر بود یا صاحب قولنج و مصلح آن
 شیر تازه است یار و غن و صاحب ققوم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ بود جالبینو
 گوید برنج باری نیکو بود همه خون رفتن از شکم و عله کرده و مثانه و اخنفاق دم و تر
 جگر را بغایت نافع بود و جالبینوس گوید بدل آن پست جو است **آرد برید** دو است
 مانند پیاز شکافه که از سیستان خیزد نفع آن آنست که چون بر بواسیر طلا کنند نافع

ارطاماسیا
 مندرج

ارطاماسیا
 بومادران

ارطاماسیا
 بومادران

ارطاماسیا
 بومادران

ارطاماسیا
 بومادران

بود و اگر بیاشامند خون خفیف براند **آراه** مصطلح است و حلال نیز گویند و آن عکس روی
 است و گفته آید **ارسطو قیقا** زراوند طویل است و این اسم مشتق از ارسطو است
 و گفته آید **دجرج** النوره است و گفته آید **آردم** اذریون است و گفته آید **آردم**
 بنایت صحای و در طلا بکار برند جهت کزندی جانوران خاصه زنبور و حبه در چشم
 طلا کردن نافع بود و آن قیقا حار است و گفته آید **آرمینا** طیار است و آن نوشادر
 بود و گفته آید **ارقان** روقن و رقان و ارقان و فو لیون و برنا و برنا این جمله اسم
 حنا است و در باب حاکفته آید **آرشد** اثنی است و گفته آید **آرد شیران** نوعی از
 مروست و گفته آید در باب میم **آربیان** ملح در بیابنت و از اجزای ابرو خوانند
 و آن دو نوع است کوچک و بزرگ بسیار سی مایی ریسان خوانند اگر چه صاحب جمیع
 یک قول آورده است که بلفه اهل شام نوعی از بابونه است و قول دیگر آورده است
 که آن بهار است اما برد و قول خلافت آنجه محققست گفته شد طبع آن گرم و خشک
 بود گویند که سخت و خشک و گویند تراست بهترین آن تازه بود نفع وی آنست که باه و آریا
 کند و طبع را نرم گرداند و گویند که غذایی صالح دهد اما اصح آنست که از وی خلط
 منولد شود غلغله سود آن مولد سود بود و مصلح آن روغن بادام و بدل آن **آرشا** **آرجوان**
 لوز البرتیت و گفته آید **آرجوان** بهار درختی است که پیاز سی آنرا ارغوان خوانند و آن
 بهار را بچنان خوردند طبیعت آن سرد و خشکست و پوست بیخ آن اگر بچوشانند و آب آن
 بیاشامند قی تمام آورد و اگر چوب وی بسوزند و برابر و مانند موی برویاند و
 سیاه و ابنوه گرداند و اگر بهار وی شربابی سازند منع بخار نکند و نافع بود
آراقوا تخمیت سیاه مدور شکل بغایت صلب در میان عدس و کدوم بسیار
 بود بشیرازی آنرا سپهرک خوانند نفع وی آنست که چون آرد وی بکره و آب بپزند
 و شش ساعت در آفتاب بپزند و بعد از آن آب تنها بپزند نیک و پرورده
 گرم و صلب ضما دکنند نرم گرداند و درد در آن نزال کند **آرحیقینه** بنایت
 که آنرا از سیر خوانند و گفته شود **آزمینی** ابن حنبل گویند قلیل است بهترین و
 که رنگ وی سیاهی زیند و گفته آید **آرنج بری** لاغشور است و لاغشور و لاغشوری
 گویند و پیاز سی مرغ کوش گویند بهترین وی آنست که کوفن و سیاهی زیند و سیاهی بی بود

دیگر نر گوید
 در بند سون اوردند
 این نامند

در باب حاکفته
 در باب میم

در باب حاکفته
 در باب میم

در باب حاکفته
 در باب میم

در باب حاکفته
 در باب میم

در باب حاکفته
 در باب میم

صید سگ شده باشد طبیعت آن گرم خشکست خون وی گرم بود بر بهق و برص و کلف
 طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده مشتمل کنند دفع سموم بکند و سبب
 را نافع بود و جلای چشم بدید و دماغ وی بریان کرده جهت رعشه که بعد از
 مرض حادث شود مفید بود و چون ضحاک کنند دماغ وی بر جای دندان طفلان
 زود بر روی و در خواص آورده اند که چون پای وی بر زن او برزند آبتن نشود
 تا مادام که با وی باشد و بقرط کوید سروی چون بسوزند و پایه خرس و سر که
 طلا کنند برداء الثعلب نافع بود و پیرمایه او چون با غلکد یا با عسل یا باروغن
 یا با سرکه حل کنند و بیاشامند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از طهر بیاشامد
 سه روز منع آبتن کند و اگر زنی هرگز آبتن نشود بعد از طهر بخورد بر کبد آبتن
 شود و آن یا زهر مجموع زهر با بود و کشته باشد باذن الله خاصه نزدیک افعی
 و کونید که چون بدن را بجوی وی بخور کنند از سرما آفتی نرسد اما از گوشت وی خون
 غلیظ پیدا گردد و مرق آن در فقرس و مفاصل نزدیک است بفعل مرق تعلیق چون
 در وی نشینند و گوشت وی را اولی آن بود که باروغن برزند مثل روغن زیت
 و اگر بریان کنند بخارات چند آنکه مراه شود و مصلح وی را باز راست **ارنب بحری**
 حیوانیست دریائی کوچک هندی شکل سرخ رنگ و بر سروی سنگ پاره بود اگر سروی
 را بسوزانند و خاکستر آن برداء الثعلب طلا کنند نافع بود خاصه پایه خرس آبتن
 برویاند و اگر از آن خاکستر در چشم کشند جلاد بدید و اگر جمله سموم قاتله است و چون
 خون گرم وی بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خاکستر آن چون سون سازند
 نذرا جلاد دهد و علامت خوردن آن صبیق النفس و سرخی چشم و سرفه خشک
 و دشواری بول و نفث الدم و درد معده و درد کرده و لون بول سفیدی بود و خشک
 را ریش گرداند و معالجه آن بلعابات و زوغم یا دام شیرین و شیر زنان و حیدری
 و خطیر جوشانیده کنند **ارسابیاقون** زیر نمخ زرد است و کفته شود **ارط** اطاست
 کفته میشود **ارغامونی** نباتیست که شکل مانند خشتی اش بری بود و بلون نزدیک
 بشقایق النعمان و مرمو باشد که فرقی نکند از وی تا اشتقاق و مؤلف کوید بشیرازی
 از اما میثای سرخ کونید نفع وی است که ریشهای چشم را پاک گرداند و ورق آن

مسک

دوی هر اورد

اربابینفون
بر تال کوید

چون ضاد کند چشم ورم آن زایل گرداند و در روی جلا و تحلیل بود **ازاد درخت** در خشیت
 در کرکان و بران زمین خوانند و در شهرهای درخت هلیله در طبرستان طاحک بترازی درخت
 طفله خوانند و بیاری درخت طاق بهترین آن بستانی بود که بسیاری میال بود طبیعت
 آن گرم است در سیوم و گویند در دروم و خشک است در آخر درجه اول اگر ورق آن بهایم
 بخورد ببرد و خوب وی نیز همین خاصیت دارد و عصاره وی نافع بود جهت دفع سموم
 و چون عمل بیاشامد جهت قویج نافع بود و کله بکشاید و مقدار استعمال از وی در مقدار
 بود نمره وی مولف گوید جهت سرفه بلعی نافع بود اگر چه صاحب منهای و صاحب مفرد آور
 ده اند که گفته بود اما پسند اندک امتحان کرده شد خلافت و قرووی اندک حرارتی دارد
 و صاحب منهای گوید بغایت طالح است و نه چنین است اندک حلاوتی دارد و ورق و
 موی دراز کرد اندک بر زبان سر بشویند و بدل آن موی دراز کردن ورق شسته با
ازاد و **ورد** خند قویست و گفته آید **اسفیداج** بیاری سبید آب خوانند بهترین
 آن پالک سبید خوشبوی بود طبیعت آن سرد و خشکست در دروم و گویند خشکست
 در سیوم جالینوس گوید بریشهای و سغه و بثره و داء الثعلب و داء الحیه را چون
 باروغ نادام طلا کنند بغایت مفید بود و میسورید و کس گوید مبرد جراحتهائی
 بود که در ظاهر بدن باشد چون در می و نیم استعمال کنند و ملین اورام بود و داء
 نهایی چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر کندی عرب بحری و تین بحری بمالند
 نافع بود و جهت شقایق نافع بود اما اسفیداج اسزنی و جهت درد چشم چون بااد و
 دیگر ضم کنند نافع بود و ریش از آن یک بود و مسکن ورم کرم بود طلا کردن و حوض
 ردن کشنده بود و مداوای آن بقی کنند و مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه
 و افنتین و عمل کنند و صاحب تقویم گوید اصلاح آن بقند و صمغ عربی کنند
 و بدل اسفیداج رصاص خت الرصاص بود **اسفیداج** **لجصاصین** حبسین است
 و گفته آید **اسفنج** و بر البرکهن گویند و بر مرده گویند چون آن دریا نیست بدان
 سبب که چون دست بروی نمی خود را در کشد و وقتی که بمیرد آب و بر ساحل اندازند
 و گویند باقی دریا نیست و این محقق است باقی خلافت بهترین وی آنست که تازه
 باشد و طبیعت آن گرم است در اول خشکست در دوم نفع آن آنست که چون بسوزانند

ری

حدیث

جوهره قمری
 میانه
 در زمان
 در زمان
 در زمان

کل
 در مهم رفت

بیار
 شکر کار
 گویند
 حیوان
 در زمان
 در زمان

کوزانند و خاک سردی را بنویسند چندی در چشم بپوشند بود و در زخمی که تازه و در روز
 نماند خشک نمیکند تا آنکه بود اگر بنیاد شد خون زدن باز در و محففت او را مصلحت بود و در زخم
 اگر خاک سردی بنویسند چندی در چشم بپوشند بود و در جلای تمام بدن به سنج الرکس گوید چون بافت
 سوزانند قطع نفع درم کند و تازه وی مضر بود بافت در مصلحت وی رقیق بود و نارسا
 و از خواص سفیدگی است که اگر شراب باب مزوج بود و در دوران اندازند اینها کبر کرد
 اگر خواهد که بی عمل کند بمقراض بازه کند که همان نتوان کوفت در سنگ است و نتوان
 باشد در سخت تر مورمانند و بخت عمرت بر شوق خوانند و بنیاد رسی است که رزان اثر آب
 می افتد آب بیکری در وی می مانند **اسطوخودوس** یعنی آن موقت الارواح
 است و آن حریره که از آنجی فرو نام آن حریره محاسن است و اثرات مستعمل در وی می جو
 و طبیعت آن گرم است در اول درخت است در دوم بهترین آن بوده تازه بود که بون
 اول سبزی بابل بود در طبع وی تلخی و حرافه بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و صحر را
 نافع بود در سینه کشید و در ضعیفی خصیاتی را سودمند بود و در سردی و او غصه او بدین
 بیرون بخل و دفع بود و طبع وی مستهل خلط سوداوی بود خاصه از سردی مفرج و خلط
 و مقوی دل و مقوی جمیع اعضای باطن و همه بدن و در تقویه دل و در کینه حکم لغایت
 نافع بود در جهت سستی که توره باشند که نزدیکی حالوزان سودمند بود اگر طبع وی بر مفضل
 صفت کنند در راز آن کند و اگر در چیز از اسطوخودوس دیگر بود است به کبر کوفت و
 بینه نافع است بر شند استیصال کتب جهته سردی معده و خلطی بد نافع بود و بدن
 آن فربسول است لوزان آن ز کوبیدن مال تصافیه است و در وی مفرج است کتب غصه
 در کوبیده در صاف میناج گوید مصلحت وی تمام بود و کوبیده باز در و خاصه کوبیده مصلحت
 وی دفع با کبر بود **اسطوخودوس** که در کتب و در ز کوفت بود **اسطوخودوس** که در کتب
 سنگی است سنگ که در در زمان خود دارم در مالک سردی می افتد و در زمان امیر السوس کوبیده
 حال سوس سنگی است که است و مانند دیگر سنگها صفت در تقویه کوبیده و نوعی تر در رند

ط

اسطوخودوس

مقوی

بود و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بوضع بکیم و مصلح وی جاما بود و صاحب
 نفیوم گوید مصلح بود و در آورده و مصلح وی شیر تازه است که بعد از آن بیاشا
 و گویند مضر است بسفل و مصلح آن ارد کردن است و سرکه و براده باب کیمین نفع گفته آید
 و تخم وی جهت قولنج سخت عسر المعالج بغایت مفید بود و چون خورده بگویند و با شراب
 بسازند و چنان سازند بر یکی مقدار خودی و یک حب از آن استعمال کنند و از
 عقب آن آب گرم که بوره از منی در آن جوشانیده باشند بیاشاند بخاصیت و رقیق است
 کوکی که مقابل وی ایستاده باشد نلنگ کرده و گفته آید که باشد که بمرود قبارک الله
 احسن الخالقین و بدل آن بابوسپیست و گویند اسقوردیون و گویند لوف و گویند
 فردمانا و وج **اسنیک** قیطس خوانند و عمار گویند و اسما خوانند بیارسی مورد گویند
 بهترین وی خسر وانی بود تازه طبیعت آن سرد است در اول و خشک است در دوم
 نفع وی آنست که بشکم ببندد و عرق و خون که از اعصار و دیار دارد و شکستگی
 اعصار را نطول کردن مفید بود و چون بسوزند بوی بدن خوش کند و جهت ورم
 گرم نافع بود و شکم ببندد و جهت که نزدیکی عقرب و رتیل و سود مند بود و مقوی دل
 و معده بود و خفقان را زایل کند و تخم وی کحرف را زایل کند و بونیدن مورد نافع بود جهت
 بخار گرم تر و اگر عصاره وی در چشم کشند چشم بدهد و آب رفتن از چشم زایل کند
 و چون جوشانند و در آن نستینند جهت بیرون آمدن مقعد و رحم بغایت نافع بود و خون
 رفتن زخم باز دارد و موی را بر ویانند خاصه روغ وی و مقوی قوت رحم و مقعد باشد
 و قوت می بیفزاید و لون آن سیاه گرداند و اگر تخم وی جوشانند و پیش از شراب خوردن قدری
 بیاشانند منع بخار کند و اگر زن مورد را در زیر خود بخورند خون رفتن زخم باز دارد و
 تشکی بنشانند و قی را باز دارد و بدل آن ورق قوت است و گویند عصاره زنجشک
 و وی طبع ببندد و سهر آورد و مصلح وی بنفشه تازه باشد **اسنیک** مورد اسفند
 و دریم گفته شود **اسقولو** و **قیدریون** و حشیشة الطال نیز گویند و در مهر بکف الزخرا
 و چیز اسم دیگر دارد و در کیمین گفته آید اما اسقولو در لخت یونان کاویست در دریا و قند
 آنرا گویند که طال نبود بسبب تاثیر آن دارد در کداز اندین شیرز این نام نهاده آند
 و گویند بیخ گیر و می است و گویند نوعی از اسقیل است و این نرد و قول خلافت آنچه

خام در قتل العفل

و این
در قتل العفل

سبب
و فصفه
و گفته
و تخم
نشانند
گفته

محققست بنایت صحرایی شیرازی آراز نکی دار خوانند و در کسین منفعه آن گفته آید
اسفوردیون سفورده یون خوانند و ثوم الحیه نیز گویند و آن ثوم بر بیت شیرازی
 سیرمو خوانند طبع آن گرم و خشک بود در موسم و گویند در چهارم و نفع وی اینست
 که حیض براند و از ادویه تریاق فاروقست و در باب تاغای نفع او گفته آید و بدل آن
 ثوم الذکراست و گویند عضل کوچک بود **اسفند** حردل سبید و حرف سبید نیز گویند
 و در حافظه آید **اسپارون** بیج کیا بهیست که بر کآن مانند برک بنایتست از لادن خورد تر و
 تاخیزد غلاف تخم شکوفه وی مرغوانی و غلاف تخم وی باخشد و بعضی شکوفه وی نفس زنگ باشد و تخم وی
 مانند خچک دانه و در کوبه های روم و مصر و بیدان نیز می باشد و آن د نوع بود غلیظ
 و در قق و آن یکسخت ریشهای بسیار بود بسکله ناردین اما ریشه ناردین باریک تر باشد
 و رنگ ناردین زرد بود مانند ما میران اما اسارون آنچه در میان باریکی و سطرپی بود
 نیکوتر بود و طبع آن گرم و خشک بود در درجه دوم و گویند اسارون بیج سبیل و رو میست
 و گفته آید ما نفع اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن
 بود و اکثر مغزها با شراب بیاض مندرجه عرق النساء و وجع و رک و مفاصل نافع
 باشد و کدو جگر بکشد و مسهل بلغم بود که در معده و سر جمع شده باشد و باه دا
 زیادت کند و بوی دهان خوش کند و جهت نزول آب و کسبل و داء الثعلب و غیره نافع بود
 و مقوی معده بود و نسیان و امراض دماغی سودمند بود شریقی از وی در مغز بود
 اما با العسل نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند بود جهت صلابه سیرز و مثلاً
 قوت دهد و کرده را و در خواصی آورده اند که چون بگویند و در شیر تازه برشند و صناد
 کند میان برد و رک باه را برانگزد و انغافنی تمام آورد و مجربست و گویند مغز است بشش
 و مخفف اعصاب بود و مصلح وی مویز جبت و گویند مصلح آن مویز است که در روغن باد
 خویانیده باشند و بدل آن یک وزن و نیم چیست و دانک و وزن آن حماما و جالمینوس
 گوید بدل آن زنجبیل است **اسفرم** و **اسمار** برود و اسم **اسفند** گفته شد **اسفینوش**
 بشولون است و بر غوثی نیز گویند و بیونانی فیلیون نیز گویند و آن بزرگ طو است و گفته
 آید **سینفاج** پیارسی است طبع آن سرد و تر است در اول و گویند معده ایست
 حرارت و برودت ملین بود و کوفه و کینه را سودمند بود و در وی قوت جلا بود و زرد

اسفوردیون
 اسفند
 اسفینوش

تاخیزد غلاف تخم شکوفه وی مرغوانی و غلاف تخم وی باخشد

اسفند
 اسفینوش
 اسفوردیون

اسفند
 اسفینوش
 اسفوردیون

از معده بگذرد و طبع را نرم دارد و درد پشت و موی را نافع بود و درد شقیقه و شش که از
 گرمی بود سود دهد و مضر بود بجز آبهای سرد و مصلح وی ^{در کله} و فلفل و دارچینی بود **اسقور**
 حبث الحدید است و گفته شود **اسطفین** اصطفین و اسطوفی نیز گویند و آن جز است
 و گفته آید **اسد الارض** گویند ما در یونست و صاحب مغزوه گوید بحقیقت آن حویبا
 و یونانی خاما لاون اسم صر باست و خاما از ما در یون و هم صاحب مغزوه گوید بعضی
 متاخران گفته اند که اسد الارض نباتیست که بیونانی خاما لاون مال گویند و معنی آن
 ما در یون سیاه است و صفت ما در یون و حر با برد و گفته آید **استخار** بیونانی و سیمون
 خوانند و آن تودریست و گفته آید **اشکیل چشم** غوغیست و گفته آید **اشنه** شیه الخور خوانند
 و کرکس مایه بغدادی گویند و پیاری و داله و دالی خوانند و داله که خوانند و آن درخت
 صنوبر و جوز و بلوط و غیر آن پیچیده شود و بهترین آن سبید و خوشبو بود و آن نوع را
 مصری خوانند و آنجی سیاه بود بد بود و آن هندلیست و اشنه را در کوفتنم باید کرد تا زود کو
 فته شود و جالینوس گوید طبیعت آن در گرمی و سردی معتدلست و در وی قبض اندکی هست
 و چنین گوید گرم بود در اول و خشک بود در دوم نفع وی آنست که سودمند بود بخوروی جهت
 صرع و اختناق رحم و اگر بخوراشند و در آن آب نشینند حیض براند و در رحم را نافع بود
 و قی بر بندد و معده را قوت دهد و خفقان را سود دهد و قوت دل بدید و سلسله
 بکشد و اگر بر وزمهای گرم طلا کشد ماکن گرداند و تحلیل صلبه منفاصل کند و در
 جگر ضعیف را نافع بود و محلل اخلاطی بود که در عروق جمع شده باشد و شهوت زیاد
 کند و منی بیفزاید و قوت و تضیب بدید و شیر زنان زیادت کند و چون بسایند و در
 چشم کشند جلا بدید و اگر در شراب بپزند و آن بیاشامند نافع بود جهت گردنکی جانفورا
 و از جمل منومات بود اما اشنه مضر بود بروده و مصلح آن اینست بود و بدل آنست
 قدمانا **اشتهال دیوس** در شیشعانت و گفته آید **اشتر غار** زنجبیل العم
 خوانند و تعمیر اشتر غار شوک الجمالست و آن بیخ انجدان خزانست و آن نوعی از را
 قاست و انجدان از بیابان مرو و از بلاد روم خیزد و بهترین آن رومی بود و صفت
 آن گفته آید و طبع اشتر غار گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم یوحنا گوید گرم
 و خشک است در دوم و مصلح وی سرگرم بود بعد از آنکه در سرگرم پرورده باشند

اصطفین
جامع
جامع

اشنه

۱۳

شراب

۱۴

استعمال کنند شیخ الرئیس گوید سرکه وی همه معده نافع بود و قوت وی بدهد و اشتها بسیار
و بهضم را قوت دهد و اشتها را مسخیر کند و دفع مضر سموم کند و تب را ببرد که از
عفونت بلغم سوخته بود نافع بود بخا صیت و سرکه وی نزدیک برکه عنصل بود
و بدل آن ایجاد است فو بس گوید جرم آن مفتی بود و مصلح آن شراب غوره و
ریاس بود **اشناز داوود** زوفای خشک و گفته آید **اشموسا** اسموست و گفته
آید **اشفاق** شقاق و حسیفل و بشیفیل نیز گویند و آن جز را قلیطی است پاری
کوز را بر خوانند و نیکوترین وی ستر بود که لون آن زردی زرد و بوزن سنگین بود
طبع آن جالینوسی گوید گرم و تر است در سیوم و گویند گرم است در سیوم و خشک
در دوم نفع آن است که باه را زیاد کند و قضیب را قوت دهد و در ربول کند و شیر
زنان را زیاد کند و اگر زن بخورد پیر کز پیرم بیدارد و ورق آن اگر بکوبند و با غسل بسیار
میزند و بر ریش خورنده نهند پاک کرد اندام اشفاق را شربتی از وی در دم بود و مضر
بود بشش و مصلح وی غسل و بدل وی جلفوزه یا بوزیدان بود و باقی نفع وی در باب
شیر گفته آید **اشخص** درخت دبلو است و آن نوعیت از مادریون و آنرا خاما لاون
لوفس گویند و تغییر لوفس سید بود و بعضی اقیما خوانند و در کوهستان بسیار بود خاصه
در کوههای شیراز و آنرا سوزند و بشیرازی و برابر دشتی میش خوانند و با بیزم آورند
و خاما لاون مالس و تغییر مالس سیاه بود و در مادریون صفت برده و گفته آید **اشق**
اشخ خوانند و اکیلیانی نیز گویند و آن لذاق الذهب و صفت لذاق الذهب گفته
آید اما اشق صاحب منهاج گوید صمغ طرثوثست فی الجمله صمغ تبایتست که بشیرازی
از ابدان خوانند و طبع آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک در اول استی گوید
گرم و خشک بود در دوم و نیکوترین وی آن بود که سبید بود و دانه وی درشت بود
و سیقورید و کس گوید مفتوحه چکر بود و سنگ مثانه بریزاند از کرده و تحمیل صلابه
سپرز بکند چون بروی طلا کند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورد درم سپرز بکند ازند
و اگر با غسل خلط کنند و لعق کنند مفاصل و عرق النسا و صرع را نافع بود و گرم را بکشد
و اگر با ماء السعیر خلط کنند و بیاض مانند ربه و دشواری نفس زدن را نافع بود و نیم
مشاق با غسل جهت صرع نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و اگر با ادویه

اشناز داوود
گویند

گرم دانه

اشق گویند

خلط

خلط کند مهمل بلغم غلیظ لزج بود و آب زرد براند و اگر در چشم بدان مالند و تاریکی
چشم و سبیدی زایل کند و جهت ریشتهای بد بغایت سودمند بود و خنثی بلغم و ماده آنکه از
سودا باشد نافع بود و بچشم مرده و زنده بیرون آورد و اگر بخورند یا بر کوبند و اگر با سرکه
حل کنند و بر روی مهای بلغمی صلب نهند مثل خنازیر و سگه تجلیل کند و چون بازیت طبعشند
و بر کلف و بهق مانند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند دماغ را پاک کند و بلغم
را سودمند بود جهت در پشت و فالج و خدر و بادها را بشکند اما مضر بود بگوده و مصلح
آن زوفاست و بدل آن و سنج کوایز الخمل و کونید بدل آن سکنج و کونید خردل سبید
اشنان اصل الحقیقی است و قول صاحب جامع آنست که نه اصل الحقیقی است و سهوی کرده
است قول صاحب منهاج و صاحب تقویم راستست پیارسی سریش و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم و چون بسوزاند گرم بود در دوم و خشک بود در سوم نافع بود
جهت داء العلب چون طلا کند و چون خورد کرده بیاض ماند بول و حیض براند لیکن
مرحی فم معده بود و مصلح وی کلقتد و بر فتق طلا کردن و بر روی مهای بلغمی نافع بود
و بکده از اند و مقدار مستعمل از وی پنج درم بود **اشنان** عرض کونید و آن انواع است
و آنرا غاسول خوانند و بهترین آن باریقی است سبز ناک و باریق موضعیست نزدیک کوفه
و لطیف تر آن سبید بود و طبیعت آن گرم بود در دوم و ماسر جوید کونید گرم و خشک
بود در دوم و محرق بود نفع وی آنست که منع سد بود و منق و گوشت زیادت بخورد و نیم درم
مستعمل از وی عسر البول بشاید و یک درم از وی حیض براند و سه درم مهمل ماده
مستقی بود و پنج درم از وی بچشم مرده و زنده بدیندازد و درم از وی سم قابل
بود و مضر بود بمنازه مصلح وی یا عمل با کحل انگبین است و کونید مصلح وی تخم خرزبه
است و از عقب وی روغن نغف **اشیاف** همیشه عصاره مایه است و کفنه شود
اصابع صغیر پنج بناکت مانند کف البلق است زرد و سبید صاحب تقویم کونید پنج
سخ آنست و این خلافت و نوعی است که زردی بود تیره رنگ بی سفیدی و آنرا کف
عائشه و کف مریم نیز گویند و طبع آن گرم و خشک باشد در دوم محلل فضلهای بوده
چونون بغایت مفید بود و عصبها را پاک کرده اند و بسقورید و کس کوبید اعضائی
عصبانی را نافع بود و درد های آنرا ساکن کند و جنون و وسواس سودائی را

اشنان کونید

اشنان
علیه
از آنکه محلل

سهمها
از آنکه کونید
بجز

نافع بود و در مفاصل و عصبها سودمند بود و بدل آن در نفع جنون یک وزن و نیم آن
 از چیشا نست و چهار دانگ سود و وی مضر بود بالادت بول و مصلح آن حب الای بود یا بلوط
اصابع برسی فجاج سور بخانست زرد بود و کبید بود صاحب جامع گوید شنبلیله
 فجاج سور بخانست و صاحب منهاج گوید شنبلیله ورق سور بخانست و قول صاحب
 جامع محققست که شکوفه سور بخانست و طبیعت آن گرم و خشک باشد در دوم مسیح گوید
 در سیوم در مفاصل را سود دهد و ریشهای کهن را نافع بود و بر نفوس ضام کردن سود
 بود بقرط گوید زریاق در مفاصل بود خاصه در قرط و قول ماده صاحب منهاج گوید در وقت
 قوت مانند سور بخان بود و بوییدن آن نافع بود جهت صداع سرد و بادها که در معده بود
 بشکند و سده آن بکشاید و باده را زیاد کند خاصه با زنجبیل و زیره و بودینه **اصابع**
الفتیات از خشک است و گفته شود **اصابع الفزاری** نوعی از انکور سیاه است
 در زمانند بلوط و از انکور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم است و تر است و در صفت
 عنب انواع آن گفته آید **اصل السوس** عرق السوس است پیارسی بیج همک خوانند و با صفت
 طبع آن معتدل است در گرمی و سردی و تری و خشکی نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه
 شش و حلق و تشنگی نشانند و سیوری و کس گوید عصاره وی وقتی که تر باشد در
 چشم کشند ناخیزد و جهت دشواری زادن و حره بول و اختلاج و وجع عصب
 نافع بود و اگر بیج همک خشک کرده بسایند و در چشم کشند همان خاصیت دهد ناخیزد و کوشه
 زیادت بر برد و عصاره وی جهت در کس و جگر و مثانه و در ذکره نافع بود و رب وی
 و طبع وی انواع سرفرا نافع بود و بدل آن نیم وزن آن رب سوس بود **اصول الاربعه**
 بیج کاسینی و بیج رازیا که و بیج کرنی را خوانند و هر یک جدا که گفته آید **اصول اللوف** بیج
 بیلکوست و بیونانی در اقیطون گویند و طبیعت آن گرم و خشک باشد در سیوم اخلاط غلط
 لرج دفع کند و سده بکشاید از جگر و پسرز کرده و ریشهای بد نافع بود و اگر با سرکه کهن
 بر بهق طلا کشند مفید بود **اصل المرجان** بسد است و گفته شود **اصل العقب** پیارسی
 بیج نمی گویند و در وی قوت جاد است اگر بگویند و در عصبوی که آهن در وی شده باشد
 ضامد کنند نافع باشد و بیرون آورد و اگر سخی کنند و با سرکه بشینند و بر در مفاصل طلا
 کشند نافع بود و اگر با زمس بر کفن طلا کشند نه ابل کشند و اگر خالستر آن با نم چندان حینا

جامع
 سور بخانست

اصل السوس
 عرق السوس

اصل العقب
 پیارسی

در مفاصل

بیج کاسینی

الر

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the name 'ابن سینا' (Ibn Sina) and other illegible text.

گردد و بر سر نند موی را قوت دهد و رویانند **اصل الکن** بیخ را سنت و ترکان از آنند خوانند و آن نوعی از بیکوشت و گفته آید **اصل نیلو فر الهندی** فلت و فایحه نیز گفته آید **اصل الیوسن الابيض** بیخ سوسن سفید است و در روم در میان بقیه می روید و آن مشهور است به بیخ بقیه و آن قطریترین است و در قاف خاصیت آن گفته آید **اصل الیوسن الاسمان** چینی ایست و گفته آید **اصل اللعاج** بیرو جبت و سیرج گویند و گفته شود در باب یاقوت است **ان اصل العفل** فلفل است و گفته آید **اصل الخنثی** شتر است و گفته شد **اصل الکرکس** پازرسی بیخ کرکس است و گفته آید در کاف **اصل الهند** بیخ کاسنی است و گفته آید در حها **اصل الازباج** بیخ راز زیاد است و منفعت آن در صفت راز زیاد گفته آید **اصل الکرکس** پازرسی بیخ کرکس است و عیسی گوید طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نفع وی آنست که اگر خنثی طلا کنند با سرکه تحلیل کند عروق النیاب و بسیرج را نافع بود و مقطع و ملطف بود و پوست آن جرمه در دندان که از سردی بود نافع بود و چون با سرکه به پزند و بپزد مضمضه کنند یا آنها بخایند و اگر با سرکه بسایند و بر کف و بهنق طلا کنند نافع بود و همه سپید سود مند بود با سرکه و غسل طلا کردن و وی اخلاط غلیظ و لزج را قطع کند و با بول میوه آورد و وجع و رگین را نافع بود و حیض براند و چون بدان غرغره کنند بلغم را قطع کند و کوفه بر ریشهای بد یا شند یا ضامد کنند بصلاح آورد و در مهایی صلب بگذارد و مسهل بلغم بود و مضر بود بمشانه و مصلح وی غسل بود و بدل وی در ادویه سیرج بگذرد و حلیث بود با سکنجبین **اصل الوطینا** اذریوست و گفته شد **اصل اصف** اصل الکبر است **اصل اللوز** بیخ درخت بادام تلخ چون به پزند و نیک بگویند و با سرکه و روغن گل خلط کنند و بر پیشانی ضامد کنند در سردی و نافع بود **اصطراک** سحر کاکویند و آن صمغیت بزرگ عناب جرجانی که بسیار بی مایل بود در سقورید و کس گویند نوعی از میوه است و گویند صمغیت که از درختی روی حاصل میشود و جالینوسی و غیره گویند صمغ زیتونست و در خان وی قائم مقام دخان کند بود در نیم حالاتی و آنچه محققست صمغ زیتونست و طبع آن گرمست در سیوم و خشک در اول رازی گوید گرم و خشک بود در دوم نفع وی آنست که سعال و نزله را نافع بود و حیض براند و صلاح درم را نافع بود چون بیخ را بخورد بر گیرند و صاحب منهاج گوید مصدع بود

اصل نیلو کنول

خوردن او با سرکه

اصطراک

سرخ

و مصلح وی را زاید بود و ستریتی از وی نایک درم و نیم بود و صاحب تقویم گوید مولد
 صداع و کباب بود و مصلح وی شراب نیلوفر بود یا خیمه بنفشه بود و گویند بدان چند
 ستر است **اصحوط** اخطاط است و کفته نشود و اطراط نیز گویند **اصحوط الکلب**
 بسفاج است و کفته آید **اطلیسا** فیصوم است و کفته آید **اططاط** صاحب الجامع
 گوید اططاط و اططود و اططوط هر سه بند و قند است که آنرا رسته خوانند و صاحب
 منهاج گوید دو انبی بند است بقوت بوریدان و همون گوید که آن التکت و این سهوا
 و صاحب جامع گوید بعضی گویند فوفل است و همون گوید خطاست و مولف گوید آنچه محققه
 است نومی از اولای بند است **اطط** بود و قطهای سیاه بروی و یصلبی زنده شبیه
 زایل کند و باده را زیاد کند **اطریه** پیاری رشته خوانند و از آرد فطیر سازند طبع آن گرم
 و تر است در برضغ شود نافع بود جهت سینه و مرفه و شش چون قند و روغن بادام اضافه
 کنند و اگر بقله الحمایا لسان الحمل خورند نافع بود جهت نفث الدم و منغ و بطی الامخار بود
 و مصلح وی فلفل و صعتر و فویج بود و بعد از آن مثلث یا عمل یا زنجبیل پروردن بود
اطا درخت غرب است و درغین کفته آید **اطلبا الکلیه** غاطط است و آن پستان است
 و کفته آید **اطفا و طیب** ناخن بریان خوانند و ناخن صدق گویند و بشیرازی ناخن دیو
 خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در دروم ماسح روی گوید در سیوم نفع وی است که
 زن آبستن در زیر خود دود کند حیض براند و اختناق رحم را نافع بود و خفقان و درد
 معده و جگر و رحم را سود دارد رازی گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم را نرم کند و بسیار
 وی سحج آورد و مصلح وی کل محتوم یا تیرسی بود و بدل آن قصب الذریره بود
اعین السراطین سنگ سپوید است و کفته آید **اغیرس** جوزرو میست و کفته آید
اغیسن انلق است و کفته شد **اغریطیس** ثلیث است و کفته آید **اغیر** توتیا نیست
 مرکب از شیخ و توتیای کرمانی و نبات مصری **اغلیقی** بزبان یونانی میسج و پیاری
 بخته جوش خوانند و در مرکبات کفته آید **افاسون** دهن العجل است و کفته آید **افلاطون**
 مقل است و کفته آید **افانجشک** و بلنگشک و فلنجشک و بلنجشک و برنجشک
 نیز خوانند و بشیرازی بالنکوی خود روی خوانند در بشانهار وید و در کنار آب روان

اططاط

سپوید
اطریه

یانک

سراطین
طیب
کونیه

اغیر
اغیسن

افانجشک
بلنجشک
برنجشک

بسیار بود طبع آن گرم و خشک بود در آخر در جردوم بوییدن آن سد و دماغ بکشد
 و در غده های غلیظ بهضم کند و بوی دبان خوش کند و بوییدن آن مفید بود بدماغ گرم
 و مصلح آن بنفشه است و بدل آن قرنفل و پاپاویسی قرنفل استانی خوانند **افریون** و فو
 است و گفته آید **افلیج** فلنج است و گفته آید **افنتین** خترق خوانند و آن انواع است
 خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و بنطی و سوری و گویند نوعی از درمنه است و
 مؤلف گوید نوعی از برنجاسف گویمت و کل آن بشکل اقوان بود و کوچک تر و بغایف
 تلخ بود و کل اقوان سبیری در آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود طبع آن گرم است در
 اول و خشک در دوم در چشمی که کهن شده باشد سودمند بود و جهت معده سرد نافع بود
 و مسهل صوابی بود که در معده بود و قوت بدن بدهد و لون را نیکو گرداند و اگر بر ورم
 صلب ضما کند نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل بخورد بر کینه جهت کزندی عرق
 نافع بود و در تقویت جگر و معده نافع بود و جهت تبهای کهن و بواسیر و شقاق مقعد
 و شقاقات و صلابات اندرونی ضما کردن و اثامیدن نافع بود و در داء الثعلب و حبه
 همچنین اما معده گرم را مضر بود و مصدع و اینسون مصلح وی باشد یا مصلح و بدل آن جوده
 یا شیخ ارمنی و در تقویت معده اسارون یا نیم وزن آن بلسا اما صاحب جامع آورده است
 که تقویه معده گرم بود و پاک گرداند معده را از اخلاط طاره جهت مفاصل بغایت نافع بود
 چون سبب آن خلیج بود گرم چون با سرکه بریزند و بکپرز ضما کند نافع بود و اگر باروغ نادام
 بریزند و اندک زهره برافزا و نکند بعد از آن در گوش جکانه محلل ریاح بود و کوشن را پاک کند
 از جراثیم و نافع بود جهت کوی **افیلون** شیخ الجلی است و گفته آید **افینون** عصاره
 خشک است اما مصری سیاه و از ابن الحشاش خوانند باید که چون در آب گرم اندازند
 زنده زود حل شود و در آفتاب گرم نهند نرم شود آنچه مغشوش بود آرازد و کند و درست
 کند بماند و غشش وی بامیثاست و آنچه بغایت براق بود غشش وی بصغیر بکشد و مؤلف گوید
 غشش آن بمرکند در صلب اما طبیعت افینون سرد است در درجه چهارم و خشک در سیوم
 اسحق گوید سرد و خشک بود در درجه چهارم نفع وی آنست که تخم بکشد و مسکن بجم و جمعها کند
 چون طلا کند و اگر بیاشامد شربتی از وی مقدار کمی بود و از دانه زیادت
 نکند ریشها خشک گرداند و سودمند بود در صمغ های گرم و اگر بازده تخم مرغ بریان

و در غزال نمی کند
 ۲۰
 افینون
 بویار در آن علم

بهری کهن

کرده بر نفس طلا کنند در مسکن گردانند و خواب آورد و اگر بخورد بر کبرند ترخ را سودا
 و اگر باروغ کل و زعفران در کوش چکانند در کوش زایل کند و اگر با شیر زان در چشم
 کنند در مسکن کند و اگر باروغ کل در سر مالند صداع زایل کند و جهت سج و حبس اسهال نافع
 بود و در دم از وی کشنده و مصلح وی فلفلسست و در جنبی و جنید ستر و فرغون
 و بعد از آن فی و حقه و شراب گنز و بعد از آن حمام و بعد از حمام استهای جرب و صاحب
 تقویم گوید مصلح وی عود بهندی بود با عود الیوج و بدل آن سه وزن آن بزر الیوج و یک وزن
 آن تخم لفاح **افیتون** بوزی و زهری و قصبای بود و بهترین آن افریطی بود یا مقیدی
 بود که آن سرخ بود و باره طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهت صرع و شیخ
 استلابی و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالمیو لیا بغایت نافع بود و اگر افیتون را با کاشنه
 باید که در مطبوخ بسیار بخوشانند که قوت وی باطل گردد و غشای وی آورد و شیرینی از
 وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم بود و گویند تا در دم و صاحب منهاج گوید کبری
 از یک درم تا دو درم بود و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و منهاج مصلح است و صاحب
 منهاج آورده است که بروغ بادام جرب کنند اگر تنها استعمال کنند و این مایه جود گوید که
 استعمال است که پیش از آن روغ بادام استعمال کنند و اگر پنجان خشک استعمال کنند شیرینی از یک درم
 تا دو درم بود و اگر نفوق خواهند کرد از دو درم تا چهار درم و بدل آن رازی گوید در مسهل
 بوزان سودا تر بد و دودانک آن حاشا و گویند بدل آن اسپطو خود رس و بسفناج و مضرب بود
 کفش و مصلح آن شراب صندل بود یا رب سبب بود **الحوان** احراق الموصی خوانند و
 گفته شد در مصر کاش خوانند و بیوبانی و مایون و در موصل شجره الکافور پاری کاؤ
 چشم و بوعی عن البقر و بنیرازی یا بونه کاؤ و بهترین وی آنست که برک وی سبز بود و
 بیرون کل وی سبید و اندرون زرد و در طم وی تلخی بود و نوعی است که برک سبیدند
 و طبع وی گرم خشک در دو م و نفع وی آنست که مقح سده جگر بود و محلل رطوبات و
 مسهل بلغم سودا بود و سنگ کرده بریزاند و عرق براند و محلل خونهای فشرده بود و ناصور
 نافع بود و صلابه رحم را تحلیل کند چون زن در آب آن نشیند وزن را که جمیع باشد
 شیانی از وی بر کرد بکشد و اگر پنجان خشک کرده بگویند و با سکنجبین یا نمک بیاضند
 مشتمل بلغم یا موه سودا بود و صاحب جامع از قول شریف آورده است که آب وی چون
 بگردند بر اعضائی که نزدیک استی و رگین بود طلا کنند قوت مجامعت بدید و اگر

تقویم
 در چند روز

کثیر آورد
 تقویم کرد
 مصلح آن

ادمان بوشیدن آن کد سبب آورد و اگر تری وی بوشید خواب آورد و مقدار شربتی از وی
 سرد بود اما مضر بود مجوده و سپرز و مصلح وی اینست و گویند کشیز و قد **آوین**
 و هین البلسان است و گفته شود در باب باد بلسان **اقاقیا** عصاره قرظ است و قرظ
 تخم خراست که ایدم بوی دباغت میکنند و جالبینوس گویند صمغ اوست و بعضی گویند
 رب شجره خر نوب است و گویند عصاره پوست انار بود و این قولها خلافت است و آن
 عصاره قرظ است و در مصر هبط و ضبط خوانند و قرظ را پارسی کرده خوانند و آن
 مصری بود و طبع آن سرد است در رجه دوم و محققست در سیوم عیسی گویند سرد
 در اول و خشک در دوم بهترین وی آن بود که سرخ و سبز و سیاه سرخ آمیز بود نفع
 وی آنست که چون بخورد بر کینه قطع خون رفتن کند و چون بیاض مندمجهت سبح
 نافع بود و اسهال دموی و اسهال مقعد و رحم را نافع بود و شکم باند و حقیقه
 کردن و خوردن و حبه آبله چشم نافع بود و اگر بادار و بای دیگر استعمال کنند و شناختی
 چشم بیزاید و در طلا که حبه شکستگی اعضا بود نافع بود و اگر بر روی رهای گرم طلا
 کنند سود مند بود و در بانگند که ماده بریزد و در شمش را نافع بود و داخل نافع بود
 و سوختگی آتش را نیز و بدل وی خضض مکی بود یا صندل و عدس مقرر بوزن آن بود
اقاع الرمان الهندی نار شک است و گفته شود **اقلمیا** قلمیا گویند و در قاف گفته
آید افسوس گویند بوق است و گفته شود **اقارون** عود الوحیت و گفته شود **اقوما**
 ماء العسل است و گفته آید **اقط** پارسی کشک گویند و پنبونیز گویند طبع آن سرد و خشک
 بود شکم را باند خاصه بریان کرده اما در هضم شود و معده را باند بود و مصلح آن بعد از
 خوردن آن کل انگبین بود **اقطی** جان گویند و آن دو نوعست بزرگ و کوچک جان
 بزرگ را شومه خوانند و کوچک را جان اقطی و گفته شود صفت آن و ثمر آن
اقطن بلغت بر محاشیت و گفته آید **اقتنالوقی** بیوفانی معنی آن شوک البیضات و آن
 و آن باد آورد دست و گفته آید **اقینا** **ار ابقی** بیوفانی معنی آن شوک العربیه و آن شکایعی
 و گفته آید **اکی** نفاح بریست و آن زعفران است و گفته آید **اکرفس** گرفت و گفته آید
اکروک از زوت است و گفته آید **اکروفس** جوز رومیست و گفته شود و اغیرس نیز گویند
اکشوت کشوت است و کشوتها و خون نیز خوانند و آن در باب باد برزخواید گفته آید

اقاقیا

صلب و شیر و سوس

اقط
که از دونه

فانس

بود همه عصبهای کوفته چون بدان ضامد کنند و ابی با سوبه گوید مفید معده بود و محال او را مصلب
 مصلح وی بخیل و فلفل و دارچینی بود و بعد از خوردن وی جوارشان مفید بود **امامون** حمام است
 و گفته شود **اموس** و ایوسک ناخواه است و گفته آید **امعاه الارض** ز غار کرم خوانند و آن خر اطنین
 است و گفته آید **امعایسین** بلفت رو میان عصیر حصرم است بیاری سی آب غوره خوانند و در صفت
 حصرم منفعت آن گفته آید **امیر باریس** و اتموناریس گویند و گفته آید **امج** بیاری آمله خوانند
 و بهترین آن سیاه بود طبیعت آن سرد است و گویند خشک بود در دوم و سرد در اول و بعضی گویند
 گرم است هر حال و خشک بود بی خلاف نفع وی آن بود که مقوی معده است و مقعد و اعصاب
 و اشتهای طعام برید کند و همه بوا سیر نافع بود و سود او ببلغ براند و مقوی دل بود و حفظ
 و ذهن زیادت کند و مقوی هم اعضا و موی را سیاه گرداند چون بآب آن و خا خضاب کند
 و اگر در دم از وی نیم کوفته کند و در آب شیرین جوشانند دو ساعت و بعد از آن صافی
 کنند و سه نوبت در چشم چکانند سفیدی که در چشم باشد سود دهد و این بحر است
 ششتری از وی سه درم بود تنها مامض بود بسیار و مصلح آن عسلیست و بدل آن شیر
 آمده است **امغیلان** درختیست بیابانی و معروف بود بشوکه المصربه و طبیعت آن سرد
 و خشک بود و قابض و منع خون و اختلاف سیلان از دم بکند و مورق آن ورم لهما
 و سفال نافع بود و خون بر بندد **انجبار** نباتیست روی و عرق آن از ادویه شریف
 است و گویند در میان زرع **الکست** لیمیت روید عصاره آن مانند آب بقم بود بجایت مرغ
 رنگ بود نفع بیخ وی آنست که یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند و با قدری قند و قح
 بیاشانند بجهت نفع الدم نافع بود از هر عضو که بود و از قصبه شش و حجاب سینه
 و سحج امعا و بواسیر و کشودکی سرد گها و قوت امعا بدهد و شکم بر بندد بی انگ
 زحمت رساند و ریشش پاک کند و قطع قی کند و شکم بی اعضا نافع بود و خا
 وی بسیار است **انجل** غسل است و کل ویرا اکثر المنفعه خوانند و بیاری خطم خوانند و گفته
 آید **انزباریس** بیاری زر شک گویند و زارح گویند و زرنگ نیز گویند نیکوترین آن بود بجایت ر
 بود و لون وی بر سر می مایل و بسیار بی زنده طبع وی سرد و خشک است در دوم صواب کند و قوت
 معده بدهد و جگر نافع بود و قی باز دارد و تشنگی بنشانند و سحج را نافع بود و برور همای گرم
 ضامد کردن و قطع زرف دم بکند و مقوی جگر گوید چون با ادویه مثل سنبل ضم کند و شکمی که از

شاه امیر

امیر باریس

است

امیر باریس
شیره در
نیز

وان
کتاب
است و گفته اند

سردی حکم بر او نه بود به بند و جهت معده که ضعیف بود و جهت بجهت بلغمی نافع بود اما مفید بود
که طبع ایشان بسته شود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن تخم کل و چهار دانگ وزن آن صندل
انجک مرزنجوش است و در اذان الفار گفته شد **الفون** رازی گوید و در فنی است و گفته اند
انحطینا بالاسطون گویند و بطوس و تخم و حد گویند و آن غرضش که مفری گویند و بیاری
کلنا گویند و بر بی جلاب و بیشتر رازی کل صد برک و در بابی جم گفته آید **انجیده** خشک است
الکلب خوانند و شربت نیز گویند و صوف الارض و آن غرضش است گفته آید **اینسون**
بیاری رازیه روی خوانند و آن دو نوع است آنچه روی بود بشکل ناخواه بود و آنچه غیر روی
بود بقدر ما نامند و بهترین وی روی بود طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی
قبض اندکی بود بول براند و باری که در شکم بود تحلیل کند و حیض و عرق را نافع
بود و عرق براند و تشنگی نماند و شکم به بندد چون در ری مجور کند صداع سرد و بول
سرد نافع بود و سده جلگه بکشد و شہوت جماع برانگیزد و دفع مفرق سیوم جانور
کند و اگر سخی کرده یا روغی کل ضم کنند و در کوش چکانند نافع بود و جهت استسقا
و نفع معده و در اقر بغایت نافع بود و چون در چشم کشند بسبب کند ریه برد و نافع بود
بتهای نهن را و سده جلگه را و پسر ز و مثانه و رحم بکشد و اگر سخی کرده سون سازند کند
دهن که از سبب عفونت بن دندان باشد نافع بود و اسخی گوید مفر است با معا و
مصلح آن رازیه است و بدل آن تخم بشت و گویند بدل آن گریاست **انار کبوا**
گویند خشک است و گفته آید **انشانما** زیب الجبل است و آن را مور خوانند و گفته آید
انجدان دو نوع است بیاری انگدان خوانند و انگدان گویند و آن درخت حلیت است
و محروث اصلت و حلیت صمغ آن رورق آن سبید بود و سیاه بود بهترین آن سبید
طیب بود و از آن سیاه متین بود و حلیت طیب صمغ انجدان طیب است و حلیت
متین صمغ انجدان متین است و انجدان روی سیالیوس و تخم از آکا نام خوانند
و سیالیوس هم خوانند و گفته آید و انجدان خراسانی بیخ آن اشتر غازی است
و گفته شد اما طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سود مند بود جهت زبر برای کشنده
و بر خنایر ضاد کردن تحلیل کند چون با موم روغ زیت بود بار و تخم سوسن جهت
عرق النساء نافع بود و اگر با سرکه بریزند در پوست انار و ضاد کنند بر پوست سید نافع

سوز
سوز

و از آن مجموع
طبع سرد است

سینک
مندر
سکون
از وقت
سوز

بود

بود و اگر بیاشامند باز هر آدوی کشنده بود اما عصر الهضم بود و مضر بود بنماید و سودمند
 بود با سر البول و سردی معده و حیض برانزد و رطوبات معده خشک گرداند و نفوس آورد
 و سخن معده بود و چون با سر که بود لطیف کننده غذا بود زو فراس است و گویند تخم کز بود
انفاق زیت است و آن از زیتون نارسیده گیرند و در باب زانگنه شود **انجش** انجوسا
 گویند و آن شنبلیله راست و کفته آید **انومیا** شقایق است و کفته شود **الطونیا** کاسنی شامبیت
 و طبیعت آن سرد و تر است در اول نافع بود و جهت جگر کوم **انزوت** صمغ خاریت که از شمشاد
 خوانند و سرخ و سفید بود بر دو از یک خار حاصل شود و چون حرارت آفتاب در وی اثر کند و کهن
 گردد سرخ شود از آن غر زوت و عطر زرد و کهنه خوانند و شیرازی گویند خوانند و آن نکو
 هستان شبانکاره و نوردهان خیزد نیکوترین آن سفید بود که بزوی مایل بود طبع آن گرم است در
 دوم خشک در اول بغایت تلخ بود اگر با سفید تخم مرغ یا با شیر سخی کنند و در چشم کشند در
 چشم رانافع بود و بخاصیت سهل بلغم ترنج بود و صفرا و شری از وی از یکدم تا نیم درم بود و
 مضر بود بر زده و مصلح آن صمغ عربی است و نافع بود جهت درد چشم و رمص که در چشم آید و چشم
 و آب آمدن چشم باز دارد و منضج و مرها بود و محلل و اگر سخی کنند و با قدری نظرون و بر
 و رهائی که برگردن بود مانند خنایر طلا کنند نافع بود و اگر قتیله با عمل بیالاند و با
 زروت سوده بگردانند در گوش که ریم آید و ریش بجم نهند چند روز صحرایا بد و
 و این عجیب و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی **انله سودا** جدوا
 راست و کفته آید **انالیجی** انجری است و کفته آید **انجوج** عود است و کفته آید **انقی** بیار سی
 بنیر مایه گویند طبع مجموع بنیر مایه گرم و خشک بود و ملطف و محلل و در مجموع تریاقیت هست
 مفصل کفته آید **انقی الانزب** بیار سی بنیر مایه خرگوش گویند چون با سر که بیاشامند صمغ رانافع
 بود و نیم مثقال با زهر کزندی که جانوران بود و ما سر چوبه گوید یک فیراط از وی چون با شراب
 کهن بخور بیاشامند نافع بود جهت کزندی که عقرب و مار و موم کزندگان و اگر زن آبستن
 بنیر مایه خرگوش ز با حصه وی با شراب غر زوت بیاشامند و زنده آورد و اگر بنیر مایه
 ماده و زنده ماده آورد و اگر مقدار با فلائی با شراب غلیظ بیاشامند از صمغ یعنی باشند
 کودکان و تب ربع رانافع بود نیم بنیر مایه این خاصیت دارد خاصه خرگوش و اگر با آب بپزند
 و بر بینی نهند خون رفتن باز دارد و اگر بجز شیر خواره می کنند و شیر در شکم او بسته باشد چون

طاهر
 ۱۲
 زود مضم کرد

زیت و حقیق
 و کبیر
 و بادجان
 انزوت

چشم
 و جبین

در
 در
 در

قدري دهند نافع باشد و اگر زن بعد از ظهر یا مشک بخورد بر کبریا بستنی یاری دهد
و اگر بعد از ظهر سه روز یا شام منع بستنی کند و اسپک سیلان رطوبت رحم کند و
شکم ببندد و سحیح روده و نفق دم را نافع بود و اگر با خیط و زیت بر عضوی نهند که
خاریانی در آنجا باشد بیرون آورد **انفحة الفرسى** سودمند بود جهت اسهال مزمن و ترش
روده و درد آن **انفحة المجدى والطباء والمخیز الوحشیة والحشف و العجل**

دفع الحاموس والابلی سودمند بود جهت دفع زهر شوکران و قطر و شربتی از وی
بیم شمار بود و چون با سرکه یا شامند موافق بود جهت بستنی شیر در معده و **انفحة الحشف**
که آن چنانچه ابل بود چون زن بعد از ظهر سه روز بخورد بر کبریا بستنی باز دارد و **انفحة الجبل صا**
موجز آورده است که اگر پیغمبر مایه شیر مقدار خودی باب نیم گرم پیش از مجامعت بیاش
قوت باه را زیادت کند و از بیهوشی و باهیمیشتر قوت دهد و پیغمبر مایه خر و خر و او
و کوسبند کوبی با سرکه یا شامند نافع بود جهت شیری که در معده ببندد و آنفسی
قوتی در قوت مانند چندید تر بود و اگر بیاشامند جمد صرع و اختناق رحم نافع
بود و مجموع انانج بخت بود بگذارد و آنچه که اخته بود ببندد **انفحة الدب**

این زخم در خواهی آورد است که پیغمبر مایه خر که فری آورده چون بیاشامند **انفحة الدب**
بر وی بلا در را خوانند و معین وی است که مانند دل بگذرانند و از اثره البلاد در
کوبند و در باب بالقهه آید **انارمشک** نارمشک است و گفته شود **انجوه** صفت آن
در باب با در بزرگ گفته آید **از میالی** و او مالی نیز کوبند و بیونانی معنی آن دهن العلی بود
داوود بود نیز خوانند و آن روغنیت که از ساق درخت حاصل میشود مانند غسل
سطراست و شیرین طعم بود و بهترین است که و غلیظ باشد و صافی و طبیعت آن گرم
و تراست نافع بود جهت جرب تر چون طلا کند و در مفاصل را سود دهد و جهت **تاریک**
چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر بیت درم با چهار یکی آب بیاشامند اخلاط
خام براند اما خوردن آن سیات آورد و باید که آنکس که خورده باشد تا عمل تمام
نکند در خواب نرود البته **اومادا** او نوید با خوانند و آن عصاره قشای الحار است در
قاف گفته آید **اوسفید** نوعی از نیلوفر هندیست و طبع آن گرم و خشک بود و محل ریاغ
غلیظ بود و رطوبات بگذارد و شربتی بکدم **اودا سالیون** کرفس جلیست و او دا

نرسه شتر بود

زیر

کن

دسترخا

یونانی جبل است و سالیون گرفتار است و گفته آید **او قیقین** یونانی باد و رحمت و گفته آید
او قطاریون غاف است و گفته آید **اوز** پیارسی مرغ آبیست و آن نوع بزرگترین مرغهای
آبی بود طبیعت آن گرم و تر بود فریبی آورد و لیکن بدن را از فضلهای غلیظ بر کند اولی
آن بود که بزیت بریان کنند **اوز** یونانی آب را خوانند و دریم گفته آید **ایلیج اصفرا**
پیارسی هلیله زرد خوانند نیکوترین وی آنست که فریب بود بقاییت زردی بود که بسبزی زنده
و طبع آن سرد است در اول خشک در دوم منع و مویکند و خوردن وی خفقان را نافع
باشد و مسهل صوابود و اندک بلغم نیز براند و شربتی از وی از هفت درم تاده درم بود
اگر نفوق کیند و اگر غیر نفوق از دو درم تا پنج درم بود و مقوی معده بود جهت استرحای معده
نافع بود و مغز بود بسفل و مصلح وی اگر کوفته بود بآب گرم و تر چینی خوردند و اگر در
مطبوح خوردند در کباب و سیستان و آلوئی سیاه مصلح آن بود بدل آن پوست انار است
ایلیج اسود پیارسی هلیله سیاه بود و بیش از وی مویزک و نیکوترین آن هندی بود
طبع آن سرد است در اول خشک در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند گرم است
را صافی کند و جذام را سود مند بود و در دسپرز را و وی مسهل سودا بود و بواسیر را
نافع بود و اگر بریان کنند شکم به بندند و اگر در چشم کشند قوت باصره بد بد شربتی از وی
منقوع از پنج درم تاده درم و خوردن مغز بود بچکر و مصلح وی عیلسست و بدل آن
هلیله کابلی **ایلیج کابلی** بهترین هلیله کابلی آنست که فریب بود و اگر در آب اندازد و زود
رود طبع آن میل بسردی و خشکی دارد گویند گرم است با اعتدال عقل و حفظ سیراید
حواس را سود مند بود و در درم و استسقا و تبهای کهن زایل کند و اگر بریان کنند
شکم به بندد و بریان ناکرده مسهل سودا و بلغم بود و خفقان را نافع بود اما مغز بود
بسر و مصلح آن عیلسست و قولنج را نافع بود شربتی از نفوق آن پنج درم تاده درم
و غیر منقوع از دو درم تا پنج درم در مسهل صوابود اما با خاصیت مسهل خلطها
غلیظ مثل بلغم و سودا بود و مری آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و حل
معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بکشد و پنج دندان و دندان
را قوت دهد اگر یکسال هر روز یک هلیله مری بخوردند سیاهی موی را نگاه دارد
ایدیج سیال است و قطاد و دم الا خون نیز گویند و در دال گفته شود **ایسقان**

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

او قیقین
او قطاریون

خورند و قند بود

ایلیج اسود
ایلیج کابلی

و غیر منقوع از
تا پنج درم

ایلیج کابلی
ایلیج کابلی

ایلی کاوی و زرد
و بند رو جسد
رسم حیدر کونید

چربی با بایست و دریم صفت جرم گفته آید **ایل** چمدانوغمت و در چشمها و کنار رودها و
صحرابا کرده و آن نوع زرد رنگ بود و بهترین نوع ایل است و یک نوع در کوههای گردگیر با
و یک نوع دیگر بقول وحش خوانند در دامن کوهها و در میان درختان کردند و همه در طبیعت مانند
یکدیگرند و ایشان چون خسته شوند مار بخورند صحت یابند و بقر الوحش را پارسای کاو کوهی
خوانند و وی بینی بر سوراخ مازهند و بنفس مار را بخورد کند و مار بتجمل بیرون آید مانند
این که بمقا طیس حیدر و از دنبال مار را خوردن گیرد و مار را اضطراب کند تا جائی از اعضا
وی بگیرد و چون تمام بخورد حدی در وی و سوزشی در چشم وی پیدا آید و آب از چشم
وی روان گردد و در کج چشم وی جمع شود و به بند بمرور روزگار مانند و سخی گردد چنانچه
در کوشی باشد چون وی را بکشند آن و سخی بگیرند در دفع سم عمل تریاق فاروق کند صاحب
منهاج گوید که دنبال ایشان بر جا جای جمع شدن زهر ماست و طرف دنب ایشان زهر قالی
است خاصه کاو کوهی اوی آن بود که در وقت کشتن دو مرد باید تا چون یکی بکشد یکی دنبال
وی بیندازند جالبینوس گوید خوبی که از گوشت ایشان حاصل آید غلیظ بود و گوشت
ایشان در برهضم شود و جالبینوس گوید گوشت ایشان با وجود غلظت زود از معده بگذرد
و بول براند رازی گوید بهترین آن بود که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشد و باید که
در بخت مهر اشود و باروغن به پزند و بعد از آن شراب انجیر و ماه العسل بیاشامند و سیقو
دید و کس گوید قرن ایل چون بسوزانند و در مقدار با کثیر ایشامند جهت نفث دم در
امعا و اسهال کهن و یرقان و در دماند سودمند باشد و جهت زنان حایض که سیلان رطوبات
رم داشته باشند من شده باشد نافع باشد چون باد و این مرض بیاشامند صحت ا
حراق آن استاند شاخ آن و در یکی سفالین کنند و در کل گیرند و در تون حمام یا در زیر آتش
نهند تا سفید گردد و مانند آقا قیاسونیز موافق بود جهت چشمی که ماده و ریشی روی بود و اگر
سخت کنند دندانزاجلا دهد و اگر بخور کنند کزنده کان بگیرند و چون سرکه به پزند و مضمضه
کنند در دندانزاج نافع بود و در خواص بن زهر آورد است که قرن ایل سفید شوخته با سرکه
بسایند و بر برص و ببق طلا کنند و در آفتاب نشینند زایل کند و چون در پستان زنان طلا
کنند حیض براند و گویند که چون قرن ایل بر زن آبتنی به بندند بی درد بر آید و در سیقو بر
گوید پیرمایه نروی چون بعد از ظهر سه روز زن بخورد بر کیرد منع آبتنی کند و گویند

شیخ البرکس
که بیان مذهب است
و در کتب معتبره است
و در کتب معتبره است
و در کتب معتبره است

طریقه مذهب پیران است از جنس

پیه وی چون بر شنج مانند نافع بود و این زهر کوبید اگر پاره پوست وی با خود نگاه دارد
 هیچ مار بکشد وی نکورد البته در لیسقورید و کوی بر خون وی اگر بریان کنند جهره قوطه امعا و
 قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند جبهه ششم سهام از منی نافع بود و قضیب وی چون
 خشک کند و سخی کنند و بیاشامند باه را برانکنند و نفوظ آورد و اگر به بار و بنزند اینج مار
 نترسند و هیچ کزنه کرد وی نکورد و این زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی بخجانی
 با پوست و گوشت و استخوان بسوزانند و سخی کنند و با شراب بر قضیب طلا کنند در حال نفوظ آورد
 در بر حیوان که طلا کنند بجنین عمل کند و همو کوبید که ایل راز به نیست و اگر تیری بر روی زیند
 و پیکان در وی بجاند چون مشک طامیثع بخورد به بندازد و کوبند و قن وی محرق در
 قویج را نافع بود تا جدی که در ساعت ساکن کند **ایرس** ایس سوسن آسمان کوست و نام آن
 ایرسا از بهر آن کرده اند که بقوس قنخ ماند و کل وی زرد و سفید و لاجه بوی بود بهترین سنج آن
 سیاه بود صلب بسیار که بود خوشبوشی طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم منفعت وی
 است که فالج و شنج و صداع مزمن را نافع بود و مفتخ لطیف بود و اگر بر کف و عرش طلا کنند
 زایل کند و سینه و کش را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بول و حیض براند و بر کزندی مار
 بر موضع طلا کنند نافع بود و جبهه عرفه بلغی بغایت نافع بود و اگر با کرم بیاشامند جبهه کزندی
 جانوران و مطلقان بغایت نافع بود و اندر سماخس کوبید سودمند بود جبهه حرمت زهرا و ادویه
 سمیه و اگر بخت درم از وی با ماء العسل بیاشامند ببلغ غلیظ و مره صغیر براند و خاب آورد
 جالیوس کوبید عرق التنا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغن که در وی بچینه باشند و اگر
 با عسل فرجه کنند وزن بخود بر کردیچ به بندازد و چون مسخوق کنند و بر ورمهای صلب
 و خنایر ضمد کنند نرم گرداند و اگر سخی کرده بر ریشی که ناصور شده بیفتانند کوشته
 برویاند و اگر بار و غم کل و کسکه بر سر ضمد کنند در سرد اسود مند بود و اگر بطلیح وی
 مضمضه کنند و در دندان از او ملازه را نافع بود و اگر در آب آن نشیند صلابه ترحم و در
 آنرا که از سردی بود سود دهد و روغ وی چون در کوش چکانند با سرکه در کوش آن
 کند و منع زلات بکند و روغ وی مفتخ افواه عروق بواسیر بود رازی کوبید بدل
 وی در اسهال دودانک وزن وی مازویون باشد اسخی بی حسین کوبید ایرسا مضر
 بود بشش و مصلح آن عمل است و ایرسا را بسیار سیخ سوسن صغیر ای کوبند و در

گشته

مسلوق

دگر در سینه کشته

سینه کشته

حیض براند و بچ بیندازد و چون با شراب صافی بیاشامند بچ مرده بیندازد و دفع زهر
 کند خواه مار خواه عقرب و اگر درم هم کتد و بر خنار زخمها کند مفید بود اگر درم باب
 بیاشامند بوا سیر بر برد و چون نوبت بیاشامند و دیگر عود نکند البته رازی گوید
 محو مزاج ایشاید خورد و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد و در کوشش که
 از سردی بود و درم آن تحلیل دهنی ازینتی وجهه جرب چشم نافع بود رازی گوید بحمل ریاح
 و منبت لحم بود شیخ الرئیس گوید مفید لحم بود و این محققست و اگر حل کند بعل و لعق
 کند سده بکشاید و کند بریزاند و زایندن آسان کند اما مضر بود پسر و مصحح آن است
 بود و جالینوس گوید بدل و دوزن سکنج و اسحق بن عمارن میگوید **با قلامری** زمر است
 و گفته آید **بادر بخجور** و بادرنک و ترچان و بقله ارجحه نیز گویند و پارسى بالنگو گویند
 بهترین و تازه بود طبع آن گرم و خشک بود در دم سودمند بود جهت علمتهای بلغم و سودا و
 و بوی دبان خوشی کند و نافع بود جهت جرب و سده جگر بکشاید بهر و مغزی تمام بود در تقوی
 دل و تقوی آن نظیر ندارد و خفقان بر آید کند و زین صافی کند مقدار شربتی از آب وی بیست
 درم اسحق گوید مضر بود بزرگ و مصحح آن صمغ عربی است و اگر ورق او با شراب بر کزندی عجز
 در سید و سکه دیوانه ضما کند بغایت نافع بود و اگر بیاشامند بهین عمل کند و اگر بطبع آن مضمضه
 کند جهت دندان نیکنو بود و اگر با نمک بر خنار زخمها کند تحلیل یابد و همچنین بر در مفاصل
 ضما کند ساکن گرداند و از خواص وی آنست که چونی قدری ازین با شراب بخورند جهت درد معده
 مفید بود و قتی که عله آن از سردی بود بغایت نافع بود مؤلف گوید بغایت بزرگ است و بزرگ است
 امتحان کرده شده و خوردن وی دماغ و جگر و معده را مقوی بود و جهت خفقان سودا منی
 و خفقانی که از بلغم سخته بود نافع بود و از امفرح القلب المحزون خوانند و بدل وی در فرج
 یوزن آن ابریشم و چهار دانگ آن پوست ارجحست **بادر هرج الیتس** است و گفته آید **باد آور**
 از استوکت البیضا خوانند و نبات وی بسطری انکت بود و نبات وی این بود بیشتر
 در روی زمین بهین بود در اول که بر کن بیرون کند گیاه بود در آخر خار گردد و رنگ وی
 سبید بود و کل وی بنفش و کبیر و سرخ بود و تخم وی مانند خشک دانه بود و خار پای دراز
 و سبید بود و بهترین وی آنست که درق آن سبید بود و تازه و طبعیت آن گرم و خشک است
 در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود نفع وی آنست که مسهل بلغم کبخ

برال غیر نوزن شراب
 شراب و شیر بود
 دماغ و قوت دل
 موی گوید بزرگ است
 و در مفاصل
 و در فرج
 و در روی زمین
 و در آخر خار گردد
 و در اول که بر کن بیرون
 و در سبید بود و کل وی بنفش
 و در تخم وی مانند خشک دانه
 و در خار پای دراز
 و در سبید بود و بهترین وی آنست
 و در اول و گویند سرد است
 و در بیخ وی سرد و خشک
 و در نفع وی آنست که مسهل بلغم کبخ

لطفت الهم
بعضی از جنسها

باشد و در وی قوت محلل بود و مفتخ خاص در تخم وی و نافع بود جتده اورام بلغمی و نفث دم و تبهای
بلغمی کهن و ضعف معده و درد دندان و لیستوری و کویید وی چون جوشانند جتده نفث
دم و درد معده و اسهال کهن نافع بود و بول براند و بر اورام بلغمی صماد کند نافع بود و اگر
تخم وی بیاشامند که از نافع بود و کزندی جانوران و اگر داء الثعلب را به تخم آن حنک کند
مفید بود و محرست و شربی از وی یکدم و نیم بود اما مضر بود شش و مصلح وی افسنتین
بود و شیخ الرئیس کویید وی در تبهای بلغمی شایع بود و شریازی از اید و خوانند
باد بخان آب و حدیقه و حصل خوانند و بهترین وی فارسی شیرین تازه بود و در
غذای مالوف بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دم اگر در روغ غریبان کند شکم براند
و اگر در سماق یا در سرکه بپزند اما که کند در معده و خاصه آورد و سر و چشم را بد بود
و خون سیاه از وی حاصل شود و مولد سودا بود و بوا سیر آورد و لون را سیاه گرداند
شیخ الرئیس کویید کهن وی بد بود تازه وی سالم تر بود و جذام و صداع و سر آورد مولد
کلف و سرطانات و سده جگر و اگر کبر که بپزند سده جگر بکشاید اما بوا سیر آورد کینگی کل وی
و از آن روغ موم اند
سازند بر لقا کعبین
سیاقی از کشتن طلا کند
شایع است در کراوی
و اگر باد بخان زرد بار و تخم بپزند
و بادام بریانی کنند یا با سرکه و کر و یا بپزند **بابوخی** پیازی با بون کویید بهترین وی آن
بود که کل وی زرد بود و بزرگ طبیعت آن گرم و خشک بود در اول منفعت وی آنست
که مفتخ و ملطف بود و محلا ی خدت بود و در مهایی صلب جنب کند و همه صداع سرد
نافع بود و همه تبها را خاصه که از عفونت بلغم و سودا بود و درم احشا و اگر جوشانند
در آب آن نشینند سنگ کرده بریزند و حیض و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند
بچه در وقت زادن سهل بیرون آید و بدن را پاک گرداند و بتقیمه تمام و اگر بوجرب ترضا
کند بررد و قوت اعصاب و دماغ بندد و برورم جگر ضاد کردن نافع بود و بخاروی
در آخر زلفها از بخاران دارند چشم را پاک گرداند و در زلال کند و اگر چشم باب با بون تمفا
اگر ادمان کند

مغذ و مفید
باد بخان

و از آن روغ موم اند
سازند بر لقا کعبین
سیاقی از کشتن طلا کند
شایع است در کراوی

نصف
نصف
نصف

نوشند

بشویید در مسکن کرداندا اما سحی بن حنین گوید مفرات بلخ و مصلح وی عمل است و بدل آن
 در تقویة دماغ و زنده صداع سرد بر بحاسف **بادروج** حوک خوانند و آن نوبی از ریحان
 گویمت در دامن کوه یا باشد طبیعت آن گرم است در دوم خشک در اول و گویند رطوبت فصیا
 در وی است بهترین وی آنست که خوشبوی بود و او از ادویه قلبیت و اگر حصاره وی در چشم
 کشند چشم را جلاد دهد و رطوبتی که از چشم روان بود خشک گرداند و اگر بسیار خوردند تاریکی چشم
 آورد و شکم نرم دارد و با هر بار اینکند و مولد ریح بود و بول براندا ماد شوار مض بود و اگر
 بر کزندی عقوب و زنبور طلا کشند مفید بود و اگر بار و غر گل و سرکه و بست جو پر دم گرم ضناد
 کشند مفید بود و خوردن وی گویند در شکم گرم پیدا کند و چون بجایند و ده آب نمند گرم از آن
 تولد کند شریف گوید چون آب بجل رسد و بر ابلجیه تا سالی دیگر از در دندان این باشد البته بسیار بجایند
 و اگر بجایند و در گوش نمند در گوش ساکن کند و صاحب کامل آورده است که خوردن وی هیچ
 ندارد ضناد کردن بوی منضج و محلل بود و از خوردن وی خلط سوداوی تولد کند و چشم را
 تاریک کند و مصلح وی بقله الحفا بود و بدل آن دو وزن آن سپینتر **بارود** بحر اسیوی است و در
 اسیوی گفته آید **باباوی** بیونانی فلفل سیاه بود و گفته آید **باباط** نوعی از خلقیات و در عینی
 گفته آید **بارسطاریون** قسطاریون است و آن نوعی از عری الحام است و گفته آید و معنی
 بارسطاریون بیونانی حامی است **بان** درخت حب البانست و گفته آید **بیراله** زراوند طول است
 و گفته آید **بغ** شری مست گفته است و صاحب مهتاج گوید بنسید العلال است و صاحب جامع گوید
 بنسید فرمانی است که از خمای تر سازند و در نون صفت بنسید گفته آید **بیم** ثمرة الطراف است و گفته آید
بختجات عصبی الراعیست و گفته شود و بر شیاندار و میز گویند و بر شیاندار و و طباط و حشر
 و شطباط و صخره و موجه و بهر فقسید لیس نیز گویند و بشرازی گفته خوانند و بکرانی رخ مرد
بخور مریم شجره مریم است و آن حشیش است و بخ عرطین شاست و صفة آن در الف در اول
 گفته آمد و بخور مریم را فیلاش خوانند طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک در دوم و نفع وی
 آنست که مقطع و مفتوح و محلل بود و طبع را بر اند چون بشم پاره بخود بر گیرند یا بر زیر ناف طیارا
 کشند و چون بیاشامند گرم دراز و کد و دانه بنسید از د و حیض براند و بخ مرده بنسید از د و برقا
 نافع بود و کلف بزد و بر سپرز سخت شده طلا کشند نافع بود و اگر با عمل در چشم کشند نافع بود
 و جهت نزول آب چشم ضعیف و اگر با شراب بیاشامند زهر بار نافع بود خاصه در آب جوی را

بادرود
 گویند

بسیان
 بار
 ندرسان
 و گفته شود

و گویند

چون با شتر تاز به بیاشامند مستی زیادت کنند **بر لیون** مقل است و گفته آید **بر اسقان** بر سگان
 و پیشکان و بد شعان و کالیف الکب نیز گویند و آن حشیش است کرم و خشک اما ملطف و محلل
 بود نافع بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت رازی گوید بدل آن نیم وزن آن در روغ است و یک درون
 آن زیره کرمانی **بر حنطه** است و قوم و قمع نیز گویند **برج کابلی** ابرج گویند و برنی گویند
 پیارسی بزنگ کابلی خوانند طبیعت وی کرم است در اول و خشک در دوم و آن دو نوبت
 بزرگ و کوچک بهترین آن کوچک است که لون آن برخی زرد و در دوم از وی مسهل بلغم غلیظ
 لزج بود و از قالات دور است و مفاصل را سود دارد و جنبش آورده است که شربتی از وی
 در دم با شتر تاز به بود جهت حب القرع لیکن مضر بود برودها و مصلح آن کثیر است و بدل آن
 بوزن آن برمس است و بوزن آن قنبیل ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن برمس و دو دانگ
 آن قنبیل بود **بر هلیا** بزرگ راز یا خست و گفته آید **بر شیان** در عسی الراعیست و گفته آید
بر غشت تملول و غللول و فومهل نیز گویند و آن قناری است و شجره الهیق نیز گویند و
 قاف گفته آید **بر کس** قطن است و طوطا و عطب و کرسف نیز گویند و شحم الارض و گفته آید
 در قاف و نوان فور گویند و کهن آن قضم **بر جمشک** اف جمشک است و گفته شد و حبیب القرع
 نیز خوانند **بر دو سلام** لسان الحمل است و گفته آید در لام **بر غوی** بزرگ قطوان است و گفته آید
بر واینا فائز است و گفته آید **بر نجاسف** بومی شویلا خوانند و بشیرازی بزرگ خوانند
 و چند ام دارد و گفته شد بهترین آن زرد بود طبیعت آن کرم است در دوم و خشک در آخر درجه
 اول نفع وی است که جهت صداع سرد ضاد کردن یا زطول بغایت نافع بود و ملطف و محلل
 مغش بود و صاحب دوار و سرد را نافع بود و سنگ کرده بریزاند و در طبع آن نشستن حیض
 براند و ریش رخ پاک کند و بچ بیندازد و میثم بیرون آورد و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم
 از وی بیاشامند یعنی عمل کند و اگر بسوزانند و خاکستر آن بر ریش افشانند خشک گرداند
 و اگر با عمل بیاشامند که مهابکند و صاحب القرع و سده بینی و زکام را نافع بود اگر
 بر طبع وی بسوزند و خوردن وی مضر بود بکرده و مصلح وی اینستون رازی گوید بدل آن در
 در سرد با بونج و گویند بدل آن **افستین** بود **بر دی** بنا سیت که در آب روید در مهر آید
 کاغذ ساند مؤلف گوید بشیرازی اثر آنک خوانند و شاخ میان و بر اینر خوانند در قوت
 مانند کاغذ بود در سوخته وی بچیف زیادت بود طبیعت وی سرد و خشک بود در دوم

و قابل است
 بر کابلی بندت

سینه
 بر کس هندس

بر نجاسف بومادران
 خوانند

سینه
 بر کس هندس

و اگر بر اجتهای تر باشد خند کرده اند و اگر در که خیساند و خند کند و برنا صورت کند
 نافع بود و خاک تر آن اکل که در دهان بود سود دهد و حسن دم بکند و آنچه مری بود عدا
 دهد چون بر کشند و بکنند مانند فی شکر **رطابینی** صاحب متهاج گوید بوستان افرو
 راست و گفته آید **پرسیاوشان** شعری و شعر الجبار و شعر الاض و لجه الحمار و شعر
 الخنازیر و ساق الاسود و الوصیف الاسود و کرپه البید نیز خوانند و آن شعر الفول
 است پیاری پرسیاوشان گویند و بگرمانی گوید مسو خوانند بهترین وی است که
 چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز و گویند بهترین آن بود که چوب وی بسرفی زند
 طبیعت وی معتدلست در گرمی و سردی و گوئیم بگرمی و خشکی دارد و در دم از وی
 مسهل بلغم و سودا بود و سینه و شش را از فضول پاک کند و بکند از اند و برقان و سپرز
 را نیکو بود و جانوران موذی را چون با شراب بیاشامند مفید بود و ملطف و محلل بود
 و داء العلب را نافع بود و موی بر ویاند و خنازیر و دامایل را تحلیل کند و اگر بیاشامند بر
 و برقان و عسر البول را نافع بود و اگر بالادن و روغ مورد یار و روغ سوسن و روغ با شراب یا میزند
 بیاشامند نیزند و بر موی که یزد طلا کنند دیگر نیزند و روغ آن حکم دارد و اگر بسوزانند بر سر
 کل طلا کنند موی بر ویاند و جهت خوب چشم نافع بود و اسحق گوید مضر است پسر و مصحح آن
 بود و رازی گوید بدل آن در بوزن آن نقشه یا نیم وزن آن در بسوس **ریشوم** بلغم ابل بخند
 است و گفته آید **بزر قوطا** پیاری است پیوست خوانند و بیونانی فیلیون و معنی آن بر غوی
 و تیرازی نیکو و با صفتی پسرزه خوانند و آن دو نوعست سبید و سرخ بهترین آن سر حلیت
 که میل بسیاری داشته باشد و فرب بود و چون در آب کنند در بن آب نشیند اما سفید برتر بود
 و طبیعت آن سرد و تر است در دوم و گویند در بیوم و گویند معتدلست در تری و خشکی حرارت
 نشاند و خشکی ساکن گرداند و اگر بریان ناکرده و در دم با جلاب گرم بیاشامند طبیعت براند
 و اگر بریان کرده با روغ کل بپزند تا کم ببندند و روغ را نافع بود خاصه طفلان را و لعاب وی
 خشونه زمین و سینه و دماغ و لزع معده مفید بود و برور همای گرم ضمد کنند نافع بود
 همه نفوس با سکه و جهت صراع با کل بر سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال کنند که کشته بود
 و زنتی از وی در دم و مداوی کسی که افسیوس کوفته خورده باشد با سفید باج و فلفل و
 بلیت یا بلنت و در المک کنند و بدل وی در تین طبیعت دانه بود یا نیم نمرد **بزر اکرفنی** در تبرید و طبیعت

این کتب در کتابخانه جامع مسجد جامع اصفهان موجود است
 شماره ثبت کتابخانه ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب ۱۳۰۰

در خطا است
 در خطا است

در تبرید و طبیعت

در تبرید و طبیعت
 در تبرید و طبیعت
 در تبرید و طبیعت
 در تبرید و طبیعت

البستاني تخم کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک بود در دوزخ بول براند و کسره جگر و کوره بکشد
 و فوایق که از املا بود مفید بود شربت از وی سردم و جهت کزندی جانوران نافع بود و در دوزخ
 را اما مز بود بشش و مصلح آن حمام است شریف در خواص آورده که تخم کرفس کوفته با پنجه انداخته
 بروغ کاج چرب کنند و سه روز بیاشامند باه را زیاد کند اما باید که بعد از آن کوشش خرد و کس
 و نه خورد و بدل تخم کرفس فطر اسالیون است و گویند ده یک آن افسنتی و نیم وزن آن فطر
 اسالیون **بزرگ کرفس الجیدی** فطر اسالیونست و گفته آید **بزرگ الجنادی** پیارسی تخم خیز و گویند
 و بکرمانی پنبه که خطیر و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و در رطوبت و در عمل قوی میز بود
 از خطیر خستونه سید را از ایل کند و سحر در کس دوده را بغایت نافع بود و بخت کزندی رطل
 و سموم بغایت مفید بود و چون در حقیقت بود دفع مضرت ادویه حاده بکند و بدل وی
 تخم خطیست بوزن وی **بزرگ المخطی** بهترین وی آن بود که گیاه در سیده بود و طبیعت
 وی سرد و خشک بود و گویند معتدلست در حرارت و رطوبت و اگر با مکر بر بهن تطلبا
 کند و در افتاب نشیند مفید بود و خون رقیق از شکم بکشد و سرفه گرم را نافع بود و در
 ضادات ذات الحجاب نافع بود و شکم بکشد و سنگ کرده بریزاند و بدل وی تخم خبازی
 بود **بزرگ الرطب** بزرگ القداحیت و بزرگ العصفیه و بزرگ القشتاد
 و بزرگ القصب بود و گویند این بزرگ العلف است پیارسی تخم اسبست گویند و بهترین وی آن
 بود طبیعت آن گرم و تر بود و در وی نجیست که باه را زیاد میکند و مجامعت را قوت
 میدهد و شیر را زیاد کند بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزرگ الجیر** پیارسی تخم کنک خوانند
 و یکسج خوانند و شیرازی کنک خوانند بستانی وی فرب بود و طبع وی گرم و خشک است
 در سیوم و گویند در دوزخ نافع بود جهت البول بوابه را برانگیزد و در سابقین نافع بود مقدار
 یک گرم و اگر با سکنج و آب گرم بیاشامد مجامعت را قوت دهد اما مشکل خوار بود و مز بود
 بمثابة و مصلح وی کثیر است و بدل وی رازی گوید نبات و سیت دیسقورید و کس گوید در طبیعت
 بدل وی کند است و گویند بدل وی تخم نوذری است **بزرگ المطح** حب القفل است و گفته آید
بزرگ الخج خبه است پیارسی شترک و با صفت های جماعتی و بهترین بزرگ سوارون و بهترین مرانته و
 نفع آن در باب خاکفته آید **بزرگ الیمن** بزرگ القطف است و شیرازی تخم البناج روی خوانند
 و نفع آن گفته آید و وی بر قانز امفید بود و در مه های گرم را در شفا اوزام ظاهر و باطن نفع

تخم

بزرگ الرطب

کنک

بزرگ القصب

خورد

بزرگ الخج

بزرگ الیمن

بزرگ القطف

تمام در آن ظاهر بود کوفته باب قطف ترکند و طلا کنند و آنجا باطن بود سخی کرده با سکنجین
 بیاشامند و طبع وی معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود در اول و کونید گرمست و در دو
 جلا و تلین بود و مضر بود بسفل و مصلح وی قند و کلاب بود بوزن او **بزر الخرفه** بقله الحقا
 و رجله و فرخ و قله المبارک و بقله الزبر و دندان ساو کف و فرنجی و فریق و حقوق نیز
 کونید بیاری تخم تورک خوانند و با صفربانی تخم ترنامل و بکرسانی تخم بلرک و بدترین تخم کلاب
 و بهترین وی است که فرید بود و طبع آن سرد است در درجه سیوم نافع بود جهت در جگر که از کرب
 بود و تپهای حاره مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات بیاشامند و اگر جگر
 خورند جهت سردی که از حرارت بود مفید بود بجهت دفع حمة بجنین و اگر اذیاط کند مقطع شهوة
 بود و مضر بود بسپرز و معدة بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزرقطونایی سفید بود
بزر الرمان البری حب القلقلست و گفته آید **بزر الجزر البستانی** بیاری تخم کوز کونید
 نافع بود جهت ریشتهای خورنده چون بکوبند و بر آن ضماد کنند و اگر خورند باه را بر آن کوزد
 بول براند و ریشتهای عفن پاک کند و استسقا را نافع بود و کزنند کی جانوران را فوگس کوبند
 در ساقین را بیکدم تخم خبز بایک سیر قند نافع بود و مجربست و بدل آن بوزن آن اینسون بود
بزر الجزر البری دو قواست و گفته آید **بزر السداب** بیاری تخم سداب خوانند بهترین آن تخم
 سداب فرید بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم نافع بود جهت فواق بلغمی و از بیکدم
 نادر درم و اگر با شرب بیاشامند جهت دفع زبوان نافع بود و کزنند کی جانوران خاصه که با اخیر
 خشک و مغز گردگان استعمال کنند و جهت عرق النسا نافع بود کزنند کی جانورانی اما مقطع مینی
 بود و مصلح وی شیر بود با عمل و بدل آن سداب بود **بزر الخشن** بیاری تخم کاه خوانند
 بهترین آن بستانی سیاه فرید بود طبیعت آن سرد و خشک بود و محذرو منوم بود شهوت جماع
 را ساکن گرداند و کسی را که اختلام بسیار افتد چون بیاشامد نافع بود و قطع شهوت جماع
 کند و تقطیر مینی خشک گرداند و مقدار بیکدم یاد و درم مستعمل بود و ضماد کردن جهت صداع
 نیکو بود و منع سیلان از چشم بکند چون بر پیشانی ضماد کنند و وی سبب آورد و مصلح
 وی مصطکی بود و بدل وی هم الاغوی **بزر البیج** بیاری تخم بیک کونید و شیرازی تخم منک بود
 و آن که نوعست سیاه و سرخ و سفید طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر درجه سیوم و از آن سفید
 سرد است در اول درجه سیوم و خشک در دوم عصارة وی در کوش را نافع بود و جهت نفث

بزر الخرفه
 کونید کینه
 بقول الخرفه

میربهن

لغف فم ممد و نافع

بزر الجزر البستانی
 بزر کابو
 بزر کابو
 بزر کابو

بزر الخشن
 بزر الخشن
 بزر الخشن

بزر الخشن
 بزر الخشن
 بزر الخشن

بزر الخشن
 بزر الخشن
 بزر الخشن

بزر الخشن
 بزر الخشن
 بزر الخشن

ما از همه اینها بهتر است

دم با فراط سودد و در در سالکی گرداند و بر نقرس طلا کردن نافع بود و خوردن وی مفید و مست
و مخدر و تباه کننده عقل و خاق و جنون آورد و ورم زبان و ضیق النفس و تاریکی چشم و کربانی
کوش و مد او ای و بقی کند باب کرم و روغ و عمل بعد از آن شیر تازه و مرق اسفناج بمرغ و کوش
بره فربه و بدل آن افتون است بوزن آن و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مخدر بود مصدع
آن علسست و اینون و اگر بر برص طلا کند بغایت نافع بود و مقوی اعضا بود چون در آن
طلا کند در جگر فزنی را نافع بود اما **بزر الفحل** پیارسی تخم تربزه خوانند و تخم تراب
خوانند بهترین وی است که فربه بود طبع وی گرم است در سیوم و خشک در دوم هجده نمش
و کلف و بهن سید و اثر زخمها نافع بود چون باب راز یا نه طلا کند و بر بهن سیاه و سید با
کندش و مکر که در جام طلا کند بغایت نافع بود و نفی که در شکم بود تحلیل دید و محلل قوی بود
مقدار شربتی از وی دو درم باشد اما مفید بود بجز مصدع آن سپستان بود و اگر با مکر که بیاض
قی آورد و بول براند و ورم پسر را تحلیل دهد اگر با سبکببین نیز ز بدن غرغره کند خناق
گرم را نافع بود و در دفع زهرها و کزندی جانوران قایم مقام تریاق بود و صاحب تقویم گوید
مصدع بود و مضعف جگر و مصدع وی کثیر و شکر بود و جهت در دسپز کهن شده در روز روز
دو درم کوفته و بجز با سبکببین بیاض مندی نافع بود و جهت **بزر المرو** پیارسی تخم
مرو گویند و شیرازی مردار شک بهترین وی است که تازه و فربه بود و لون آن سبزی زرد
طبیعت آن گرم و تر است در اعتدال و تری وی در قوت همچون بزر قطونا بود در انضاج
و بدل وی بزر گتان باشد **بزر الکاکج** حب الکاکج است و گفته آید **بزر الوی** بغایت اهل فرا
تو در وی را گویند و گفته شود و بلغتی دیگر شدند گویند و قضیه نیز گویند **بزر بلا سیتس**
حرف بابلی است و گفته آید **بزر القبن** شمد اجخت و گفته شود **بزر الجند قوی** پیارسی تخم اند
قو گویند و طاباقا و ورق نیز گویند و بهترین وی است که فربه و تری بود طبیعت آن گرم
و خشک بود معده را پاک کند مقدار نیم درم نافع بود جهت کزندی جانوران چون با سبکببین
باشانند و او ازاد و فربه باهی بود جمع باه بود تخم و گیاه وی لیکن جرب آورد و مصدع
وی کثیر بود و بدل وی شلم **بزر سان الفحل** پیارسی بارتک گویند و به تری تخم بزر و سه
طبع وی سرد و خشک بود بهترین وی آن بود که فربه بود و بسیار بی و سحرخی زنده مفید
بود جهت سده جگر و کرده و عسرق النساء قابض بود و مقدار سه درم مستعمل بود و چون

بزر الفحل
سوی یک جج

بزر المرو
بزر الوی

بزر القبن
دیو است

بزر سان الفحل
بزر الوی

بیاشامند نشت دم که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود اسحق گوید
 طبیعت آن گرم و خشک است بهترین آن بود که سیاهی بود سرخ امیر فربه باغ بود جهت سینه
 جگر و کوره و عرق النساء و قابض بود و در سردی مستعمل بود و چون بیاشامند نشت
 دمی که از سینه بود قطع کند و فضولی که از شکم روانه بود اسحق گوید طبیعت آن گرم و
 خشک بود مضر بود بشتن و مصلح آن عمل بود و بدان تخم محاض بوستانی بود **بزرگ**
الحامی حب الزشا گویند پیارسی تخم ترشه گویند و شیرازی تخم ترسینک بهترین
 آن بود که فربه بود و سرخ و سیاهی زنده طبیعت آن سرد و خشک بود قابض بود
 مره صفا نباشند در روده پاک کند و شکم به بندد و قطع اسهال کند ظاهر که سبب
 آن خلیطی گرم بود اما مضر بود بکرده و مصلح آن قند بود و در خواص آورده که تخم محاض
 اگر در خرقه بندد وزن بر بازوی حب بندد مادام که با وی باشد استن نگر در راز
 گوید که تخم محاض بری اگر بیش از نزدیک عرق خورده باشند و عرق بکرده حضرت
 و تخم محاض بوستانی بهترین بود که سیاهی مانل بود طبع آن سرد و خشک بود در دم
 سوزنده بود جهت ماده صفا و تب عیب و دموی مقدار در دم مستعمل بود و مضر بود
 سبزه و مصلح آن تخم راز یا نه و کرفس بود **بزرگ کتان** پیارسی تخم کتان گویند و کثیرا کندانک
 خوانند و شیرازی بزرگ خوانند بهترین آن بود که فربه و تازه بود و طبیعت آن
 گرم بود در اول و معتدلست در ترمیم و خشکی و گویند معتدلست در گرمی و سردی
 خشک بود در اول منضج ریشهای و در مهابود خواه گرم بود خواه سرد خواه اندوخته
 و خواه بیرونی کف و برص را مفید بود در خان وی زکام را سود مند بود و اگر بریان کنند
 شکم به بندد و اگر خام بیاشامند شکم براند و مقدار مستعمل از وی سرد بود و ادرار
 بول کند و اگر به زنده در آب آن نشیند ورم جای که در رحم بود تحلیل کند و معده را به بود
 و دشوار بضم نشود و غذا اندک دهد و مضر بود با شستن و مصلح بود آن عمل بود یا کحل آبکین
 جالینوس گوید سود مند بود جهت شقاق معتدل و ریشش و هر چه احتی که از خارج بدن بود
 بصلاح آورد معوی اعضا بود و سیفودیدوس و فولی گویند چون بسوزانند و سخی کنند
 و بر ریش معتقدانند خشک گرداند و زایل کند و بدل آن عصاره باقلا بود و گویند حله
 و در خواص آورد اند چون با موم و عمل بر برص ناخن ضحاک کند البته بهتر شود و چون بخورند

از الحامی
 حلو که یک است

حلو که یک است
 حلو که یک است

از کتان
 حلو که یک است

حلو که یک است
 حلو که یک است

حلو که یک است
 حلو که یک است

مینی زیادت کند و در رسیدن رانافع بود **بزرگ النعام** پیاری تخم میسنر کونید و بهترین آن بوستانی
 بود سیاه رنگ طبیعت آن گرم و خشک بود حیض براند و زائیدن آسان کند و مقدار سه درم
 مستعمل بود و همه باد که در شکم بود نافع بود و فواق امتلاشی را بغایت سودمند بود اما مضر
 بود نش و حاصل وی کثیر بود و بدل آن تخم نفع و تخم بالنگوا میاوی **بزرگ المید الاسود**
 جلابند است و گفته آید **بزرگ المیلون** پیاری تخم مار جوید گو و مار کیمیا خوانند بهترین وی بو
 بود طبیعت آن گرم و تر بود در دم مستعمل بود اما مضر بود پسر و مصلح آن علت و عسر البول
 رانافع بود و عرق لنا و قولنج ریوی و بلغمی را و کونید کزندی ریتلار رانافع بود **بزرگ العصور**
 قرطم است و گفته آید **بزرگ لکشوت** محول خوانند و پیاری تخم لکشوت خوانند و پسرانی دنیار
 و شکونار نیز کونید طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشک است سده بکشد و
 سبزو و معده را پاک کند و و خلطهای عنق از عروق بیرون کند و تبهای مرکب از بلغم
 و مره و صفرا مفید بود و اگر با بر که بیاشامند فواق را ساکن کند و چون بچوشاند
 شکم بر بندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و کسبان رحم رانافع بود و
 عصاره وی چون تر بود با قند حبه یرقان نافع بود و اگر طبع وی و عصاره وی
 پانی را بشویند نفوس رانافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و بطعم بغایت تلخ بود و در
 نفع مانند تخم کاسنی بود در اکثر حالات و کونید مضر بود نش و مصلح آن عمل بود و
 کونید صغ عربی و بدل آن کونید چهار دانگ وزن آن افستین بود **بزرگ المندریا پیاز**
 تخم کاسنی بود بهترین آن سیاه رنگ بود فرب بوستانی بود طبیعت آن معتدل بود در
 گرمی و سردی و خشکست نافع بود همه تبهای صفرائی و سده جگر یرقان را سودمند بود
 و مقدار دو درم یا در دم مستعمل بود کونید مضر بود پسر و مصلح آن سنگین و بدل
 آن تخم لکشوت **بزرگ الابخسره** قریض و ساسار کشت کونید و پیاری انجره خوانند
 و طبیعت آن گرم و خشک بود در دم بهترین وی است که فرب باشد و در وی تلطیفی
 بود و کونید گرم و تراست و رمهای بن کوشی صلب را نرم گرداند و باه را زیادت کند
 چون با مثلث یا شرب یا شیر کا و تازه بیاشامند ماء اصف و بلغم و قولنج و استقارا
 مفید بود و مقدار نیم مثقال باب گرم و عمل و اگر بکونید مقدار سه درم با شرب یا شیر تازه
 بیاشامند مجامعت را قوه دهد ترفی آورده است که چون بکونید و با عمل یا میزند

جلابند است و گفته آید
 بزرگ المیلون

بزرگ المیلون
 بزرگ المیلون

بزرگ المیلون
 بزرگ المیلون

بزرگ المیلون
 بزرگ المیلون

بزرگ المیلون
 بزرگ المیلون

بزرگ المیلون
 بزرگ المیلون

و بر قضیب طلا کنند قضیب را سطر گردانند و اگر با سنگین بیاشامند همه در بر کرده و سپرز
 نافع بود و اگر کوفه با عمل برشته و لعن کنند دشواری نفس را میفد بود و اگر کوفه با عمل
 برشته صاحب تقویم گوید مغز معده و کرده بود و مصلح وی صمغ عربیت و کثیر او بدل آن
 حرقت و قد مانا و گویند بدل آن تخم گند است و گویند تخم جیر و از بسیار خوردن وی
 سردی سخت پیدا کرد و مداد ای آن براب بنفشه و جواب بود **زر الزایاج الرومی** این
 است و گفته شد **زر الزایاج** در رصفت آن گفته آید **زر الفخک** حب القند خوانند
 و شیرازی تخم دل اسلوب و فلفل کوبی خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در دم از وی
 باه درم سنگین بیاشامند همه ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر باه که جوشانند و بر سپرز
 ضاد کنند میفد بود و اگر بیاشامند مقع سده جگر بود اما مصلح و مخفف من بود و مصلح
 آن شیر و تر بچین است **زر الکرات** پیازی تخم گند نا خوانند بهترین وی شامی تازه فرب
 بود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و اگر زخو کنند با قطران در زردن آن که گرم
 داشته باشد گرم را بکشد و بنیند از دو اگر در زیر مقعد جواز کنند بواسیر زایل کند
 و در دم از وی باد درم تخم مورد نافع بود همه نفث دم که از سینه بود و ترخ و همه ترخ
 و کسی که شوش منقطع شده با ترخ یکدم نافع بود و سنگ کرده بریزانند و اگر باه الرشا
 بریان کنند ترخ می که از سردی بود و بلغم بغایت نافع بود و مفر بود بشش مصلح وی
 عمل بود گویند مخفف شش است و مصلح آن لعاب به دان است و بدل آن تخم جیر
 و در خواص آن است که در سر که اندازند ترشی بر برد گویند اگر کسی خواهد که جماعت بسیار
 کند و هیچ آفتی نوبی رسد تخم گند با شراب بیاشامد **زر اللفت** تخم شلغم است بهترین
 آن بود که سرخ رنگ بود طبیعت آن گرم و تر است باه را زیادت کند و نفاخ بود و چون
 در معاجین کنند دفع سموم کند شریف گوید چون تخم شلغم بر گردن بنشیند نافع بود همه ورم
 آریه و جربست و اگر بیاشامند نفوط آورد و همه در دهانی که از سردی باشد و قویخ
 که سخت شده باشد بغایت میفد بود اما مضر بود سپرز و مصلح وی تخم خربزه است و
 مقدار مستقل از وی دو درم بود و مؤلف گوید از خواص وی آنست که چون کهن شود و
 نکل در میان آن کنند و بکارند کربن بود **زر البصل** پیازی تخم پیاز گویند آن گرم و خشک
 بود در وی رطوبت فضل بود باه را قوه دهد در مزاجهای سرد **زر السلق** پیازی

سینه او بچینی
 در کنار او دید
 آن که در سر ترخ
 زر الکرات
 کند نافع
 زر اللفت
 زر البصل
 برود و این خوب
 زر السلق

تخم چغندر گویند و آن دو نوعست و گفته شود در سین و طبیعت آن سرد است و در وی اندکی
خشکی بود معده را بید بود و شکم براند مفتح و مقطع بالغ بود بدل آن تخم خبیلی بود **الفشا**
پارسی خیارزه و به تیرزی شنیکار بهترین آن بود که فربه بود طبیعت آن سرد و تر بود بهتر
از تخم خیار بود و بول براند مقدار پنج درم مستعمل بود تا ده درم چون بکوبند و بر بدن طلا
کنند لون و بدن را سبک کرد انداختی گوید مغز بود پسر و مصلح سبکبین بود و بدل وی
بز القفاست **بز القفا** پارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بالنگ بهترین آن
بود که از خیار زرد گیرند و فربه بود و طبیعت آن سرد و تر بود نافع بود جهت صفای سینه
و درم گرم که در جگر بود و پسر و در درش گرم و ورم آن و ریش آن اسحق گوید مغز بود
با تین و مصلح لیز بود و بدل آن بز القفا **بز البطح** پارسی تخم خربزه گویند بهترین آن بود
که شیرین بود طبیعت آن گرم و تر بود و در راپاک کند و مجامعت را زیادت کند و مغزی بود
و شیره وی جهت سرفه گرم مفید بود و در دسینه که از ورم گرم تولد کند و خشونت دین
و خنجره و حلق را نرم کرد اند و تشنگی نباشد و بهمان ماده که سب آن صفای سوخته
باشد و ورم جگر گرم را نافع بود و سده آن بکشد و بول براند و مجاری کرده و
مانند پاک کند و سوزش آن قطع کند و بقیت ورمها را تحلیل دهد اسحق گوید مغز است
پسر و مصلح آن عصاره زرشک بود و وی شیر زیاد کند و نغوظ آورد **بز الورد**
تخم گل بهترین آن بود که از گل فارسی گیرند طبیعت سرد و خشک بود قابض بود بن دندان
محکم کند و قلاع زایل کند چون کوفته در دهن گیرند و در چشم را نافع بود و معده و رو
پاک کند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود جهت اسهال مراری و خوردن آن شش را مضرب بود
و مصلح آن لیز بود **بز الریان** تخم شایه تخم را خوانند بهترین وی است که سیاه و فربه
و کوچک و خوشبوی بود طبیعت آن گرم و خشک بود و گویند معتدلت در گرمی و سردی نافع
بود جهت دوار و رعاف و قیام صفای و مقدار نیم درم بریان کرده سحر را نافع بود
و شکم ببندد و چون یک مثقال باب سرد یا کلاب تر کرده فرو برند و اگر یک مثقال باب
به تر کرده فرو برند قطع اسهال فرمن بکند و گویند مهراست بکرده و مصلح آن مرزنگوش
بود و بدل آن تخم مرو **بز السبت** پارسی تخم سبب گویند بشیرازی تخم شود بهترین آن
بود که فربه بود طبیعت آن گرم و خشک بود با عتدال شیر را براند و بواسیر را قطع

بز القفاست

بز القفاست

بز الورد در کله کج

بز الورد در کله کج

قیام صفای

بز السبت

نصفه
نصفه

چون بسوزانند و بر نوار سبز ضا کنند و مقدار در درم مستعمل بود مضر بود بمانند و مصلح
 وی عمل بود و بدل آن در وزن شنبه **زر المکرب** تخم کوب بود بشیرازی تخم کلم بود
 بهترین آن تازه و غریب بود طبع آن خشک بود حار را نافع بود و اگر بخورد منع مستعمل
 کند و مینی زیادت کند و مقدار یک درم مستعمل بود مضر بود بشتن و مصلح آن غسل
 بود این ماسویه گوید هر کس در درم تخم کوب بآب کاو زبان بیاشامد و شراب
 خورد در مست کرد و چون از کل وی فرزند سازند وزن تخم در یک درم شکم بکشد
زر الاسفنج بهترین آن بود که بهر حی یابل بود طبیعت آن سرد تر بود نافع بود جبهه
 در دل و تب مقدار یک درم مستعمل بود مضر بود پس از مصلح آن طین مخموم بود **بوز**
بقله الحما بز الحما فراست و گفته شد **بزر** عذره فرماست بشیرازی خاک کوبند
 طبیعت آن سرد و خشک بود در درم و شیرین وی میل عوارث دارد و در وی قبضی بود
 و طبع وی شکم بندد و آنچه سبز بود حبس در وی زیادت بود و دشوار هضم شود و
 بدندان و دهن و مولد ریاغ بود و بسده و مصلح آن سکنجبین ساده بود **بیج** نباتت
 و گفته آید **بستیاج** حکمت و گفته آید **سفنج** بستنیوان کوبند و اخراش الکلب
 نیز کوبند و تمیز و ثاقب الحج و کثیر الارجل نیز خوانند و بهترین آن قرقل طم کسبر بود
 چون بشکنند از رون وی گشتی بود طبیعت وی گرمست و مقدار در درم و در وی
 خشکی و کوبند گرمست در درم و خشک در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود مقدار
 از وی در درم تا پنج درم بود قویج بکشد و محلل نفع بود و رطوبات و محلل
 و مفتح بالعرض بود از جهت دفع سودا از جوهر دل و دماغ و جمیع بدن و از خوا
 وی آنست که شیرابه بندد و بستر را بکند از استی گوید مضر بود بکرده و مصلح
 آن بلیله زرد است و بدل آن افیمون بود آن و نمک مندی بوزن و اندو نیم بوزن
 آن **بید** اصل المرجانست و آن ر نوع بود سیاه و سفید و بیخ بیاری از آنست بهترین فرسخ در بارکند
 کوبند طبیعت آن سرد است در اول و خشک در سیوم و باید که سوخته استعمال کنند صفت
 سوختن وی آنست که در کوزه سفال نو کنند و بکلی حلت بگیرند و در تنور چهار نهند شب
 و با مداد بیرون آورند و در وی قبضی و تخفیفی بود اما تخفیفی وی از قبض

زر الاسفنج
با کسکس
مضر کوب

در اول

در اول

بسیار
بسیار
بسیار

بود قطع زخم کند و چشم را قوت دهد چون در چشم کشند و آب رقیق از وی باز دارد و باید
که چهار سوختن بسوزند و گوشت زیادت بخورد و از ریشها زایل کند و مقوی معده و دل بود
درین روده راناف بود و عسرابول را مقدمه از یکدم مستعمل بود و در سنون دندان از اجلا دهد باز
گوید از قول اسکندر که سبب اگر در کردن بندند یا پایی نقرس نافع بود و هر موضعی که خون از وی
روان بود بگرد که بیاورد بروی پاشند خون باز آیند و بدل در حسن خون دم الا حوی
بود اسحق گوشت است بلرده و مصحح وی کثیر بود **بستان افروز** بستان بر وزن کونیند بستر
آن بود که در سایه خشک کنند طبیعت آن سرد و خشکست معده و روده را پاک کند و حرارت
معده و جگر ساکن کند چون طبع وی با سنگین بیاشامند و مقدار در دم مستعمل بود آن
گوید مضر بود بمانه و مصحح کند بود **شسته** تشنه است و گفته آید **بشویون** بر رطوبت
و گفته آید **ششک** جنطیانا است و گفته آید **بشش** ورق جنطیلت و در صفت حنظل
گفته **بصل** پیاز کونیند بهترین وی سپید بود طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و کونیند در چهارم و کوی در وی رطوبت فضل است و کونیند تراست در روم و
کونیند در سیوم حین کوی گرم است در چهارم و زرد سیوم ملطف و مقطع بود و جذب خون
کند بظاهر بدن و باه را زیادت کند و شست بر انگیزد و آب گردش راناف بود و چشم
جلاد دهد و طبع را نرم کند و اشتما بیدارد و آب وی در گوش چکانند ن طینی را زایل
کند و نزول آب راناف کا بود و پیاز عین خون با آب آن قطره کنند و چون بکوبند و با عسل در جف
بیشند و بر قوبا و هین طلا کنند نافع بود و اگر بر ناخن سطر طلا کنند تنگ گرداند و برداو
الشعب طلا کردن نافع بود و بر کزندی عرق وافنی و سکه دیوانه نهادن دفع کند و حیض بر اند
و اگر آب وی تنها در گوش چکانند کزانی گوش زایل گرداند و اگر پیاز سفید بریان کرده بایس
یار و غم زرده خای مرغ کوفته بر مفعضه ضاد کند و دم از تحلیل کند و در دکان کند و بوشین
و خوردن آن باد سیوم دفع کند و چون بر که نند معده را قوت دهد و حراوه وی کم کند و حنظل
در دار و خوردن بسوزند منع غشای کند و بوی دار و نشود اما خوردن مضر بود و
بسیار خون مست و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آرد در افواه و بواسیر بکشاید
مصطوی که بود یا است **بصل الزیر** بلبوست و بصل مالک نیز خوانند بشیرازی آنرا
پیاز بکله خوانند و بر تیزی زلی طبع آن گرم و خشک بود در اول در وی رطوبتی فضل است

بسیار خون مست و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آرد در افواه و بواسیر بکشاید
مصطوی که بود یا است بصل الزیر بلبوست و بصل مالک نیز خوانند بشیرازی آنرا
پیاز بکله خوانند و بر تیزی زلی طبع آن گرم و خشک بود در اول در وی رطوبتی فضل است
تکله

تکله

یا بکله خوانند

بسیار خون مست و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آرد در افواه و بواسیر بکشاید

مصطوی که بود یا است

بسیار خون مست و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آرد در افواه و بواسیر بکشاید

و در وقت خوردن آن فرماید که در راه را برانگیزد و قوت است
بدهد و بهضم طعام کند و لغو غذا آورد و برهق و کف غذا کند نافع بود که در رحم که از سردی
بود ساکن گرداند و نافع بود جهت سها و گردن کی عقب و ریت را خوردن و ضاها کردن چون با
اجیر بود و اگر با فلفل بود سخی کرده و بر معده صفا کند در معده بلغمی را مفید بود و اگر
با مرمایی بریان کند و بر ریش زخ افتاند نافع بود و خراز و ریش سر را نافع بود و بسیار
خوردن وی غش خشک کند و زبان بود مفرب بود بعصب و مقص آورد و نفع بود و مصحح وی
کاسنی بود و بعد از آن شیر تاره و صاحب تقویم گوید مصحح بود و مصحح وی بید و کافور و کلاب
و بدل آن عضل بود **بصل العنصل** استقل است و گفته شد **بصل الریب** یصل الریب است و گفته شد
بصل الفار بصل عضل است و گفته شد **بصل الرخبی** پیازی پیاز رخی خفاند و طبیعت وی گرم بود
و چون با سرکه بدهد اشعلی طلا کند نافع بود و چون چهارم از وی با ما العسل بیات اند
قی آورد و گرم را در شکم بکشد و منضج و رمهائی گرم بود شریف گوید اگر قضیب را بوی عالیند
و بدان ادمان کند قضیب اسطبره و قوی کند و اگر عدد از وی در شتر خوب است یکشنبه
روز و سخی کند و بر قضیب طلا کند بغیر از سر و بدان ادمان کند اگر عینی باشد بحال
صحیح باز آید و درین باب بغایت عجیب است **بصاق القرمی** رغوت الملح و زبردت القرمی
خوانند و آن حق القرمی است و گفته آید **بطیخ** پیازی خربزه گویند و بهترین وی سقمی بود
و شیرین و قول کشنی است که سرد است در اول درجه دوم و در آخر و بعضی گویند که میت
مهلست و حقیقت چون شیرین بود گرم و تر بود در اول و اگر در اول بول کند و سگ کرده و مشا
بریزاند و کف و بهق را زایل کند و در تخم وی جلا بیشتر از جرم بود چون بر پشانی جفانه
منع زولاب کند و خوردن گوشت وی سنگ بریزاند خاصه از کرده و بهخ وی را چون در دم
بخوشاند و بیات مندی بی زحمت آورد و خربزه مستحیل کرد بدان خلط در معده زیاد
بود و گرمی احتیاج بود و معده و بیضه آورد و اگر در معده تباه شود سم کرد و مصحح
آن سکینین ساده بود که بعد از وی لعق کند باید که میان دو طعام خوردند و اگر در معده
تباه کردد البته قی کند و اگر بویست و برادر جام بر تن مالند اندام را پاک گرداند خاصه لون
رورا و اگر خشک کرده عوض ایشان دست بدان بشویند رهوسنه زایل کند و اگر بویست
وی خشک کرده دردی که گوشت غلیظ بود چون گوشت کاو و غیر آن اندازد از آنمرا
کند و زود از معده بگذراند **بطیخ دبی** بطیخ هند است و بطیخ سندی نیز خوانند پیازی

صندل نوعی
گمانند شکر
در صنف

موصی
در کردن

و خزان

القرم

مردم میگویند

نوعی

نوعی

نوعی

نوعی

خیزه نهدی خوانند و شیرازی خیار که و به تبریزی طندانه بهترین وی آن بود که آبدار
 و شیرین بود طبیعت آن سرد و تر است در دوم نافع بود جهت مرضهای گرم و تبها محرقه
 و مزاجهای گرم و دفع تشنگی کند و اگر با سکنجین بیاشامند بول براند و مثانه بشوید و آ
 ویرا با قند چون بیاشامند تبرید زیادت کند و مفر بود با پیران و مزاجهای سرد خونی
 بد از وی حاصل شود در جگر و در بلغم انگیزد و اخلاط را خام گرداند و مصلح وی قند بود
 یا عسل که با وی خوردند یا بعد از وی **بط** گوشت وی بسیار رطوبت بود و حرارت و کوشه
 وی را طب بود از تمامی طیور اما در از معدله بگذرد و پیر وی مسکن و جمعها بود و
 لذت همانی که در عق بدن بود فاضله از همه مجموع مرغها بود و گوشت وی لون را صافی
 کرده اند و آواز و باده را قوت دهد و فری آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد و لکن
 و هضم شود کثیر الفضول و ثقیل بود و خونی نیگواز وی متولد شود و خلط نیک و مصلح
 و گرم وی سرکه بود یا با انار که بسوی بپزند و اگر بریان کنند و بر روغن زیت چوب کنند و پیاز
 در اندون وی کنند با انار با اسفنج بپزند خود و کتند نا و دارچینی در وی کنند
 و اندرون وی با شکر و کرفس و سداب و یکد و در آن سیر خشک یا کنند **بطم** بسیاری بن
بط خوانند و صفت آن در باب حاکفته آید **بطر ایسالیون** فرا سالیونست و گفته
 آید و معنی آن کرفس کوهی بود بطر ایونانی گوشت و سالیون کرفس **بطارسی** بلغت
 یونان دهن الحار است و آن لفظ بود و گفته آید **بطباط** عصبی الرامیت و گفته آید
بو الصب بسیاری سرکنی سوسار خوانند بهترین وی سبید بود گرم و تر بود بر ص و کلن
 را زایل کند و سفیدی که در چشم بود زایل کند و چشم را جلا دهد و قوت با صره بدید و حکم
 را نافع بود بیشتر از این مازنک خوانند **بو الماعز** بسیاری سرکنی بر خوانند و شکل
 طبیعت آن گرم و خشک بود خازیر را تحلیل دید بقوت و درم سیر ز و درم صلب را و صحنه
 زن خشک را از این پاره با بخود برگیرد سیلان رحم باز دارد و اگر سختی کرده با عسل
 برشند و بر کزندی سگدیوانه طلا کنند سود دهد و سرکنی بز کوهی داء لثقل را
 نافع بود و خاکستر آن چون با سرکه برشند و بر کزندی سگدیوانه نهند نافع بود
 و محلل صلاحات بود و درم مغاصل را نافع بود و مستحق را در آفتاب ضاد کنند سود
 دهد و با سرکه بر کزندی زنبور و جانوران نهند سم آن جذب کند **بو الضان** بسیاری
 سرکنی کوبند و بشکر کوبند و بیشتر از این شکل کوبند کوبند اگر با سرکه بر نایل طلا
 و نیش

کوشه
 کوشه
 کوشه
 کوشه

صالحه

بطر ایونانی
 کرفس کوهی

طندانه در دماغ

کند سود دهد و بر سوختگی اثرش طلا کند مفید بود با موم روغن بر گوشت زیادت نمند نیکو بود
بقره الحمال بستر از پی شکل اشتر را خوانند چون بر تایلل بنهند و بخور کنند قطع کند چون
 کبهر ساینند و در بینی دهند خون باز دارد و چون باد و بتر جهت صرع بیاشامند نافع بود
 و محلل خنازیر و دانهها بود چون تروی ضما دهند و دردها معال و ورم از نافع بود **بقلم**
 چوب درخت است که از طرف بند خیزد و زنگبار و صباغان استعمال کنند طبیعت آن گرم
 و خشک است در دوم گوشت بر جراحت بر ویانند و قطع خون از هر عضوی که با تشنگند
 و ریشتهای اعضا خشک گرداند **بقس** سیونایی بقیس خوانند و اهل شام شمشاد خوانند
 پیاری درخت شمشاد خوانند و ورق آن مانند ورق مورد بود تخم آن مانند تخم
 مورد بود و قابض بود چون بیاشامند شکم بنهد شریف گوید نشانه چوب
 وی چون با حنا بر کشند و بر سر ضما کنند صداع زایل کند و اگر با سبیده تخم مرغ
 و کرد آسیاب بر کشند و بروشی ضما کنند نافع بود **بقلا الحما** بقله المبارک است
 و اسمهای دیگر نیز از آن **بقلا الحما** و بستر از پی تورک گویند بهترین وی تازه بود طبیعت
 وی سرد و تر بود در سیوم و گویند در آن خودم صفا بشکند و قی باز دارد چون دود را
 آب وی بیاشامند من زرق خون بکند و چون بر تایلل طلا کنند حله کند و اگر بر روزهای گرم
 که محوف بود ضما کنند نافع بود و آب وی چون بیاشامند گرم را بشکند و گزندگی جانوران
 را سود دهد و اگر بار و غم کلی بر کشند بر گویند جهت درد کرمی از کرمی باشد و آفتاب عصاره و
 جهت نفث دم و کرمی معده و جگر نافع بود و خوردن و ضما کردن سوزنی معده و در دانه انا
 بود و جهت درد چشمی که از کرمی بود ضما کردن نافع بود و جهت سج روده و اسهال در اری
 کردن نافع بود و بهمای حاره را سود مند بود لیکن مفر بود و بسیار خوردن وی تارلی چشم
 آورد و شبکوری و مصلح وی کرفی و تخم جرجر و قنار بود و گویند مفر بود بروده و مصلح وی
 مصطلی بود **بقلا خراسانی** بقله خامنه خوانند پیاری تره فراسانی خوانند طبیعت وی
 سرد و خشک است در وسط دوم و گویند در اول شکم را به بندد و مره صفا را نافع بود و اشتهای
 طعام بریده کند چون نقصان ثنوت از حرارت بود محو و مزاج را نافع بود و بلیغ مزاج را مفر
بقلا مبارک و **بقلا زهر** و **بقلا لینه** بقله الحماست و گفته شد **بقلا الغزال** مشک طراشع است
 و گفته شود **بقلا ازجیه** با در بخوبی است و گفته شد **بقلا باره** بلاب است و گفته شود
بقلا الصب با در بخوبی بریست و آن فرغ خشک است و گفته شد **بقلا الحطاطین**

تقریر شد

بقلا الحما مبارک

بقلا مبارک

بقلا مبارک

یاوه

بقلا مبارک

بقلا مبارک

صاحب الجامع گوید عروق صفاست اما آنچه محققست دواء الحطافی است و گفته آید **بقوله**
العسل فوج برست و گفته آید **بلوط الملك** شاه بلوط است و گفته آید **بلوط** در وی
قبضی بیشتر باشد که شاه بلوط و بهر وی آن بود که بزرگ بود و بزرگ و رسیده طبیعت
وی سرد و خشک بود در دم و گویند در اول و گویند خشکی آن در سیوم است و گویند
که ممت در اول نفع وی است که منع نفث دم کند خاصه جنت وی و غذا بسیار دهد و اگر بسوزد
نند بجهت ریشتها و قلاع نافع بود و صبح را نیز نافع بود و چکیدن کبیر از زجته زهر با
نافع بود و شکم بندد و اگر طبع وی کسی را که اسهال مزمن و قرصه امعا بود بیاض امرا نافع
بود و اگر از وی فرزند سازد وزن بخورد برگیرد سپیدان مرضی که از رحم بود باز دارد و کین
بلوط غذا بی ثقیل بود و دشوار هضم بود و مصدع بود اسهالی گوید از بیست درم زیادت
نباید خورد و مضر بود بمانند و اصلاح وی است که بریان کند و یا قند بخورد و بدل بلوط
بوزن آن فرو نوب منطی بود **بلیج** پیازی بلبله گویند بهترین آن زرد است و رسیده و فر
طبع وی سرد است در اول و گویند در دم خشک در سیوم و در وی قوت مطلق و قابض بود
معه را قوت دهد و استرخاء معده و رطوبت آن نافع بود و شکم بندد و بعضی گویند ملین
بود روده را نافع بود و مقعد چشم را نافع بود و اگر در چشم کشند آب رفتن باز دارد و در
طبیعت نزدیک بآمله باشد و هلیله کابلی و مقدار شربتی از وی در دم بود و مغزوی نزدیک
بغذق بود و اسهالی گوید مضر است بسفل و مضی و وی عمل بود و بدل آن اسهالی بن عمر آن گوید
آبلج است و گویند بدل آن فایده خشک بود و دانه زدن آن اسهالی و شش یک آن بلبله
سیاه **بلادر** انقویان خوانند و ثم البلاد نیز خوانند بهترین آن سیاه و فریه بود و چون
شکند بسیار عمل بود طبیعت آن گرم و خشکست در چهارم نافع بود جهت کسی که بلغم و ر
طوبت بر وی عمل کرده باشد و استرخاء عصب و فالج و لقوه را بغایت نافع بود
و قوت باضمه بدهد و ذین را تیر کند و بر مرض که در دماغ بید آید از سردی و تری نافع
بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و در بدن ملین او خطر بود و اگر بسوزد و دانه بود
سیرا خشک گرداند و عمل وی برداء العقب بلغمی مالیدن مفید بود و از جمله سمومات
بود و سوزنده خون بود و خلطها و خون و سرسام آورد و توخ حلق در روده کرده اند
و سوزش دهن و لذع معده کند و بهت های طاره بید کند و متقال از وی این عمل کند و اگر با
مغز گردان بخورد مضرتر رساند و این از خواص اوست و اگر شکر اضافه کند بهتر باشد

بلوط الملك قطوف
بلوط الملك قطوف
بلوط الملك قطوف
بلوط الملك قطوف

طبع وی با

بلیج

فصل
بویست

بلادر

و سیان

در شرح بلوط

بلوط

مغزوی

در شش

تقطیع

کنند

جوایب

و مد او ای کسی که بلا در خور و نباشد بدو و جرات کند بار و غر بادام و لعاب
 به دانه و در آب بری نشاند و غسل وی مستعمل بود در معاجین و غسل زوی چنان کند
 که انبری سرخ کند و بی بلا در به بند از بند و بلا در را در آن بر کند غسل از وی بیرون آید
 بیامیزند بعد از آن بار و غر کا و جوشانند و بار و غر کردگان بیامیزند و در معجز کند و بسقور بود
 گوید بدل وی پنج وزن وی معرقند و دانه نیم وزن آن روغن بلبان و سمش
 یک آن لفظ سبید بود **بلپس** عدس است و گفته آید **بلپس** بهرین است و گفته
 آید **بلنجاسف** بر جاسف است و گفته شده **بلوسیطون** جلینار است و گفته
 آید **بل میوه** بندست مانند قهء کبر و گویند مانند انار است و گویند نار بندست
 و گویند نار شیتت و گویند قهء رست و پوست ویرا مثل خوانند و شمش ویرا
 بل خوانند و ج ویرا بل خوانند محمد بن زکریا گوید بل میوه است از هندستان از درختی
 حاصل میشود مانند درخت زرد الو بهترین آن بود که شیرین بود و درخت ویرا
 خاما اوقلی گویند و گفته شود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در
 سیوم قابض بود و احتیاج اوقت دهد و صلابه عصب را و در طبع از او مرصهای
 سرد مانند فالج و لقوه و استرخا شود مند بود و قی بار دارد و در جوارش
 شکم بندند و باد شکم **بلنجشک** از جنشک است و گفته شده **بلنج** چو سبزی
 و بلغ خوانند و جعدال نیز گویند و آنرا چون سبزی بود شکافند و بیرون آورند و آنرا
 پیاری عوره غمما گویند و چون در خلاف باشد طلع خوانند و صفت آن گفته آید و طبیعت
 بلج سرد و خشک بود در دوم و شراب وی شکم بندد و سیلان رطوبات رحم باز دارد و
 خوبی از بواسیر آید بندد و معده را دباغت کند اما سینه و شش را آید بود و بسبب
 خشونت که ویراست دیر از معده بگذرد و عذاندک دهد و سده جگر تولد کند و بسیار
 خوردنی خلطهای غلیظ آورد اما محکم بولی و مصلح وی جیره نبوده بود که بعد از وی بخورند
بلبوس بصل الزر است و گفته شده **بلپیان** سبزه مهر است و برگ وی بزرگ سداب مانند
 اما سبید بود و در موضعی که از اعین الشمس خوانند بیش نبود و روغن وی بهتر و فاضلتر
 از جب وی بود و جب وی قوت تر از عود وی بود و صفت عود وی در عین گفته
 آید و از آن جب در خاکفته آید و از آن دهن در دال گفته آید **بلنجشک** پیاری تنفشه

تین اریض است

بل بنظر میاید
گویند

خاصه باثر اید که بعضی

تنفشه
گویند در سبزه مهر

خوانند برینا وی لایزوردی بود و طبیعت وی سرد بود در دوم و تر در سیوم و کونند
 سرد و ترست در اول مسکن اورام حادّه بود چون بر وی ضحاک کنند بار و جوا و صد
 که از گرمی بود ساکن گرداند بوییدن و ضحاک کردن و کسوف کرم را نافع بود و کسوف را
 زخم گرداند و مهمل صفا بود شربتی از وی دو درم تا چهار درم بود و چون باب بیاشا
 حنّاق را و صرع بچکار که ام الصبیان باشد نافع بود و جهت در مقدم و شقاق و دور
 از ضحاک کردن بغایت نافع بود و مهمل بود بقوت جاذبه و بعضی کونند مهمل
 بود بلز وجه و خونی صالح معطل از وی حاصل آید و اگر بر ورم معده و جگر ضحاک
 کنند نافع بود و اگر با با بون بچوشانند و با آب آن سر را بشویند همه صداع کرم مفید بود
 و خوردن مفید بود بدل و مصلح وی اینست و بوییدن وی زکام سرد امراض
 بود بایند که با خیری و مرزنجوش بوییدن زکام کرم و نزلات را نافع بود خوردن
 و بوییدن و حرّه مثانه را نافع بود و ورق ویرا چون تر بکوبند و آب وی بکوبند
 و با قند با کودکان دهند که متعده ایشان بیرون آمده باشد بغایت نافع بود و
 شریف گوید و ورق آن طلا کردن بر جرب صفتی و دموی بغایت مفید بود
 بدل وی و ورق جنازی بود یا نیلوفر یا کاکا و زدن و کونند نیلوفر و برسیا و
 شانت بدل وی **بخشکست** دو خمه او راق و دو خمیّه اصابع نیز کونند و در
 وی برکنار رود چهار وید و ورق آن مانند ورق شمشاد بود مستعمل از وی کل وی
 بود بس و ورق و تخم وی و چوب ویرا شاید استعمال کرد بهترین آن تازه بود
 و طبیعت آن گرمست در اول و کونند در سیوم و خشک در سیوم و در وی بعضی
 بیست با تقیح و محلل و ملطف بود در همه صداع سرد را ضحاک کردن نافع بود و
 سده جگر و صلاّه سپرز را با سکنجبین مفید بود و اگر در زیر پشت بکوبند در
 احتلام کند و لغوظ و زنا را چون شوت برایشان غلبه کند در زیر خود گیرند و
 دود کنند مفید بود و از دود وی کزنندگان بگریزند و خوردن وی کزنندگان را
 نافع بود و مقداره شربتی از وی یک مثقال بود لیکن مصدر و مسبت بود و بر
 کزندی سگ دیوانه و بهائم ضحاک کنند نافع بود و چون بریان کنند در دستر مگر آورد
 و مفید بود بر مجامعت السخی گوید مصلح وی صمغ عربیست **بناست** صمغ البطم

بخشکست
 سینه کونند

بسیار است و کفایت آن در زردی کفایت است

بسیار است

البطن است و کفایت آن در زردی کفایت است
بنفشه بوی سنگران و پیازی منک و صفت آن در زردی کفایت است
بنفشه بوی انگشت است و کفایت آن در زردی کفایت است
بزرگتر بود طبیعت آن گرم است با عدال و اعتدال در اول پوسیده قایض بود اما مغز
وی باه را زیاد کند و کزندی جانوران خاصه کزندی عقرب را چون با انجیر بخورد
و ضاد کند مفید بود اگر پیش از طعام خورد جده مفید است سموم و کویند عقرب از وی
میکزید و اگر بعد از سم انجیر و سمداب و فندق بخورد نافع بود و اگر با پوست
بسوزانند و سخی کنند و با پیه کنن یا پیه خرس یا پیه خوک بیا میزند و برد او
الثعلب نهند مفید بود و موی بر وی اند و بعضی کویند فندق سوخته چون باریت
بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی از زرق بود طلا کنند از زرق بسیار
مبدل گرداند و موی سر سیاه کند بقراط کویند خوردن فندق دماغ را قوت
دهد و پوست وی شکم به بندد و مغز وی منفتح و مولد ریاخ بود در معدنه
و مصدع بود و مصلح وی فایده است و بدل آن مغز جوز و کویند جلفوزه

لا فندق بود و اگر
سختی کند و با مال
سرخه کهن نافع است

صلح
بسیار است

بنفشه رسته خوانند و آن تر نسبت بمقدار فندق اما کوجک تر بود
حب الفار و لون آن به تیرگی زرد و بغایت آملس بود مانند انگشت و جوز الزهره
نیز خوانند طبیعت آن گرم و خشک است در اول اگر بر خنایر با سر که طلا کنند
بگذارد و چون سه روز سعو ط کنند لقمه را نافع بود و رطوبت از بینی روان
کند خاصه که در خانه تاریک نشسته باشد و سرد و مالمیخویا را نافع باشد
و رطوبت را و جهت نزول آب کل کردن و سبل و شکوری سعو ط کردن نافع بود
باب مرزنگوش و با انهد کل کردن احوالی به برد و درم از وی ربو و بیضه
را نافع بود و اگر حل کنند و فرزند سازند وزن بخود بر گیرند چینی براند و بچ
بیرون آورد و عصاره وی مسهل بلیغم ماسی بود و صفرائی و طلا کردن
بر برص و بهمن و کف مفید بود و بر قانرا نیز مفید بود و با سکنجبین قویله را
سود دهد و تب ربع را و تر یاق کزندی عقرب و رتیل بود و مجموع زهر باه و
صاف و قوت اعصاب بدید و اگر بر اعضای سخت طلا کنند سخت گرداند و اگر
از بیخ وی دو درم با شراب بیاض منده ذات الجنب و ربو و سرفه کهن

کوه
۱۰۰

و فال و لقمه
و عهد
و قوت

و گفت در می که از کینه بود سو مند بود **بنگ** مانند قشور است که از بیخ معیان
 در می خیزد سپید و زرد است بهترین وی زرد است سبک و خوشبوی و سبک
 بود و بر طبیعت وی گرم و خشک در اول قوت اعضا بهد و جلگه را پاک کند و شش را طویا
 که در زیر جلگه بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره کند و معده و کمر
 سرد را مفید بود چون کلازیر و نضاد کند با جاملند و بوی وی دماغ سرد
 را قوت بهد **بنات الرعد** کها هیست و گفته آید **بنات النار** اجزه است
 و گفته آید **بنق** بشیرازی آنرا مشو گویند در قوت مانند عدس است طبیعت آن
 معتدلست و بیوست و قبض لجمه مانند عدس بر فقی کودکان ضما د کردن نافع
 بود و شکم به بندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغ بسیار بود بشیرازی مشو
 گویند **بنیر** سپستان است و گفته آید **بنجگر دان** لسان العصاره است و گفته
 آید **بوزیدان** یعنی مستعمل خوانند و صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان
 که بوزیدان نوعی از مستعمل بود و صاحب منهاج گوید خشی بنیست و این
 هر دو سهواست بوزیدان بغیر از مهر در بیج جای پیدای شود بهترین آن که سپید
 و سطر بود و خطوط بسیار بروی و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است
 در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالمینوس گوید گرم است در سیوم و
 خشک در اول و گویند بقوت همین بود باه را زیادت کند و زهر بار اسود دهد یک
 درم از وی مهمل صفا و آب زرد بود نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب
 را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان بجهت فری استمال کند و فربه کننده است چون با
 شیر یا آذین بر خ حلوا سازند و لون نیکو گرداند بغایت و مضافه او در درد
 مفاصل مانند سور بخان بود اسحق گوید مضر است با شینی و مصلح آن خود لاس است
 و گویند مصلح آن تخم جزراست و قند و شوی از وی مقدار در درم بود در مفا
 بدل وی دو وزن وی همین بود اگر یافت نشود بوزن وی وح و نیم وزن
 زربناد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بشد و شیر بنفاید و معده را
 پاک کند و اشتها بیارد و استسقا را نافع بود و سده جلگه و کپز را مفید بود
بورق انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی و آنرا نظرون خوانند و آنرا

در می خیزد سپید و زرد است بهترین وی زرد است سبک و خوشبوی و سبک بود و بر طبیعت وی گرم و خشک در اول قوت اعضا بهد و جلگه را پاک کند و شش را طویا که در زیر جلگه بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی نوره کند و معده و کمر سرد را مفید بود چون کلازیر و نضاد کند با جاملند و بوی وی دماغ سرد را قوت بهد بنات الرعد کها هیست و گفته آید بنات النار اجزه است و گفته آید بنق بشیرازی آنرا مشو گویند در قوت مانند عدس است طبیعت آن معتدلست و بیوست و قبض لجمه مانند عدس بر فقی کودکان ضما د کردن نافع بود و شکم به بندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغ بسیار بود بشیرازی مشو گویند بنیر سپستان است و گفته آید بنجگر دان لسان العصاره است و گفته آید بوزیدان یعنی مستعمل خوانند و صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعمل بود و صاحب منهاج گوید خشی بنیست و این هر دو سهواست بوزیدان بغیر از مهر در بیج جای پیدای شود بهترین آن که سپید و سطر بود و خطوط بسیار بروی و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالمینوس گوید گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند بقوت همین بود باه را زیادت کند و زهر بار اسود دهد یک درم از وی مهمل صفا و آب زرد بود نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان بجهت فری استمال کند و فربه کننده است چون با شیر یا آذین بر خ حلوا سازند و لون نیکو گرداند بغایت و مضافه او در درد مفاصل مانند سور بخان بود اسحق گوید مضر است با شینی و مصلح آن خود لاس است و گویند مصلح آن تخم جزراست و قند و شوی از وی مقدار در درم بود در مفا بدل وی دو وزن وی همین بود اگر یافت نشود بوزن وی وح و نیم وزن زربناد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بشد و شیر بنفاید و معده را پاک کند و اشتها بیارد و استسقا را نافع بود و سده جلگه و کپز را مفید بود بورق انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی و آنرا نظرون خوانند و آنرا

بنات الرعد کها هیست و گفته آید بنات النار اجزه است و گفته آید بنق بشیرازی آنرا مشو گویند در قوت مانند عدس است طبیعت آن معتدلست و بیوست و قبض لجمه مانند عدس بر فقی کودکان ضما د کردن نافع بود و شکم به بندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغ بسیار بود بشیرازی مشو گویند بنیر سپستان است و گفته آید بنجگر دان لسان العصاره است و گفته آید بوزیدان یعنی مستعمل خوانند و صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعمل بود و صاحب منهاج گوید خشی بنیست و این هر دو سهواست بوزیدان بغیر از مهر در بیج جای پیدای شود بهترین آن که سپید و سطر بود و خطوط بسیار بروی و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالمینوس گوید گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند بقوت همین بود باه را زیادت کند و زهر بار اسود دهد یک درم از وی مهمل صفا و آب زرد بود نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان بجهت فری استمال کند و فربه کننده است چون با شیر یا آذین بر خ حلوا سازند و لون نیکو گرداند بغایت و مضافه او در درد مفاصل مانند سور بخان بود اسحق گوید مضر است با شینی و مصلح آن خود لاس است و گویند مصلح آن تخم جزراست و قند و شوی از وی مقدار در درم بود در مفا بدل وی دو وزن وی همین بود اگر یافت نشود بوزن وی وح و نیم وزن زربناد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بشد و شیر بنفاید و معده را پاک کند و اشتها بیارد و استسقا را نافع بود و سده جلگه و کپز را مفید بود بورق انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی و آنرا نظرون خوانند و آنرا

در مستعمل بود و این مشو گویند در قوت مانند عدس است طبیعت آن معتدلست و بیوست و قبض لجمه مانند عدس بر فقی کودکان ضما د کردن نافع بود و شکم به بندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغ بسیار بود بشیرازی مشو گویند بنیر سپستان است و گفته آید بنجگر دان لسان العصاره است و گفته آید بوزیدان یعنی مستعمل خوانند و صاحب جامع گوید از نقل ابن رضوان که بوزیدان نوعی از مستعمل بود و صاحب منهاج گوید خشی بنیست و این هر دو سهواست بوزیدان بغیر از مهر در بیج جای پیدای شود بهترین آن که سپید و سطر بود و خطوط بسیار بروی و تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود جالمینوس گوید گرم است در سیوم و خشک در اول و گویند بقوت همین بود باه را زیادت کند و زهر بار اسود دهد یک درم از وی مهمل صفا و آب زرد بود نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک گرداند و منی بیفزاید و زنان بجهت فری استمال کند و فربه کننده است چون با شیر یا آذین بر خ حلوا سازند و لون نیکو گرداند بغایت و مضافه او در درد مفاصل مانند سور بخان بود اسحق گوید مضر است با شینی و مصلح آن خود لاس است و گویند مصلح آن تخم جزراست و قند و شوی از وی مقدار در درم بود در مفا بدل وی دو وزن وی همین بود اگر یافت نشود بوزن وی وح و نیم وزن زربناد و وی حب القرع و کرمهای دیگر را بشد و شیر بنفاید و معده را پاک کند و اشتها بیارد و استسقا را نافع بود و سده جلگه و کپز را مفید بود بورق انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی و آنرا نظرون خوانند و آنرا

بورق
 بورق
 بورق
 بورق

جود زین
فندق

در آزار و برض خاصه چون با بوق و آب محاض طلا جهت مطولان عجب سود مند بود و نافع
 جهت کزندی افعی خاصه صحرای اشامیدن و بران ریختن و با نظر و جهت کزندی سکه دیوانه
 و بر کزندی که باشد نافع بود و جهت مجمع ذر یا چون بسایند در پوسته انار در کوش
 چکاند کرمی که در کوش بود بیرون آورد مؤلف گوید چون کبیر کند و کبی بر سر آن با
 چون بر نایل کند البته زایل شود **بول الصبیان** کبیر گوید کان چون در ظرفی کند مسین و با
 عمل بر نزن نافع بود جهت بسیدی چشم و دانه و ریش سرد و تار یکی چشم بر برد و در
 بول که درین ظرف نشسته بود چون روز بران بگذرد بر عرقه بنید از دساکن کرده و
 بار و غیره صفا سخی کند وزن خود بر گیرد در درم راساکن کند و احتیاق از نافع بود و
 جهت کزندی عتوب و افعی بحری و صحرایی نافع بود و کزندی سکه دیوانه با بوق نافع بود
 و جهت حکم و برص و جذام و جرب نافع بود و جهت ماده کوش که روانه بود چون با پوسته
 انار بر نزن و در کوش چکاند نافع بود و جهت کزندی سحر و انوران مفید بود **بول اللؤلؤ**
 کبیر چهار پایان سود مند بود جهت درد مفاصل چون بطول کنند و در آن نشینند
بول الجمال کبیر شتر بهترین آن بود که از اشتر اعرابی بگیرند که از آنجایی گویند و طبع آن
 گرم و خشک بود و در قبض بود نافع بود جهت خراش چون سر را بدان بشویند تیرگی گوید بران
 بود جهت ورم جگر و باه را زیاد کند چون بیاشامند و چشم را نافع بود و استسقا و
 صلابه سبزر اسو مند بود چون بالین اللعاب بخورند و مفتوح شده بود بقوت و اگر
 در کوش چکاند ریش کوش را نافع بود **بول الکلاب** کبیر سگ چون بگیرند و را بکند نامنفع
 کرد و موی بدن بشویند سیاه گرداند و بهترین خضاب است بود و بر نایل چون
 جانند قطع کند **بول المور** کبیر ز نافع بود جهت درد اعصاب مانند تشنج و تشنج چون
 سحوط کنند و جهت استسقا اشامیدن مفید بود **بول البقر** بهترین کبیر گاوی
 نر بود بقی را زایل کند و جاز را نافع بود و اگر با بیکه از نند و در کوش چکاند که از نند
 بود زایل کند و چون در آن نشینند درد معده سرد و هوا کبیر را مفید بود **بول الحما**
موس کبیر گاوی میش چون در صبر بدان بنامینند و در کوش چکاند در کوش که از نند
 بود بر برد **بول الحنظل البری** کبیر خوک بری نافع بود جهت بسیدی چشم و سنگ
 مثانه بریزاند **بول الحمار** کبیر خر گویند چون بیاشامند در درده ساکن گرداند

نافع

در چشم

احتیاق
کلور نشین

نظول - یادار او شستن آن بعضی
 حوت بدن است از نظر کوش
 معادل و آن است از نظر کوش
 نوزاد است از نظر کوش

بول الجمل

مصفات

در کوش

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند
دانش در بند
دانش در بند

دانش در بند شیا فینست که از زمین می آید و آن نیابت است که همچنان میگویند و شیا ف
 می سازند و طلا کردن آن بر در همای گرم و نقرس گرم و صداع بغایت نافع بود و ملبین
 و مبرد بود و بر بشر با طلا کردن مفید بود طبیعت وی سرد و خشک است در آخر درجه
 اول رازی گوید چون باب عن الثعلب بر نقرس ضماد کنند نفی عظیم دهد و بدل آن
 حصص است یا شیا ف یا مینا **بهار** اقحوانت و گفته شد **بهرامج** ریف گویند و
 در آن گویند و عطل هم خوانند و آن کل می بلخست پیارسی بید مشک خوانند و بدترین
 که مویش طبیعت آن معتدل است نطول کردن محلل نفع بود از هر عضو که باشد و بو
 ییدن آن محلل بادهای غلیظ بود از سردی و خشکی و محرور رانافع بود و درد سر که از بخار
 بود مره صفا بود ساکن گرداند و اگر با گنجد بر پرورند مانند بغه بادام و روغن
 از وی بکشد روغن خوشبوی بود و اگر عوض گنجد بادام بود نیکوتر باشد **بج**
 بوزیدن است و گفته شد **بهرمان** عصاره است و گفته آید **بهنی الحجر** حراز
 الصخر است و گفته آید **بهنی** دو نوع است سرخ و سفید بهترین آن سفید بود طبیعت
 آن گرم و خشک بود و در دم و تراست خفقا را عظیم نافع بود و در راقوت دهد و
 منی بفراید و باه را برانگیزد و فریبی آورد و سنگ مثانه بریزاند و در تقویه دل نظیر
 ندارد مقدار شربتی از وی بکشد هم بود اسحق گوید مضر بود بسفل و مصلح وی اینست
 بود و بدل وی بوزن وی تووری و نیم وزن وی لسان العصاره بود
بیس بهترین وی تازه بود از مرغ خانگی و زرده وی فاضله بود و باید که نیم
 برکت کند و صفت نیم برکت وی اینست که با پوست در دیک آب بجوشانند و سیصد
 بار بشمارند و اگر بی پوست بود صد بار بشمارند و بعد از آن بردارند و زرده آن
 گرم و تر و سفیده سرد و تر و باید که معتدل بود در گرمی و سردی و در شوار هم
 بود و غلیظ نیم برکت زود تر برضم شود و غذا بهتر بود جهت خلق و کسوف و سل نافع
 بود و باه را زیادت کند و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون با عمل
 بر کف طلا کنند زائل گرداند و سوختگی آتش را نافع بود و منع و رهما بکنند
 و در قرح اما حقه کردن سودمند بود و سوختگی که از آب گرم بود بر پشت
 بدان بمالد نافع بود و جراثیم حصیه و مقدر رانافع بود و اگر در سر که بپزند

آردمان
همیشه کردن همیشه درشت
کند انفت ۶

عین برانج
دکفینه

مفرد

بیشها

مستی او صاف و شیرین
شکل اهر زهر میگرد

بسیار
نوعی از آن است و گفته آید
بیش مویش پیشا بو حاست
و گفته شد اما که بیش مویش
حیوانست مانند مویش که معروفی بغارت
البیش در بن درخت بیش جای که دارد
نافع بود همه برص و جزام و تریاق
بیش بود و افعی و هر زهر دیگر بود
باب التامبول
تامبول کونید و پیاری قبول کونید
و آن ورقیت مانند ورق نارنج
و در بار بسیار باشد و بسیار خوردند
و در طعم نزدیک بقرنفل بود
جهت درد دهن نافع بود و بوی
دهن خوش کند و اشتهای طعام
بیدر کند و باه را قوت دید و دندان
از اسخ کرد اند و نشاط
آورد و بدن را قوت دید و خون
بن دندان باز دارد و معده
و دندان و بن دندان را

جهت شک بستن نافع بود و ذوق نظار یار امید بود اما در برض شو خاصه منعقد
آن و اگر آردمان خوردن آن کند کف آورد مطبوعی بد بود کند کردن تولد کند
و تخم آورد و قولنج تولد آن بود که فلفل و زیره و دارچینی بدان خلط کند و بعد
از آن زنجبیل می خوردن و اگر سبیده آن در کوش چکاند که درم گرم داشته
است در کرد اند و در دسکن کند و اگر بر سوختگی آتش مالند نافع بود و اگر
صوف بدان تر کند و بر چشم بنهند درد چشمی که از آن گرمی بود سکن کرد اند
و جهت درد چشم بغایت نافع بود در چشم چکاند و اگر تخم مرغ پیمچان بیاش کند
کردگی مار را نافع بود و نیم گرم آتش امیدن قرقر کرده و مثانه و خشونت سینه
و نفث دم و زله را سود مند بد **بیض الاوز و النعام و البط خایه مرغ**
آبی و شتر مرغ و بطبرترین آن تازه بود و نیمبشت معتدل بود در گرمی لیکن
علیظ بود بقولنج و ریاح و دوار و مصلح آن سقر و نمک بود **بیض العصار**
بیضه لختک باه را زیادت کند بیش از نیم بیضها و هم این عمل کند **بیض الحبل**
نیکوترین بیضه لیک تازه بود و لطیف تر از بیضه مرغ خانگی بود و بیضه نر
خانگی و کبک مقوی دل بود و مفرد با صحاب کرد و نفث و مصلح وی آن است
باشد **بیض الجباری و اللؤلؤ** خضایی نیکو بود موی را **بیش** بهترین زیر پا بود
و در غایت گرمی و خشکی بود و تیزی نافع بود بر برص طلا کردن و جذام با دوی دیگر
و وی هم قابل بود در انگلی زوی کشنده بود و تریاق بیش مویشت و پناه زهر وی دوا
المک و ماه و قین بود که آن جدوار است و وی از سم افعی زود تر بود و قرون سبیل
نوعی از آن است و گفته آید **بیش مویش پیشا** بو حاست و گفته شد اما که بیش مویش
حیوانست مانند مویش که معروفی بغارت **البیش** در بن درخت بیش جای که دارد نافع
بود همه برص و جزام و تریاق **بیش** بود و افعی و هر زهر دیگر بود **باب التامبول**
تامبول کونید و پیاری قبول کونید و آن ورقیت مانند ورق نارنج و در بار
بسیار باشد و بسیار خوردند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهت درد دهن نافع بود و بوی
دهن خوش کند و اشتهای طعام بیدر کند و باه را قوت دید و دندان از اسخ کرد اند و نشاط
آورد و بدن را قوت دید و خون بن دندان باز دارد و معده و دندان و بن دندان را

در اول روز
در روز دوم
در روز سوم
در روز چهارم
در روز پنجم

قوت دهد جاییدن وی و صاحب منہاج گوید طبیعت وی سرد است در دوم قابضی بود
تزیف گوید گرم است در اول و خشک در دوم قوت جگر ضعیف بدید و چون بخورند و بعد از آن
آب بیاشامند نفس را خوشی کند و ابله بند بفرمونی بعد از طعام تا نبول خوردند منع بود
و غم زایل کند و باید که با کلس صدق و شیخ مقدار آبی خوردند و تازان خوردند و اگر کسی
بود بیخ طعم در وی نیابند و قوی کند و تببول هم ابله بند است و آبی گوید بدل و آبی
خشک است تا **مخضت** عارض است بزبان ابله برود در اربع صفت وی گفته شد
تالسقیس عرف است و گفته آید **تاکوب** بزبان بربری رفیونست و گفته آید **تاغند**
بزبان بربری عاقه تر حاست و گفته آید **تینی مک** آذخ است و گفته شد **تبر ذیبت**
و گفته شود **تج کسبیت** و گفته آید **تدرج** پیاری تدرج گویند گوشت وی بهترین
گوشتهای مرغان بود در طبیعت و نفع وی مانند دراج بود و گوشت وی گرم بود در
و هم را زیادت کند و در خواص این زیر آورده است که زهره وی چون بدان سعو
کند و سوسای زایل کند و چون گوشت وی بریان کند و سه روز گرم بخورند آن زحمت
زایل کند **ترمس** با قادی مری خوانند و شای خوانند بهترین وی بسید فرب بود بزرگ دانند
طبیعت گرم است در اول و گویند در دوم نافع بود همه طیف و برص و ویشما و دانهها که بر روی
پیدا آید و خازیر و صلابت را بعسل و سرکه طلا کنند نافع بود و آرد وی چون با عسل
بیایند و بلیستند و یا با سرکه بیاشامند کم را بکند در شکم و آرد وی و آرد جو آب
بر روی مهای گرم طلا کنند نافع بود و چون با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضامد کنند نافع بود
و ریشهای ترک در گو بود و ریشهای پلید و جرب را در ابتدا و لاکه پائی که در بدن پیدا
شود و دانهها سودمند بود و چون با عسل و بر بیایند و وزن بخورد بر کیه حیض براند
و بچه بریند آرد وی بشه را صافی کند و بر اثری که بود از زخم و غیر آن بر برد
و سده سپرزبک آید و جگر خاصه چون با سرکه و عسل و سداب بپزند و چون بگویند و
با سرکه بیاشامند غشایان ساکن گرداند و مقدار درم مستعمل بود طبع آن گرم را بکند
و بر ناف چکان طلا کردن یعنی عمل کند و اگر با بیخ ماذریون بخوشاند و بیاشامند نبول
براند و شکم بندد و این ماسوبه گوید منقوع وی نه شکم بندد و نه براند و نه بود
و دشوار هم و خلطی بدار وی بجا صلیب آید در عروق چون بهضم تمام نشده باشد و چون

و باره قوت
قوت

در روز اول
در روز دوم
در روز سوم
در روز چهارم
در روز پنجم

از کس

ما که انشاء
از روی ازل
سومند

بهم
و بیاشامند

و کسبیت

ترجمه شود

تلی از وی بیرون کنند غلیظ تر بود و دیر تر نفوذ کند و آنچه تلخی داشته باشد زودتر از معده
 بگذرد باید که با مکره یا با کاه یا سوسن و نمک یا بخندان خوردند جالینوس میگوید بدل آن در جلا و
 وزن آن با جلا بود و گویند بدل آن فوچ است و گویند بدل آن شیخ ارمنی است و چون با مکره که
 بپزند و بر مفاصل سرد ضحاک کنند نافع باشد و در مهای بلغمی تحسین کند و در خواص این زهر
 او دست کرده که در آن بسیار داشته باشد و در آن شیرازی گفته اند چون بطن
 تر می نشویند زایل کند شرف گوید که چون تر می را ببلغور کند و پوست جد کند و در دیگی
 مین کند و شیر تازه بدان ریزند چند آنکه آنرا بپوشانند و بچوشانند تا شرف را نشکند
 و بعد از آن هم سنگ وی روغ کاو و بر سر وی کنند و بچوشانند تا منعقد گردد و از آن
 ضحاک کنند مسهل مره صغرا بود و سودا و خلطهای خام لزج و اگر خواهند که مسهل صغرا
 بود ویراکم کردن در خرطوم کنند و از پیه ضحاک کنند مسهل صغرا بود و اگر سودا خواهند
 بدل ضحاک کنند و اگر خلط خام خواهند مابین و رگین و این ضحاک از اسهال مطب مکتوم
 بود و این معالجی جهت پیران و طفلان که قوت مسهل خوردن نداشته باشند مفید است
 و این جوهر است **زرد** بهترین آن صینی بود ابیض بود و در موضع مجوف بود که در سودن
 و بر سر او وضع بود و زود تر بسوزد و کوفته شود و گن نبود و با رنگ کوه سبزی میان خضر بود
 و بنم بود و چون بگویند و بر پینه زرد بنج و ریشه بر سر و فرق نماید و تنگ سوراخ بود
 باید که بقوت استعمال کردن اول تر باشند و بر روغ بادام چوب کنند نگاه بگویند
 طبیعت وی گرم و خشک بود در کیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل
 بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی بیوست و جنای در بدن پیدا کند و اگر تقوی
 وی بر خلیل کنند مسهل بلغم خلیط و خام بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و زرد
 زرد و سیاه زهر باشند مانند خرق سیاه و غار یقون سیاه و کسی که آن خورده
 باشد مداوی کسی که آن خورده باشد مانند کسی که خرق سیاه خورده باشد
 و همان تدبیر کنند و ترید سفید و محوف چنانچه وصف کرده تا نافع بود جهت
 درد مفاصل که بلغمی بود و درم را پاک کرد و اند بقیه تمام خوردن و خفته کردن
 و نافع بود جهت درد آن نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ
 را پاک کند و بلغم لزج و مغلوج و مصروع را نافع بود جهت سرخه از رطوبت غم

و بر جهت بانیان

مسهل

ضحاک

زرد جهت قوت

و بر سر او وضع بود

بوقت

از تمام اینها که از خلطها
 از وی در کار صغرا که نافع است
 افکار و عملی لزج بود و از آن جهت
 که تمام بلغم را قوی بود و اگر گویند که زهرها بلغم غلیظ بود

سینه
سینه
سینه

معدّه بود سود دهد و علامات این زحمت آن که چندان سرفه کند که باقی شود و با لقمه
 لوبخ بیرون آید بعد از آن ساکن شود و اگر با لقمه کبابی خلط کند و اینی نافع بود مصروع
 را و بدل آن نیم وزن غاریقون و دانگ نیم آن صبر و دانگ نیم آن صندل بود و لوبخ
 بدل آن ترمس بود و صاحب جامع در مفوده آورده است که بدل آن پوست بخر درخت
 توت است بوزن آن شربتی از تر بد از یک درم تا نیم درم بود **ترنجبین** بهترین تاکه
 سبید بود طبیعت وی معتدلست در حرارت و برودت اما میل حرارت دارد
 و لطیف تر از قند بود و در وی رطوبتی بود و نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه
 سینه را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و مسهل صفا بود بر فتنه حاجت و شربتی از
 ازده درم تا بپست درم بود شرفی گوید گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود اسحق
 گوید مضر است بسپرز و مصلح وی آب نمزندی بود و گویند بدل وی ماء الشعیر است
 و گویند با قند و گویند شیر خشک است **تراب الی** کند زرد است و گفته آید **ترخان**
 بادرنیو است و گفته شد **تریان** غاف است و گفته آید **ترفاس** گاه است
 و گفته آید **تریاق روستایان** نوم است و گفته آید **تریاق ترکی** مومیانیت
 و گفته آید **تریاق حیه** در کج چشم کاو کوهی و بز کوهی می باشد و از آن کاو کوهی
 نیکو تر بود و در صفت این گفته شد و بشیرازی از ارسن ترکوهی خوانند **تریاق پاریسی**
 جالیس است و گفته آید **تشمیح** پیارسی تخمیر خوانند و جا که خوانند و اهل حجاز
 بشمیر خوانند و بشیرازی جلا و بلغظی دیگر اطرا ایس گویند و جهت السود این خوانند
 اما جهت السود اشو نیز باشد و طبیعت تشمیر گرم و خشک است و قابض در دم
 را نافع بود بغایت ابو سهیل آورده است که چون بغایت سخی کند و جگر بره ببرند
 و برزش قضیب کند زود نیکو شود و مجرست و بهترین وی آن بود که فرم بود
 و بغایت سیاه و براق بود **تثبوان** و تشمیر نیز خوانند و آن بسفایح است
 و گفته شد **تفاح** پیارسی سبب خوانند معتدل ترین وی شامی بود و بعد از آن ا
 و نارسیده سرد تر باشد و آنچه ترش بود قابض بود و سرد و خشک بود و شیرین
 و رسیده گرمی معتدل بود در حرارت و در برودت بصری گوید شیرینی وی گرم تر
 بود در اول و ترش سرد و خشک بود در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در هر دو

صقل

سینه
سینه
سینه

در مین بود

مثقال شایه

الحاج

سینه
سینه
سینه

شیرینج بند

چند

بقوت

شما

صفهانی بس قوام

و آنچه قه بنام بود

و آنچه قه بنام بود

و آنچه قه بنام بود

منع فضول کند خاصه ورق آن و تفاح مقوی دل و مغز بود بغایت و منع بود
 و روح را زیادت کند و لطیف کند خاصه شامی و قوت معده ضعیف بدید و اگر
 در میان غیر بریان کند نافع بود جهت قله شهوت طعام و اسهال گرم و در
 و سولتی وی مقوی معده بود و منع فی کند و سموم را نافع بود و سیب شیرین
 چو نیمه کند و بر چشم بندند که درد کند در و ساکن کند و سیب می خوش نشانی بنشانند که از
 صفا باشد و قی باز دارد و طبیعت بنند در ازی کوید سیب که رسیده بود مقوی فم معده
 بود و محروم را نافع بود اما بطی الهضم بود و چون از وی نقلی در معده پیدا آید آب سرد و
 ترش بر بالای او بخورند بلکه شراب تا مضر است او ببرد و اطبا گویند خاصیت گیاهان او در
 ده است از سیب ترش خلطی سرد حاصل شود غلیظ و از سیب فخر خلطی معتدل و آنچه
 عفتی بود خلطی غلیظ از وی حاصل آید شریف کوید چون ورق بکوبند در
 از آن بیاشامند دفع زهرهای گرم بکند و کزندی جانوران و شراب وی جهت
 کزندی عقرب و هر زهر که گرم باشد نافع بود و تقویه معده بدید و سیب نارسیه
 مولد عفونت و تبها بود و آنچه بردخت رسیده شود نیک باشد و آدامان
 خوردن وی درد اعصاب احداث کند خاصه آنچه رسیعی بود و آنچه ترش بود
 دفع مضر است آن بکوارش نفع و کلک کند و در خواص این زهر آورده است
 که بوئیدن وی نافع بود جهت موسوسان و مذبولان و قوت دماغ بدید اما
 خوردن وی ریاح در عروق احداث کند و اوجاع عضلها و چون در عروق
 ضرری از وی پیدا شود اکثر آن بود که شکافند و چون شکافه شود در
 شش ریزد و موجب سل شود **تفاح الارض** یا بونه است و گفته شد
تفاح بری زعفران است و گفته آید **تفاح الجن** غیر برحمت و گفته آید
تفاح ارمنی شمش است و گفته آید **تفاح فارسی** خوشتر است و گفته آید **تفاح**
ماهی ارجحیت و گفته شد **تفاحیا** ناقص است و گفته شود **تملول** قناری است
 و گفته آید **تفاح** پارسی خرمالویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی و
 زیادت از تری بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندان تباہ
 کند و خونی غلیظ از وی بجاصل آید سینه و ترش و زرده را نافع بود

تفاح بود دل

ورق سفید نافع و
شبهات صورت

نیمه بریزد بود مجمع
میون رصی او

تفاح در عضله
تفاح در عروق
تفاح در عروق
تفاح در عروق

تفاح در عروق
تفاح در عروق
تفاح در عروق

ورود نافع
بسیار
کمر بندن جمول را گوید

و بسیار خوردن آن صداع و سرد و قلاع آورد و مولد خنای بود و موجب درد
 دندان و مصی و بی روغن بادام و خشخاش بود و بعد از آن سفید می ساد و
 اگر در شیر تازه خویساند و بیاشامد نعوطنی تمام آورد و اگر ادمان کنند در
 خاصه که اندکی دارچینی کوفته بوی جمع بود و با شیر تناول کنند بدن را خنک کند
 و باه را زیادت کند و لون و روی را نیکو گرداند و مزاجهای سرد را نافع بود و هر
 جهت درد پشت و ورک نافع بود **تمر هندی** عمر خوانند و صبار را هم خوانند لطیف تر از
 اجاص باشد و رطوبت آن برداست در سیوم و گویند در دوم شیخ الریسی گوید سرد و
 خشک در درج سیوم ماز جوید گوید سرد است و در رطوبتی هست مسهل بود جهت قی و
 نشکنی و تب و غش و کرب نافع بود خاصه چون خوابند که طبیعت نرم دارد بتریبی
 از طبیعت وی نرم رطل بود و گویند مسهل اخلاط محرقه بود و حکم را مفید بود اشامیدن
 آن وجهه قلاع مضمضه کردن نیکو تر بود و خفقا تر اسودد به چون اگر از گرمی بود
 اما تمر هندی مفید بود بسینه و سرفه و مصی و بی شراب بنفشه و خشخاش بود **پتاج**
 بیاری نهند خوانند نرم کنی و بی جهت کبیدی کنی و گو که در چشم بود بغایت مفید بود
 و به وی همه گزندگی و بی ضحاکند در ساعت درد ساکن کند و چون بگدازند و در گوش
 چکانند نافع بود و اگر ادمان کنند در ساکن کند و در خواص بن زهر آورده که بر صاحب
 تب ربع بنه نافع بود یا بمالند و شریف گوید به وی چون بگدازند و بار و غرظ
 در پشت بمالند در پشت و کرده را مفید بود و باه را زیادت کند و چون بابلید و
 املا خلط کنند و بر سیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام گرداند و بر پیشانی
 طلا کنند و صدقین در دقیقه را نافع بود و گوشت وی چون با سیدناج بنهند
 کسی لاغر باشد بخورد فریب گردد اما غلیظ بود و زهره وی چون در چشم کشند بسینه
 زایل کند و جگر وی چون بخورد زهر بخون جنون از وی زایل شود و اگر
 دندان وی که از جانب راست بود بگیرند و بر بازوی راست بنهند مجامعت را
 قوت دید و محرک تمام بود باه را و در خواص بن زهر آورده که همه حیوانات بخواهد
 زیرین ایشان در حرکت باشد الا تمساح که فک زهرین او در حرکت باشد
 و پیه وی با موم برشند و فیکه سازند و بر افروزند در زهری یا در بیشتره ضفادع

کرم زهرین است از دانه های کرم زهرین

کرب
 با را از در زده
 و اگر بپسین
 کرم زهر است

مستحقه
 کرم زهر است
 کرم زهر است

فک زهری
 بخورد و بیاید

اصلا او از نكند مادام كه آن افزوخته باشد و چون طوف كند با پوست وي در
 بيرون قدم پس بياورند آن پوست را بر سطح دهنيز آن فرود در آن ديرتنگر كنند
 و اگر بدوي در پيشاني كفش خيكي بماند بر كفش كه برابر وي آورند بگردانند و
 بايشيرازي قوج خوانند و اگر چشم وي بكنند و قسي كه زنده باشد و بر مجذوم نند
 نافع بود و آن علت را زائل كند و رها نكند كه زيادت كند **تنگار** رو فوع بود معدني و
 مصنوع طبيعت آن گرم و خشك بود نافع بود جهت درد دندان و گرم آن بگشاید و از خوردن
 آن باز دارد و جلا آن دهد و آنچه مصنوع بود صفت آن چند نوع است يك نوع آن گفته اند
 بسا نند يك كنج و كلي بوده در جزو و اگر نظرون كند بهتر باشد و شير گاو و كا ميش
 آن مقدار كه سخت شود بعد از آن با قباب بياورند تا خشك شود آنچه معدني بود از
 چشم بيرون آيد و آن دو عست نوعي برف ماند و نوعي سنج آنچه بریده بشود از ابرو كند
 خوانند و بايد كه برو عي كجوب كند و درجائی كه با دراه نيايد تا نيزد از آن خشك خوانند و آن
 نيكو بود **تنبوب** صنوبر كوچك است و گفته آيد و از وي زفت و قطران كيرند و تخم
 از آن قضم قرش خوانند و ينيوت نيز خوانند و گفته آيد **توت حلو** فساد خوانند بسيار سي
 توت سبيد خوانند و قاق مقام انخير بود اما غذا بد از وي حاصل شود و معده را بد بود
 و خوني فاسد متولد شود بهترين وي شيريني و بزرگ بود طبيعت وي گرم است در اول
 و تراست در دوم كوئيد سرد است در اول و چون بخورد زرد و از معده بگذرد اما دير از
 روده بيرون رود و بول براند و معده را بد بود بهترين آن بود كه پيش از طعام خورند
 و بعد از آن سكبجيدن بياشامند و ورق آن و ورق انخير سياه و ورق انكور باب باران
 بخوشند و مور ابدان بشويند سياه گرداند و چون بگوئند و بازييت بياميزند و بر سوي
 آتش ضاد كند نافع بود و اگر بطليخ وي مضمضه كند درد دندان ساكني گرداند
 و طليخ پوست وي همين عمل كند **توت حامضي** معروفست بشايي بهترين وي آن بود كه
 سياه و بزرگ باشد و رسیده و بر آنچه خشك كند قاق مقام سماق بود و طبيعت
 وي سرد و خشك بود در دوم و كوئيد تراست و كوئيد خشكي وي در اول است
 و در وي قبضي بود و درم دها و حلق را و ورق وي خنق را نافع بود و عصا
 وي خشك کرده ريشه های بلامفيد بود و خشك کرده وي شکم ببنند و در

تنگار

وقل يخرود

لها برون

در الفصاح

سماق
 معشك
 در الفصاح
 معشك

یار نافع بود و پوست درخت وی تریاق بود و آب و رقی وی پانزده درم بخورد
 بجهت کزندی رقیلا نافع بود و خوردن وی معض آورد و مصلح وی اطر فیل
 کوچک بود اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی انار بود **توت وحشی**
 توت الحلیق است بشیرازی توت سر کل خوانند و در حلیق گفته شود **تودری**
 تودریخ گویند و بزرا الهوه و قضیه نیز گویند و بشیرازی تودری گویند با
 صفهایی قدیمه و بکرمانی مادر درخت نوع زرد آن نام دارد طبیعت آن
 گرم است در دروم و خشک حبیبی گوید تر است در اول تودری چهار نوع بود زرد
 و سفید و سبغ و کلکون بهترین آن زرد بود جهت سرطانات باطل طلا کنند نافع
 بود و ریشهای که در چشم بود پاک گرداند و ریههای صلب و ورهه های بن کوش
 و صلابه نفس را نافع بود چون با عدل در چشم کشند و چون با شرباب بپزند
 و بیاشامند باه را زیاد کند و اگر لعوق کنند نافع بود جهت خلطهای غلیظ
 لوزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین وی هندی بود بعد از آن
 زرد بعد از آن کرمانی طبیعت آن سرد است در اول و خشک در دوم حبیبی گوید
 و خشک است در دوم آنچه شسته بود فاضلترین محققان بود ریشها نافع بود
 سرطانات و در چشم نافع بود و منع فضول بد از نفوذ بطبقات عینی بکند
 عالم مغسول وی صحت چشم نگاه دارد و در مردم چهار ریش قضیب و خصیه بغایت
 نافع بود و مقعد و ورهه های آن و گویند بدل آن بوزن آن شادند و نیم وزن
 آن توبال بود و گویند بدل آن سرطان تجری بود و صفت غسل آن بکند توتیای
 کوفته و بخته و باب بیامینند و در صره بپسندند که تنگ باشد بغایت و در ظرفی بپزند
 کند و آب باران بر سر آن کند و در آب می خورسانند آنچه لطیف و رقیق بود با آب
 بیرون آید و آنچه غلیظ و رمل بود و سبغ در خرقه بماند بعد از آن آب را در ظرفی
 دیگر کند و دیگر آب بر سر توتیا کند همچنانکه اول و دیگر عمل کند بعد از آن آنها بر گیرد
 و توتیا از وی بگیرد و اگر رملی در بن آن باشد بیندازد و توتیا خشک کند و اسما
 کند **تودریون** بیخ کوهیست و در شین در صفت شوکران گفته آید **توبال**
النخاس لطیف تر از مس سوخته بود و آنجا چون مس تافته بگویند از وی

تودری در همه روز
 سه کوفته بپزند
 و تمبر زرد
 که ریش نشسته
 عسل کردن و اگر نایاب
 در سرطان
 توتیا هندی
 در عروق چشم
 رقیق
 توبال النخاس
 کشته تا بنه
 مع

رقیق بنفش
نرم و تنگ ۱۲
گزن است ۲

مردمان

خسوف است
درشت شدن
سر انگیخت

در ابتدا
بسیار است
در ابتدا
بسیار است
در ابتدا
بسیار است
در ابتدا
بسیار است

در ابتدا
بسیار است
در ابتدا
بسیار است
در ابتدا
بسیار است

می درخت و بهترین آن قیرمی بود سیاه که میل برخی داشته باشد و رقیق بود پوستی
واوی آن بود که بیش از سخی کردن و بر آرتی چندی بشویند و چون خواهند که با او
عین بکار برند طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم قابض بود گوشت زیادت
بخورد خسوف را خفازا نافع بود و تاریکی چشم زایل کند و جلا بدید و او بی آن بود
که حرارت وی بنشاسته بشکند و خاصیت وی در اسهال بلغم و آب زرد است
و آنرا جان استعمال کنند که نیم مثقال از وی سخی کنند و با یک مثقال عسلک بطعم جب
سازند و فرو برند سهیل بلغم بود بقوت و گویند یک مثقال با ماء العسل بدین
همین عمل کنند اما بعد از آن قدری سیر که بیاشامند تا در اندرون نمایند **توبال الحیدر**
اقوی از جمع توبالهاست و چون آهن تافه بکوبند از وی درخت و آن محف
و قابض بود نافع بود جهت ریشهای بد **توبالون** نوعی از توعاست و از اغلق
کویند و مقبض بود و گفته آید **تینی رطب** انجیر رطب یعنی تر بهرین آن و زری بود
پوست باز کرده و بعد از آن سبید و بعد از آن سرخ و بعد از آن سیاه طبیعت آن
گرم بود اندکی گویند در اول گرم است و یا در دوم و خام بسدی مایل بود و در
وی جلای بود و بر تامل و بهن ضاد کردن نافع بود و انجیر رسیده غذا بیشتر
از همه میو باد بود و زودتر بگذرد و فریبی آورد و صرع را نافع بود و خسوف خلق
وسید را نافع بود و تشنگی که از بلغم شود پوساکی گرداند و کرده و مشام را سو
دهد و از ریک و هر چه باشد پاک کند و خاکستر خوب وی ذرکسظار یا را نافع
بود و اسهال را خوردن و حقه کردن مقدار پانزده درم نافع بود و لبن وی سو
مند بود جهت گزندگی عرق و ریتلا و نار سیدنا وی جهت گزندگی سگ دیوانه با
نیکو باشد و ریشهای که رطوبت از وی روان بود و ورق آن با کرسنه و شراب
بر گزندگی ابن عرس طلا کند نافع بود و خوردن انجیر همین باشد از سموم و قصبان
وی چوی با گوشت کاد پزند مهر انشود و انجیر طبیعتی دارد و ورق و خوب وی
طبیعتی و ورق و لبن او مسخی قوی باشد و کادوی قوی لطیف باشد و لبن وی
خون و شیر که اخته بر بندد و آن بسته بگذرانند مانند انچه و اگر بر صوف چکانند
و بردند آن گیرند از خوردن گرم پاک کند و در چشم کشیدن با عسل جهت ابتدا ای

نزول آب نافع باشد و در آنچه نفعی بود و مولده بود و بجزده بد بود و مصلح و بی
 ساده بود که بعد از وی بیاض مانند یا شراب ابرج یا ریاس و غذای که خورند باید
 که نرمی در وی بود آنچه خشک بهترین وی رطبی بود طبیعت آن گرم است در آخر اول
 معتدل بود در رطوبت و میوه است و لطیف و منبسط و محلل بود و بر درمهای صلب
 ضار کردن نافع بود و در مایل رانفع دهر و صرع رانافع بود و خشون خلق و
 و قصبه شش را موافق و شراب وی سرفه کنی را مفید بود و سده جگر و نیز
 بکشاید و کرده و مشابه رانافع بود و خورنده وی از سم این باشد و چون آب
 وی جوشانیده غرغره کند خنازیر را و خناق را تحلیل دهد و نفع آن بدید
 و بکشاید و خون وی متولد شود و ارمان خوردن وی پیش پید کند و در
 مزاج رانافع بود و در دپشت و تقطیر بول رانافع بود و مسخ کرده بود و
 انفاط آورد و شکم براند و سینه و شش را از اخلاط پاک کند و مضر بود
 جهت سیرز و جگر که متورم بود و او لی آن بود که با مغز گردگان یا مغز بادام خورد
 و چون با فویج و سعفر و بادام خورند کرده و مشابه و سینه را پاک کند و مضر
 بود جهت سیرز و چون یک رطل از وی بسره که نرمی خوب است نه شبانه روز و بعد
 از آن بر سیرز ضار کند نافع بود و اگر بر باد چهار انجیر در هر که خوب است خاخر ذکر
 رفت و بخورند سیرز را بکند از آمد و ضار کردن نیز بغایت نافع بود جالینوس گویند
 بدل آن در انضاج حب صنوبر است **باب الشا** تا فیسبا نفسیا کونید و آن صغ
 سداب گویند و گویند صغ سداب بر سیت و سداب بری حمل است و گفته آید
 و سداب گویند اگر حمل اند اما در از تر و پهن تر بود طبیعت آن بغایت گرم بود
 و محرق و مسخ قوی بود و مجفف و در وی رطوبتی فصلی بود و گویند گرمی
 وی در سیوم بود و منبسط و منقبی بود و جذبی بغایت کند از عنق بدن و موی
 برویاند و پوست سب و بی بردار و انقلاب مالذ بغایت نافع بود و حفره کردن
 جهت عرق الشا بغایت مفید بود و بر نفث دم و نفث غضول طلا کردن سود
 مند بود و مقدار شربتی از وی نیم درم بود با ماء العسل در استسقا و مسهل و نفث
 و متوی بود اگر زیاده ازین مقدار بود بول و طبع به بندد و ورم زبان

تشنه ریاس

مدر سکر الحار

بدرت

الحار خنک

سینه و شش
از اخلاط پاک
کند و مضر
بود

بسیون
و شخ و در از

سهر خا و نوس

برفیدور

وزاد و بر شخم سب

وقاقر و سورش خلق و معدّه آورد و باشد که غنی و ضیق النفس به آن علاج و
 بقی کند بعد از آن شیر و مسکه و جو آب خورند و غرغره بشیر تازه و روغن کل بعد از آن
 مفید باشد و این از خاصیت او است جالینوس گویند بدل وی در داء الثعلب
 حرفت و وی مضر بود بمنزله و آلات بول و مصلح وی حب الاس و بلوط بود
نام و هر گویند و آن لوبیاست و گفته آید **تالاسیس** حرف بابلیست و گفته آید
تاقب الح بسفاج است و گفته شد **شدی** پیارسی پستان گویند و پستان
 چهار پایا از اضرع خوانند و ثدی آدمی را گوشت او مانند و شید بود و طبع و
 شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان معتدل گیرند طبیعت آن وتر بود و گویند که
 مزاج آن سردی مایل بود و غذای صالح بود شیر زیادت کند اما مولد بلغم بود
 در وی غلظتی بود و مصلح وی سقر و نمک بود **ثعلب** پیارسی زو باه گویند چمن
 باب بریزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه که پنجهان زنده نهند و
 زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از تنقیه این عمل کند و پیره او درد مفاصل را
 نیکو بود و درد گوش را چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان کند گری بر برد و
 درد گوش را بر دستش وی خشک کردی ه بسایند و بیاشامند ر بوسه فر را
 نافع بود و پیره وی چون درد بین گیرند در دندان ساکن کند و در چشم زان نافع
 بود و زهره او باب کفرش و اشق بگذارد مساوی و سعو ط کند در بینی کسی
 ابتدای جنام داشته باشد هر ده روز یکبار در غایت نفع باشد و چون آدمی
 دندان ویرا در دست گیرد از سگ دیوانه ایمن باشد و پیره وی چون باریت بیامیزد
 و بگذارد و بر نفس و مفاصل مانند نافع بود و پوست وی بغایت مفید گرم بود
 از همه پوستها تر باشد و طوب مزاج را باید پوشید و محروم را نشاید و کسی که سرما
 بروی غالب باشد شاید و هر چند موی بروی بیشتر بود سخونت در وی زیادت
 بود و آن لباسی زنان و پیران بود و بلغم مزاج را نیز مفید بود و در خواص بن پیره
 آورده اند که پیره وی بر جوی طلا کنند و در خانه نهند مجموع یکسان آن خانه بروی
 جمع آید **تغاریر** در داء است و گفته شود بلغه ابل شام شام خوانند و بیارسی
 دستن و با صنفهای دستنویه **تغاریر** حرفت و گفته آید **ثلثان** طولید و

آنزان

ثعلب پستان

دانه گویند پیره
مستی

بوع مزاج

وقتی نر کوبند و آن غب الثعلب بود و گفته آید **تلج** پیارسی بر ف کوبند و با صفت
 حمد و جلید در جم گفته آید **تلج صیفی** سنگ سفید است که در کرمها بکار رود و هر طرا
 چشم و تب و ذق نافع بود طبیعت وی سرد و خشک بود و صاحب مغزده گوید ای بطرا
 زهره اسپون است و در الف صفت آن گفته شد **ثمرة العرعر** جوز الابهل کوبند در
 الف گفته شد **ثمرة الطرفا** مزاج است و گفته آید **ثمرة الشوک المصری** خلم کار بخرید و
 است و گفته آید **ثمرة شجرة الروم** مقل یکی است و گفته شود **ثمرة العلیق**
 توت علیق است پیارسی در کوبند و بشیر آزی توت به کل در علیق گفته آید
ثمرة الکر شیفلی خوانند و ثمرت الصف و ثمرت الاصف نر کوبند بشیر آزی کوزک
 خوانند و ققاء الکر کوبند طبیعت آن گرم است در سیوم و کوبند در چهارم و زهره الکر
 چون بانگ و سرکه بی زورند لطیف بود کسره جلک کشاید و کسر زومعه را پاک
 کند و طبع نرم دارد در صفت کبر منفعت هم گفته آید **ثوم** پیارسی کوبند ستانی
 و بری و کراتی بود **ثوم بری** را اسقوردیون خوانند و گفته شد **ثوم کراتی** کبر
یستوی از **ثوم** و کرات بود و طبیعت **ثوم گرم** خشک بود در چهارم و کوبند در سوم
 در حرارت و سوست از بلص اقی بود محلل نفخ بود و آب گردش را نافع بود و حاله
 وی برهق با عمل طلا گفته نافع بود و برداء الثعلب با عمل و روغن بلسان بلیمیز
 و باله موی بر ویانند و جرب و قوبار نافع بود و خوردن خام کبریا ن کرده یا بخره خلق **ثوم**
 را صافی کند و سرفه کنی را که از سردی باشد سود دارد و خوردن گرم را بکشد و خلق
 از خلق بیرون آرد و چون کوفته با سرکه غرغره کند و چون در طبع ساق و ورق وی
 نشیند حیض بر او یانند و شیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت کزندی جانوران
 و سگدیوانه و ریتلا و ابی عرس و عقرب و افی با شراب خوردن و ضما کردن و طبع
 نرم دارد و در روده را نافع بود اما مصلح بود و مضعف چشم بود و چون
 بیخته شود حرارت و خرافه وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و کوش
 فیه و صاحب تقویم گوید مصلح وی نبشته و بلبل بود و بیدل گوی **ثوم** ستانی
 بود **ثوم الحیه** **ثوم بری** را کوبند و آن اسقوردیون است و گفته شد بعضی
 از صنایع وی و دیگر نفع وی آنست مرضهای سرد و فالج و لغوه و خدر را نافع

نوع
 ثوم
 کراتی
 کبر
 کوبند
 در
 چهارم
 و
 زهره
 الکر
 کوبند
 در
 سوم
 در
 حرارت
 و
 سوست
 از
 بلص
 اقی
 بود
 محلل
 نفخ
 بود
 و
 آب
 گردش
 را
 نافع
 بود
 و
 حاله
 وی
 برهق
 با
 عمل
 طلا
 گفته
 نافع
 بود
 و
 برداء
 الثعلب
 با
 عمل
 و
 روغن
 بلسان
 بلیمیز
 و
 باله
 موی
 بر
 ویانند
 و
 جرب
 و
 قوبار
 نافع
 بود
 و
 خوردن
 خام
 کبریا
 ن
 کرده
 یا
 بخره
 خلق
 ثوم
 را
 صافی
 کند
 و
 سرفه
 کنی
 را
 که
 از
 سردی
 باشد
 سود
 دارد
 و
 خوردن
 گرم
 را
 بکشد
 و
 خلق
 از
 خلق
 بیرون
 آرد
 و
 چون
 کوفته
 با
 سرکه
 غرغره
 کند
 و
 چون
 در
 طبع
 ساق
 و
 ورق
 وی
 نشیند
 حیض
 بر
 او
 یانند
 و
 شیمه
 بیرون
 آورد
 و
 وی
 نافع
 بود
 جهت
 کزندی
 جانوران
 و
 سگدیوانه
 و
 ریتلا
 و
 ابی
 عرس
 و
 عقرب
 و
 افی
 با
 شراب
 خوردن
 و
 ضما
 کردن
 و
 طبع
 نرم
 دارد
 و
 در
 روده
 را
 نافع
 بود
 اما
 مصلح
 بود
 و
 مضعف
 چشم
 بود
 و
 چون
 بیخته
 شود
 حرارت
 و
 خرافه
 وی
 کمتر
 بود
 و
 مصلح
 وی
 ترشی
 و
 روغن
 بود
 و
 کوش
 فیه
 و
 صاحب
 تقویم
 گوید
 مصلح
 وی
 نبشته
 و
 بلبل
 بود
 و
 بیدل
 گوی
 ثوم
 ستانی
 بود
 ثوم
 الحیه
 ثوم
 بری
 را
 کوبند
 و
 آن
 اسقوردیون
 است
 و
 گفته
 شد
 بعضی
 از
 صنایع
 وی
 و
 دیگر
 نفع
 وی
 آنست
 مرضهای
 سرد
 و
 فالج
 و
 لغوه
 و
 خدر
 را
 نافع

ثوم
 کوبند
 در
 چهارم
 و
 زهره
 الکر
 کوبند
 در
 سوم
 در
 حرارت
 و
 سوست
 از
 بلص
 اقی
 بود
 محلل
 نفخ
 بود
 و
 آب
 گردش
 را
 نافع
 بود
 و
 حاله
 وی
 برهق
 با
 عمل
 طلا
 گفته
 نافع
 بود
 و
 برداء
 الثعلب
 با
 عمل
 و
 روغن
 بلسان
 بلیمیز
 و
 باله
 موی
 بر
 ویانند
 و
 جرب
 و
 قوبار
 نافع
 بود
 و
 خوردن
 خام
 کبریا
 ن
 کرده
 یا
 بخره
 خلق
 ثوم
 را
 صافی
 کند
 و
 سرفه
 کنی
 را
 که
 از
 سردی
 باشد
 سود
 دارد
 و
 خوردن
 گرم
 را
 بکشد
 و
 خلق
 از
 خلق
 بیرون
 آرد
 و
 چون
 کوفته
 با
 سرکه
 غرغره
 کند
 و
 چون
 در
 طبع
 ساق
 و
 ورق
 وی
 نشیند
 حیض
 بر
 او
 یانند
 و
 شیمه
 بیرون
 آورد
 و
 وی
 نافع
 بود
 جهت
 کزندی
 جانوران
 و
 سگدیوانه
 و
 ریتلا
 و
 ابی
 عرس
 و
 عقرب
 و
 افی
 با
 شراب
 خوردن
 و
 ضما
 کردن
 و
 طبع
 نرم
 دارد
 و
 در
 روده
 را
 نافع
 بود
 اما
 مصلح
 بود
 و
 مضعف
 چشم
 بود
 و
 چون
 بیخته
 شود
 حرارت
 و
 خرافه
 وی
 کمتر
 بود
 و
 مصلح
 وی
 ترشی
 و
 روغن
 بود
 و
 کوش
 فیه
 و
 صاحب
 تقویم
 گوید
 مصلح
 وی
 نبشته
 و
 بلبل
 بود
 و
 بیدل
 گوی
 ثوم
 ستانی
 بود
 ثوم
 الحیه
 ثوم
 بری
 را
 کوبند
 و
 آن
 اسقوردیون
 است
 و
 گفته
 شد
 بعضی
 از
 صنایع
 وی
 و
 دیگر
 نفع
 وی
 آنست
 مرضهای
 سرد
 و
 فالج
 و
 لغوه
 و
 خدر
 را
 نافع

بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و جذام و برص و بهمن را سود مند بود چون با
 کف گرفته بیاشامند و سیقوریدوس گوید بوی و بهمن و برص را نافع بود چون برین
 صفت استعمال کنند بکیند لوم بری و خورد بکونند و باب را از یانه تر بر کشند
 و تخم از یانه کوفته و بخیچه با غسل کف گرفته در حمام مثل نوره طلا کنند در پیرس روز
 یک مرتبه و در یانه تا بپزد و رو آید نافع بود معین گوید جذام را زایل کند چون
 بیاتامند در پرتخ روز چهارم استعمال با غسل و باقی نفع وی در بابت شیئی گفته
 آید **تومیس** حاشاست و گفته آید **نیل** نخل و بخر تخم پیارسی پندگی خوانند و
 آن نوعی از حش است طبیعت وی سرد و خشک است در اول و گویند نافع بود
 جهت جراحتهای تازه و منع زککند و بیخ وی و تخم وی منع قی کند و آدرار بول
 کند تمام و اسهال باز دارد و اگر تخم وی لعوق سازند سنگ کرده بریزند و
 طبع آن ریشش مانند رانافع بود و الله اعلم بالصواب **باب الحشیم جادو**
 کرکه و روق و رقیهان و خلوق و شعور الصغالیه زعفرانست و گفته شود **جادو**
 رذعت یک نوع را درخت گویند و پیارسی از آن گویند و بشیرازی الم و یک نوع جادو
 هندی خوانند پیارسی ذرت خوانند و یک نوع دیگر جادو رس خوانند و پیارسی کا و رس
 و بشیرازی کال خوانند طبیعت سرد است در اول و خشک در سیوم قابض بود در نیمه اول
 به از آن بود و گویند سرد و خشک در سیوم قابض بود و محقق بخر لزع شکم بندد و
 بول براند و خوبی به از آن تولد کند و در بضم گردد و غذا اندک تر از مجموع خوب
 از ایشان نان بزنند و بجز بپزند و مصلح وی شیر تازه باب سببوس و روغنی بادام و روغن
 باروغز **جادو زهره** کا و زهره خوانند و آن حواله است و گفته آید **جادو شیر** پیارسی
 جواشید خوانند و کا و شیر نیز خوانند و آن بشیرازی جاحوشی خوانند و آن صنع
 درختیست که ساق کوتاه دارد و برگ بزرگ انجیر مانند کرد تر و کوچکتر و گویند ورق
 آن بورق زیتون مانند و قول اول اصح بود که برگ گرد است و برگ زیتون دراز
 و ساق وی مانند ساق خیارزه کشیده بود و کل وی زرد رنگ بود و کل وی
 خوشبویی و تیز بود و صنع وی چنان گیرند که ساق وی شش گشته تا صنع بیرون

و مقس

و آن ذرت است
 جادو رقیهان
 جادو رقیهان

آن

آید و بهترین آن بود که بلون زعفران بود و تازه و تیز بوی بود و زود در آب
 حل شود و اول که بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد شود
 و چون بآب بگذرانند بزرگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و
 غش آن با شق و موم کنند طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبند
 در دوم و جالینوس گوید گرمست در سیوم و خشک در دوم عرق النسا و در
 زانو و مفاصل را که از سردی باشد نافع بود و در چشم کشیدن جلا بدهد و چشم
 را روشن کند و بردن آن گرم خورده نهند در ساکن کند و صداع و صرع را نافع
 بود و استسقا و چکنیدن کمین و صلابت رحم را نافع بود و چون با عمل
 بگذرانند و بخورد بر کینه حیض براند و بچه بریندازد و جرب مثانه را نافع بود
 و چون با عمل کند که در کینه جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ بود مفید
 بود و بیخ درخت وی چون بخراشد وزن بخورد بر کینه بچه بریندازد و عمر وی
 چون با فستین بیاشامند در رحم که سبب آن اختناق رحم نافع بود
 و شربتی از وی مابین نیم مثقال تا یک مثقال بود بعد از آنکه در مطبوخ
 خوبانیده باشند این هزار گوید اگر بچه سه ماهه یا چهار ماهه بود و
 در شکم بگرد فسیله از جها و شیر بازند و بخورد بر کینه بیرون آید
 و جهت صرع و ام الصبیان نافع بود و مضر بود با عصاب صحیح و این
 و مصلح وی مرما جوز بود و بدل وی کبکینج رازی گوید بدل اللبن
 است بوزن آن این هزار گوید بدل آن قه بود و کوبند یک وزن و نیم
 آن قه بود و بدل آن دو وزن آن صمغ زیتونست و شیخ الرئیس
 گوید ظن من آنست که اشق نزدیک است بوی **جار النهر** کوبند
 سلق الماست و آن نباتیت که در آب روید و به نیلو فرماند دانه گی از
 آب پیدا باشد و طبیعت آن سردی قابض است حکم و جرب و ریشهای
 پلید و ریشهای کهن را نافع باشد و بدل آن بطبا طبیعت **جاموس** خشنی است
 زبلیست و گفته آید **چار کون** بسیار است و گفته آید **جامسید** با قلائی
 قبطی خوانند و در ممر بسیار بود و در آبهای استاده روید و ساق و

و در الحنج

بول را کوبند

حصص البذر و اگر شربت
و اگر با زرافه شام منند
کرنه یا خالوران

حصص

خاکه
خارشی

جامسید
کنول کشته

سببری انگشت بود و بدر ازی یک کز بود و کل وی مانند کل سرخ بود و با فلائی آن
 کو جگر از باقلا بود و چون خشک شود سیاه بود و چون تر باشد خام و چغره خوردند
 بیخ آن از بیخ فی سببری تر بود معده را اینکو بود و آرد وی چون جشویا باشد
 اسهال کهن باز بندد و زینش روده را نافع بود و پوکت قوی تر بود درین فعل
چاکسو بشیر حسبت و گفته شد **جین رطب** پیارسی پیر تر کونند و بهترین
 آن شیرین لذیذ بود که میل بجلا و ده داشته باشد و از شیرین معتدل و از حیوان
 صحیح البدن گرفته باشند طبیعت آن سرد و تر باشد در سیوم و کونند در
 دوم غذای فرزندند بود طبع را نرم دارد و منع و نرم جواحت بکند و دفع
 مفرط کسی که مردار کند خورده باشد و لیکن سنگ کرده و مثانه پیداکند و
 و مصلح آن عمل است یا قند و صاحب تقویم گوید مصلح آن زینت **جین**
عینق پیز خشکترین آن بود که روغن دارد و شیرین بود طبیعت آن گرم
 و خشکست در سیوم مصلح ریشهای بد بود و چون بازیت سختی کند نافع
 بود جهت تحمفصا و بیرون آید مانند کبجی زخمی و چون بریان کند شکم
 ببندد و پیز مولد خلطی مراری بود و بدن را لاغر کند و معده را بد بود
 و دشوار هضم شود و تشنگی آورد و سنگ کرده بیداکند و باید که در میان
 دو طعام خورند و اگر با مفر کردگان خوردند نیکو بود **جیلنج** جلا سنگ
 جلهنگ نیز خوانند پیارسی جبر اینک کونند و بیخ وی تر بر زرد است و گوید
 تخم دند سیاه است فعل وی مانند فعل خرزق بود بهترین وی هندی بود حلومی
 زنگر بک شفرک و بغایت خورد بود و در آرد و مقوی بود بقوت بلغ
 و اخلاط علیط لرج را و خطر بود در وی مگر مغلوج را نافع بود و شربتی از
 از وی نیم درم بود و اگر ازین زیادت دهند کشنده بود و از خوردن وی
 غشیانی عظیم پیدا آید تا حدی که خنای آورد و عرقی سرد و معالجه آن
 باب گرم و قوی و حقیقه قوی که در وی شحم حنظل بود و بعد از آن شیر تازه
 بیاشامند و اگر شبح پیدا کند موم روغن نرم بمالند و در آب زین نیم گرم
 نشاند و بدل وی خرزق بود **جسین** حصی است و گفته آید **جدو**
 آردی که کونند

و قال فی

جین عینق
 جین عینق
 جین عینق

جین عینق

خدا کردن

جیلنج

جیلنج

آن تخم زرد خاریست

تا یکدرم

جدو
جدو
جدو

بپارسی ز دور گویند و بمغولی ماه فرین و بهندی ز نسی و آن بخت مشابہ بعد
هندي اما بوزن ثقیل تر بود و صلب تر از وی بود نیکوترین وی است که چون
سنگش بنفش باشد و آن هندیت اما آنچه خطا نیست بزرگتر و بهتر بود و اگرش بنفش
باشد و آنچه هندیت اکثر بسیار بی زرد و در زمین هند گویند که آنرا ارجلی
میخوانند گویند عظیم است و بدین طرف کوه اهل هندی باشد و آن طرف میگویند
از صاحب خطا نیست این بیخ انجاشی روید و آنرا ز نسی از بخان میخوانند که زهر
که آنرا بهندی پس میخوانند و این بیخ پا زهر ویت هر دو در یک موضع می روید
و این بیخ چون پهلوی وی روید قوت زهروی باطل میشود و اهل آن موضع آن
بیش را میخورند و ایشان از زبان عیندار و اگر این بیش جای دیگر میروید که مجا در این
بیخ جد و ارادت نماند گذشته است و بیخ را بوجوب بیش خوانند بدترین مجموع زهر است
تا جدی که تریاق فاروق با سمیت وی مقاومت نمیتواند نمود و در شهر ملتان شخصی
بیم شمال بیش بخوردنی فی الحال لهای وی اما سیدن گرفت و چشمهایش از جابر خا
و میخوردند مقدار نیم مثقال جز و اصلایه کردند و یک کاسه شیر بوی دادند بعد از
ساعتی تی کردن آغاز کرد بعد از آن بزوی غلبه کرد و چون در خاب رفت از آن
زهر قابل خلاصی یافت باذن اله تعالی و خواص این دار و بسیار است اولاً یاد
زهر بیش است و گفته شد دیگر اعمال سحیستان که از زمین گرم گیر است مار قابل
می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال صلایه کردند و بخورد وی دادند
از زهر مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقب و دملا گزیده را مقدار دو
دانگ با شراب بد هند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جریر
میگوید هر دو تریاق السموم با سر باحتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر آنست
مجموع درد باران باشد اگر بر اعضای ظاهر باشد بر که بکلاب یا آب طلا کشند
در دین باشد و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یاد و دانگ بسایند با قدری شراب
بخلدب یا آب گرم یا کلاب بحسب مزاج بد هند درد دین باشد چون درد قویج و درد معده
و درد کرده و سنگ شاز و عسر البول بشیره تخم خیارین بد هند سود دارد و نیز
مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و در انتها طارک دن

بپارسی ز دور گویند و بمغولی ماه فرین و بهندی ز نسی و آن بخت مشابہ بعد
هندي اما بوزن ثقیل تر بود و صلب تر از وی بود نیکوترین وی است که چون
سنگش بنفش باشد و آن هندیت اما آنچه خطا نیست بزرگتر و بهتر بود و اگرش بنفش
باشد و آنچه هندیت اکثر بسیار بی زرد و در زمین هند گویند که آنرا ارجلی
میخوانند گویند عظیم است و بدین طرف کوه اهل هندی باشد و آن طرف میگویند
از صاحب خطا نیست این بیخ انجاشی روید و آنرا ز نسی از بخان میخوانند که زهر
که آنرا بهندی پس میخوانند و این بیخ پا زهر ویت هر دو در یک موضع می روید
و این بیخ چون پهلوی وی روید قوت زهروی باطل میشود و اهل آن موضع آن
بیش را میخورند و ایشان از زبان عیندار و اگر این بیش جای دیگر میروید که مجا در این
بیخ جد و ارادت نماند گذشته است و بیخ را بوجوب بیش خوانند بدترین مجموع زهر است
تا جدی که تریاق فاروق با سمیت وی مقاومت نمیتواند نمود و در شهر ملتان شخصی
بیم شمال بیش بخوردنی فی الحال لهای وی اما سیدن گرفت و چشمهایش از جابر خا
و میخوردند مقدار نیم مثقال جز و اصلایه کردند و یک کاسه شیر بوی دادند بعد از
ساعتی تی کردن آغاز کرد بعد از آن بزوی غلبه کرد و چون در خاب رفت از آن
زهر قابل خلاصی یافت باذن اله تعالی و خواص این دار و بسیار است اولاً یاد
زهر بیش است و گفته شد دیگر اعمال سحیستان که از زمین گرم گیر است مار قابل
می باشد شخصی را مار بگزید مقدار نیم مثقال صلایه کردند و بخورد وی دادند
از زهر مار خلاص یافت بفرمان باری تعالی و عقب و دملا گزیده را مقدار دو
دانگ با شراب بد هند نافع بود و در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن جریر
میگوید هر دو تریاق السموم با سر باحتی البیش و الافاعی و از منافع دیگر آنست
مجموع درد باران باشد اگر بر اعضای ظاهر باشد بر که بکلاب یا آب طلا کشند
در دین باشد و اگر در باطن باشد مقدار دانگی یاد و دانگ بسایند با قدری شراب
بخلدب یا آب گرم یا کلاب بحسب مزاج بد هند درد دین باشد چون درد قویج و درد معده
و درد کرده و سنگ شاز و عسر البول بشیره تخم خیارین بد هند سود دارد و نیز
مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و سوداوی در ابتدا و در انتها طارک دن

جواب
طیب کرد و از آن

صدقه مصطفی اطهار است و او است
قدر بخورد و در کلاب بفرود بخورد و نزد
بقا در روز ۱۲

در ابتدا ماده را با زاده دارد و در آنها تحلیل کند و اگر محتاج نفع باشد خصوصاً
 او را بمغابن چون زیر بغل باشد و بن ران بمر که بسایند و طلا کنند و درم را تحلیل
 کند و اگر کسی را اختیار کرد بیرون نبراید همین طلا کنند زود تحلیل یا بزرگانک خیارک
 بپزد و بیج زحمت زرسد دیگر در ایام و با هر کسی که طاعون بر آورد این دارو را
 با هر که بسایند و بر آن موضع طلا کنند خلاص یابد باذن الله تعالی و مجربست و دل را
 قوت دهد و در ابتدای زحمت خوار بر طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای
 کهن و ریشهای پلید قدیری بکوبند و بسایند گوشت مرده بخورد و جراحی بصلح
 آورد و مجربست و دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد بر رو
 مقدار نیم درم بجلاب یا شراب دهند در بغایت قوت دهند و در تفریح نظیر
 ندارد و در ایام و با چنانچه تریاق فاروق منع عفونت و با کنند و تقویت دل کند
 و دفع ضرر و با کنند این داری مفید همان خاصیت دارد بلکه زیادت از آن
 بجهت آنکه تریاقه در وی هست و چندان گرم نیست دیگر مولانا اصل الدین
 که از شاگردان مولانا الیاس شیرازی علیه الرحمه بود مردی فاضل بود و در اکثر
 علوم ماهر و کلیات شیخ الرئیس را در شرح نوشته بود و نمود که بر خاصیتی
 که در تریاق فاروق هست درین داروی مفید است و نمود که مراد معده
 بلغمی بود در معالجه که کردم مفید نیفتاد چند عدد جزد و از بر دزک یا جلاب گرم
 کرده میخوردم آن زحمت زایل شد و شخصی را رسیده جگر بود و با استسقا
 خواست انجامید چند روزی این دارو با سکنجبین بخورد سده کشاده
 شد و رنگ وی که زرد بود رنگ اصل خود عود کرد دیگر شخصی فرجه مانند داشت
 و چهار روز بول وی گرفته بود این دارو بسایند و میانه نوی طلا کردند
 و قدری در احوال وی چکانیدند همان ساعت بول وی بگشاد و درم بر رو
 آمد و شفایافت باذن الله تعالی و دیگر زحمت بواسیر را اگر ازین دارو بر آن موضع
 طلا کنند در سکن کند و درم را تحلیل دهد دیگر آنکه شتواری زادن را نظیر ندارد
 و بسایند قدری و بجلاب گرم بخورند و قدری بر ششم پاره بخورد و بر که در حال و
 حمل شود و صرع صبیان بیشتر مقدار نیم دانگ یا دانگی بدهند نافع بود و مجربست و

و بکنید
 و مجربست

خفقان یعنی
 خستگی دل

شم الیهی محمودی فیقه

و سوار از اول
 نظیر ندارد

و دیگر

کتاب

و دیگر خاوندت ریح هر روز مقدار دو دانگ با جلاب کرم هفت روز بخورند بغایت نافع
 بود و دیگر در دندانها را مفید بود مقدار عدسی اگر ازین دارو برین دندان گیرند
 سیار دندان طلا کنند فی الحال درد ساکن شود و در چشم بلغمی را در میان چشم چکانند
 درد بنشانند و اگر صغری بود بر پشت چشم طلا کنند در ساکن کند و اما سی پلکها
 ساکن کند و فرقی در میان بلغمی و صفرائی نیست که بلغمی را در ساکن تر باشد و صفرا
 را در دوسوزش و چکیدن آب پیش باشد و در تقویه باه اثری عظیم دارد
 نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نفووظی تمام آورد و حکما بنده گویند
 مردم لاغر را فیه میکند و گویند بر بهق سپید و برص طلا کنند مفید باشد و حکما
 بند میکنند که درین دارو صد و بیست منفعت است و کسی را که خنق گرفته
 باشد بر حلق و ی طلا کنند بغایت نافع باشد حالیا آنچه تجرب معلوم شده
 بود ثبت کرده شد و صاحب تقوم گوید طبیعت وی گرم و خشک است
 بود و صاحب تقوم گوید از قول مسیحی که طبیعت وی گرم و خشک است
 در سیوم و وی قرحه اما آورد و مصلح وی شیر حلیب بود که آهن نافته
 در آن انداخته باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاقات سه وزن
 وی زرباد آورد است **جذب** بجا است و گفته آید **جرجیر** بری بود و بی
 کف العایشه پاریسی یکگز گویند و بشیرازی کزک و کج و کیج هم خوانند بهترین وی آن
 استانی بود که تری وی کمتر بود و طبیعت وی گرم است در سیوم گویند در دوم و خشکست در اول
 و تروی تر بود در اول یوحنا گوید گرم و خشکست در دوم آب وی اثریشها ببرد
 و وی در ریه بلین بود و مسخنی بود و متفتح و میج باه اما مصدع بود و سده
 و تار یکی چشم آورد و مصلح وی کاهو و کاسنی و بقله الحقا و سرکه بود و وی
 منی را زیادت کند و نفووظ تمام آورد چون با شراب بیاض آمد و تریاق گزیند
 این عکس بود و طبع براند و در خواص بن زیر آورده اند که چون جرجیر بگویند با
 آن دیرخ انار تر کش ریزند شیرین گردد و جرجیر بری را خردل بری خوانند و در
 قوی باشد و تیر تر از بوستانی بود و تخم وی بعضی خردل استعمال کنند و آنکه علم
جرجیر الما و العین است و کیر نیز خوانند و گفته آید **جرجیر مدانی** و **جرجیر مدانی**

لا تقیه بدین باید کرد

نی

صفاق
دقیق است
بهر انوشه
زایر

حلیب
لوی بر مال
دیری
بسیار

جرجیر
که تریاق
که با حقان
هزار تار

کرمانه است و کردمانه نیز خوانند و گفته شود در کاف **جر حیر** با قلا است و گفته
 شد **جر المری** تر من است و گفته شود **جراد** بیارسی ملاح است بهترین وی فرزند
 طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم چون بخور کند عیسر البول را نافع بود
 خاصه زنان را که کوبند و از ده عدد از وی بر سر بنیدارند و اطراف وی و با
 قدری مورد خشک مستقی باشد شفا یابد و تقطیر البول را نافع بود
 و بخور کردن بدان بواکیر را نافع بود و بریان کرده جهت کزندی عورت چون
 بخورند نافع بود و اندرون وی و خایه وی چون بر کف طلا کنند زائل
 کند و کوبند چون ملاح در از پائی بر صاحب تب ربع بدنند نافع بود
 و خوردن وی حکم و جرب آورد و مصلح دی بقله الحما است یا بزرقشاه
جراد البحر اریسانست و گفته شد **جرادان** فارنا است بیارسی موش خوانند
 چون بشکافند و بر کزندی عورت نمند در ساکن کنند و کوبند چون بریان کرده
 کنند و کوبند بر نالیل نمند زایل گرداند و چون بشکافند بر موضعی که
 خار رفته باشد یا چوبی طلا کنند بیرون آورد و چون بشکافند و بر
 خنازیر طلا کنند نافع باشد و سر وی چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند
 و چون با عسل بیامیزند و برداء الشلب مالند نافع بود **جراسیا** و اها
 ست و گفته شود **جر** بیارسی که خوانند بهترین وی زرد و شیرین بود
 و کوبند سرخ آن ارطب بود و زرد و غلیظ تر بود و غذائی وی کمتر از
 غذائی شلغم بود و طبیعت وی گرم است در آرد چم دوم و تراست در اول باه را
 تحریک دهد و مسهل و ملطف بود بول براند اما در هضم شود و منبج و مولد
 خون بود و باید که بغایت محتم بود و مصلح وی آبگامه و سرکه و خردل بود بر وی
 کوبند مقوی معده بود که در وی بلغم غلیظ بود و سده جگر کشاید و هضم طعام
 بکند و چون با گوشت بود نیکو بود خاصه قطع بلغم بکند و سده کشاید و مقوی
 پشت بود و شهوت جماع انگیزد و چون با عسل عربی کیند زود هضم شود و طبع
 وی کمتر بود و حرارت زیادت و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و چون سرکه
 نمند و نمک معده و جگر و کسر را نافع بود **جر زرد** که اشفاق برست و گفته شد **جر افلیط**

جراد بنیر سیب

جراد بنیر سیب

و خنازیر چون
بشکافند و طلا کنند

جراد زرد
در نظر
بزرگ

جگر

جرمانج بستر مایه

خشت در اوقات
کوبیده سرد است در اول

بیم خور بریت **جرمانج** ثمرة الطرفاست بیاری که زمانه که گویند طبیعت وی گرم است
 در اول درجه اول قطع رعاف کند چون بزنده بآب و بر کپس زخما کند نافع بود
 در شش شش نافع بود و مقدار دو درم مستعمل بود و چون بیاشامند نفتم
 را نافع بود و اسهال کن و زمانی که رطوبت در رحم ایشان روان بود ویر فابرا
 نافع بود و بر کزندی ریتلا خما کند نافع باشد اسحق گوید مفر بود بر هر
 و مصلح وی دو قوا بود و گویند بدل وی نیم وزن وی بوکتانار و نیم وزن
 آن از زوت سرخ بود **جرودار** و خردار و است و گفته آید **جشمک** چشمک است
 و گفته آید **جیاد** زعفرانست و گفته آید **جشمک** چشمک است و گفته آید **جص**
 بیاری که خوانند طبیعت آن سرد و خشک بود چون بر که بشند و بر سر کسی
 که رعاف داشته باشد طلا کند باز دارد و چون بر شکستگی استخوان طلا کند
 بغایت نافع بود **جوده** قولیون است و کپیر کوزه و کیسویز خوانند و آن دو
 نوعست کپیر و صغیر کپیر و راغب هم خوانند و صغیر ویرا شیرازی کل است
 خوانند بهترین آن صغیر بود شامی بری تازه سپید طبیعت وی گرم بود
 در سیوم و طبیعت عنبر کی وی گرم بود در دوم و هر دو خشکند در دوم
 مفتح و ملطف باشند چون تر باشند جراحتهای تازه را نافع باشند و
 آن ریشهای بدر نافع باشد و با سکه بر کپس زخما کردن سودمند بود
 و بول و حیض براند ویرقان سیاه را نافع بود و گرم دراز و جب القوع
 را بیرون آورد و کزندی که عقوب و جانوران زهرناک را نافع بود و چون
 بر خانه بخور کنند یا بنید از نذ کزنده کان از آن خانه بگریزند و سیانرا
 نافع بود یک گرم از آن و عصاره وی در چشم کشند تاریکی برود و چشم با غسل
 را روشن کند و اگر در سیاق حرارت کشند و بآب رازیانه و آب پیاز تر
 سیانید و در چشم کشند در ابتدای نزول آب نافع بود و وی مفر بود
 معده و مصدع بود اسحق گوید مصلح حماما بود و صاحب تقویم گوید نسیفه
 و بدل وی در اخراج دود و ادرا بول و حیض بوکت چوب انار تر و چهار
 دانگ در زنبقوت سلیمو و گویند بدل آن فوئج است **جری** کفری گویند

جسمی است

جسین است

تقی بکدر
کوبیده بظرف
که مردم بر آن خانه بپوشد

و گفته آید **جفت بلوط** پوست بیرون بلوط است طبیعت آن سرد و خشک بود در دو م قافض بود
 خون رفتن با دارد خاصه از نان و ریش روده و شکم به بندد و بیشتر مطبوخ مستعمل کنند
 و بر فتن ضیاء کنند نافع بود و بدل آن بوزن آن پوست را در نیم وزن مویز و نیم وزن آن
 کل سبج با قناع بود و گویند بدل آن جلنا بود **جل** و در دست و گفته آید **جلبوی**
 لبلابت و فوج نیز گویند و عشقه و جل المسکین و در لام گفته آید صند آن **جلنا**
 پیارسی کلنا خوانند و شیرازی کل صدر بر کل انار تراست که بغیر از آن نمی غنید به
 و بهترین آن فارسی بود و گویند مری طبیعت وی سرد و خشک بود در دو م خون شکم
 به بندد و ریش روده و ریش کهن را وفق را نافع بود و عصارة وی در طبیعت
 مانند طبیعت عصارة لجه التیتی بود و مقدار مستعمل از وی از یک گرم و نیم تا دو گرم بود
 اما مولد سرد بود و مفرد بود بصر و مصلح وی کثیر بود و بدل وی قناع الرمان یا جنت
 بلوط و بنادوق گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن و گویند آن طراپت بود
 بوزن آن **جل شیرین** و در صینی است و گفته آید **جلبلان** صاحب مغزده گویند
 سمسم است و صاحب منهای یک قول دارد که سمسم است و این برد و خلافت بتحقیق
 کز بزه یا بسته است پیارسی کثیر خشک گویند **جلیان** خلط خوانند و خرقی و گفته آید
جلید تلخ است پیارسی برف خوانند سرد است بطبع و خشک بروض و اصل مزاج وی
 تر است آب وی در دندان گرم را مفید بود و بهضم را قوت دید اما اعصاب و معدن
 را زیان دارد و پیر از آید بود و سرفه آورد خصوصاً کسی را که خلطی سرد در معده بود
 و تشنگی آورد خوردن برف و آب وی خلطی را که در خلط چسبیده باشد نافع بود
 آبی که از وی حاصل شود بد باشد بسبب آنکه هر چه لطیف و نسیج تجلیل رود
 و صف جگر گفته شود **جلوز** صاحب منهای گویند بوزن دست و صاحب جامع
 گویند بندقت مطلق و برد و سهواست و در لفت جلوز جلفوزه است و صاحب
 تقویم گویند جلفوزه بندیت و مولف گویند آنچه محققست جلوز لوز البریت و روغن
 و پراپت المرحان گویند و اهل مغرب الاقصی و جان و ارقان خوانند و آن بادام
 کوبی است بشیرازی خرک خوانند و قاع مقام جلفوزه بود و در منفعت و طبیعت وی
 گرم است در اول و گویند در دو م و خشک در اول و در وی اندکی رطوبت است ماه

در آن از کل که در آن است
 در آن از آن که در آن است
 در آن از آن که در آن است
 در آن از آن که در آن است

در آن از آن که در آن است

را قوت دهد و مینویزاید و در دینت را نافع بود و کز نذکی عقرب و ریتلار نافع بود
 اما دشوار بضم بود و در از معده بگذرد و مضر بود سر و مصلح وی شکر بود و
 وی جلفوز بود **جلفوز** ز ج صنبور کبار است و در حاکفته آید **جلجان مصری** ^{بش است}
 و گفته شد **جلجلان الحبشه** خشخاش سیاه است و گفته شود **جلنجوجه** فوج نریت
 و گفته شود **جل مانا** قند است و گفته آید **تجار شحم النحل** خوانند و قلب النحل خوانند و آن
 لب نخل است بسیار سی مغز درخت خرما کونید بهترین آن تیرین بود طبیعت آن سرد و
 خشک بود در اول و کونید در دوم قابض بود همه خشون حلق و اسهال و خون شکم
 و کز نذکی زنبور ضا د کردن بغایت مفید بود و وی قوت احشاهد و همه صفا
 نافع بود و مضر بود بسینه و حلق و در از معده بگذرد و مصلح وی خرما بود یا عمل
 و کونید بدل وی حماض باشد **جمار النهر** جار النهر است و گفته شد **جمان** جیلدار است
 و سحر و کلدار و نیز خوانند و آن سر خسیست و گفته آید **جمد** بیارسی نخ خوانند و بعضی
 بر بعضی فضیله دارد و بهتر بود بسبب آبی که از وی بسته شود اگر آبی نیک بود نخ
 نیز نیک بود و اگر عکس بود نه نیک بود و منفعت وی برف نزدیکیست اما نخ لطیف
 تر بود **جم سوزم** جامه سلیمان کونید و آن ریحان سلیمان علیه السلام است و در را
 گفته آید **جمد صینی** بلخ صینی است و گفته شد **جمست** سنگی نغمشی است که بر حلی
 مانل بود و معدن آن سه روزه مدینه بود اگر در ظرفی از وی شراب بیاشانند
 مستی نکند اگر چه ظرفی بزرگ بود و آنکس که با خود دارد از نفرس ایمن باشد و اگر
 در زیر جامه خواب نهند از احتلام ایمن باشند **جمیز** نوعی از انجیر است یونانی
 شیقوموری کونید و ایغاسوقاسین نیز کونید و معنی آن تین احمقست
 و ورق آن بورق توت ماند و بغایت بی طعم بود و درخت وی بسیار شیرین بود
 و در وی قوت جاذبه بود از عنق بدن و شیروی نافع بود همه ادرا می که
 دشوار تحلیل یابد و خناریر و طینج وی نرف دم را نافع بود و عصاره در
 وی برور همای صلب با آرد جو ضا د کردن دامیل را زود بضم دهد و با
 اشق بر سپرز ضا د کردن مفید بود و کز نذکی جانوران را خوردن و طلا کردن
 سود دهد و معده را بید بود و شکم براند و غده اندک دهد و او لی آن بود که

نسخه مرقه
جلجلان مصری

و پیره فادلی خوانند

رسول علیه الصلوة

جمیز

بعوز سکنین یا کل انگلیس خورند **جهم** بختیست که بشما قلم مری ماند نرنگ و کوبند
 از زمین زرخیزد و کوبند بسوزن زرین از زمین برگشتد و در میان ابل جسن عزیز
 بود و معروف بود بمجم خطائی نافع بود همه در بوضیق النفس و خاق و مقدار
 مستعمل از وی نیم درم بود البته **جنطیانا** از وی و جو معانی و آن بی سحر است
 باندازه انگشت سطر بود و در از نو کوبند و بر انام پادشاهی خوانند که مطیع
 الملک نام وی بود و بهترین وی روی بود که بغایت سرح و خوشبوی بود و طبیعت
 آن گرم در سیوم و خشک در دوم سده جگر بکشد و کپرز نیز و حیض و بول را
 و چون نیم معال با شراب بیاشامند بایک کزندی عقرب و نیم کزندگان بود و چون
 با غسل بکشند و باب نیم گرم بر موضع کزندی ضام کنند نافع بود و اگر فرزند
 زن بخود برگیرد بچیز از دوتریاق کزندی مار و عقرب و سگدانه بود و زربانه
 کشته و در جگر و معده و ذات الجنب را نافع بود و در داروهای چشم بعضی
 افیون مستعمل بود و بهن ما از ایل کند استی گوید مضر بود بسینه و مصلح وی استخوان
 قنبر یونست و بدل رازی گوید یک وزن و نیم آن اسارون است و نیم وزن
 آن پوست بچ گرو کوبند بدل آن زراوند مدح است و ابی زبیر در خواص
 آورده است که بر زنی را که خون حیض زیادت از عادت رود و باز نه استبد
 بتساند جنطیانا ای روی را و بکوبند و با خا بکشند و بردست بندند خون
 باز بندند و این حجر است و امتحان شده **جندبیدستر** مستطوریونست و
 و قزمیان نیز کوبند و پیارسی قدسی قیری خوانند و خایه سگابی نیز کوبند و
 آن و آن خصیه حیوانیست خری که هم در آب زندگانی دارد و نیم بی آب و آن
 حیوان را قنداق خوانند بهترین وی آن بود که هر دو خصیه بهم چسبیده بود
 و پوست آن بغایت رقیق بود و آنچه ستر بود و هر دو بهم چسبیده نبود
 انقبضش بود و عیش آن بجای شیر وضع کنند و اندکی جندبیدستر و چون
 بکشند و در زمانه کوسفند کنند و خشک کنند طبیعت جندبیدستر گرم و خشک
 است در سیوم و کوبند در دوم و وی لطیف تر از نیم مستحبات بود و نافع بود
 جندبیدستر و فاج و عرشه و خذر و نیسان و صداعی که از سردی له در کجا

و کوبند از ترکتان فرزند

تفصیل

طریقه در کوبیدن
 بزرگی هم در طایفه
 هم در تمام معقوله
 مقبول است بچیز
 عصب

کردن و محلل نفع بود و حیض براند و بچه مرده بریندازد و مشیمه بیرون آورد و حیض
 منهای گوید شربتی از وی زیادت از بکدرم نشاید و صاحب مغزده گوید و مشیمه
 چند بیدستر و قدری قویج بری بیاشامند حیض براند و بچه و مشیمه بیرون آورد و چون
 بگویند و بغایت سختی کنند و بپزند و در چشم کشند جلای چشم بدهد و چون با سرکه
 بیاشامند حیض براند و مقدار نیم درم مغز و فواق را منید بود و با سرکه اشامید
 دفع سموم بکند و چون چشم پاره بدان بیالایند و زن بخورد برگیرد با سرکه که در
 رحم بود سود دهد و برگزندی عقوبت طلا کردن مفید بود و سده که در اعصاب
 بود بشاید و چون مقدار عدسی بگذرانند و بر سر مروع طلا کشند نافع بود و اگر در
 حل کنند جهت اشراغ اعضا و حذر و فالج و توشی سرد بغایت نافع بود و اگر بیاشامند
 تریاق سمهای سرد بود خواه حیوانی و خواه نباتی خاصه ایمنون و خرق و قویج
 سرد خواه ریحی و خواه بلغمی خوردن و طلا کردن و حقه کردن نافع بود و
 که از سردی باشد سودمند بود و اگر در سوراخ قضیب چکانند عسلی که از
 خلد بلغمی بود مفید بود و کندی در کتاب سمیات آورده است که چند بیدستر
 که لون او بسیار بی رنگ است که در یک روز کشند بود بعد از یک روز و این خزان بچینی گوید
 و صاحب منهای گوید آغزوی کشنده بود در روز و مداوای وی بقی کشند
 و شبت و قویج و پستان و عمل و بعد از آن محاضراتی که یاد زهر و سیت
 یارهای فواکه ترش یا سرکه یا شیر خرد و بدل وی بوزن وی و نیم وزن
 وی فلفل است و گویند بدل آن مشک بود **حجر** عصبی را عیبت و گفته آید
جبل در دمشق بسیار بود طبیعت آن گرم و تر است گرم فراج را نافع بود و خونی
 اندک یک از و حاصل شود و بدان بلیونست **جنتوری** قنطاریونست و گفته آید
جنید الرمان کلانار است نیست و بشیرازی کلک نار خوانند نفع آن نزدیک بود
 بکلنار **ججاج البیض** خشن است و گفته آید **ججاج النمر** با فلا است و گفته
 شد **جنید** سحر است و گفته آید **جوز** بیاری کردگان گویند طبیعت آن گرم
 بود در سیوم و خشک در اول بهترین آن بود که پوست وی تنک بود و ورق وی و پوست
 و وی قابض اند و پوست اند روی که بر مغز جنفیده رقیق در وی قبضی بود و شکم

منص
 باطل
 صحت
 باطل
 باطل

در اول طبیعت در از گرم در
ججاج المطلق
 در اول طبیعت در از گرم در
 در اول طبیعت در از گرم در
 در اول طبیعت در از گرم در

طاهر

عوز مندر اخروش

سست شدن بافت
و بسیار جوش خف از سفت و نمناک شدن و از نرمی
سختی سفت

و فوع و بر ریشها کرم
سخت بود هر آن باشد

بر بندد و پوسته سوخته وی محفنی بود بی لذع و مغز جو چون بجایند و برورم سودا
که ریش شده باشد ضما کند نافع توکد و اگر در روغن حل کنند جهت استرخای اعضا و جدر
و فالج و قوتر سرد بغایت نافع بود و اگر **سیاه** مانند مغزوی معض اسکن گرداند و شکم
به بندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند کرم دراز و حاد التوج را برین
آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند پیش از آد وید قناله پاد زهر آن بود و اگر بعد از آن
بخورند همین بسیل دارد و چون با غسل و نمک و پیاز میامیزند و بر کزندی کسی را که
سک دیوانه و کزندی آدمی نماند مفید بود و چون با پوست با شراب و زیت بوزنه
بخشاند و بر سر کودکان مالند موی سیاه کند و بر ویاند و بردا، الثعلب بغایت
بود و پوست و پوست اندرون وی چون سخی کنند و با شراب بر شید و زن بخورد
منع خون حیض کند و پوست درخت آن و ورق آن چون دو مثقال بیات مانند
تقطیر بول را نافع بود شریف گوید پوست کردکان سبز بگویند و چند یاره خشت
الحمدید در آن اندازند و یک هفته را بکنند و هر روز چند بار بخشانند بعد از آن خضا
کنند موی سیاه گرداند و صنعت عجب بود و چون وجوه از وقت با بدن
مالند نفی تمام بدید و چون با آب بخشانند و بدان مضمضه کنند که را حکم گرداند و
واسترخاء آن زایل گرداند و خوردن کردکان کرم مزاج را نافع بود و معنی و معده
بود و زبان کران کند و دهن و حلق را زیان دارد و مصلح وی سنگبین بود یا سخا
و بادام کرکان کهن نباید خورد که بوی بد بود و غشیان و غشی و کرب آورد و زرد
و نزد یک یکی بود که مختل خورد باشد و دفع مفرط آن بر رب ریاس و غوره و
امثال آن باید کرد و بدل آن بوزن آن جبه الحضر بود و گویند جوز زندی **جوز**
نار جیل است و گفته آید **جوز جندم** کوز گندم خوانند و خور و الحمام گویند تشریازی
کل گندم گویند رازی گوید کرم و تراست مینی سیفاید و فریهای آورد و باه برانگردد و
قطع زرف دم کند و قو با زایل کند و منع آرزوی کل خوردن کند فولس گوید در وقت
قوت مبرد بود و اندک محفنی بود **جوز بوا** جوز الطیب خوانند نیکوترین وی سیخ قوت
بود طبیعت گرم و خشک بود در بیوم نمش را نافع بود و بوی دیان خوش و قوت جگر
و معده بدید خاصه فم معده و بسیل را نافع بود و قوت با صر بدید و شکم بندد

جوز زندی
نار جیل

مطفی
جوز بوا
جوز جندم

بوزنه
مفر
جوز زندی
نار جیل

عس النفس و بزرگ کنی و ببلغ و نسیان و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال
 و اگر بخوشانند و در آن آب کشینند زنی که رحم او بیرون می آید نافع بود صاحب
 تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی غسل و روغن بادام بود جالینوس
 گوید بوی دهاقی خوش کند و کسده بکشاید و قوت معده بدهد و صداع سرد
 را نافع بود و ذین را نیز کند فولکی گوید طبیعت را به بندد از خون و صفرا و قوت
 بدن زیادت کند و شش رطوبات از عروق کند اسحق گوید حقیقان آورد و مصلح
 وی غسل بود بدل آن صاحب منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن
 آن **جلید اور** رفا خوازند و از سر خشیت و گفته آید **باب الحیات**
حاشا حاشا مومن گویند و قویش نیز گویند و سقر اکار هم گویند و روفس
 گویند فودنه گویند و گویند ورق فدل بیابانست و گویند برک سبزه
 دشیت است آنچه محققست نوعی از پودنه گویند کلهای کوچک دارد بسیار
 مانند خرمای که برخی مایل بود و قصبه باریک دارد مانند اذخر و بیشتر در
 کوه بود و در دامن کوه نیز باشد طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و کوه
 دردم محلل بود و مقطع بود و مسخن و حیض و بول را ندهد و بجز بندد از پودنه
 بکشاید و بر عرق النساء اثر آب و سویق ضما کردن نافع بود و سینه و شش
 را پاک گرداند و منع نفث دم کند و اگر با پرک و نمک بیاشامند کمی بوی بلغم بود
 و اگر با سرکه بر درم بلغمی ضما کند تحلیل دهد و محلل خون است بود تا لیل را تحلیل دهد و شش
 و اگر در طعام کنند و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره نگاه دارد
 و معده و جگر را پاک کند و چون سخی کند و آب و غسل برشند و مقدار و مقدار
 بیاشامند با قویج نافع بود و قوت کرده بدهد و جماعت را اینکو بود و در
 و حلق را اینکو بود و اندر ما خسی گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و نمون
 گوید چون بگویند و سخی کنند و غسل برشند و بر سر طان طلا کنند نافع بود و
 اگر در جام بر نمزد و طلا کنند سود مند بود اسحق گوید مضر بود شش و مصلح وی
 بود و بدل آن یک وزن و نیم آن سقر کوبی و گویند یک وزن و نیم آن افیمون و
 و شراب وی اشتها بیاورد و هضم کند و مسهل گرم و ببلغ بود **حاضر المهر** سورج خاست

نفع بود در
 سینه و شش
 صفرا

اهل
 نوسن
 الحار

یا سحر
 در کوزه
 در کوزه
 در کوزه

و گفته آید

سبب لاغری از سردی بود و خنکی و در از معده بگردد و مضر بود بشش و مصلح
قد بود و بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کبچ و گویند بدل آن حب
حب الزلم گویند بزرگ الحشف است و در شیر از حب الحشف مشهور است بحب الزلم بسیار
سی تخم کند خوانند و صاحب منهاج گوید نیکوترین وی خوشبوی بود طبیعت آن
گرم و خشک بود و در روی رطوبت فضلی بود و عرضی بود منی را زیادت کند و محرک
خوب کند و قوت ذکر بدهد و چون شریف گوید بخایند و بر کف روی طلا کنند زایل
گردد و مولد صدام بود و مصلح وی نبشته بود و بدل وی شفاقل **حب الخروع**

در تحقیق این که بود
بسیار از آن شود گویند
خوب است
بسیار از آن شود گویند
خوب است

حب البلسان بپاری تخم بیدار بخر بود و در باب خادرسنت فروع گفته شود **حب البلسان**
تخم بلسان مضر بود و بغیر از مریج جای دیگر نباشد و صاحب منهاج گوید
سهمواست که هو فار قونست و صفت هو فار بقون گفته شود در با طبیعت
حب بلسان خشک بود در دوم نافع بود جهت بلغم و سودا و سختی که از
شش باشد و سرفه و عرق النسا و صرع و کسره و عسر البول و کزندی جانوران
با نافع بود چون بیاشامند و اگر بخورشانند و زن در آب آن نشیند صرم را
بکاید و جالینوس گوید در سر کهن را و نورا سود دارد و معده را همین
روغن گوید برودت معده برود و موی برداء العقب و دال لیه و یاز و
تیج موی را قوت دهد و لیسقورید و کس گوید قوت معده بدهد و اشتها
طعام بید کند و هر بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و صئق
الغش را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مفرغمانه
بود و مصلح وی کثیر بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و گویند یک وزن
و نیم آن پوست سلیم و ده یک آن بسیار **حب جنی** چنین گویند ذغلی است و
گفته آید **حب حلوه** اینست و گفته شد **حب الامل** که مازک است و کرم مارق
تیر خوانند و آن کرم مارچست و گفته شد **حب الکاکج** جوز المرح خوانند و آن
و آن بزرگ کاکج است و در نوع بود یک نوع را بشیرازی عروس در پرده
خوانند و یک نوع دیگر کجمنی گویند و بهترین آن بزرگ و سرخ گویند و کجمنی

بسیار از آن شود گویند
خوب است
بسیار از آن شود گویند
خوب است
بسیار از آن شود گویند
خوب است

بسانی و طبیعت آن سرد است و خشک عینسی گوید سرد و خشک بود در آخر در اول با اعتدال
 یادوم و گویند در سیوم مخصر رانافع بود و بول براند و ریش کرده و متاندرامفید بود
 و بناسیون گوید صر رانافع بود و انما که عارض شود در سر چون دانلی از وی و دلیا
 شونیز سخی کرده باروغنی بنفشه بیامیزند و د و نوبت بدان سجوط کنند ز ایل کند
 کولس گوید چون یک جزو از وی سخی کرده با جزوی سخی از منی بیاشامند که بهای که در
 شکم بود بیرون آورد و وی مضر بود بکرده چون بسیار استعمال کنند بسبب شود
 بپله ادرار و خدر بید کند و مصلح وی کل فارسی بود جالینوس گوید بدل وی غیب
 الغلب بود **جبه السودا** شونیز است و گفته آید **جبه السودا** بیاری به دانه گویند
 صاحب گوید بهترین وی آن بود که از به ترش بود طبیعت آن سرد و تر بود در دوم
 و ملین بود بی قبض نافع بود جهت خشونه خلط و قصبه شش و لعاب وی بیوسه
 راز ایل کند و حرارت ساکن گرداند و مقدار درم از مغز وی چون بکوبند با نباتات
 سازند با لعاب وی یا نبات و روغن بادام بخورند سرفه گرم رانافع بود اسخی
 گوید مضر بود بکرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر قطونا **جبه الرشا** بزر
 الحاض است و گفته شد **جبه القند** بزر بزر انگشتت و گفته شد **جبه القطن** خسیوخ
 خوانند و بیاری پنبه دانه گویند بهترین وی بزرک مغز دار بود طبیعت آن گرم و تر
 است و گویند سرد است نافع بود جهت ربو و کینه و سرفه و طبع نرم دارد مقدار استعمال
 از وی هفت درم باشد و گویند مضر بود بکرده و مصلح آن خیره بنفشه است و بدل آن
 تخم کنگر **جبه الرعرع** غمزه الموع است و گفته شد **جبه المنشم** حبیبست بمقدار فلفلی
 و لون وی در میان زردی و سرخی بود بغایت املس و خوشبوی بود و زود شکن و مغز
 وی بغایت سبید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات استعمال کنند طبیعت آن
 گرم و خشک بود در دوم استرغای معده سرد رانافع بود و قوت تمام بدید و بهضم را
 بیاری دید و نشف رطوبات کند و مقوی احشای سرد بود و با عمل اعصاب رانافع
 بود و باه را زیادت کند **جبه القفل** بزر زمان بر سیت بیاری ناردانه دشتی
 خوانند و مغزات سیخ و لیست و وی بمقدار لوبیا بود سپید و در طعم وی تلخی بود
 و بغایت چرب بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند خشک

یا سه بار

ترطیب کند

العقل مندر
بنوله گویند

حب المنشم

بود و قوت دهد بر نهانی سست و فریبی آورد و چون بکنجد و غسل طرز در آن
 کند باه را زیادت کند و بریان کرده وی نیکوتر بود اما مصدع بود مصدع وی
 روغن گل و سرکه بود و اگر بسیار خورند بریضه آورد و معده را بکزد اولی آن
 بود که بافتن یا غسل خورند و بدل آن بوزن آن تو در ری سبید و چهار دانگ وزن
 آن تخم خیارزه و نیم وزن آن اهل بود و گویند بدل آن بوزن وی مغز بوزن
 آن حب صنوبر بود **حب الغار** مانند فدی قی کو جگ بود بلکه مانند فستق بود و پوستی
 سیاه تنگ دارد و مغز آن بدو نیم بود بغایت سخت و لون آن بزرگی مایل بود و اندکی
 عطربت در وی بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم دو مثقال چون با میسینجه
 بیاشامند و بقرط کوید یک مثقال نافع بود جهت دشواری زادن و چکیدن بول و حیض
 براند و کزندی مجموع جانور از نافع بود و فول کوید تریاق مجموع زهرها و از خواص
 وی آنست که چون نفع وی در خانه بیفشانند مگس بگریزد و وی نافع بود جهت سیر که از
 رطوبت بود و چون باره کس بیاشامند و در دگر که از بلغم و ریاح غلیظ بود سودده
 و اگر دو ملحق از وی سخی کنند و بیاشامند در ساعت مغز اسکن کند و وی مضر بود
 بچکر و حوالی آن و مصدع آن زرشک تازه بود بدل آن حب الخلب یا مغز بادام تلخ بود
حب صنوبر الکبار جلعوز است و درخت آن کوچکتر از درخت صنوبر صغیر بود
 و از سیستان خیزد و درخت ویرا سوس خوانند و طبیعت جلعوزه گرم بود در اول و
 کویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندکی حرارت بود و رطوبت جالینوس
 کوید گرم و تر بود نافع بود جهت در دپشت و در د اعصاب و ریش و عرق النسا مفید
 بود و شش را پاک کند از خلطی که باشد و باه را زیادت کند و منی بسزاید و شیر زنان را
 و سنگ مثانه بریزاند و نافع بود جهت کزندی عقب با انجیر خشک و خواما یا گل انگبین
 و شرف کوید چو بکوبند و با غسل برشند و هر روز بناشتا سه درم بیاشامند
 از فالج ایمن باشند و اسحق بن عمران کوید چون با غسل بخورند مجامعت زیادت کند
 و کرده و مثانه را از سنگ و ریک پاک کند و گویند طبیعت آن گرم است در دوم و تر
 ذراول این ماسویه کوید گرم در دوم و خشک در اول و وی مصدع بود و مصدع
 وی خشخاش بود و شکر و بدل آن حب محلب مقشر بوزن آن و نیم وزن آن بادام
 بود

نظر الزیاد

سبید

سپید این ماسویه گوید بدل آن تخم خربزه و کوبید چو زندی و کوبید بدل آن لوز
 الریت که آنرا بادام کوبی گویند **حب الصنوبر الصغار** بسیار سیخ کاج خوانند
 و آن تخمست مثلث شکل در میان غلاف چو کاج بود و در طعم مانند جلفوزنه بود
 طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم منبج و محلل بود نافع بود جهت استخرا و ضعف
 بدن و فریبهی آورد و رطوبات فاسد که در شش بود خشک کرد اند و قوت معده
 بدید چون با فستین ضما دکنند چهار دم از وی خاصه که با آن کج و قند بود
 بیفزاید و مثانه و کرده را قوت دید اما مضر بود بر و کرمه و بسیار خورن مغضی
 آورد و تریاق وی حب الرمان و اصلاح کزیدن معده آنست که در آب گرم
 خوبانند و با عسل بخورند و محو و مزاج با قند و بدل وی حب غلب مغز بود یا
 نیم وزن آن مغز بادام سپید گوید آن حب الصنوبر کج **حب الراس** صاحب
 مغزه گوید مویرجست و سه کرده است و صاحب منهای گوید که آنرا نکر زد و طعم
 تلخ و کدر شکل بود مانند تخم مخلصه و از کوهسار پارس و کوهسار همدان خیزد و آنرا
 داخ و هر خوانند و رارس و نوعست جلی و بوستانی این تخم جلیست و از آن بوستانی
 در باب را گفته آید و این نوع که گفته شد قوت موی بدید و از آفاق نگاه دارد چون
 بکوبند و بدان سر شویند و اگر طلا کنند شاید **حب القلت** ماش مندیست و گفته آید
حب العصور بسیار سیخ تخم مورد خوانند بهترین وی بوستانی بود فرید رسیده تازه بود
 طبیعت آن سرد و خشک بود و قابض بقراط گوید سرد و خشک است در دوم و کوبید کرمست
 شکم بندد و منع نفث دم کند و معده و احشای قوت دهد و بول براند و کرمه را
 نیکو بود مقدار مستعمل از وی سردم بود صاحب تقویم گوید پنج درم در شهای
 اندرونی را نافع بود و کزندی ریتلا و عقرب را چون با نثراب بیامیزند و با نثراب
 بیاشامند نافع بود و ریش مانند را نافع بود خواه تر و خواه خشک و چون پزیزند
 و با نثراب ضما دکنند بر ریشهای کفنی و قد مین زایل کند و چون تر بود بکوبند و با
 شیر بر ورم چشم ضما دکنند تحلیل کند و غرب و بوا سیر را نافع بود و درم مقدار
 چون بدان طلا کنند بعل و چون سخی کنند و بر صندل و کوهسار طلا کنند نافع بود و طلا
 زایل کند و اسخی گوید بسیار وی مضر بود بمثانه و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل وی

مغزه بکوبند

حب الراس
 کبار بال زال کس کج
 ماهیت فرست گفته
 کردستان

قرط است گفته شود حب الراس
 الا شس وانه گویند
 جانوران

روی به آب سرد

آب ورق وی و باینم وزن وی ستر و گویند بوزن آن **حب الیرمان** بیارسی نارد آن
 گویند بهترین ترش و وره بود طبیعت وی سرد و خشک قابض بود و ترش وی چون
 خشک بود قابض شکم ببندد و منع مولد کند و غشیان ساکن کند و قوی باز دارد و
 فم معده گرم را قوت دهد و غشیان وی خاصه ترش چون بپزند و با عمل بیامیزند
 نافع بود جهت ریشتهای که در بدن بود قلع و در روم معده و ریشتهای پلیسه
 و گوشت زیادت و در دکوش و اندون بینی که ریشته باشد نافع بود
 بدل وی سماق بود **حب الانزباریس** اینر بارست و گفته شد **حب البان**
 دانه البیت بسخت فستق اما پوست تنگ دارد و سهیل شکنی بود و آنرا فستق
 الهادی خوانند و در طعم وی تلخی بود با قبض و بهترین وی بزرگ و خوشبوی بود
 طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمست در سیوم و گویند تراست در اول
 سودا و بلغم را نافع بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود جلا بهر دو تا لیل
 و کلف او دانه های کبر و پیداشو و جرب و کله نافع بود و سده جگر و سپرز بکشاید و
 صلابه آن نرم کند با کوه کرسنه ضامد کردن اسحق گویند مفر است بکوه و مصلح وی را زیاده
 بود و سیقوریدوس گویند بدل آن بوزن آن سیخ بود گویند بدل آن بوزن آن
 قوه و نیم وزن آن پوست سیخ و ده یک آن بسیار **حب الملوک** ما هو دانه است
 و گفته آید **حب القناع** غلب الثعلب است و گفته آید **حب الجلب** بیارسی بیوند گرم گویند
 بهترین وی خرد بود طبیعت وی گرم و خشک بود گویند معتدل بود و گویند سرد است
 واضح است که در وی حرارت بود و جلا قوی بصری چه گویند گرمست در دوم
 و خشک در اول محلل بود بول براند و چون بگویند و بر کلف طلا کنند نافع بود
 البته و گرم بکشند و جب القوع بیرون آورد و سده جگر و سپرز بکشاید و نفوس را
 نافع بود و سنگ کرده و مثانه بریزاند و خون حیض بریزد و در دپشت را نافع بود
 و قوی بکشاید و در دمای اندرونی ساکن کند و رطوبتی که در سینه بود و شش را
 پاک کند و گویند مضر بود بدماغ گرم و احشا و مصلح وی رب اترج بود و یاریکال
 و گویند بدل آن مغز بادام تلخ سپید کرده بود **حب الیربانی** بیارسی تخم ریاسن بود
 طبیعت وی سرد و خشک بود قابض بود نافعست جهت حره صفرا و جرب و کله و بدل

صفرا
 معده

حب البان
 حب الانزباریس
 حب الملوک

بارو

انزباریس از غله خوانند

حب الملوک
 کهنه گویند

بزرگترین
بزرگترین
بزرگترین

بزرگترین
بزرگترین
بزرگترین

بزرگترین است و گفته شد **حب الکثری** پیارسی دانه امرود گویند بهترین آن بزرگ
 که بزرگی مایل بود اسحق گوید گرم و خشکست نافع بود جهت دردشش و مقدار چهار درم
 مستعمل بود گویند مضر بود بگوده و مصلح وی عذاب بود یا بزرگ قطونا **حب الزبد**
 پیارسی دانه میوز گویند طبیعت آن سرد بود در اول و خشک در دوم شکم را
 به بند مقدار مستعمل از وی پنج درم بود مضر بود با معا مصلح وی کثیر باشد
حب سجستانی حب قاقله است و گفته شود **جباری** علوفه خوانند و پیارسی
 هرز خوانند و آن نوعی از کلنگ است گوشت وی سبک تر از گوشت ببط بود
 در غلظت ریاح را ساکن گرداند و مضر بود بمفاصل و قولنج و دشوار بهضم
 بود و مصلح وی آن بود با سرکه و زیت و دارچینی به یزند و بعد از آن حلو
 عمل در جبین مری خوردند پی وی چون با اندکی نمک و سبب بگویند و حب
 سازند مانند خود و در سایه خشک کنند و چون پنج حب از آن باب نیم گرم
 بیاشامند بنا شد در ب را بغایت نافع بود و اگر پوست اندون سکنان و
 خشک کنند و با اندکی نمک سحی کنند یکسان که در ابتدای نزول آب در چشم
 کشند منع آن بکند و اگر دل وی در خرقه بندند و بر کسی آویزند که خواب بسیار
 می کند خواب از وی زایل شود و در سکنان وی سنگی که یا بند بر کسی بندند که
 زعاف داشته باشد در ساعت به بندد و تا آن با خورد داشته باشد عود
 نیکند بجهت خاصیتی که در ویست این عمل گفته و خون ریز بود و عسر النفس نافع بود
 و گوشت وی گویند بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که باب و نمک نیند
 و بعد از آن روغن بادام بروی ریزند و اگر از جهت سرد فراج بود بر روغن گردن
 و زیت و دو سه باره دارچینی و خولجان به یزند تا مفرط او نماند **حب القشا**
 مرزنگوشت و صفت آن در اذان الفار گفته شد **حب الراعی** برنج است
 و گفته شد **حب البقر** با بویخ است و گفته شد **حب الفیل** حب القنار خوانند
 و آن مرزنگوشت و گفته شد **حب القونقل** فرنجشک است و برنجشک نیز گویند
 و آن پیارسی قونقل پوستانی خوانند و گفته آید **حب ترنجانی** بادرنجی است
 و گفته شد **حب الما** فویخ ندرست و حب النماح نیز گویند و گفته شود انواع آن

التمتع

در فویخ

در فوج **جق بنطی** حاکم است و گفته شود و آن نوعی از فوج استانی بود **جق سعتری**
و جق که مانی نیز خوانند و آن شایع است و گفته آید **جق فراسانی** بقوله فراسانیت
و گفته شد **جق الشیوخ** در میان الشیوخ نیز خوانند و آن مرواست و در همه انواع آن
گفته آید **خر ما بیری** یا بی نفع است و گفته آید **جر الیس** با ذره است و در اتر باق فاروق
طبیعی خوانند و مانند بلوط بود دراز و گرد نیز می باشد و بر زبر یکدیگر طبعات دارد و
در میان آن چیزیست که با مغز است و آن چوبی مخلصه یاد آن نوعی بود لون **جر الیس** غیر
بود سیاهی بگریزند و آنچه نیک باشد چون باشیر و سنگد باید سرخ زنگ شود و طبع
و از آن شکم بزگویی که نند در شیر و آن صاحب مفیده آورده است که از طرف خراسان
حاصل شود این خلافت نیز از حوالی شهابکاره در بیج موضعی دیگر نیست و گویند غذای
آن کوه سفید ماری باشد و مخلصه بسبب آن این سنگ در شکم وی بر بندد و بدین سبب
تریاق فاروق طبیعی خوانند و گویند در زهره وی باشد و این خلافت آنچه محققه
در شیردان وی باشد و وی بغایت عزیز بود باطراف برزند و گویند چون بسایند
سرخ زنگ و کبر زنگ می باشد و این رنگها بسودن معلوم می شود و لون آن چون
سیاهی زنگ آینه نیکوتر بود و در شام مانند این سنگ می سازند چنانکه در انبیا
مشکل فرق میکنند در امتحان وی آنست که سوزن را با آتش سرخ کنند و بروی بپزند
و اگر مصنوع بود فرو رود و در سیاه از دیگ بیرون آید و اگر **جر الیس** بود
زرد کون که نوک سوزن را زرد کند از وی بیرون آید و چون بر آب رازیانه باشد
و بر کزندی مارتلا کنند در حال ساکن کند و از مردن ایمن شود نافع بود بهم
کزندگی جانوران و سمها خواه حیوانی و خواه معدنی و طلا کردن نیز نفع
مفید بود و جهت ضعف دل و بدن و قوت بلکه بغایت نافع بود و شربتی جهت
کزندگی جانوران و دفع سمها و از ده جو بود و جهت ضعف دل و قوت اعضا
شرقی دانگی بود و هر که هر روز نیم دانگ بخورد ایمن باشد از همه آفتها و زهرها
و محروم فراج را نیز نافع بود بسبب آنکه وی بخا صیت علی کند ز طبیعت
و طبیعت وی کایل بگری بود **جر الحیه** دو نوعست یک نوع حجری بود و معدنی بود
نوع حیوانی و از آن مار افی گیرند **جر الحیه** بود که در قعائی افی بود

در فوج جق بنطی حاکم است و گفته شود و آن نوعی از فوج استانی بود جق سعتری

و از ده کوه
از کوه دانیال

و خوردن

با

جر الیس
که بر سر ما...

و شربتی
افعی بود

و آن را زهر
و با هر چه
نیز خوانند

از

و چون گوشت جدا شود نرم بود و چون از هوای بوی رسد بر بندد مانند حجر المیز و بعضی
 بود که خطوطی بروی بود و بعضی باشد که بلون دارد بود خاکستری رنگ و نیز باشد که
 سیاه رنگ بود مولف گوید امتحان وی آنست که بر صوف سیاه یا کبود بمالند
 سپید گرداند و آن نوع که حجر بود لون ابرجدی و سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود شکل
 نیکی بزرگ جریع بود و از نیکشاد تاد و شغالی بود و زیاد تر بود و مولف گوید امتحان
 وی آنست که چو آب لیمو اندازند در حرکت آید در صحن چینی و اگر در دو نوع بگردد یکی
 مار نافع بود خوردن و با خود داشتن و بر موضع زخم نهادن و تعلیق کردن بینه
 نافع بود بگزندی مار خاصه افغی و جالینوس کو چون بساید و بیاشامند نافع
 بود و گویند هر دو نوع بر سر زخم نجسند **حجر هندی** نوعی از شادنج است
 پیارسی شادنج گویند خونی که از مقعد آید قطع کند و بواسیر را سود
 دهد و چون بیاشامند که زندی عقرب را نافع بود **حجر بلور** سنگ بلور
 چون بر کسی بندند که در خواب ترسد دیگر ترسد **حجر جدیدی** خامانست و صندل
 حدیدی خوانند و آن نوع بود نر و ماده و صفت آن در خامان گفته آید **حجر الرها**
 پیارسی سنگ آبیاب خوانند خشک بود چون گرم کنند و سرکه بروی ریزند بخاران
 خون اگر رفتن کند و در مهایی گرم نافع بود **حجر الدیک** سنگیست که در شکم فرو می یابند
 بمقدار باقلا بود کوچکتر بود بلون آبیکنه شفاف نزدیک بلور اگر آب بشویند و آن
 آب بکسی دهند که سخت تشنه باشد سود دهد و غم و اندوه برود **حجر المانه** سنگی است
 که در مثانه نادی پیدای شود گویند سنگ مثانه بریزند جالینوس منکر آنست و
 گویند چون سختی کنند و در چشم که سپیدی دارد برود **حجر النار** حجر الام خوانند و حجر
 الزیاد گویند و آن انواعست سرخ و سپید و سیاه و ملمع بود طبیعت آن سرد بود
 و بغایت خشک بود در سطا طالعین گویند اگر زن دشوار بزاید در فرقه بر بندن و در آن
 زن به بندند آسان زاید بفرماید خدای تعالی و چون سختی کند مانند خیار و بر خنای
 پاشند خشک کند و یال گرداند بر سر بریشی دشوار که باشد بر هر عضوی که بود
 بیاشامند بصحت باز آورد و آنرا پیارسی سنگ اتش خوانند **حجر الحام** سنگی است که
 در دیک حمام حاصل آید چون در اینند بر سرطان ضما کند نافع بود و زایل کند

و چون بمبانی با نر سیاه شود
رنگش سیاه

نافع بود و مار هرگز نترسد
اگر نماند بود

منع

کشد

کتاب طب

بهترین معالجه سرطان که در علم پیدا شود این باشد **حجر البقر** جوze البقر خوانند
 و آنرا جاو زهره و کاو زهره گویند میان زهره کاو بود و گویند در شیردان
 کاو بند و ستانی می باشد و آن مانند پا و زهر است در فعل و عمل و در لون
 هم مانند پا و زهر است اما آنچه در زهره کاو و گویند می باشد آن مانند زرده
 تخم مرغ پخته بود و شیرازی آنرا اندر زوی گویند چون سخی کنند و باب بعضی از
 بقول طلا کنند بر حمره و در عکله نافع بود و ریشها و چون مقدار عسلی سقوط
 سازند و باب پنج سلق استعمال کنند جهت دفع نزول آب بغایت نافع بود
 و چون سخی کنند و با شراب بپوشند و بر موضعی که سپیدی بود کلا باشد و بر
 اما شبید را سیاه نکند مؤلف گوید بغایت گرم بود و باد پای سرد را نافع بود
 طلا کردن و خوردن **حجر لبني** قالا قطیطش خوانند یعنی حجر آئینی و این اسم بدان
 نهاده اند که چون باب بسایند مانند شیر چیزی از وی بیرون آید و لون
 وی خاکتری بود و طعم وی شیرین بود و چون باب سخی کنند و عصاره
 وی در حقه قلعی کنند هر زمان که خوانند استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود
 در قوت مانند شاد نه بود و چون در چشم کشند منع سیلان قضيوي از چشم بکند
 و ریش چشم را نافع بود و در ابتدای درم گرم طلا کردن نافع بود و نفث دم و خشونه
 قرمارا نافع بود **حجر عکلی** سنگیست چون بسایند رطوبت آن بغایت شیرین بود و بقوت
 شاد نه بود منفعت وی مانند حجر لبني بود در همه افعال **حجر مشفق** سنگیست که بلون
 زرد بود و از بلاد مغرب خیزد بهترین آن بود که زعفرانی رنگ بود و زود پزیده شود
 و شکافته و تو بود بر تو بود و قوت آن مانند شاد نه بود و اندکی ضعیفتر بود و حجر لبني
 و مشفق و عکلی در قوت مانند یکدیگر اند اما عکلی را قوتی حار است که در
 ایشان نیست و حجر مشفق را چون بشیر زبان بسایند و در چشم کشند ریش چشم
 زایل کند و خشونه قره نورش چشم و او بهترین مداوی این زخمها بود **حجر قبطی**
 سنگیست مصری بغایت سست و زود شکن و زود در آب حل گردد و کار زبان
 ممرکتان بآن بشویند و در موم روغ کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا
 شود و در شیا فهای چشم استعمال کنند و جهت تفت دم و اسهال فرضی و در دمانه چون

در هر
 خوزه البقر
 طلا کنند
 در آن
 در آن
 در آن

حجر البقر

حجر عکلی

حجر قبطی
 در هر
 در هر
 در هر

باب بیاشامند نافع بود و چون بخورد بر کبر نافع بود جهت خون رفتن و ایام ولون آن سنگ
سبز بود و تیره رنگ **حجر الیهود** سنگ جهود خوانند و آن سنگ است مانند زیتون و آنچه از
بود نزد یک نجار کبوتر و خطوطی بسیار روی بود موازی یکدیگر و حجر الیهود حجر الزیتون
نیز خوانند و گویند شکل از مملکت شام خیزد و در آن بود و گویند بهترین وی زیتون شکل
بود نافع بود جهت سنگ کرده نیم مثقال باب کرم و جهت ریکه مثانه نیز نیکو بود بر کبر
سایند و لعق کنند نیکوتر بود و عسر البول را نافع بود و لیکن مضعف معده بود و
موافق وی نبود و اشتهای بر داسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح وی عسل است
و بر مر حکم گوید حجر یهودی چون با خون تخفاش سخی کنند و در چشم کشند موی خیره
ریخته بود بر ویانند حالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بر بود و
وی تخم کرفس بود فولس گوید خون مقعد قطع کند **حجر المیشب** اهل مشرق ابو قلمون حوا
د بونیانی اسطونوس و معنی آن کوبی بود و نوعی از وی را طرمیون خوانند و آن
چند رنگ بود و بهترین سبز بود و معده را نافع بود بغایت جالینوس که اگر قلاده
از وی سازند که موادی معده بود و در کردن اندازند معده و مری را نافع بود و
رید و کس بر آن بستن جهت دشواری زادن و بر بازو بستن نافع بود **حجر رخام** طین
قیولی است و گفته آید **حجر الدم** شاد بخت و گفته آید **حجر آرمینی** دو نوع است یک نوع
سرخ بود بغایت و چون دست بروی مالند نیدارند جرسیت و یک نوع لاجوردی
بود طبیعت آن کرم و خشک بود در اول مسهل سودا بود بقوت لاجوردی بود
اسهال سودا و چون مغسول بود قی و غیایان نیارود و اگر مغسول بود متقی معنی
بود مغسول را خاصیتی که در ویست دگر از اخلاط سودائی پاک اما معده را بد
بود و مصلح وی اینست بود یا سلیخ و مقدار مستعمل از وی نیم درم تا نیم مثقال
بود و بددی جهت دفع اخلاط سودائی یک وزن و نیم حجر لاژورد بود **حجر النمر**
مهره ایست که از بلنک ماده گیرند و در باب نون صفت نمر گفته آید **حجر الخطاطیف**
دستورید و کوبید نیم نخستین پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم ویرا
بشکافند و پاره سنگ یا بند یکی رنگ بود و یکی رنگ الوان و در پوست ایل بابو
ست کوساله بنده پیش از آنکه خاک بوی رسد و بر بازوی مضرع بندند و کردن

و باریک

و مویز ابرو همین دست که
بروز مالند

گوید

و مضرع و مقبول

یک

بهرمان خدای تعالی شود و مجربست **حجر النور** و **حجر الروشنایی** هر دو در قشیت
 و گفته شود و ارشد نیز گوید **حجر لارود** لاجووانست و گفته آید **حجر المقناطین**
 پیارسی سنگ آهن را بگویند و چون بسوزانند مانند شاذه بود عمل و منفعت
 و بهترین وی سیاه بود که بخری مایل بود و هیچ خلطی در وی نبود جذب این
 بقوت کذب چند زیادت تر باید نیکو بود جالینوس گوید گرم و خشک بود بیجا
 اگر کسی را جفت الحیدر داده باشند و در شکم مانده باشد چون با شراب بیاش
 جذب آن بکند و بصحت خود بیرون آورد و مسهل کمیوس غلیظ بود مقدار
 مستقل از وی از نیم مثقال تا یک گرم بود و گویند چون در دست گیرند در دستانه
 و در دستها و پایها که آنرا از خوانند ببرد و تشنج یا بسی را ساکن کرد اندوگر
 بر جراحتی که از شی زهر دار بوده باشد بیاضی ظاهر شد سودمند بود بغایت و ظاهر
 صحت باز آورد و مقناطین را چون بوی سیر رسد است کرد در آهن را بودن و باز
 چون در خون کوسپند اندازند نیز کرد **حجر الاحمر** که سنگی بلورن بسد گویند بوزن دانگ
 کشنده بود و از جمله سوم قمار بود مانند بیش و گویند نوعی از الماست **حجر**
مشوی که گلاست و گفته آید **حجر شجری** بسد است و گفته شد **حجر النسر** القعالبیت
 و آن اکتمت است و گفته آید **حجر الطور** حجر الدم است و گفته شد **حجر البهت**
حجر النهر است و گفته شد **حجر القرمی** براق القرم و زبد النهر خوانند و افزوسا خوانند
 زبد القرم و بیونانی سائنیطی خوانند و افزوسالین از بهر آن خوانند که شب در اقرونی
 ماه یابند در بلاد عرب و آن سنگی سپید و شفاف سبک بود چون بسایند بجز
 دهند نافع بود و اگر بر مروع بندند شفا یابند و زنان با بقیونید با خود نگاه دارند
حجر حبشی دیسقورید و گوید سنگی سبز بود و صاحب منهاج گوید بزردی زرد جالینوس گوید
 مانند شب بود چون بسایند چیزی مانند شیر از وی بیرون آید و باز با نافعیت بکند منفعت
 او است که بشکوری و ورم چشم و درد فرج آن را زایل کند ناخن و تار یکی برد و جلانی تمام بد
 موافق گوید پیارسی از اسنگ یا سم خوانند **حجر الاسند** و نیز **حجر الابیح** خوانند سنگیست
 که در میان اسفنج میباشد و حصی الابیح خوانند دیسقورید و مس و رازی گویند چون با
 شراب بیاشامند سنگ مانند بریزاند جالینوس گوید سنگ کرده بریزاند و قوه آن ندارد که

حجر المقناطین
 در حکم بقره

این حجر القرمی و بقره
 در کتب کهن
 او زنگنه که بریند

حجر الاسفنج

مشانه

سنگ کرده بریزانند **جر اناطلسی** سنگیست که چون بسایند مانند خون بود بلون و چون بآب
 زنان در چشم چکانند تا ورم آن و بسیاری آب آمدن را نافع بود **جر اعرابی** سنگیست مانند
 علاج چون سحر کنند و بر موضعی باشند که خون روانه بود باز بندد و اگر ضا و کند و چون
 و سون کنند دندان را جلاد بهد پیاری شکر سنگ خوانند و بشیرازی سنگ زخم **جر العاج** حجر
 اعرابی است و گفته شد **جر الکوک** سنگیست بغایت سبید بود در ساحل بحر مندا باشد و مهره
 که از آن حکاگان سازند از عاج سبید تر بود و خوشتر طبیعت آن سرد و خشک بود در آرد دوم
 و اهل هند و سندان روی نگیس سازند و زنان کردن بند و متفق اند که نفع و خاصیت این سنگ
 آنست که دفع سحر و دفع چشم زخم بکند و بره شستمان طفر یابند و اگر نیکینی از آن با خود دارند
 دروغ از کس و نکویند و هر کس که ویرا بر بیند دوست دارد پادشاهان و سندان روی
 سازند و اکل و شرب در آن سازند و مدعائی ایشان آنست که در هر صحتی که آن بود
 جنک و فتنه نبود و فرح و شادی بود و اهل هند و سندان مهر با از آن در موی کشند و
 گویند که موی دراز میکند و مهره وی مانند مروارید بزرگ براق بود و چون سحر کنند
 و چشم کشند سبیدی که در چشم بود ببرد خواه قیدم و خواه جدید و اگر سون سازند
 دندان از بغایت سبید سازد و جلای تمام بدهد و بچوبست **جر اسپوس** اسپوش است گفته
 شد **جر الفیشور** حجر الشعیر گویند و قیشور نیز گویند در قاف گفته آید **جر الحاعنطوس**
جر غا غاطیس خوانند و از وادی شام آورند و آن وادیرادر قیدم غا غا خوانند و
 این زمان وادی جهنم خوانند و چون ویرادر آتش بکلی بوی سرد و سوخته کند و سبک
 بود و صغیفها بر روی یکدیگر بود و قوت وی در خایت سیوت بود صاحب مغزه گوید خوردن
 بخوروی صاحب صرع را نافع بود و کزنده کان از وی بگریزند و با او دید دیگر همه تنوش صغ او
 طلا کردن نافع بود و جراحتهای عظیم بر ویانند **جر الحوات** مانند سنگی بود که در سماهی
 یابند در مقام دماغ وی سبید و سخت بود چون بیاشامند سنگ کرده بریزانند **جر**
شناف قیشور است و گفته آید **جر النظریط** سنگ حر است و دریم گفته آید **جر**
الکلب شریف گوید در خواص و این حجر است که نوعی از سنگ است که اهل هند
 اندازند بدن بگیرند و نگاه دارند و در دشمنی علی عجیب دارد چون خوانند یا اسم
 انگلیس سنگ بردارند و یک یک بدان سنگ اندازند بعد از آن و سنگ از آن بگریزند
 می

الکلب
 و خراطان

قبله

دندان و سیاه بود و گوشت

صفت منافع گوید
 و بخورد و احتیاج هم
 نافع بود

دشمنی
 هفت باره

در آب اندازند از آن آب بخورد انگس دهند در دشمنی چیزی عجیب مشاهده کنند و
 اگر در برج کبوتران اندازند مجموع بگیرند و اگر در شراب اندازند جماعتی که آن شراب
 خورند جنک و عیب در میان ایشان افتد **حجر الروشایی** حجر الوزاست و کفته
حجر البرام پیارسی سنگ براتی خوانند و هر تیشه که بدان آب دهند چون برسند زنده
 قطعاً او از ننگد و در سنگ مانند کل فرود و اگر این سنگ **حجر** سخی کند
 و سنون سازند دندانزای غایت سپید گرداند **حجر خرفی** سنگیست که در مهر بسیار
 باشد و مانند خرف بود زود از هم بشکافد و صفها بر یکدیگر بود و بجای قلیشور
 استعمال کنند در سردن موی و چون دو درم از وی حل کنند و با شراب بیاشا
 قطع خون حیض کند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و بر
 یشهای پلید ضیاد کنند ورم پستان ساکن کند و ریشها را با صلاح آورد و
 بغایت خشک بود **حجر الافوج** و حجر افروزی گویند از بلاد روم خیزد و سبک بود و بر
 روی آب بایستد و محفف بود و قبض در وی بود چون حل کنند و بیاشا مند
 کزندی عرق را سود مند بود **حجر الاسکند** سنگیست که کفشگران افزار بدان تیر کنند
 نافع بود جهت ورم لہات و ریش آن بغایت **حجر قیج** پیارسی کبک خوانند و در قاف
 کفته آید **حجر ق** باد بخانت و کفته شد **حجر** پیارسی این گویند و آن رنوعست
 شا بوقان و نرم و پولاد مصنوع و فولاد معدنی **حجر** قولاد طبیعی معدنی شاه
 بوقاست و آن پولاد راست و پولاد مصنوع از نرم این گیرند و زنگار از آن
 الحدید گویند قابض بود و نفع آن در آن کفته آید و خبت الحدید ضعیف تر از زنگار
 آن بود و صفت خبت الحدید در خاکفته شود و تو بال آن کفته در ناء این سرخ کرده
 اگر در آب اندازند یا شراب شکم به بندد و ریش روده و ورم کپرز و هیضه و استرخای
 معدن و سلس البول و درد مقعد را نافع بود و بان را قوت دهد خاصه ای که اینگران
 این در آن می اندازند و آنرا دوص خوانند و ماہ الحدید خوانند کزندی سکه یوانه را
 و این بغایت نافع بود وقتی که نداند و با لوسیم چون بشرابی که در سموم بود اندازند زهر بار را
 مجموع بخورد کند و آن شراب چون بخورند زبان ندهد و براده این چون بخورند در شکم
 سخت و خشکی دهن و درد سواورد مداوی کسی که آن خوردن باشد شیر تازه با بعضی

مدزه
 نافع بود و لہات مالک
 قدیم ملز لونی

آمین

اکال

صفت

باشند

وی

رخ بلبوس بود و چون سخی کند و بروغنی ارسا فرزند سازند و زن بخود بر کرد افوا هم
 بکشید **حرف ح** عکوب خوانند بیاری کنکر خوانند و آن انواعست طبیعت آن
 معتدل بود در حرارت و تر بود درجه دوم و گویند سرد است و گویند گرم و خشکست
 در دوم چون برداء العقب طلا کند نافع بود و اگر موم روغن سازند که آب کنکر
 بخور آن داده باشند و بر برستی که بروی پیدا شود بمالند زایل کند و همه در نهائی
 صلب را چون بدان ضما کند زود تحلیل دهد و اگر سر را باب کنکر بشویند پیش
 بکشد و خارش سر زایل بکند و بول براند و ریش روده را نافع بود و باغم بیرون
 آورد و چون بر سوختگی آتش ضما کند مفید بود طبیعت نرم دارد و چون با آب
 بیاشامند شکم بندد و رازی گوید باه را زیادت کند و کرده و مثانه را ضعیف میکند
 کند مصلح وی آنست که در بختن مهر آکند و تواید ملطفه در وی بوزینند و صاحب
 منهاج گوید مفی بود خاصه کوبی و گویند مولد سودا بود و مضر بود بدماغ و
 مصلح وی روغن بود **حرف ا** شاخ زدل بریست و گفته آید **حرف ح** اشناست و گفته
حرف ا بریست است و گفته شد **حرف ا** الشیاطین اطربلاست و گفته شد **حرف ح** اب الرشا
 گویند و بریانی مقلیا تا و بعربی نقاد پیاری تخم سپندان گویند و تره نیز گویند
 و شب خیزی نیز گویند و بیونانی قداس من خوانند و **حرف ا** بیض و سفید نیز
 گویند و **حرف ا** سبید و **حرف ا** بابلی و بزربلا سفید خوانند و **حرف ا** دو نوع است
 یکی نوع آن با سفاخ ماقه و یک نوع برک خورد دارد و یک نوع سپید رنگ بود و یک
 نوع سرخ رنگ بود از آن سفید سفید خوردن وی و **حرف ا** سبید حرارت وی کمتر
 از سرخ بود بهترین وی فر بود و طبیعت **حرف ا** گرم و خشک بود در سیوم و گویند
 در اول درجه چهارم منضج و محلل بود و موی که ریزد نگاه دارد خوردن با طلا
 کردن و با آب آن شستن و نرم بلغمی و دملها را نافع بود جهت عرق النسا خوردن
 و ضما کردن و جهت ربو و سپرز خوردن و با غسل طلا کردن و ریشی که از آن شده
 گویند نافع بود و استرخای جمیع اعضا را نافع بود خوردن وی و چون بر کزندی
 جانوران ضما کند یا بیاشامند مفید بود و پچه بکشد و بیند از دنبه اشامیدن
 و بخود بر رفتی و چون دود کند کزندگان بگریزند و **حرف ا** ریش شده و قوبار باب

شرح کرم در اوردن او
 جمل در اوردن او

جمل در اوردن او

شرح کرم در اوردن او

بر نقل بیرون آوردن او
 بر نقل بیرون آوردن او

دو کرم مصلح و مفید بود
 مصلحی و یا سبید بود

شرح کرم در اوردن او
 شرح کرم در اوردن او

غلیظ

ونگه مایه نافع بود و چون پنج درم سخی کند و با آب گرم بپاشند طبیعت براند قوی
 و جبالقرع بیرون آورد و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم بندد و زجر
 نافع بود و بریان ناکرده شکم براند و بلغم لزج از معده قطع کند و چون با عسل یا میزند
 و لعق کند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و در دیهلوئی که از سده آن خلط غلیظ
 بود سود دهد و چون سخی کند و برغش طلا کند زایل کند و بشهه جال آورد و چون بر
 کند زگی عقرب ضمد کند نافع بود و ورق آن چون خشک کند بقوت تخم بود و چون تر
 بود از قوت تخم مگر بود بسبب رطوبتی مائی که در ویست و معده را ابد بود و نم مشگل
 از تخم وی مسهل حره صفا بود و باه را زیادت کند و اشتهای طعام بدید کند اما معده را
 بد بود و کیند را مغز بود و مصحح وی قند است و بدل وی خردل و یا تخم جرجیر و یا تخم بزره
حردون مانند سوسمار است و طبع وی تریکست و زل و بیونانی و بر اسالامند
 را خوانند و گفته آید در سینی و از جمله سموم قتل بود خوردن آن مهر آری در خواص
 گوید دل حردون چون در خر قشیاه بندند و بر صاحب تب ربع بندند البته شفا
 یابد جالینوس گوید خون وی در چشم کشد روشنی بیزاید دیستورید و کس گوید
 حردون و عضایه چون زنان بزوی زنند یا مالند زوی و بشهه را بغایت
 نیکو بود و صافی گرداند و مانند صیقلی بود و بهترین وی بشک وی سپید بود و
 مانند شاسته **حربا** خامالاون خوانند بیونانی و بر پارسی آفتاب پرکت گویند
 و کرباسونیز گویند وی چون بر موی که در چشم می باشد بکشند و طلا کنند دیگر
 زوید و گوشت وی سم قابل بود که مهلت ندهد و مداوی پذیر نبود و معالجه وی
 مانند کسی که گوشت وی خورده باشد مانند معالجه کسی کند که در ارج خورده باشد
 و آن در صفت ذراخ گفته آید اما معالجه که کسی از کجکی و یا بیضه وی خورده باشد
 در حال سرکین باز در شراب بدهند و قی پاک کند و بدن را بر رخ کجاو مالند و کس تو
 بنمک تکیه کند و آنچه خشک و مسکه و جنطیانا بدهند تا بخورد **حرب** طلع است و
 گفته آید بخت **حرفقان** ذیح الفار گویند و در مشفاد گویند و آن سنگست و گفته آید
حرف الما سیسند و نست و قد امینی نیز گویند از بهر آنکه بطعم قد امونی بود و آن حرف
 آن بنا بست که آب روید مانند قره العینی چون تر بود گرم و خشک بود و چون

اینست که در سینه
 و در ریه
 و در معده
 و در کبد
 و در طحال
 و در مغز
 و در عروق
 و در اعصاب
 و در استخوان
 و در پوست
 و در موی
 و در ناخن
 و در دندان
 و در لثه
 و در زبان
 و در حلق
 و در گلو
 و در بینی
 و در گوش
 و در چشم
 و در دهان
 و در فک
 و در گردن
 و در سینه
 و در کمر
 و در پا
 و در دست
 و در سر
 و در تمام بدن

دگر بنات کلب
 بطبع

که سرکین
 بتفسیر و بشهه از آن سرکین
 باز ترند و آن هم صغیری
 حردون
 حربا
 حرفقان

خشک بود

سیلان رطوبات رحم بکند و نفث دم و سرفه را چون باب بیاشامند نافع بود و
 مندی جهت کزندی سکر دیوانه طلا کردن و آشامیدن بغایت سود دهد و برقان
 سیاه را و دردی سر را ضاد کردن و خوردن نافع بود و بد آن بوزن آن فصل
 زهر حبت یا فوفل و ضدل و صاحب تقویم گوید سر را غلیظ کند و مصلح آن
 حماما و مصطکی بود مقدار شربتی او بی نیم درم بود **حفا** بر دی است و گفته شد
حلب بیاری شمینی و گنبدی گویند طبیعت آن گرم است در آخر در جاول و
 خشک در اول و از رطوبت مفضل خالی نیست و گویند گرم و خشک بود در دم و
 منضج و ملین بود و آرد وی در مهای صلب و اندرونی و بیرونی را تحلیل
 دهد و سینه و شکم و حلق را نرم کند و سرفه و ربو و عسر النفس را نافع بود و باه را
 زیادت کند و باد هابش کند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند
 و آرد وی با نظرون بر سر ضاد کنند نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند شکم براند و
 چون با عسل بیامد خلطهای بد پاک کند و چون بخورد شود غذای شش بدهد
 و آواز صافی کند و چون سیرد و بشویند خرازا را ساکن کند و لعاب وی بارو
 عن کل شقاق را و سوختگی آتش را و آرد وی دملها را نرم کند و در طلا کردن در
 ادویه جهت کفن بغایت سود دهد و چون طبع وی بیاشامند حیض براند و
 وی بخورند در دپشت و چکر و سردی و مثانه را نافع بود و چکیدن بول و
 رحم بر در نافع بود و صاحب تقویم گوید محلل قوی ایشان بود و مصلح آن رو
 قلع بود **حلازون** نوعی از صدفست و دوع و شیخ و صدف گفته آید **حلتیت**
 صمغ محروست و محروست انجدان را خوانند و راهی گویند و حلتیت را بیاری
 گویند و انگوزه خوانند و بهندی پهنک خوانند و شیرازی انگشت کننده و آن
 دو نوعست منق و طیب منحنی بود و بهتر طبیعت آن گرم است در اول در رحم
 چهارم و خشک در دم بهترین وی سرخ زنگ بود صافی چون بکد از آنند لون آن
 بسیدی زرد و آنچه مغشوش بود سبز زنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منق
 گویند و آنچه بوی آن کمتر آرد طیب گویند و چون با عسل بیامیند و در چشم
 کشند و شانی بیفزاید و در ابتدای نوزاد کشیدن اینی باشد از نزول آب

مسود

سنبلیله

باغی

باری

که برده بود

خوار نفع قار کوه

رازمین

دانه ای

در صفت

لبوی

استه از غده

بازو

شکایت

گودام

افزودن

بر کماند

بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است

یا یا شیر یا حیض یا

بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است

و تب روح را مفید بود و بغایت و بادها بشکند و خون بسته که در اندون بود تحلیل
دید و برداء الثعلب با سرکه طلا کردن نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن بغایت
نافع بود و چون باب بکدازند و جگر از حلق را نافع بود چون با سرکه غرغره کنند
علق از حلق بیرون آورد و چون با انجیر خشک بر قانرا نافع بود و مقوی باه بود
و بگزندی که دیوانه نهادت یا صطفان آشا میدن بغایت نافع بود و چون
بازیت بکدازند و بر کزندی مغرب و ریتلا مانند نافع بود و اگر با شراب و فلفل و سداب
بیاشامند کزاز نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند شیری که در اندون بسته با
بکدازد و صرع را بغایت مفید بود و دفع زهرهای حیوانی کند و زخم تیر و تیغ زهر دارد مقدار
نیم مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر اندکی در سوراخ قضیب
نقوظ تمام آورد و اگر باروغی زنبق در شیشه کنند و چند روز بکدازند و بعد از آن بر
ماندن و مرد لذتی عجب یابند و اگر در سوراخ دندان نهند در دکان کند و زیزد و
نیم درم از وی و نیم درم از سکنجبین بیاشامند و بدان ادمان کند فالج و خدر را بغایت
نافع بود و درد مفاصل بر در او با کبر و مفضل را نافع بود و وجع القرح را بکشد و مضر
بود بچکر و معده و اسهال گوید مصحح آن اسحق است و صاحب تبیوم گوید مصحح آن جوز بوا
بود یا قرف بدیل آن محروث بعد از آنک باب بچوشند چند جوش و صافی کند بوزن آن بود
حباب لاب لبلابست و گویند لاعیه است و صف برد و گفته آید **حلم** قراد است و
کنند گویند و در قافی گفته آید **حلم** و نوح حاجی خلیت و در صفت خاص گفته آید **حلاق الشعر**
توز است و گفته آید **حلم** و **حلاجل** بلبو سست و گفته شد **حلیب** سور بخان بند است
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت نفوس و در دماغ
و در دماغها و رانها و مقوی بدن بود و مسهل صور کوبلوم و مصحح آن کاسنی و کترا
بود **حاما** اما مون و امون گویند و شیرازی مابلو گویند طبیعت آن گرم و خشک
بود در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است یکی نوع مشهور است شیرازی
مابلو خوانند و نوع دیگر مانند پرگیا و شانست اما چوب وی زهری بود که بر
زند و بر کتان سبزی بکشد و خورد و کل وی زرد بود و کوچک و نبات وی مقدار
یک وجب بود بهترین آن ذیبه زنگ خوشبوئی منضج و رمهای گرم بود بر پشانی

بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است
بیماری که در کتف است

ضماند کند

بود ازین

ضما کند در دسری ایل کند و چون با باد روج بر کزندی عقرب ضما کند سود دهد و
 چشم که از کرمی باشد و ورم احشا چون بازیت ضما کند بغایت نافع بود و
 در درم را چون فرزند از وی بخورد بر کزندی نافع بود و در طلیخ آن نشتن نیز سود
 دهد و نفوس را نافع بود و کسی کرده وی یا جگر وی معلول بود چون طلیخ و
 بیاشامد نافع بود و سده جگر بکشد و بول براند مقدار مستعمل از وی دو درم
 بود لیکن مصرع بود و منوم و میکر از جمله مسکرات بود و صاحب تقویم گوید
 مصحح آن سبک و کلاب بود اسحق گوید مضر بود بجمده و مصحح آن تخم کرفس و بنا دق
 گوید بدل آن بوزن آن اسار و نشت یا بوزن آن زیره سبز بود **مهر** نمنده نیت
 و گفته شد **مخاض الارج** در صفت ارج گفته شد **مخاض** بری بود و بستانی و بری
 راسلق بری خوانند و **المیشتری** جلی بود اما در خاک زیره و زمین نیت بود
 و از ایونانی طوطاق ایونیون خوانند و بشیر از بیخ از اهلیمون خوانند و در نفوس
 و در مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و سرفه صفرائی را مفید بود و بوستانی
 را تشنگ خوانند و ورق آن مانند کاسی بود و در حموضتی بود و رطوبت فضلی
 لزج و بهترین وی بوستانی ترش طبع است آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد
 بود در اول و در وی قبضی بغایت بود و در باب باد صفت بزور گفته شده و
 اگر تخم وی بیش از کزندی عقرب بیاشامند و عقرب بکزد مهر تی زسد و ورق
 آن چون بپزند شکم براند و چوپزند و بازیت بریان کند و کثیر خشک و اندکی زیره
 و آب انار دانه اندکی بوی زیزند شکم ببندد و غیر بریان کرده سج که از روده
 بود و مره صفرا نافع بود و تشنگی بنشانند و قطع تی کند و غشیان صفرائی ساکن
 گرداند و خمار دفع کند و از وی کل خوردن ببرد و بکزندی عقرب نافع بود و چون
 در آن با شراب پیزند و بدان مضمضه کنند و ساکن کند و چون با شراب بپزند و بخار
 و ور همای بس کوش نمند تحلیل رود و اگر با کزندی پیزند و بر سپرز ضما کند بغایت
 نافع بود و چون سخی کنند و زن بخورد بر کزندی قطع سیلان رطوبت کن از رحم کند و
 اگر با شراب پیزند و بیاشامند یر قاز از ایل کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض
 براند و موافق گوید اگر بکشد از بیخ وی بکوبند و بارب سیب برشند و لعق کند

حیرت زده و کزندی بر آن بوزن آن
 حیرت زده و کزندی بر آن بوزن آن

طخاض مضر بود

اهلیمون

ای

زخمی بر آن با شراب پیزند و بخار
 زخمی بر آن با شراب پیزند و بخار

میون و خلط کند مانند آفتون و صبر قوطی و نیک بندید و ایارج فیرا و اگر بطبخ آن حقه کند
 همچنان در کت از و درم تا چهار درم شاید قویج را بکشد و مره سوداوی خام بیرون
 آورد و در آنج آن شربت نیم درم بود با عسل و باد و زردگر شربت تا دانگی و نیم بود باید که
 بغایت سخی کنند و اصلاح وی بکنند و بیخ وی نافع بود جهت که زندی عقرب و افعی
 خوردن و طلا کردن و اعرابی حکایت کند که عقرب موضع او بگزید و درم از
 بیاشامید در حال صحت یافت و در حقه همه کسی که قویج داشته باشد سودده
 و بخور کردن بوا سیرا نافع بود و چون زن بخورد بکشد استحقاق بن عمران
 گوید چون بکشد حنظل و سر آن بکشد و تخم آن بنیدازند و از روغن زیتون بر
 کنند و سوراخ آن بکل یا بخر بکشد و در آتش نهند تا چند جوش زیند و بعد از آن
 بکشد و بر موی مانند سیاه گردانند و نگذارد که زود سفید شود و میخ گوید که بخر
 اصل وی بکشد جهت استسقا بغایت نافع بود و زندی افعی و حنظل را باید
 که بر مای سرد و گرمای گرم کارفر مایند که اسهال دموی آورد و مضر بود بعبده
 و مصلح آن کثیر بود و مصطلح و بدل آن کوفته بوزن آن حمل و چهل در آن وزن
 آن قند بود **حنا** بهترین آن بود که بغایت سبز بود و درم حال خورد کرد و طبیعت
 آن گرم است با اعتدال گویند معتدل است در سردی و گرمی عیسی گوید سرد است در اول
 و خشک در دوم طبع وی نافع بود جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و در همه جاهت
 حکما خنق کنند و نیم مثقال چون بیاشامد قویج بکشد و از خواص وی است که چون
 کسی را بلبه بنیاد کند حنا باب بر نشیند و بر کف پای وی نهند این باشد از آنکه آنکه
 در چشم وی بر آید و این موجب و صحیح و اگر بکنفالت تخم وی با عسل بر نشیند و لعق کنند
 دماغ را بغایت نافع بود و در خواص آن زهر آورده است که چون حنا بکشد بر نشیند
 و بر ناخن نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند شب با مده
 مده بول آنکس شرح شود و مضر بود بکلی چون بیاشامد و مصلح آن کثیر بود
خند قوتی بشیرازی انده قو قو خوانند و بیاری دیواسپست بری بود و بوستانی
 بود و خند قوتی بری را وقت خوانند و جا قا خوانند و یونانی تو اطرغ نوس و معنی
 آن خند قوتی بری بود و از آن پستانی را طریقان خوانند بهترین آن پستانی بود طبیعت
 تانی

بها

عمل خضاب

رشد خروج

آن قند از الحما گویند وزن

هر مل و چهار دانگ وزن

نافع بود

حنا

وزن

بسیار

بسیار

بسیار

در ختم کننده

بوی
غذا
خط
ان نزه

آن کرم خشک بود در آرد درجه دوم و کوبند در آرد درجه اول و کوبند در سیوم کف را
 نافع بود و روغن وی در مفاصل را نافع بود و در دانه بینی را و عصاره وی چون
 بتانی بود با عسل سبیدی که در چشم بود زائل گردد و بری و بوستانی آن صرع را
 سودمند بود و استسقا و بول و حیض را براند و روغن وی جهت بادهای که در شکم
 بود و اعضا سود دهد و اگر طفل در حرکت کند آید چون بروی مالند زود حرکت کند و
 اگر طلیخ آن نشیند بیهی عمل کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب آن بر کزندی عقرب را
 لذع و وجع پیدا کند و چون بعصاره وی سوط کنند صداع آورد و خند قوی خاق آورد
 و در حلق و مداوای آن بکاهو و کشیز و کاشنی کند **خا الفور** سنجار است و ابوخلپا نیز
 کوبند و گفته شد **خا قریشی** حراز الصخر است و گفته شد **خا مجنون** و سمه است
 و گفته شد **خا کرم** بهترین آن بود که میان صلابه و لین بود و وزه باشد و میان
 و سبیدی و کسبیه بد بود طبیعت آن کرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون کوبند
 و بکرندی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بجایند و برد ما میل نهند بکشد و در روغن
 وی قوبار از آن بل کند و وی بهترین غذا یا بود انسانرا **خا خطه زو** میر خندروس
 خوانند و خالاون نیز کوبند و گفته آید **جوک** باد روچ است و گفته شد **حوز بهندی**
 میرخ است و گفته آید **حوز روی** اگر در فسخ خوانند و توز کوبند و آن در خست که پوست
 وی زرد بود و کل وی کرم بود در درجه سیوم و خشک بود در اول و ورق وی ضعیف
 بود از کل وی کرم بود در درجه سیوم و خشک بود در اول و صمغ وی کبر با بود و تخم وی لطیف
 تر بود از صمغ وی و از اسه و خوانند و ورق وی چون با بر که بر نفوس صفا دکنند بغایت
 نافع بود و کرم وی چون با بر که بیاشامند صرع را نافع بود و تعظیم البول را نافع بود
 و کرم وی منع آبستن کند و شیخ الریسی گوید وی لطیف است و سخت کرم نیست و بگشاید
 از کرم وی عرق النسا را نافع بود اسحق گوید که بگشاید از ورق وی بعد از ظهر زین با بر که بیاشا
 آبستن را سود دارد **حور و حور** نیز کوبند و آن کرم نیست و گفته شد **حواری** آرد کرم کسبیه
 بخته را کوبند **حورم** در دما است و گفته آید **حوران** و **صوفران** این هر دو ابرق طریح است
 و گفته آید **حومانه** یعنی کوبند و یونانی طریقی گفته آید **حور اسفیدار** بوستانی او وزا
 و گفته شد **حیه** مار است و انواع بسیار است آنچه در تریاق مستعمل است قرص افعیست

در سکن کهنه در کمال و چون بر بعضی نام از آن

که ز کوشه

که از گوشت افنی سازند و صفت و منفعت آن در مرکبات گفته آید **حی العالم** ابرون خوانند
 و معنی ابرون الحی الابد یعنی همیشه زنده و ورق آن بنفشه و همیشه سبز باشد و پیش
 بهار نیز خوانند و بعضی گویند بوستان افروز است و بعضی گویند تخم آنست و این هر دو
 خلافست آنچه محققست از ریاحین است که در تبریزی باشد بسیار و دایم سبز بود
 و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و سیقورید و کس گویند که نوع است یک نوع
 کوچک و خود بود و در جایهای سایه و بن دیوارها و کوهها بود و قصبان وی کوچک
 بود و یک شاخ بیش نبود و ورق آن بسیار بود و مقدار یک وجب بود و کل وی زرد
 بود در قوت مانند قویج بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی بود و کوهی بود و قد وی بزرگ
 یک کز بود بسطری انگشت بود بهترین وی بستانی بود طبیعت آن سرد است و سرد است و گویند
 در سیوم و خشک بود در اول و هر دو نوع نافع بود جهت ورمهای گرم که در چشم پیدا شود
 و سوختگی آتش و نفوس را بغایت نافع بود و آب وی مقدار نیمست دم بیاشامند شود
 مند بود جهت سده که در جگر بود و زهره و مسهل صفا و مبرد جهت کزندی عصب و رتبه
 نافع بود و چون آب وی بار و غن کل بر کمر نطول کنند در سردی نافع بود و جهت اسهال و ریش
 روده نافع بود و چون با شراب بیاشامند گرم دراز بیرون آورد و چون زن بخورد
 قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و اگر در چشم کشند در چشم ران نافع بود کس
 گویند بیخ درم آب وی با کنگبین چون بیاشامند حده و عودم را ساکن گرداند
 و لیکن صغرا کند و قوت بدن بدهد و سیقورید و کس گویند نوع سیوم را بقله طلحا
 بریه خوانند و بعضی طبلاقون خوانند و ابل روم ایلموا خوانند و این نوع میان آنست
 که کار وید طبیعت آن گرم بود و مفرح جلد بود و چون با پیه کهن با بخار از رمضان
 تحلیل دهر و حی العالم مضر بود بسیرز و مصلح آن طین ارمنی بود **حیصل**

حدق است و گفته شد **باب الحیا خانی المر** صاحب منہاج گویند خانی
 المر و الذیب یعنی قاتل المر و الذیب و هی حیثیثه و در صفت قاتل المر گویند
 لقتل خانی المر و هی عذرت بس بدین تقدیر ازین دو اسم یکی سهو باشد و
 آنچه محققست گفته آید در خانی المر و خانی المر بنامتست که چون پلند و
 یوز و ذیب از آن بخورد خانی ایشان گیرد و بدان سبب قاتل المر و المر خوانند

حی العالم
 است الحیا
 که در کوه
 است
 در تبریز
 بسیار
 است
 در کوه
 است
 در کوه
 است

و سرکه

و در کوه
 است
 در کوه
 است
 در کوه
 است

بعقی گویند اسفیل و بعضی

و آن نوعی از مازنیونست تحقیق اگر گویند خونی سیاه است و این هر دو قول خلافست
و آنرا اقطوینطی خوانند طبیعت آن گرم و خشک در چهارم **خانی الذیب** قابل الذیب هم
خوانند در قوت مانند خانی المم بود اما مخصوص است بگاو که بر او زیاد تر میگردند چنانکه
خانی المم مخصوصست بر پلنگ و این تحقیق خونی سیاه است طبیعت آن گرم و خشک
است در آخر درجه سیوم چون بگویند بر گوشت خام افشانند و کرک خورد و بمیرد
خانی الکلب قابل الکلب هم خوانند در محل همان فعل کند بگر زیاد تر اما سگ را زیاد
تر میکند و وی هم بر حیوانی بود که دنبال داشته باشد و آن از بندگستان خزند و آنرا
بهنده می چله خوانند و آن آذوقه است و گفته شد **خاتم الملک** ساقا و رانست و گفته شود

قویط

خانی المم
خانی الکلب

خامالاون صاحب منهای گوید نوعی از مازنیون سیاه است و صاحب جامع گوید هر باست و صاحب
گوید خامالاون مازنیون است و آنکه گفته اند اسد الارض نوعی اسم مازنیونست سهو گفته و بسبب
اشترک اسم سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی مازنیون که اسد الارض خامالاون ما
است و آن مازنیون سیاه است پس بدین تقدیر قول صاحب جامع مقبره بود خامالیون و
کالیون نیز گویند **خامالاون لوفی** معنی لوفی بیونانی سفید بود و بعضی اشخیص گویند و
ببیزری اداد او در الف گفته شد که اشخیص ابیض و اسود چیست **خامالاون مالمی** اداد او

سگ گفته شد
سگ الارض هر باست
خامالاون مازنیون

اسود است و آن خامالیوس و کالیون نیز گویند و آن خانی المم است و گفته شد **خامالاون**
بیونانی زیتون الارض و آن مازنیونست و گفته آید انواع آن **خالد و نیون** و خالد و میون
نیز گویند و آن دو نوعست گویند بزرگ آن عرق الصغیر است و کوچک آن مایر است و معنی
خالیو و میون دواء الحاطفی است و این اسم بدان نهاده اند که بر تنگ بچ او در ایشان بود
نابینا شود مادر پرورد و شاخ مایران بیارود و در ایشان بنهند بچر بینا گردد بفرمان خدائی
تعا **خالاون** خط زومیه است و جد و کس نیز گویند و گفته شد **خامامیلنی** بابوچ است
و گفته شد **خامایطی** معنی آن بیویانی صنوبر الارض بود و آن همان کوچک است و ایط
همان بزرگ گفته آید **خالجان** خسرو ادا رو گویند و گفته شود **خامشیه** شیط حبست و گفته
آید **خسبه** بزرگ است بشیر از شیتر که گویند و با صغیرانی خاکست و به تیرزی سوار و و تیر
مرا شده و بگرماتی لطاف سنکو و به تیرزی آن سرخ خلوقی رنگ بود خرد بشیرین و طبیعت آن گرم تر است
بشیری را و حصه را و اصحاب سود را واقع بود و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را

خسبه
کشتی و آن
است گفته شود

دوار الحاطفه
ای از خواص

خالیو و میون دواء الحاطفی است و این اسم بدان نهاده اند که بر تنگ بچ او در ایشان بود
نابینا شود مادر پرورد و شاخ مایران بیارود و در ایشان بنهند بچر بینا گردد بفرمان خدائی
تعا **خالاون** خط زومیه است و جد و کس نیز گویند و گفته شد **خامامیلنی** بابوچ است
و گفته شد **خامایطی** معنی آن بیویانی صنوبر الارض بود و آن همان کوچک است و ایط
همان بزرگ گفته آید **خالجان** خسرو ادا رو گویند و گفته شود **خامشیه** شیط حبست و گفته
آید **خسبه** بزرگ است بشیر از شیتر که گویند و با صغیرانی خاکست و به تیرزی سوار و و تیر
مرا شده و بگرماتی لطاف سنکو و به تیرزی آن سرخ خلوقی رنگ بود خرد بشیرین و طبیعت آن گرم تر است
بشیری را و حصه را و اصحاب سود را واقع بود و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را

خالیو و میون

خالیو و میون

فرد گفته

سوار

خالیو و میون

از مجموع آنها بود که از کندم بزند و جوب و حله آورد و بواسیر و مصحح وی از پان
و خلاوات و البان بود و بهترین سمید بود که غذا بیشتر دهد و در هضم کردن بسبب
انذکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را بزرگ کند و شکم به بندد و سده پیدا
کند و او لی آن بود که نمک و غیر تمام داشته باشد و اسفید باغ و طبایعات شود
خورد و بعد از وی جواری و کندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در کثرت
غذا و قلت آن و سرعت هضم و نزدیک سمید بود در بیشترین حال و شکم به بندد
و اصحاب کبر اسود مند بود و در معده گرم قوی و در هضم شود و مولد ریاغ
و نفع باشد و سده و سنگ کرده احداث کند و مصحح وی زنجبیل و اطرافیل بود
و بعد از آن ماء العسل خوردن و بحام رفتن و خوابهای دراز کردن مناسب
بود و در هضم شود و فراجهای خشک اسود مند بود و مصحح وی خرنوبی شیرین
بود و آن برنج بهترین آن بود که از برنج سفید خوب بزند طبیعت آن سرد و
بود غذای روده دهد و شکم به بندد و در هضم شود و مصحح وی روغن
بادام بود و آن جو بهترین آن بود که از جواتا دره بزند طبیعت آن سرد و
خشک بود شکم به بندد و غذا اندک دهد و مصحح وی چیزهای چرب بود
خیز الغراب اقوانت و گفته شد **خیز المشایخ** بخور حرم است و گفته
خیز الحدید پیارسی یک این گویند و بشیرازی بر منته آبن قوی تر از
همه خبثها بود و آنرا فنجیوش خوانند بهترین وی املس کوچک تنگ بود که
در وی هیچ درستی نبود طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و مجفف بود در طویا
را و محلل و رمهای گرم بود و نافع بود جهت خستون جفن و مقوی معده بود چون
با شراب بیاشامند خون بواسیر قطع کند و منع استی کند و چون به شمع باره بخورد
بر کینه خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول کند و مزاج ثقل را محکم دارد طلا کردن
و چون بیاشامند جهت شیری که در پستان بسته باشد سود دهد و مقدار دانگی مستعمل
بود خبث الحدید بقوت مانند زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع کوا
کند که کشنده باشد مانند ماز یون و از خوردن خبث الحدید همان عارضی شود که از خوردن
برادت الحدید و علاج ایشان یکسره و او لی آن بود که مدبر کند صنعت آن بکینه

خبره

و بطور آن

فان فریتر بود

نیز در کتب دیگر
نیز در کتب دیگر
نیز در کتب دیگر

خبث الحدید
خبث الحدید
خبث الحدید

خبث الحدید
خبث الحدید
خبث الحدید

ولدی

مفرت

یک که براده خوردن

الحدید

الحديد وسحقی کنند و در سرکه انگوری خویسانند چهارده شبانه روز و بعد از آن خشک کنند و سحقی
 کنند و باروغن بادام بریان کنند بعد از آن استعمال کنند منفعت وی آنست که باه را زیاد
 کند و ورم پیره را تحلیل دهد و معده و جگر و پیره و اعضا را که محتاج بتحقیف بود و قبض
 و تقطیر البول و قرح امعاء و مثانه را نافع بود و بدل وی جفت الحديد مدبر اطریق کویکل
 بود و بدل غیر مدبر عرف باشد **جفت الفضة** ثقل نقره بود و بهترین آن بود که سبز رنگ
 بود قابض بود بغایت در وی جذب و تخفیف بود جوب و سعه و ریش را بغایت نافع بود
 و چون در رحم کند منع خون رفتی از نا صورت و بواسیر بکند **جفت النحاسی** در قوت زیاد
 بود جفت الحديد و مس و قرحه اما از مس و قرحه ضعیف تر باشد **جفت الرصاصی** قوت و
 مانند قوت رصاص محرق بود طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت ریش چشم و بدل
 آن اسفیداج رصاص **خرق** افنتین است و گفته شد **خم الملك** خواص الملك کوبند و
 طین محترم است و گفته آید **خدا البقر** زبل البقر است بیاری سرکین کا و کوبند چون برورهما
 کرم غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و با سرکه در سوراخ بینی نهند خون رفتی از بینی
 باز دارد و مجموع زهر بار نافع بود و چون بخورند و کرم بر بدن نهند و با کنند تا خشک
 گردد بعد از آن برگیرند و دیگر نازنه نهند چینی چند نوبت و چون بر پای منقوش نهند باخا
 از نیت نافع بود و برگردن کی زبور و نخل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان طلا کرد
 نافع بود بهترین وی آن بود که در فصل بهار بود و چون خشک کنند و مستسقی بیاشا
 بغایت نافع بود و اگر خون بدان بخورد زادن بروی آسان گردد و بچه مرده بپندارد
 و بچه زنده بکشد و در خواص این زهر آورده است که چون بر ثالیل بندند قطع کند
خدرتق عنکبوت است و گفته آید **خدا الرجال** بزر البنج است و گفته شد **خردل**
ابيض سندان سپید است و گفته شد **خرو الحام** جوز چندم است و گفته شد
خرو بروج دقلیست و گفته آید **خمرتی** خلراست و گفته آید **خروع** بیاری
 پیدا بخوراند و بشیرازی کنتو بهترین آن بخوری بود طبیعت آن گرم و خشک بود در دوام
 و کوبند تراست سحقی کوبید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود و قوی نکشد و فا
 و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج کوبید شربت پانزده حب بود و اعصاب را نافع بود
 و بر صلابتی که بود چون ضما د کنند یا بیاشا نهند نرم گرداند و سی حب مقشر چون از وی

جفت الفضة روید
 یکا کشته
 جفت النحاسی تا نازنه
 کشته
 جفت الرصاصی
 قوی را کشته

کته
 ابو زانه

خرو حمال البقر

مفت بود
 شربت از روید
 اهل تقوم کوبید

از نیت نافع
 بچاه از کشته
 در کشته نهند
 کوبید شربت

سخی کنند و بیاشامند مسهل مره بود و بلغم و رطوبت مائی و قی و غشیان آورد و ورق
 آن چون بگویند و با سویق خلط کنند و ضحاک کنند بر ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در
 چشم بود نافع بود خواه بخته و خواه خام و بر نفوس و درد مفصل چون ضحاک کنند
 بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه مصلح آن کثیر بود **خراطین** ز غار
 گرم کوبند و آن امعاء الارض است و حر الارض نیز کوبند و آن گرمی کوبند ستر
 که در زمین نمناک باشد در زیر کل و طبیعت آن گرم و خشک بود خشکی آن در درجه
 سیوم بود و چون بگویند و بر جراحت اعصاب ضحاک کنند و سه روز را کنند بغایت
 نافع بود و کوبند در ساعت سود دهد و بایه مرغالی جهت درد گوش نافع بود و
 چون با شراب بیاشامند نافع بود بجهت حبس البول ویرقان نافع بود و سنگ
 کرده بریزند اما مضر بود با عصاب دماغی و مصلح وی روغن بادام بود و
 در بزرگ کردن قضیب اثری عظیم دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند
 و سخی کنند و باروغن کبچ طلا کنند **خریج** عصاره است و گفته آید و صاحب
 مفرده کوبید نوعی از خرفی است **خرنوب بنطی** خرنوب کوبند و
 خرنوب الشوک و قصع و رش نیز خوانند پیارسی کوز خوانند و اهل شام
 معربنی نینوب خوانند و گفته آید **خرنوب شامی** پیارسی کوز خوانند
 و شیرازی کورکازرون خوانند و آنچه خشک بود خشکی آن در دوم و کوبند
 گرم در اول و شکم به بندد و با وجود شیرینی معده نکند و ادرار بول بکند
 خاصه چون با عقیده الغیب از او پرورده باشند جالینوس کوبید چون تر بود
 شکم نرم کند و چون خشک بود به بندد و معده را پدید بود و هضم نشود و چون
 خشک بود بول براند و چون نارسیده بود بر تالیل جالینوس نافع بود البته زایل
 کند و مقدار استعمال از وی پنج درم بود روغن کوبید غذایی بدن بهد و طبیعت
 به بندد و اریاکیوس کوبید نافع بود جهت اسهال مغز و قوت بهد و امعارا
 پاک گرداند و اخلاط بلغمی فاسد اما محقق اعصاب بود و مصلح آن لعاب دانه
 و نبات بود و صاحب منهاج کوبید فانیض زریمی وی کم کند و کوبند مصلح و
 ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازوی فی سورخ بود بوزن آن و کوبند

خراطین در دست
 کینه جوده

در زمانه کرم و سوسن

بویا
 در وقت کوبیدن
 در وقت کوبیدن

شکم
 در وقت کوبیدن

در وقت کوبیدن

سقط است که کوبیده و طه است و کوبیده

خود را بنزد راز

طلد کند عزیز را

برن خاد

با کبریت و

خوردن در آن است و کوبیده

زنگنه

خوردن در آن است و کوبیده

در این است بود **خرنوب هندی** خیار چنبر است و گفته آید **خرنوب مصری** شجره سنط است
 خرنوب بنطی بود و گفته شده **خردل** بهترین وی بوستانی بود تا زنه فربه سرخ بود و
 طبیعت آن گرم و خشک بود و چون بکوبند زرد بود چادر چه و از خواص وی است
 که چون در عصاره انگور اندازند بحال خود بماند و بخوشد و چون بکوبند و بر دماغ دا
 عطسه آورد و چون بر نفوس ضما کند نافع بود و پرد او لشعب همین سبیل دارد
 خاصه بر آن و چون بر عرق النساء و درد کبیر و هر دردی که مزمن باشد خوب خواهد بود
 که جذب ماده از عرق برین بطن بکشد نافع بود و از بخوران کردن کان بکوبند و خوردن و
 قطع بلغم بکند و چون با عسل یا با موم کداخته بازیت بیامیزند و بر روی مالند رو
 دپاک کند و در رمهای مزمن و خنازیر را تحلیل دهد بغایت چون با سکنجبین بر روی طلا
 کند و بر جرب و قوبا طلا کند بغایت نافع بود و مؤلف گوید اگر کسی قوبا داشته باشد که
 هیچ نوعی زایل نشده باشد بکشد خردل کوفته و قیتی از حمام بیرون آید که باره
 بر آنکست بچد و بر قوبا ماله چند آنکه خون آلود کردد و بعد از آن خردل کوفته بر آن
 مالد آب زرد بسیار از وی روانه شود صحت یابد مجربست رازی گوید اگر کسی درد
 دندان را می داشته باشد که بی جرم بود چون سخی کند و بردن آن نند عجائب بیند
 و چون بر برض طلا کند سود دهد و صمد کردن بر سر جبهه کوشی بغایت نافع بود و سده
 مصفات بکشد و در در او با حی چشم جبهه شکوری نافع بود خاصه چون بکوبند و
 در آب بپزند و با عسل چشم کنند و چون با پودر بیخ با شراب بیاشا مانند کوم بکشد
 و اگر آب وی بردن چکانند درد ساکن کند و سپرز بکند از و بجهت احتیاط رحم نافع بود
 و باه زیادت کند و تبهایی که زایل کند مقدار استعمال از وی دو مثقال بود و از خردل بر
 خلطی به پیدا آید و تبری آنرا قی خوانند و همه معطش باشند و در سردی و سردی و مفر بود
 بدماغ و مصلح وی به بادام و سرکه پرورند و استعمال باید که در خوردن نمک هندی با و
 کند و صاحب نفوس گوید مصلح وی صندل و کافور و کلاب بود بدل آن دو وزن آن حدی است
 بود کوبند و وزن آن تخم شلم **خردل بری** ایسانست و گفته آید **خردل فارسی** نوعی از خرف
 است که از اسفند اسفند خوانند و گفته شد **خر و خیر** و خوانند و آن جاری است و گفته شد
خرنوب ابیض بخت که پوکت وی مستعمل است و به بیخ کبر مانده کبابش به کسان الملح مانده

و درازی ساق وی چهار انگشت و مجوف بود و بطعم از خود گل سیاه تلخ تر بود و از بنج و
 ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی پسته که ریشه ندارد و اما رسته بود
 و بغایت صلب بود و بهترین آن بود که سفید بود و روز منقبت شود و لعاب در
 باشد و در حال زبان بگزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در وسط درجه ششم
 کوبید گرم و خشک است در دوم فالج و صرع را نافع بود و در مفاصل را و مقوی
 بلغم و اخلاط سرد بود و معده را پاک کند از اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و در
 دن بخورد بر کبد حیض براند و بچه بکشد و لبن وی بر جرب و بهق و قوبا طلا کند
 نافع بود و وی در شیافات جهت تاریکی چشم مستعمل بود و در شنائی بیفزاید و
 اولی آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران خوب شسته
 شبانه روز و بعد از آن پزند تا دو انگه بماند و صافی کند و خربق به نیندازد و در
 غسل مصفی بر سر آن آب کنند و بچوشانند و کف بگیرند و چون بقوام اشرب رسد فرو گیرند
 شربتی از وی ملوقه بود با آب گرم و این سالم بود و این کسی که بیاشامد و اگر سخی کرده
 بود بوی آن به ماغ رسد معطبی باشد و سرفه پیدا کند و اگر سخی کرده بیاشامد خطره
 بود شخ و کرازی پیدا کند و قی آورد و خنای بدید کند و افراط کردن در آن آدیجی باشد
 مقدار مستعمل از وی پنج طسوج بود که از وی خورده باشد چون مرغ بر از وی خورد
 بمیرد صاحب تقویم کوبید مصلح وی دوع بود و صاحب منهای کوبید مصلح وی مصطلح
 بود و مدواوی کسی که خربق خورده باشد عمر قمر مرغ کند و بویهای خوش و کسی که
 از ایاشامد شاید که معده وی خالی بود و از خواص وی آنست که چون با
 سوتی و غسل بیامیزند و موموش خورند بمیرد و وی هم کلاب بود و خنای ز روی
 وی جوز المی **خربق اسود** حرافه وی زیادت از حرافه خربق ابیض بود و
 وی بورق چنانماندا مشکافته تر و سیاه تر و ساق وی کوچک بود و کل وی
 سفید بود اندکی بر فی مائل و تخم وی مانند خشک دانه بود و بنج وی سیاه بود
 و ریشها داشته باشد و پر کرده باشد و پوست بنج وی مستعمل بود و وی ریشها
 خشک بود و چون ویرا بشکنی از اندون وی چون غباری بیرون آید بهترین
 آن بود که میان فری و لاغری بود و بسیار کرده بود و اندرون که مجوف بود و لون

کسی

بیرون وی سیاه بود مانند سعد و اندرون بن وی اندک ریخته با یکدسته باشد و آنرا
 خالی رنگی خوانند و رجل الراعی نیز خوانند و مالینودیون و مالینوس نیز گویند طبیعت آن گرم
 و خشک بود در سیوم کوشته مرده بخورد و با سرکه بر بهن طلا کنند نافع بود و کوسکس
 مالینولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب زفت بار و خر قطران بیامیزند و بر حرب
 مالذ نافع بود و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند در دندان ساکن کند و بخورد کردن
 همین عمل کند و اگر نزدیک درخت انکور وید شراب سازند مسهل بود و چون در دارو بای
 چشم کنند قوت باصره بدهد و دفع سودا بکند از جمیع بدن و صفرا و بلغم نیز بود و صفراوی
 غلیظ است فراغ کند زیاده از استخوانها و در علماها فرزن که بادوی مسهله محتاج بود مانند مایا
 و صناع و شیفته نهایت نافع بود و مره صفرا و سودا براند با سانی تریقی از وی نیم درم بود یا
 نیم مثقال قویج و سقر و ادویه ملطه گرم که موده را موافق بود و بعضی در سکنجبین خوانند
 یا شراب شیرین و بعد از آن بخورد آب به پزند یا جمع و مرق آن بیاشامند مسهل بود و بلغم و
 سودا و صفرا براند اما مضر نبود بگوده و اسهال بسیار آورد و باشد که خنای نیز آورد و
 مقدار دو درم شیخ آورد و مصلح وی فطر اسالیون و سقر بود و کثیرا و بدل آن نیم وزن
 آن کندش و نیم وزن آن مایه زهرج و گویند بدل آن کندش بود و گویند بدل آن نیم وزن آن
 ماذیون و چهار دانگ غاریقون **خرد الکبک و الدجاج** سرکین خروکس و مرغ بود و مجموع
 سرکینها مسخنی و مجفف بود و مصلح قویج چون با شراب یا سرکه بیاشامند و تر یاق حنای بود
 با عسل و چون بیاشامند یکمقال قوی بلغم آورد و سرکین خروکس چون سحق کنند و بر کنندگی سنگ
 دیوانه نهند سودا را در البته **خرد الفار** سرکین موش گرم بود برداء الثعلب طلا کردن مفید بود
 خاصه چون با سرکه بود و اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ کرده را بریزند و اگر از وی شیاف
 سازند و کودکان بخورد بریزند شکم براند و چون بپزند و در آب آن نشینند عسر البول را نافع بود
 و اگر در چشم کشند سپیدی برود و فرزن بر ویانند و رطوبت و تیره پاک گرداند **خرد الصفادع**
 طلب است و گفته آید **خربز** بطبع است و گفته شد **خرامقان** نبات است بسکلی بسنبل الطیب
 االون وی بسزنی مایل بود و بوی آن هم مانند بوی بسنبل بود در طبیعت و نزدیکت بسنبل
 و در طعم وی اندکی حلاوه **خرفه** وی ثقله الحماست و گفته آید **خرباش** مرخاودا
 و گفته آید **خزکوش** لسان الحمل است و گفته آید **خرد طال** و طان خوانند و بر طان و

و پوست بنج کرم در
 بودم قطر خانی
 با سکنجبین

و بنج شرم بسنبل مانه
 او گفته شد

و گفته آید **خرف** ثمر عشر است و گفته آید **خرفطان** بنوم است و گفته شد **خرف میان**
 چند بیدار است و گفته شد **خرف** لطیف ترین خرفها خرف سلطان جری بود طبیعت
 خرف سرد و خشک بود و جلادنده خاصه خرف تنور و خرف بر طاف خشک چون سخی کند و با
 پهنندان تخم تر بز کوفته طلا کند برهقی و کلف و نمش را زایل کند و مرهمی که از آن بسازند
 چهار روز در بصلح آورد و جرب و قرحها را بغایت سودمند بود و خرف تنور بر نفوس
 طلا کردن نافع بود و با سرکه بر قوبا طلا کردن نافع بود و بر جرب و سعد و حکه و حصه
 و خرف عصا را جینی دندان را جلاد دهد و خرف مضر بود با عصاب دماغی و مصلح آن
 روغن بنفشه بادام بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خرف** برای است بیشتر از
 اروانه کونیند طبیعت وی گرم است مسخی بود لطیف است دماغ سرد را نافع بود و چون
 بیاشامند سوا المراج را نافع بود و جگر و سپرز را چون بدان بخور کنند برهوی کند
 باشد زایل گرداند و مسخی رحم باشد و مجفف رطوبات که از آن سائل باشد و رحم را پاک
 گرداند و نیکو بود چون زن فرجه از وی بخورد بر کبریا آستین کرده بفرمان خدای تعالی و این
 جو بست و چون سخی کند با بود و بگویند بر جراحت ضما دکنند تحلیل یابد **خرف** جوز است
 و گفته شد **خرف** بسیاری کاهو کونیند بری بود و بستنی بود تازه نهی طبیعت آن سرد و خشک
 و تر بود در سیوم کونیند در دو م معدده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند و خونی که
 از وی متولد شود بهتر از خونی که از بقوی دیگر حاصل شود مایل بر سردی بود جهت آن که در
 مفید بود به آنچه ناستسته بود چندان نفخ از وی متولد نشود و اگر در شراب بوی تغل کند
 مستی کمتر کند و وی زود هضم شود و تشنگی نباشند اما با سرکه اشتهای طعام آورد
 و بر قاز زایل کند و جهت ورمهای گرم و حمزه طلا کردن نافع بود و بخوابی زایل کند خواه
 خام خورد خواه بخته و قطع سیلان منی بکند و در در حیشمی که از گرمی بود ضما د کردن
 مفید بود و تخم ویرا چون بیاشامند نافع بود جهت کسی که او را احلام بسیار افتد و
 قطع شهوت جماع کند و کاهوی بری را لبن وی در قوت مانند لبن حشمتا ش سیاه بود
 و قطع سیلان منی بکند و نیم درم از لبن وی مسهل کیموک مانی بود جهت که زردکی عقرب و
 زایل نافع بود چون بیاشامند و بسیار خوردن کاهو چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد
 و حواس را ضعیف گرداند و مصلح آن بیلد مزی بود و اولی آن بود که بچ قوت یا استمه

خرف
 سببی
 سببی

خرف
 خراف

خرف
 بهترین در ستانم

خراف

کند

خشک انکبین عمل خشک است که از کومستان فارس خیزد از حدود کاژون در میان کج و طبیعت
 آن گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی از عمل بود و فعل وی شیر افوی بود و بدل وی بوزن آن
 عمل و نیم وزن آن که نیکین و کونیدیک وزن و نیم آن عمل بود **خشک** مقلت و گفته آید
خشکار آردی بود که محاله از وی گرفته باشند **خشک الشوینر** بسیار است و گفته آید
خصیه بهترین آن خایه خروس بود و بیکی و ببری آن بحسب طبیعت حیوان بود طبیعت
 آن گرم و تر بود و کونید مرد و خشک بود غذای نیکو دهر خاصه خایه خروس فریه و منی زیاد
 کند و وی دشوار بهضم شود خاصه که حیوانی پیر بود و مصلح وی الجذان و فودنه کونیدی بود
 و سقر و علق بود **خصی الثعلب** بهترین وی شیرین و فریه بود که از وی بوی منی آید طبیعت
 آن گرم و تر بود در اول تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد و اغاظ عام
 آورد و مقوی باه بود غیظ قانم مقام مستغور بود خاصه با شراب و مقدار شربتی از وی
 بگفتار بود یاد و شغال و صاحب مغزده دو شغال آورده است و صاحب منهای و صاحب
 تقویم کونید غریب است و صاحب مغزده در جامع آورده است که بختیست و در اینجا قول
 صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن آجره است و کونید بوزن آن نیم است
 و دو وزن آن تخم جوجیر و صاحب تقویم کونید فم معده و موافق بنود و مصلح آن عصا
 لسان الحمل است **خصی الکلب** بختیست مانند خصی الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ
 مانند بلبوس بود بسکلی اما بد رازی فایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود و یکی فرم
 و لاغر و کونید نوع بزرگ را چون مرد بخورد فرزند نرینه از وی حاصل آید و نوع بزرگ
 را چون زن بخورد فرزند مادینه آید طبیعت وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ طویلی
 فضلی بود و محلل و رمهای بلغمی بود و ریشهای پلید خورنده را نافع بود و قلاع را سود
 بود و نمله و با صور را و چون تر بود باه را زیادت کند و اگر نوع کوچک چون خشک
 بود قطع شهوت باه کند جالینوس کونید اگر نوع بزرگ را بخورد باه زیادت کند و اگر
 کوچک بخورد منع آن کند بر خلاف یکدیگر و وی مسخ شش بود و سینه و مصلح آن
 صغ عربی بود **خصی برسن** جلبوست و گفته شد **خصی العجا** خایه کوسالها
 چنان خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نفووظی تمام آورد و مقوی باه بود **خصی**
الایله خایه بز کوهی خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت کزندی افوی نافع بود

کونید غریب است و صاحب مغزده در جامع آورده است که بختیست و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل آن بوزن آن آجره است و کونید بوزن آن نیم است و دو وزن آن تخم جوجیر و صاحب تقویم کونید فم معده و موافق بنود و مصلح آن عصا لسان الحمل است

خشک شس

خصی جذب بیست است و گفته شد **خضف** خربزه نارسیده با بود شیرازی موکلیخ
خضلاف درخت مقل است و گویند مقل ملکیت و گفته آید **خطمی** بهترین وی کبر کوی
 بود که کل وی سفید بود آنچه بستانی بود خورد الزوائی بود و بری را ستم المرح خوانند و بیوتا
 الیکل ویر اکثر المنغوه خوانند طبیعت آن سرد و تر بود و گویند کرم بود با اعتدال در وی
 تلین و انضاج بود و تحلیل و بر بهق با سرکه طلا کردن مفید بود و قتی که در آفتاب نشینند
 و در همای ظاهر نرم کند آنچه در بن کوشی بود و خنایر و در ملات و ورم پستان که از کرم
 بود و ورم مقده که از کرمی بود و در درد مناسل را با پیه مرغابی طلا کردن مفید بود و عرق
 الناور عطر را مفید بود و طلیخ وی همه عسر البول و قرح امعا و سنگ کرده و مشابه
 و خلطای غلیظ را مفید بود خاصه چون با شراب نخته باشند چون با پیه بطایام عا
 بگویند و با صمغ البطم زن خورد بر کرم و رجم و انضمام آن بغایت نافع بود و بیخ
 وی تمان نیمی عمل کند و بیخ وی با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و چون خطمی را بچونانند
 و بطلخ آن کزندی کحل را بشویند سودمند بود چون بازیت و سرکه بر اعضا طلا کنند
 دفع مضر کزندگان کند و در سیقوریدس گوید مجرای اعضای منکسر بود و مقوی آن و سه
 درم از وی قویج را نافع بود و چون بیاشامند خون حیض را نافع بود و بول براند و
 همه احلاط سودائی بغایت نافع بود و صداع و شقیقه را ضاد کردن و با رد وجود
 و بردات الجنب طلا کردن بغایت نافع بود و اگر ورق آن با انزکی زیت بر کزندی
 جانوران و بر سوختگی آتش ضاد کنند مفید بود و بجهت سرفه بغایت نافع بود خاصه چون
 باب کرم لعاب آن بکنند و با قند بیاشامند و ورق آن بر ضاد ذات الجنب و ذات
 الریه سهومند بود و پوکت بیخ وی چون باب بر زنده اعضای صلب را نرم گرداند و ورق
 وی چون خشک کنند و بگویند و بدان سروریش بشویند نیگو گرداند و پاک و تم وی یک
 جزو وارد استخوان فرما با سرکه بسریشند و بر ورم قضیب ضاد کنند تحلیل دهد و ضا
 منجاج گوید یکمقال از وی قویج را نافع بود چون بیاشامند و مولف گوید بیخ
 خطمی کوی همه نترس کرم با کلاب ضاد کردن مفید بود و جهت سرفه ضوائی با بیات
 سفوف سازند یا بجلاب کرم بخورند بغایت مفید بود اسحق گوید مضر استیمش
 و مصحح آن عمل بود و صاحب تقویم گوید مضر است بمعده و احشا و مصحح آن عصاره

خطمی
 کبر کوی
 کرم
 مقل

و مشابه
 کرم نند و در آن
 مضمضه
 و قران را از کزندگان
 هر خواهد که او ترک کند
 و با سرکه

سهومند
 خطمی
 مفاصل

خطاف و کف از این گیاه

زر شکست و بدل آن گویند خباز است و گویند بدل خطی سفید نیلو فر بود **خطر**
 و سمانت و گفته آید **خطاف** پیارسی پرستوک خوانند طبیعت دماغ وی و خاکستر
 وی روغن کوبید سرد و خشک بود احتیاطا مصرف نمود و مصلحت آن عود و وقت نقل بود
 دیسقورید و کس کوبید چون بکیرند بیخختین ویرا وقتی گماه در افرونی بود و شکم
 او را پاره کنند و پاره کنند در شکم او یا بند یکی بیکرند بود و یکی مختلف رنگ از برکی
 چون بر پوست کوساله بندند یا پوست کوساغذ کوهی یا کاکو کوهی مثلش از آنکه کرد بر تو
 نشیند و بر بازوی مروع یا بر گردن وی بندند صرع از وی زایل گردد و خوردن و
 روشنائی چشم میزاید و اگر بسوزانند و خاکستر آن در چشم کشند با صره راقوت
 دهد و اگر با عسل و سرکه بسازند و بر اعضای صاحب مزاج مالند در حمام و چندان
 نشینند در حمام که عرق کشند و با عرق از وی فرو چکد و بعد از آن با آب گرم استحمام
 کنند بجا نافع بود و اگر نمک سود کنند و خشک و مقدار دو درم از وی بصاحب
 خناق دهند نافع بود و دماغ ویرا چون با عسل در چشم کشند در ابتدای زرد
 آب منع کند چشم ویرا چون بار و غر زینق سخی کشند و بزراف زن مالند منکام نفاس
 و در آن نفاس هم کف و این زیر در خواص آورده که هر که دو پرستوک یکی زرد و یکی ماده بگیرند
 و با شش بسوزانند و در شراب اندازند بر آن شراب بخورد مست نگردد و خون وی
 چون بخورد زرد دماند چنانکه نداند شموت و شقی وی زایل گردد و شیخ الرئیس گوید بر کین
 وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد و این جربست و ارسطاطالینس گوید در منافع اعضا
 حیوان که چون بزهره پرستوک سحوط کشند موی سروریش که سفید شده باشد سیاه گرداند
 پس چون خوانند که سحوط کشند درین را از شیر کاه و تاره پر کنند تا دندان سیاه نگردد
 و سر کین وی چون باز بزه کاه و بیامینند و بر موی سیاه طلا کنند بی سنگام سفید گردد
خطبان جنطیانت و گفته شد **خفاش** و طوطا گویند و پیارسی شب پرک خوانند و
 بشیرازی موش کور شریف گوید چون بکشند و بوز بار کوه دکان پیشی از بلوغ طلا کنند منع
 رستن موی کند و چون در روغن کبچ بخوشانند آن روغن عرق النساء نافع بود خاصه حین
 چندین مکر کنند و گویند چوپریند و عرق آن بیاشامند شکم براند و درد و رگ را سود دهد
 و خاکستری روشنائی چشم زیادت کند و این زیر آورده است که چون سردی در طریقی

که در آن در چشم
ویرم

خفاش بر چشم کار دارد
خون او

این کندی یا مسین و بار و غیره زین قبلی بریزند چنانکه هر شود و صافی کنند و روغن
 بردارند و بر نقرس قدیم و فالج و لکوه و عشه ضما کنند و بر ورم احشا و ربو مالند
 نافع بود و زحمت زایل کند و اگر زنی دشوار زاید چون زهره وی بر فرج زن مالند
 الحال بزاید و این مجربست و اگر دماغ وی بکف پای مالند باه را برانگیزد و اگر بآب
 جوشانند تا ماهر گردد و بر سوراخ قضیب چکانند بول برآند و اگر جلین آن در آن زن کنند
 و زن در وی نشیند فالج را سود مند بود و دماغ وی چون بسوزند و سختی کنند و در چشم
 کشند سفیدی زایل کند و سرکینی وی چون بر قو با طلا کنند سود مند بود و دماغ وی بآب
 پیاز در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و اگر سروی در زیر جامه خواب بنمالند و کسی
 خید آنرا نذر اندوز خواب نرود و خواب بروی شوریده کرده و اگر دل وی چنین کشند
 عمل کند و اگر سروی در برج کبوتر بنمالند هر چند کبوتر که باشد نرود و الفت گیرد و از اینجایی
 اگر در سوراخ مویشی نهند هم مویشان بگریزند **خج** خردل مرست و در لام در صفت بسیار
 گفته آید **طال مامونی** از خراست و گفته شد **خلاف** پیارسی بید کوبند و خلاف
 بهراج بود و خلاف نوعی از ضعیف است و صمغ وی از ورق پیرون آید و بهترین است
 بید آن بود که کنار چشمها رسته باشد طبیعت آن سرد و خشک باشد و ورق وی هم در وقت
 که بزرگ باشد و در وی تخمینی بود و خاکستری در غایت تخفیف بود در بستن خون چون بر
 ضادی کنند و صمغ و ورق وی بجایت جلاد منده بود خاکستری بر نالیل و غنله
 ضما کردن بجایت مفید بود و ورم پستان و ریشها غلبه حرارتی که در ورم گرم
 کوشی و آبله چون بآب آن در حمام بشویند بجایت نافع بود و آب وی صداع زایل
 کند و آب و ورق وی بجایت مفید بود جهت ماده که از گوش روانه بود و نم روی بر
 که جدمه واقع شده باشد نافع بود و قطع خون رفتی کند و صمغ وی جهت ضعف
 نافع بود و آب وی جهت رده جگر و یرقان نافع بود و مقدار مستعمل از پیوی از آب
 وی بیست درم بود اسحق گوید مضر است بر اشقیف و مصباح وی کلاب بود **خلبایی**
 یونانی حل قه است و گفته آید **خل** پیارسی سرکه گویند مرکب بود از دو جو مختلف
 گرم و سردی وی غالب بود از گرمی بهتری وی غمیری بود طبیعت وی سرد و خشک بود
 در سیوم معده گرم را نافع بود و اشتها بید کند و قطع خون رفتی کند از هر عضوی که
 و گویند که در اول وقت در نیم

و گفته شد

با سرکه

درق

و سرد است

خل نفع دارد
 و گفته شد که در نیم

و گویند که در اول وقت در نیم

درما خاصه دامیل چون بانگ بیامیزند و اگر ضا د کنند بر موضعی و جوی یا درمی که
در زیر پای بود نافع بود و چون معتدل بود در آب خوب اند و بعد از دو ساعت
صافی کنند و دانی طباشیر و طسوجی زعفران و دانی قند سفید در مقدار سی درم از آن
آب حل کرده بیاشامند دفع خمار کنند و تشنگی و چون خمر در آب حل کنند و دانی و نیم روز
آن روغن بنفشه با وی بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون
حلق و چون در آب حل کنند و از آن حنائی سازند و قطره چند سرکه بدان چکانند
و بیاشامند و قطع اسهال کند **خل سورنجانت** و گفته آید **خمان** دو نوعست بزرگ و
کوچک یونانی خمان اقسطی خوانند و خمان بزرگ را شنبه خوانند و گفته آید و قوت
برد و محف بود و محل معتدل و قوت خمال اقسطی میرد بود و مسهل است بطوبت مایی
که رویت لیکن معده را اید بود و ورق آن چون بریزند مانند ترغابی دشمنی مسهل بلغم
بود و مره و ساق وی چون تازه بود و بچوشانند و باطلطم یعنی عمل کند و اصلی چون با
شراب بچوشانند و باطعام بخورند مستسقی را نافع بود و اگر کسی را افنی زده باشد بیاشامد
بغایت سود دهد و اگر آب بپزند و وزن آن نشیند صلابت رحم نرم گرداند و بحال صحر بار آورد
و گرمی با شراب چون بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق
وی چون تر بود با بست چو خط بیامیزند و بر ورم گرم ضا د کنند و چون سوخکی آتش و گزندگی
سک دیوانه را بغایت نافع بود و چون با پیله بز بر نفوس ضا د کنند نافع بود **خمر تخم** است
و گفته شد **خمسه الاوراق** پنج انگشت است و گفته شود در زال دره و غمزه اوراق **خمان**
صندل جدیدی خوانند و آن حجر سیاه رنگ بود و آن دو عجت نر و ماده از آن نر بغایت
صلب بود و تیره رنگ و چون آب بسایند محکم آن زرد بود مانند زرنج و آنچه ماده
صلبی وی بغایت بنود و جوهر آن پاک گردد و اگر آب بسایند محکم آن چون زنجفر بود
سرخ طبیعت برد و سرد بود و آن نوعی از این است پیاری خم آهن گویند و چون محکوک
وی چون طلا کنند بر ورم و عمره پیر مرغ سودمند بود و حرارت آن بنشانند و ضربان
ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دارد در ورمهای دموی و صفرائی خاصه نوع
ماده آن تسکین در وی بیشتر بود **خند و بل** نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ
بود و آنرا تصفیل خوانند و ورق آن با کاسنی صحرانی خوانند و هر دو کل و ساق وی

درما خاصه دامیل چون بانگ بیامیزند و اگر ضا د کنند بر موضعی و جوی یا درمی که
در زیر پای بود نافع بود و چون معتدل بود در آب خوب اند و بعد از دو ساعت
صافی کنند و دانی طباشیر و طسوجی زعفران و دانی قند سفید در مقدار سی درم از آن
آب حل کرده بیاشامند دفع خمار کنند و تشنگی و چون خمر در آب حل کنند و دانی و نیم روز
آن روغن بنفشه با وی بیامیزند و بدان غرغره کنند سودمند بود جهت ورم اندرون
حلق و چون در آب حل کنند و از آن حنائی سازند و قطره چند سرکه بدان چکانند
و بیاشامند و قطع اسهال کند **خل سورنجانت** و گفته آید **خمان** دو نوعست بزرگ و
کوچک یونانی خمان اقسطی خوانند و خمان بزرگ را شنبه خوانند و گفته آید و قوت
برد و محف بود و محل معتدل و قوت خمال اقسطی میرد بود و مسهل است بطوبت مایی
که رویت لیکن معده را اید بود و ورق آن چون بریزند مانند ترغابی دشمنی مسهل بلغم
بود و مره و ساق وی چون تازه بود و بچوشانند و باطلطم یعنی عمل کند و اصلی چون با
شراب بچوشانند و باطعام بخورند مستسقی را نافع بود و اگر کسی را افنی زده باشد بیاشامد
بغایت سود دهد و اگر آب بپزند و وزن آن نشیند صلابت رحم نرم گرداند و بحال صحر بار آورد
و گرمی با شراب چون بیاشامند همین عمل کند و چون بر موی مالند سیاه گرداند و ورق
وی چون تر بود با بست چو خط بیامیزند و بر ورم گرم ضا د کنند و چون سوخکی آتش و گزندگی
سک دیوانه را بغایت نافع بود و چون با پیله بز بر نفوس ضا د کنند نافع بود **خمر تخم** است
و گفته شد **خمسه الاوراق** پنج انگشت است و گفته شود در زال دره و غمزه اوراق **خمان**
صندل جدیدی خوانند و آن حجر سیاه رنگ بود و آن دو عجت نر و ماده از آن نر بغایت
صلب بود و تیره رنگ و چون آب بسایند محکم آن زرد بود مانند زرنج و آنچه ماده
صلبی وی بغایت بنود و جوهر آن پاک گردد و اگر آب بسایند محکم آن چون زنجفر بود
سرخ طبیعت برد و سرد بود و آن نوعی از این است پیاری خم آهن گویند و چون محکوک
وی چون طلا کنند بر ورم و عمره پیر مرغ سودمند بود و حرارت آن بنشانند و ضربان
ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دارد در ورمهای دموی و صفرائی خاصه نوع
ماده آن تسکین در وی بیشتر بود **خند و بل** نوعی از کاسنی بری بود اما بغایت تلخ
بود و آنرا تصفیل خوانند و ورق آن با کاسنی صحرانی خوانند و هر دو کل و ساق وی

بویقند

سبیل

عملی عملی است لیکن قدری کوچکتر بود و در وی صمغی پیدا شود مانند مصطلک بمقدار باقلا
 و قوت در وی مانند کاسنی بود اما بسبب تلخی که در ویست تخفیف وی زیادت بود
 از نباتی وضع وی چون بسایند و با مر میامیزند و در حشره پچند بمقدار از تنوی ورن
 بخورد بر کبرد حیض براند و اگر نبات وی همچنان با بیخ بگویند و با غسل بپوشند و فر
 سازند چون آب بگذارند و با فطرون میامیزند و بر بیخ طلا کنند نافع بود و صمغ
 وی موی زیاد که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همچنین چون تر بود نیشی بر وی
 دیندر طوبتی که در وی چسبیده بود در بیخ موی زیاد تی چشم چسپانند موی زیاد
 زایل کند و چون با شراب بیاشامند کزندی افعی را نافع بود و آب وی چون
 با شراب بیاشامند شکم به بندد و صمغ وی چون آب کاسنی حل کنند و در چشم کشند
 باد سبک که در چشم بود زایل کند و اگر دودرم از وی با خمر بیاشامند یا بر موضع کزندی
 افعی طلا کنند نافع بود و اگر آب ورق وی بر بوا سیر طلا کنند قلع کند و لبن وی در
 موی چشم همین عمل کند **خندروس** خالو آن خوانند و آن حنطه رومی است بیارسی کاکل
 خوانند طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای آن ستر از غذای گندم بود و مکرر لاغری
 نیکو بود و از برنج غذا نیکو تر دهد طبیعت به بندد و معده را نیکو بود اما آفتاح بود و
 با سکه پیزند و بر جرب تر ضما د کنند قلع کند و اگر بطبخ وی حنطه کنند نافع بود حنطه
 امعا **حنی** برواق خوانند و بزبان بربری تقلیس و ورق وی مانند گندمای شا
 بود و ساق وی املس بود و از این ایتاقین خوانند و بر سروی کل سفید بود و بیخ وی
 دراز بود و گرد شکل بطریقی بیخ نیلوفر و حرلیت بود و گفته شد در اصل الحنتی طبیعت
 آن گرم و خشک است و گویند سرد و تر است دلیستورید و کس گوید که چون بیاشامند
 بول و حیض براند و چون دودرم از وی بیاشامند با شراب نافع بود جهت در
 پهلوها و اسرفه و چون دودرم از وی مجوف کنند و روغن زیت در آنجا کشند و بر آنش
 کشند تا بچوشتد و بر شقاقی از سر ما باشد بمالند نافع بود و بیخ وی چون بسوزانند و حنطه
 وی ضما د کنند بر داء الثعلب موی بر ویاند بعد از آنکه بصوف مالیده باشد و اگر
 وین و بیخ و کل آن بر موضع کزندی جانوزان ضما د کنند نافع بود خاصه چون با
 شراب بیاشامند و اگر بیخ وی با شراب بچوشانند و بر دملها و ریشهای پلید

بسیار

بزرگ

خندروس
 رومی
 بیخ
 حنطه

حنطه
 حنطه
 حنطه
 حنطه

بیارسی

و در مهائی که در پستان بود و درم خصیه ضما کند نافع بود و چون با سویق بنامیزند
 بود جهت ورمهای گرم در ابتدای آن ضما کنند و اگر آب وی بگیرند و در گوش راست چکانند
 درد دندان از طرف چپ باشد سودمند بود و در دندان کند و اگر بر بهق سفید در افتاب
 بخرقه باره بمالند نیک بود و آنچه بر وی طلا کنند بغایت نافع بود و اگر تر تکل وی با
 شراب بیاشامند بغایت نافع بود جهت گردگی عقرب و شکم براند و بیخ وی چون بر
 قویا طلا کنند زایل کند و اگر بزیت جوشانند و در گوش مخالف چکانند درد دندان
 ساکن کند و اگر سحقی کرده با عسل در شکم مستسقی ضما کنند مفید بود و ساق وی
 چون تر بود بپزند با سرکه و زیت بخورند برفقا را مفید بود بغایت کمال و استسقا را نیز
 نافع بود و بسیار وی بم مرار آورد و مصلح وی آب نمندی بود یا غوره **خفا و خفسا**
 بیش از وی خروک تسکن گویند اگر بازیت جوشانند و در گوش چکانند در حال درد ساکن کند و اگر
 سحقی کنند بپیمانی عمل کند و در خواص بن زهیر آورده که خفسا را چون در زیر گل کنند مرده شود
 و چون باز در زیر سر کین کنند زنده کرده اگر سرهای خفسا در برج کبوتر نهند در میان کبوتران
 اجتماع پیدا شود و متفرق نشوند شریف گویند اگر خرو وی از وی پاره کنند میل بدان فرو کنند
 و آن رطوبت چشم کشد قوت باهره بدید و تاریکی زایل کند و اگر باریت جوشانند و در
 گوش چکانند و بدان ادمان کنند که ری زایل کند و اگر خفسا را نیم کوفته کنند بر موضع کز
 عقرب بندند درد زایل کند **خولجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ بود و سطره و کم گره و آن
 بچینست که باز از وی آستین سازد بر لب دریا در وقت بچه کردن و آنرا در خانه باز نیابند و
 از زمین یونان خیزد و چون زمین یونان را آب گرفته است مردم آنرا نیابند الا آنکه از آستین باز
 گیرند و باطراف بپزند و آنرا خسر و دارو گویند و ترک فرغات گوید طبیعت آن گرم و خشک بود
 در روم و گویند در سیوم معده را نیکو بود و درد قویج ساکن کند و درد کرده را نیز نافع بود
 و باه را زیاد کند و بوی دیان خوش کند و طعام بهضم کند و عرق النسا را نافع بود و بول
 برآند بپندد و چون از سردی بود کرده و مثانه بود و صرع و صداعی که از سردی بود
 و سرطان و خنازیر و درد پای بلغمی و سوداوی نافع بود و بادها باشد کند و بلغمی
 مزاج را نافع بود و رطوبتی که در معده بود نشف کند و تخمیک منی کند و بهجای آن
 و اگر قدری در دهان گیرند نفوذا آورد صاحب جامع گوید یک دم از وی چون

اگر در گوش چپ چکانند درد دندان
 راست

مسکه
 و کوا
 مسکه

خفسا و خفا
 خفسا و خفا
 خفسا و خفا

و کبوتران
 کبوتران
 کبوتران

در گوش چکانند
 در گوش چکانند
 در گوش چکانند

خولجان
 خولجان
 خولجان

معه و جگر گرم بود خافقی گوید آب وی لطیف بود از آب خیارزه در هضم شود بجا
 سرد بود و خوردن وی تشنگی آورد و درد معده و خاصه و مصلح وی عمل بود
 یا منیز یا جوارشی که ناخواه یا کند در وی بود اما آنچه بس که به پروردند بغایت سرد بود و
 حرارت نشانند فلان معده ویرماید و اولی آنکه بعد از طعام های غلیظ بخورند مانند
 آش ماست و آش عوزه و امثال آن و باید که اسفیدناج خورند و پوست وی خشک
 کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد شواری وضع حمل بر وی آسان گردد
خیس فوج حب القطن است و گفته شد **خیار شنبه** پیارسی خیار چنبر خوانند و آن
 بندی و کبابی و مہری بود بهترین آن بندی که کبوتر و سیاه بود و رسیده بود و فلوی
 وی براق بود و پوست رقیق بود و اولی آن بود که هنگام استعمال ویر از قلم بر و
 آورند طبیعت آن در حرارت معتدل بود اما رطب بود و کوبند گرمست و کوبند سردا
 محلل و ملین بود جده و رمهای گرم نافع بود که در احش و حلق بود و چون باب کشید
 تر و خیار شنبه و لعاب بزرقطوناد خنثی و غرغره کند بغایت نافع باشد و طلا
 کردن بر نفوس و در رمهای صلب بغایت نافع بود و درد جگر را نافع بود و چون با
 تمزندی بیاشامد مسهل مره صفا بود و چون با ترید بیاشامد مسهل بلغم
 و رطوبات بود و چون با آب کاسنی یا آب عنب القلب بیاشامد برقان و درد
 جگر گرم را نافع بود خاصه چون بجز آب کشوف جمع شود و اسهال وی بی رحمت و آزار
 بود و بود تا بجدی که زن آبستن بخورد هیچ زیان ندارد بلکه زادن بر وی سهل گرداند
 و مره محرقه و بلغم براند و شکم نرم گرداند و سینه را نرم تر و سستی از وی از این
 نافع است و درم باشد و قولنج بکشاید و اسهال وی بقوت جاذبه بود و کوبند بلز و
 ویر که امعای او ضعیف بود اولی آن بود که پیش از استعمال او را بر و غنی بادام خو
 یسانند یا بر سر شربت ریزند اسحق گوید مضر است بسفیل مصحح آن غناب بود و صفا
 تقویم گوید مضر بود بمعده و غنجان آورد مصلح وی مصطک و اینسون بود بدل وی صفا
 منہاج گوید نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن مورزنی دانه و قدری تربد **خیری**
 انواع است یکنوع خیری سیاه است و آن را پیارسی خیری خطائی خوانند و یکنوع سخی
 است و آن را خیری مرونی خوانند و بهفت زنگ خوانند و یکنوع سفید و یکنوع سرخ

اعلان
 خیار چنبر بهتر
 و بهتر دیگر کوبند

و چون بر آن غرغره کنند

و پاک گردانند

وکن فراموش کفته شد

بود و گویند گرم

و سرد در ماغ

و نران

یک که به تجربه معلوم کرده شد

کفته شد

و لطیفتر از قافله بزرگ بود

حبه بواهند

الد حشود

در همه از حیوانات

و آن بری بود و یکسوخ زرد است و بهترین آن زرد بود که آنرا **خیزی شیرازی** خوانند و در بغداد
 و موصل آنرا **عصفه** خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و گویند در دوم و در
 کل وی محلل با دای غلیظ بود از دماغ و رطوبت آنرا نافع بود و کل وی چون خشک بود
 وی زیاد بود از تر و طلیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد و چون در آن نشینند چنان
 مرده و شمشیر بر او آورد و اگر بیاشامند مفسد چو بود بسبب حرارتی که در وی هست و قوت
 کل وی و تخم نیکان بود و اگر در متقال از تخم وی بیاشامند حیض بکناید و باد مرده و
 را نافع بود و فواق را سودمند بود و اگر با عمل بخورد بر کیر نبرد و مرده را ساه کند و مرده
 بیرون آورد و بیخ وی در قوت مانند ایشان بود و لیکن غلیظ تر بود بطبیعت زمین
 نزدیک بود و خشک وی را چون بر کس ز سخت شده باشد ضار کند نافع بود و بکند از اند
 و بر نفوس و ورمی که در مفاصل پیدا شود و بغایت صلب شده باشد ضار کند بغایت
 بود و طلیخ وی بر که در دماغ را مفید بود و کل وی چون در موم روغن کند شقایق
 را و انگشت از نافع بود و چون با عمل بیامیزند قلاع را از آن کند و خیزی سیاه که آنرا **خیزی**
 خطائی خوانند طبیعت آن معتدل بود نافع بود جهت بادی که در سر بود و نوع سرخ از صنعت
 در صنعت خالی کفته شد اما در انواع دیگر نفی که مشهور بود نیست که آنرا یاد کنم و صاحب تقویم
 گوید بونیدن وی مصدع باشد و مصلح وی روغن کل و دیگر که **خیزی** بیاری حر و خوانند
 و آن چهار است و قدیم المکذیر خوانند **خیزی** بواهل بوا باشد و مال بوا نیز گویند نیکوترین
 آن تازه و فربه بود تیز بوی و رازی گوید در قوت مانند و نقل بود طبیعت وی گرم و خشک
 بود در سیوم معده و بگر سرد را مفید بود و بجهت معده نیکو تر از قافله بود و قوی به بند و
 بهضم کند و این ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی پاک کند اشتهای طعم برید کند و نافع
 بود جهت وجههای سرد خاصه در دماغ و قوت بر سردید اری با سیوک گوید جهت همتی که در همه
 بدن بود بغایت نافع بود چون یکبار زوی و یکبار جزو کندش و یکبار جزو نم نترزه کوفته و بخورد
 با عمل بر کشید و طلا کند و گویند وی مضر بود با حشای محرومی و مصلح وی کثیره تخم خود بود
 یا کنجبین و ویرا پیارسی حلی خوانند **خیزران بلدی** اس بریت و کفته شد صفت اس در الف
 و صفت اس بری که آنرا مورد اسوم خوانند در میم کفته آید **باب الدال داخ و ورج**
 الراس است و کفته شد **داخ لبروج** داخ افزون نیز خوانند و بیشتر از اینجک خوانند

از کوه کیلویه که از ولایت فارس است و در پنج موضع دیگر نباشد و در طبیعت گرم است
 خرد بود در تری و خشکی می بیفزاید و سه شوت جماع برانگیزد **دازی** حبیب است
 از جو با یک تر و در از تر و بطعم تلخ بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم
 در سرد است و یو خنک گوید گرم است در اول و خشک در دوم بهترین وی سیخ
 بود که بود کوهی خوشبوی تازه و وی قابض بود و بنید خرمائی را از ترشی نگاه
 دارد و ملین صلابت بود و شکم به بندد و در مقعد را نافع بود و همچنین استخوان
 اما چون در طبیعت آن نشینند و اگر در دم از وی بگویند و بزیت چرب کنند و سوسو
 سازند بواسیر ابغایت نافع بود و دفع زهر با و اگر در طبع وی نشیند مقعد
 گرم که بیرون آمده باشد با جایی خود رود و صحت یابد و اگر بعسل برشند و لعوق
 کنند گرمهای بزرگ و کوچک را بشد و بسیار خوردن وی کشنده بود و مدوا
 ی بیقی و کثیر تازه و اسهال کنند و چیزهای چرب و صاحب تقویم گوید که آوردن و
 در وار و مصلح آن خیره صندل یا بلید بقند و بدل وی در تحلیل صلابت چهار دانگ آن
 کام و نیم وزن آن اهل بود اما در آستنی اهل استعمالش آید کرد **دازی رومی** هو
 رقیون است و گفته آید **داریشتغان** قند و خوانند و بزبان بربری از وی و
 لفظی دیگر استلا بوسی و آن درختی است ز خار ناکست و در پوست وی حرافتی و در کل وی
 صفتی و در چوب وی عفو صتی هست و گویند پنج سنبل هندست و گویند چوب سنبل است
 و آن خلافت و آنچه محققست پوست وی قرفه بود بسکل اما بسطری از وی سطر و
 وزن سرخ بود مانند خون و بهترین آن بود که کران وزن بود و آنچه نهرخی مایل بود چون
 بستن بر کئی بلون خون بود خوشبوی و سطبری و در طعم وی اندک تلخی بود و نوعی
 ز **داریشتغان** بود که امل بود و تابان و بغایت تلخ بود و سفید رنگ و بوی نداشته
 شد طبیعت وی گرم است در اول و خشک در دوم گویند سرد است محلل ریاخ بود
 سهیل عفونت و قطع خون بکند و شکم به بندد چون طبع وی بیاشامند و چیز
 تراب بریزند و بدان مضمضه کنند قلاع زانی کنند و ریش بد که در دهن باشد و دندان
 نگاه دارد و استرخای عصب را بغایت نافع بود و اگر در اوید فرزند کنند بچند از
 سر لوبول را نافع بود و در طبوبات غلیظ را نشف کند مقدار مستعمل از وی یک دم

دار استخوان
 کانیست
 در این کوه
 از کوه کیلویه
 است و بلبله

در کوفت بنده کوم کوش کشته و کون
سختی کند را مگر که در شد

کوبدم
دیقور بر کوبید در بومند

سند ان
سعیل کومند

سختی در کوبید بر کوبید
و شکور ز ایل کند

بود تاد ورم و نافع بود جهت نفع معده و چون سختی کند و بروغنی خیری بر کشید و بر دند
نمند در دکان کرد اندر جالینوس کوبید عفونات و نزلات و کسواس سودانی را
بود و معده را پاک کند سختی مفر است بجزک و اصلاح وی بند و قو کند و صاحب تقویم
مجففا عصاب بود و مصلح وی صمغ عربی و کیترا و بدل آن در نفع و اکثر خای عصب
بوزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن زراوند و نیم وزن در روغ و کوش کوبید
بدل آن که نمازگراست **دار فلفل** جالینوس کوبید بهار فلفل سفید است و کوبید درخت وی
غیر از درخت فلفل است تحقیق بهرین وی است که سبط بود و بطعم فلفل بود طبیعت
وی گرم و خشک بود در سیوم و کوبید خشک بود در دوم و کوبید تراست در اول محل
بود امراض بارده زائل کند و بهضم طعام کند و قوت معده بدید و باه را زیادت کند و مقام
مقام زنجبیل بود جهت کزندی جانوران خوردن و باروغنی طلا کردن نافع بود و جای کوبید
کوبید معده را پاک کند از رطوبات لزج و کیده پسرز و جگر بکشد یزد و دیسقورید و کس
کوبید عرق النسا و فالج را میند بود و فوس کوبید قوت پشت بدید و شهوت زیادت کند
اندر و ماخس کوبید نافع بود جهت زهر بای کشنده و کزندی افغی و صرع را نیز مفید بود مقدار
مستعمل از وی نیم درم بود و مفر بود بر سرد و مصدع بود و صاحب منجاف کوبید مصدع آن صمغ
عربیت و صاحب تقویم کوبید مصلح وی صندل و کلاب بود بدل آن بوزن آن فلفل و کوبید
بوزن آن زنجبیل و بوزن آن زرباد **دار حینی** بهترین وی سیلانی بود خوشبوی است
و تیر طبعی که شیرین طعم بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و کوبید در سیوم و روغنی
وی گرم بود و در رعایت لطافت بود و مصلح عفونت بود و زکام را نافع بود و خوردن
و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرج بود و در وی تریاقت است و چون با مصدع
بپزند و آب آن بیاشامند فواق را زایل کند و باد بای بد بشکند و عرشه را نافع بود
و سینه را پاک کرد اندر کیده جگر بکشد یزد و قوت معده بدید و استسقا را نافع بود و
در رحم را باز زدن تخم مرغ نافع بود و زهر بای کزندی کار نافع بود و بر کزندی عقرب یا الخیر
طلا کردن نافع بود و چون سختی کند و با سر که بر قوبا طلا کند نافع بود و چون با غسل
بر کف طلا کند نافع بود و سر فلفل را نیز در کوبید و عسر البول را نافع بود و اولی آن بود
که بکوبند و با شراب بر کشند و قرص سازند و در سایه خشک کند قوت وی پانزده سال ماند

بخواط کوبید

بتراط گوید قوت انسانز نگاه دارد چند اند در حیات باشد و ذین را نیز کند جالبینوس
 معدنه و دماغ را از فضول پاک گرداند و نسیان ببرد و لیسقورید و کس گوید چشم را
 روشن کند و حیض براند و سرگردش را نافع بود و صرع و اوجاع بارده را نیز موقدا
 مستعمل از وی یکدرم و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی اساردن بود و گویند
 مضر بود لبس و مصلح وی خمیره بنفشه بود و بدل وی یوکت سلیمه بوزن آن و نیم وزن
 آن کباب یا اهل و یا زرب و گویند بدل آن دو وزن آن کباب بود بنا دوق گوید بدل
 وی بوزن وی خولجان است و گویند بدل وی دو وزن وی اهل بود و روغن دارچینی
 عشر با بغایت مفید بود **دارمک** نوعی از مغز است و گفته آید دریم **دار برنیان** نوعی است
 و گفته شد **دبق** اسوس خوانند و آن دانه است مشابه زرشک و دانه مورد و عطاریا
 شیراز از امویز خوانند و چون بشکند علی الریح بغایت چسبنده در اندرون وی با
 و بترین وی تازه املس بود که لون اندرون وی کراتی بود و لون بیرون وی سیاهی بصری
 مانا بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم در وی رطوبتی
 فضا بود غیر نضج و اسحق گوید گرم و تر بود و محلل و ملین بود چون با زرب نیخ
 بر ناخن تباها شده نهند قلع کند و بر ورسمای سرد و شری بلغمی ضما کردن نافع
 بود و چون با زرب نیخ و موم غلط کنند مساوی و بد و نرم بن گوش نهند زایل کند
 و مجموع و در همان نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند
 و اگر با بوزه بر سپهر نهند بکند از اند و بلغم و عرق النساء و نفیس را نافع بود چون
 نیم درم از وی استعمال کنند و جذب رطوبت غلیظه از عمق بکند فولس گوید
 خطای که در اعضا بود بکند از اند و قوت اعضا بدهد و رطوبت زایل کند فو فو فو فو
 گوید محلل اخلاط فاسله بود که در ورکین جمع شده باشد اما مضر بود بقلب
 و از حفر دین وی قوا قدر شکم پیدا کردد و مغض و دوار آورد او آن بود
 که آب و عسل و کند و حقه کنند و سکنجبین بیاشامند و گویند مصلح
 آن بالنگو حکا و زبان بود و بدل آن نیم وزن آن عاقر قرحا بود و در
 تحلیل و رسمای صلب جارد آنکه وزن آن جوز السرو و نیم وزن آن اهل
دبش پاریسی و شایب خرمائی گویند بهترین وی بصری بود که آنرا سیلان نهند
 و آن آتش نده باشد و آنچه از رطب فارسی گیرند و شایب خوانند طبیعت آن

و منم را قوت دهد
 تنها را نافع بود و فو فو گوید
 لغوه را در دستها غفله
 نافع و در فو فو گوید
 نافع بود
دارمک
 کوه خور
 سولان
 عید

در
 فرور بود

در راج کوشند

سبل کند و روشنائی بیفزاید **در راج کوشند** وی معتدل تر از کوشند قیج بود و حرارت کمتر معنی
 زیادت کند و شکم بپنبد و دماغ و فمهم را زیادت کند و در راج را بشیرازی کپک که خوانند
در افس و در افس نیز گویند بلغم اهل شام و آن خوج است و گفته شد **در دی الحمر** بهترین
 وی در دی شراب کهن بود طبیعت آن گرم و خشک بود محلل اورام و کلف و غش را زایل
 کند و اثر بای مانده عکس بر روی پیدا شود چون بسایند و باشان خلط کنند و بروز
 روی را بدان بشویند پاک گرداند و جلاد بد نیکو **در دی الحمل** در دی سرکه چون خشک کند
 و بسوزاند مانند کف دریا و در دی که کواری بکنند و بر سر آتش نهند و غایت سوختگی وی آن
 بود که سیند گردد و بشویند مانند توتیای سوخته کوشند زیادت که در ریشها بود بخورد
 و وی محرق و معفن بود و مسخ و محفف بود و چون با ریاینج بیامیزند و در موی مالند
 و یک شب ریاکند موی را سرخ گرداند و آنچه شسته بود آنرا تا لیل و ریشهای آن برسد و تیارگی
 چشم زایل کند و آنچه سوخته بود با مورد تازه بر شکم طلا کند محکم گرداند و منع سیلان ر
 طوبات کند از ایشان بکشد و چون ضماد کند بر زرشک و بر ریشها قطع خون رفتی کند و بر
 پستان ضام کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضام کند خفص براند بندد و مسکن و رمهای گرم
 بود **در رنج** صاحب منهای کجود و نوعست فارسی در وی و بهترین آن روی بود
 و آنرا در رنج عقربی خوانند از بهر آنکه بشکل عقرب بود صاحب جامع گوید که در کوپستان
 شام و اندلس بسیار باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم عیسی گوید گرم و خشک
 در دوم باد باران کند و کزندی جانوران زهر دار را نافع بود و در رحم کار سردی باشد
 سود دهد و خفقان که از سردی بود زایل کند و باد خلیفی که رحم و در معده و امعا باشد
 لطیف گرداند و تحلیل دهد و بر کزندی عقرب و رتیل ضام کردن با انجیر و پمجان خوردن
 نافع بود بغایت و تقوی دل کند و مفرح بود و تریاقی زهر زهر با بود و مقوی دل و اول
 آن بود که با شراب سیب مخروج کند تا سخت وی کمتر بود و جهت خفقان با قدری کافور
 خلط کند بغایت مفید بود و خاصیت وی باقی بماند و کیفیت وی و کسند بر این زهر آورده
 است که چون قطعه از وی در درون خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کند
 و در ریشمان کشند و در میان بردوران زن حامله بیاویزند و زن ویرا انا سقا طنگاه دا
 و از جمیع آفات مصون ماند و اگر دشوار زاید زاید بر وی آسان کند و زود بناید و اگر

شیخ بر سید ناخنی طلحه کند
 رایح کند و چون بارو غش
 صفت بار اینج

بیاضند و کروی بر همان بسته باشد و بی سوارا رخ کرده بدرازی این
 از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این از خواص است و سفید اند
 که در مستحی دل و معده و کله و نهضم طعام بود بلند و سوزش و جهت
 البته لیا معانی تجلیه نفع و لطیف نغلاط و مقدار مستعمل از وی میزند
 بود و اشقی کوبه و درم و همو کوبه مضرت بس و مصلح ویرازانه و قند بود و از کوبه
 وی در دفع مضرت با کمر در خم پیدا شود بوزن ویر زرباد و دود آنک وزن وی قند
 و شاد کوبه بدل ویر غافره جابو بدل ویر و درین آن مورجان بود **در وصفون**
 از جمله خیزرات بود و نبات ویر ریخت زیتون بود آمار از تر بود و تنگ
 و بغایت خشن بود و کلیر سفید بود و تخم ویر مقدار کمر سینه کوحک
 بغایت صلب و لون ویر مختلف بود و بیج وی بیشتر انباشت بود و در بار
 یک کز و در کوهها روید و آن نوعی از بیج کوی است و در طبیعت مانند زرد
 البیج و پیرنوخ و خشنی شس سیاه بود و یکر بود و اگر سار خورند کشنده بود
 و خشیان سخت و فواق و مغض او در و اسهال قوی و خون و خشن
 و سبب و گشته بود از چهار روز تا هفت روز و مدا و ایر سزر البیج است
گفته شد در در شجره البیج خوانند بسیاری دخت پشه خوانند و در قند
و در صعدان کنش و در اندلس شجره النیم و در بخارا لامشکر و در سمرقند
سفیدار و غریب نوعی از وی است و صفت غریب گفته شد اما ورق در بار
 در وی قبضی بود و جلائی و پوکت وی قابض تر و سرد تر از ورق وی
 بود و طبیع اصل وی چون بر استخوان شکسته نطول کند سود دهد و پوکت
 سبتر وی چون یک مثقال با آب سرد بیاشامد یا بشراب مسهل بلغم بود
 و ورق وی چون سخی کند و با سرکه بر جرب ریش شده بمالد سود مند
 بود و پوکت وی چون بر جراحات بچند بصلح آورد و اگر بکوبند و با سرکه
 بسزند و بر برص طلا کنند زایل کند و وی چون بر آتش نهند و بسوزند
 رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند و در کوشی چکانند گری که از رنجوری
 دواز بود زایل کند و حصاره ورق وی چون در کوشی چکانند گری که

مانند از یک کونایه و در وقت
از یک وقت زیتون

در کوهها روید و آن نوعی از بیج کوی است
در بار درخت سفیدار

در فرنگها همگی در وقت
که در وقت دیگر است و بمانند
بر آنکه میزند که تنه آن
بر شوار در انجمن چهار کس در راه
و بر کس نمونه دارد

بیج

درم گوش را نافع بود و اکو با عسل بسیار میزند و در چشم کشند تا یکی چشم زایل گردد و در طوط
 ثرویی چون در روی مانند جلائی تمام دهد و مسیح گوید ورق وی سرد و خشک بود در
 درجه اول **در** ثمره العلیق است گفته شود **در و بطارسی** دو دبطاری نیز گویند
 معنی آن بلوط بود یا شرس بلوط و آن چیز است که بر دخت بلوط کن پچیده می
 مانند شرس اما کوچکتر بود و در وی حلاوتی بود با اندکی تیزی و تلخی اما اصل
 وی با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عطر بود و قابض و مغض و در غایت
 حرارت بود چون بگویند با بیخ و پنجهان بر روی ضماد کنند موی را بستر د
 و فالج و لقوه را سود مند بود **در داب** دستنوب است و گفته شود **در ارج**
 گویند بعضی است و گویند نوعی از بلبل است و این صحیح تر است و صفت
 هر دو گفته شود **دکستنوب** بنوعی است شام شام خوانند بسیار سی دستنوب و آن
 نوعی از بطیخ کوچکت بوئیدن وی وادمان بدان نمودن دماغ را
 گرم کند و کسوی بکشد و بادی که در وی بود بکشد و گوشت وی
 بطیخ الهضم بود و بوئیدن سود مند بود و اگر خشک کند و بگویند در و
 بدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد **دفسلی** جن است و آن دو نوع است
 بری و نهری **دفسلی** گفته شد و نهری دفسلی است و آنرا اسم الحار خوانند بسیار سی
 خزه ریه و بشیرازی خزه ریه و بهترین کبر بزرگ ورق بود و بغایت تلخ و ورق
 بود و بغایت تلخ بود و کل وی مانند گل سرخ بود بزرگ و نرم وی صلب بود
 و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در اول بود و گویند
 در دوم و بغایت محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر طبیعت وی در خانه بپاشند
 قله رعیت و ارضه بکند و وی محلل و رمهای صلب بود و حکم و جرب و دررد
 پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون ورق وی بپزند و مانند هم و بر ورمها
 صلب نهند و بگذارند تحلیل دهد و آب ورق وی چون بر جرب و حله طلا کنند
 سود مند بود و چون با شراب و سداب بجوشانند و بیاشامند سود مند بود و جهت
 کز نری جانوران زهر دار و مقدار استعمال از وی نیم درم بود و مفاصل را نافع بود
 و فجاج وی و ورق وی هم حیوانات بود و آدیمی و سک و خروا شتر و مجموع هم
 حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات مثل بز و میش اگر دقلی در آب خوبانند آن
 آب ایشان را دمنده کشنده بود و اندکی از وی کرب آورد و سخت باد در شکم پیدا کند
 و آب دقلی رسته بود بد بود و فجاج وی بغایت معطش بود و ورق وی چون باب

عقش

و قی ایندر کتیر

در او نوعی

در

بپزند و بیالیند و بهر یک رطل نیم رطل زیت کهن بر سر آن آب کنند بخوشانند تا آب بسوزد
 و دروغن بجاند بعد از آن نم رطلی موم سفید بر آن روغن نهند مانند مرهم و آن مرهم بچرب
 و حله طلا کنند بغایت کمال مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بگویند و بر ریشها
 افشانند خشک گرداند و وی شش را ریش کند و حوالی آن و مداوی کسی که دقلی خور
 باشد با شتهای چرب و خمیصها و لعاب بزرقطونا روغن گل و کثیرا و تمر شیره عجب
 مفید بود و همچنین آنچه با غسل و قند و حل و با و جلاب و رب عنب اضافه کند یعنی
 دو شاب انگوری و چیزی با چرب **د قطا مانون** مشکطرا شمع است و کفشد
د قاق الکندر در صفت الکندر گفته شود **د لب** بسیار سی خضار گویند پوست وی بغایت
 خشکی بود و در درجه اول سرد بود و چوب وی سرد و تر بود با شراب بپزند و بر چشم
 ضما کنند آب رفتن از چشم باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم که در
 زانو باشد همه سود دهد و چون بلیه بر سوختگی آتش نهند نافع بود و پوست
 وی نافع برص بود و طبع وی گرم و در چشم رانافع بود و خاکستر وی ریشها
 چرکن ساکن کند و غبار که بر ورق و تمر وی شسته با شغایت مضر بود بخواس
 و شش و آواز و باید که شیره تازه از پی آن بخورد و صاحب تقویم گوید مصلح
 آن عود بود یا قرفه دار چینی و چون وی با پیله بر بر کند کمی جانوران
 ضما کردن نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلای خوب بدید
 تا حدی که برص طلا شفا دهد و چون ورق و تمر وی بخورد کند در خانه که کنگر
 بگویند **د لبوس** نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف الفراء
 و بدان این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و شکل ورق
 ایرسا بود اما ورق ایرسا کوچکتر و باریکتر بود و ساق وی بقدر یک گز بود
 و کل سرخ رنگ بود و ویرا سقا غایبون خوانند و بعضی ماخاریون خوانند
 و کسیقیون گویند و اصل وی مانند دو پیاز کوچک بود زیر یکدیگر آنچه
 شیب بود لاغر بود و آن بالائی بود غریب بود و در وی قوت جاذبه
 بود و مطلق و محلل بود و در بغداد آن بیخ را ناقح خوانند و زبان بغداد
 چیه فرهای استعمال کنند و جهت جلا روی بدان بشویند بغایت لون را نیکو گرداند
 و در بغداد بسیار بود و از آن بها بود و بیخ بالا، وی چون زن بخورد بر کبر حوض
 براند و چون با شراب بیاشامند شہوت جماع را برانگیزد و بیخ شیبین وی چون
 زنان بیاشامند قطع شہوت ایشان بکند و زهر آوی گوید چون بیخ وی در شراب

جو دریا
 و ورق آن چون تر بود
 کوبند و بر شسته
 را که نیک تر است
 این قند خشک است
 و چون تر بود یا شسته
 و تمر و پوست
 کند که جانوران را سود

کردن

وی

خیا نند و صاحب بوا کبر مقدار یک رطل هر روز از آن شراب بیاشا مندی بویا خشک
 کند و این مجربست و اگر زنج و بی خشک کند و هر روز مقدار یک گرم بماء القلین
 بیاشا مندی همین عمل کند **دیگ** غر کل است چون کل بریزد آن غر حاصل شود
 مانند تخم سه کل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام عرف
 الی یک خوانند **دینس** نوعی ارضد ف کوجک است که همچنان خام غل سوسد
 میخورند و در صاد گفته شود **دایق** صاحب منهای کوید فراوی مانند
 سمور بود در همه حالتی و بالستی کوید گرمی و حی مکر از سموز بود و سخت
 وی معتدل بود از بهر طبیعت حیوان وی گرم و تراست **دلفینی** ماهی
 بزرگت سیاه رنگت و سروی مانند سرخوک است و دندان دارد و از
 خیزر البحر خوانند در جرون وی را خوک ماهی خوانند و گوشت وی فر بود
 و چون پیه وی بکرازند در حنظلی که شمش وی بیرون آورده باشند و در
 آن بخاشند و در گوش چکانند گرمی که من شده و از آن نوبه زائل کند
 و گوشت وی غلیظ بود و در مضم شود و تیمی کوید گوشت وی مانند گوشت
 سگ بود در غلط و در مضم و در سودا و کیموس بد بود و دندان وی چون
 برکودک آویزند ترسد و چون پیه وی بخورند در مفاصل را سود دهد **دماغ**
 بهترین مغزها مغز غایب بود خاصه کوهی و بهترین مغزها مغز چهار پایان مغز
 بره کوساله کویند و بقراط کوید مجموع مغزها سرد و تر بود و مصلح کوشی بود
 که زهر خورده باشد و یا کزنده و یا کزیده باشد و مرطب امعا و کورده بود و باه
 را زیاده کند اما طبیعت وی سرد و تر بود و خون سرد لزج و خلی غلیظ از وی
 متولد شود و چون مضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب
 امعا و کرم بود و مولد بلغم بود و اشتها بر د و مفتی بود نزدیک مضم شدن و بر
 معده مایده شود و قی آورد و شکم نرم دارد و آنچه بریان کرده بود در تراز
 معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی نفع و صغر و فلفل و خردل و طرود از حی
 بود و کرم بود **دماغ الیگ والدجاج** مغز مرغ و خروم بخورند و کزندی ماز نافع بود
 و چون بپزند بگرد آسیاب و مقدار باقلا بخورند خون رفتی را سود دهد خاصه
 چون از حجب دماغ روانه بود **دماغ البعید** چون مغز شتر خشک کند و با کرم
 بیاشا مندی صرع را سود دهد **دماغ القات و البط** و دماغ مرغان سود مند
 بود جهت خونی که از حجب دماغ آید و دماغ ببط و درم مقعد را سود دهد

۱۱۱
 بی

دماغ این عکس چون خشک کند و با سرکه بیاشامند بغایت صرع را نافع بود
دماغ الخنسل محرق و معفن بود یعنی مغز سراب **دماغ الخفاش** مغز شب
 چون با عسل در چشم کشند سودمند بود و در ابتداء نزول آب و خالسه
 آن روشنائی چشم بیفزاید و مغز وی تازه چون بر کف پای مالند باه را
 زیاده کند **دم الاخوان** خون شیواشان خوانند و ایدع گویند و دم الاثنین
 و دم الثعبان و بعربی قطر الدم خوانند و مؤلف گوید سه نوع است چکیده
 خشبی و ترابی بهترین آن چکیده بود صافی که قطعا چوب در وی نبود
 و طبیعت وی سرد و خشک و قابض بود و خشکی در وی در دو م بود
 و مسیح گوید سردی وی در سیوم بود و یوحنا گوید که مرت در اول
 و خشک تا دو م و منفعت وی آنست که قوت معده دهد و شقاق و جگر
 مقعد را نافع بود و قطع خون رفتن بکنند از هر موضع که باشد و مسیح
 امعا را نافع بود نیم درم از وی با زرده تخم مرغ نیم شربت بیاشامند
 یلبدان حفته کشند شکم ببندد و در داروهای چشم بندد و جراحتهای
 تازه را سودمند بود و روغن گوید ریشها و دملها و دانهها را نافع بود
 و جالینوس گوید جراحتهای که در امعا بود و ظاهر بدن بر ویانند و شقاق
 بد بود و مصلح وی صنع عربی بود و بدل در همه حالی عصاره کاهو
 بود و گویند خصی الحار و مؤلف گوید وی صنع بقم است و از خیره
 سقوطه خیزد و آن دو نوع است از هندوستان خیزد از نوتها
 دیگر **دم گرم** و تر بود و گفته شود انواع آن **دم الارنب**
 پیارسی خون خرگوش گویند سودمند بود جهت بهق و کلف
 چون گرم بود بر آن طلا کنند و منضج و رمهائی گرم بود بزودی
 و چون با تش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود و قطع اسهال
 مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود **دم الابل**
 ابل چهار نوع است و در حرف الالف گفته شد خون وی چون بریان
 کند سودمند بود جهت سمها که بر پیکان کرده باشند و ذوسنطاریا
 سود دهد و اسهال کهن و کسی که زهر خورده باشد **دم این عکس**
 پیارسی خون را سو گویند چون طلا کنند بر خنازیر و مفاصل تحلیل دهد
دم السحفات پیارسی خون کند پشت گویند آنچه بری بود چون
 با شراب بیاشامند صرع را سود دهد **دم الانسان** خون ایدع

این خون را در چشم کشند
 و در آن روغن گویند
 و این سحر است

و جگر را نافع است

گوشت بر
 کینز

این چکیده بود
 خون

بود چون وقتی که حجامت کنند بگیرند و با آرد شملیز بزنند و یا سداب بر عمل
 طلا کنند بر سر ریش که بر اعضا با آن خاصه در اعضا ساق و ریشها که بسید
 آن آب از وی را و آنه بود بصلاح آورد **دم القراد** خون که خوانند
 چون در میان شراب کند مستی زود آورد و این از خواص است
دم الحالم خون قراد است و گفته شد منع موی زیاده که در چشم باشد
 بکند وقتی که بکند و بر موضع آن طلا کنند و وی اتوی بود از دم
دم الحمام والورشان و الشفتین والدجاج خون کبوتر و خون ورشان
 که بیاری کند گویند و خون شفتین که بیاری بو تیمار گویند و خون مرغ
 خانگی بهترین آن بود که از حیوان یکم گیرند آن گرم بود منع و رها که تولد کند
 بسبب سقطه بار و عن کل نافع بود و جراحات چشم را نیکو باشد و چون
 در چشم چکانند سودمند بود خاصه خونی که از بال وی بگیرند و خون فاحته
 و کبوتر قطع خون رفتنی که از جیب دماغ بود بکند **دم البقر** خون گاو
 ماده چو بر جراحات ریزند خون ببندد **دم الشور** خون گاو و بز چون
 تر بود از جمله سموات بود از خوردن وی عمر النفس و وجع حلق و قمر
 و سرخی زبان و غشیان منبت و کرب و اضطراب پیدا کند و نخان کشد
 و دندان خائیدن و کزاز پیدا کند و مداوی وی بچقنه و اسهال
 کند و فی در اینجا خطرناک بود که خنق آورد و بعد از حقنه و مسهل
 ادویها که نافع بود جهت فسر دکئی خون مانند اصل انجدان و بوره و
 حللیث و خاکستر چون اینچدر سرکه و فلفل و انچهادر سرکه دهند
 و خاکستر سرد و تخم کرب و عصاره عوسج و علامات خلاص و
 آن بود که بر شکم و معده وی آرد جو و ماء العسل ضاد کند و اگر
 خون وی پنجهان گرم بر و رمهائی صلب با سوبق ضاد کند تحلیل دهد
دم الضفدع خون وزغ که بشیرازی بک خوانند بهترین آن چون
 ضفدع زرد و کبر بود منع موی رستن بکند و موی زیادت که در چشم
 باشد بکند و بر موضع آن طلا کنند و دید ضفدع کبر کوچک چون بسوز
 و خاکستری در بینی دمند خون رفتن از بینی باز دارد و علی بن

در اندر چشم
 قراد و دم
 در اندر چشم

در اندر چشم
 در اندر چشم
 در اندر چشم

خون ضفدع
 بیشتر که طایفه

در قشر گفته شود **درد الحار** بسیار سی کوم ابریشم خوانند چون بگیرند و خشک
 کنند و سخی کنند و سه درم ازان بر حسوی که از آرد کندم بود اضافه کنند و بیاشامند
 چند روز بیای بیون روی را بغایت نیکو گرداند و بدن را زنده گرداند و اگر یکی ز روی
 خشک کند و در غرقه ارغوانی در بندند و بر محوم بندند بغایت سود دهد **درد غلیظ**
 بقراست و گفته شود **درد قص** بصل است و گفته شد **درد حویلی** نوعی از سوسن
 بری است که یونانی کسقیون گویند و آن دلبوسی است و گفته شد **درد شکر الصنوبر** کرم درخت صنوبر
 در قوت مانند ذرا بخ بود و در فعل بهمان عمل می میکند و آن سبز رنگ بود و چون
 بکوبند و بر موضعی ضما کنند گوشت را تپاه کند اگر بر روی و دلی که محتاج بشکافتن
 بود بنهند بشکافد **درد ص** ایست که آهنی تافته در آن اندازند و از مقویات
 باه بود **درد الهم** سیخ نر و ک است و در باب نون گفته شود **درد الهمطانی**
 خالده میون است و گفته شد **درد پنجه** سنگی سبز است بسیار سی دهانه گویند و آن دو
 نوع است که مانی و فرنگی و بهترین آن بود فرنگی شیرین بود ترشی **درد الهمطانی** و شیرینی
 آن با امتحان توان دانست و امتحان چنان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند اما گفته
 تا خشک شود و اگر آینه رنگ بر آورد تلخ بود و اگر بر تپاورد شیرین بود و آن شیرینی است
 و طبیعت وی سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک بتوتیای یمنی بود و سودمند بود
 همه سفیدی که در چشم بود با هر و ایرنا سفته و توتیای یمنی از هر یکی مساوی کوفته
 و بنجته مانند سر ماد چشم کشند و وی از جمله مسومات بود و اگر حل کنند و بیاشامند
 کسی زهر خورد با شتر دفع زهر بکند و اگر کسی که زهر نخورده با شتر بیاشامد سم مهلک بود
 و اگر بر موضع کزندی عقرب مسیح گوید اگر مسیح کند در ساکن کند و اگر سخی کند و قدری
 با سر که بیامیزند و بگذارند و بر قوبال که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که
 در سر و جمیع اعضا بود سود دهد **درد المسمت** درخت غار است و گفته شود در غار
 صفت آن **دین الحبل** شرج است و بسیار سی روغن کبچد خوانند و شیرخت خوانند
 و روغن کبچره گویند و بشیرازی روغن خوش گویند و در شین گفته شود در شیرج
دین الخلق روغن زعفران است و صفت در ادیان در معالجت دوم در مرکبات
 گفته شود انشاء الله و تعالی **دین عسلی** او مالی است و گفته شد **دین البلسان**
 روغن بلسان از درخت بلسان گیرند بعد از طلوع شعری نشتری از این ساخته

کرم درخت صنوبر

۶۰

در زیر برگی شوق کند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و در شمع نفعی نکند و در او
کرده و گویند بر پنبه حاصل می شود گویند نیز کشتها نیز ساخته اند که هر یک پنج نعل
بندان بگیرد در زیر برگی که شوق کرده باشد بیاویزند و بهترین آن بود که تازه بود
و بوی وی قوی بود و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند
پس از بر صوف نمائند و اگر اثر نماید معشوش کنند و اگر بر شیر چکانند شیر بپزند
و در آب چکانند و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر آب برشیم یا بسوزانند و خاکستر آن
بپوشند و در آب اندازند و در بن آب نشینند و آنرا نیز بلسان خوانند و گفته شد
و صمغ بلسان خوانند و بحقیقت آن روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که
بلسان آنجا خیزد در قدیم باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و تخم
آنرا نیز روغن است از معجز حضرت عیسی علیه السلام است و تخم در اجاب بلسان
خوانند و گفته شد و صفت عود گفته شود و جب آن بقوت تر از عود وی بود
و امتحان بکنند تا سوزن جوال دو روز کنند و مؤلف گوید این دو امتحان معجز
نیست که بر روغن کنند تا سوزن معشوش کنند و افزوده می شود و عیش
آن بر روغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطک و روغن حنا و شمع که از
و بر این پنج جهت آنکه چون کند نابیان چرب کنند و به آتش دارند بر افزودند
اما طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و لطافت
وی از جب وی و عود وی زیادت بود و در چشم کشیدن جهت نزول
آب نافع بود و در شنائی چشم بفراید و سردی جسم را سود دهد و
زن بخود بر کرد با موم و روغن کل مشیمه و بجز بپندارد و چون
بیاشام ببول را براند و عمر البول را نافع بود و اگر بیاشامند دفع
سموم بکنند مثل خائق الزم و افیون و کسی که قطر خورده باشد و کزندی
جانوران چون دودانگ با آبی که با نخواه در وی جوشانیده باشند
بیاشامند بغایت سود دهد و سنگ کرده بریزانند و در صمغهای بلغی یا
نافع بود و مؤلف گوید جهت ریشه مزمن بغایت نافع بود و مجرب
و بدل وی بوزن وی دهن دادی یا نیم وزن آن روغن با رکیل
و دانگ و نیم آن زیت کهن و گویند بدل آن روغن را زقی است

چکانند و آب برشیم

معشوش

از وی

و نیم وزن آن آب کافور است و این ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن
 روغن زیت بود و ابی ریجان گوید در صد تیر بدل آن دو وزن آن روغن
 زیت خالص بود و گویند جب بلسان چون بگویند و در روغن رازسی
 بجز شاند بدل آن بود و گویند بدل آن روغن گادی است که در و مخرجه باشد
دیودار گویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی از اهل است
 یا نقل و آنرا صنوبر بنوی گویند و عیدان عوزر بنا د گویند و شیر دیودار این
 وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود و گرمی وی کمتر از خشکی
 بود چنانچه بویکت وی در سیوم بود و استرخاء عصب و فایح
 و لقوقه را نیکو بود چنانچه بیخ بهتر از وی نبود و در ضمای سرد
 که در دماغ بود و سکت و صرع را نافع بود و سنگ کرده و مثانه
 بریزاند و طبیعت بنده و در طلیح وی نشستان استرخاء و مقدر را
 نافع بود و دیوار نیز گویند **دیواسپت** چند قوتا است و گفته شد **دیوار** خرا
 است و گفته شد **دیو باقونیطش** اصل اللوف است و گفته شد **دیوار** بزرگ کشت است
 بسریانی و گفته شد **دیاقوز** اشرا بخشی است که با پوست پزند **دیاقوز** ^{دیاقوز} ^{دیاقوز}
 جاس گویند و در جاس گویند و آن نوع است یک نوع معدنی است که در جزیره قبرس است
 از جانی بیرون می آورند و آن نوع از طین است لیکن بصلبی سنگ بود و چون
 با قباب خشک کنند و نوع دیگر تغلی است که از مس می گیرند چون بگذرانند و آب بروی ریزند ^{نامس}
 چون از بوطه ویرا بیرون آورند در شیب آن یابند و نوع سیوم مار قشیشا است که
 سوخته می کنند مانند کلس و لون آن مانند نقره بود و جالینوس گوید طعم وی و تو
 وی مرکب بود و قبض و زیادت از حرارت بود و بغایت مجفف بود و سود
 بود جهت ریش که در دهن بود چون تنها مستعمل کنند و اگر با غسل کف گرفت بود
 جهت خنق سود مند بود و جهت ریشی که در دُبر و عانه بود و دهن بغایت نافع
 بود و کوشتهها زیادت بخورد و ریشها و بد که در بدن بود چون با صمغ البطم یا میز
 یاد موم روغن کند و استعمال کند با صلاح آورد چون با سرکه سخی کند و بهر حکم
 طلا کند ز ایل کند و چون سخی کند و بر موی غلیظ باشند رقیق گرداند **دیگ**
 پارسی خروس گویند خصیئه وی زود مضم شود و گوشت وی گرم و خشک
 بود و بقراط گوید مرق وی عشه و در در مفاصل را سود دهد خاصه چون

دیودار منیر بود

وی مانیزه عیدان

دیاقوز
دیاقوز
جزیره قبرس

نامس

دیگ
مرقا

با شبت و سفیاج و پیاز بپزند و صابن منہاج گوید با شبت تنہا بپزند تا دانه
 آب بماند و آن عرق بیاشامند و مرق خرگوش پیر بر بورا سود دهد و خون بایا
 و شبت اضافہ کنند و تلخ را سود مند بود و با خشک دانه مهمل بلغم بود و
 چون با چیزهای قابض بپزند سبج را سود دهد و چون با شیر بپزند قدری شکر
 سود دهند و چون بشکافند و بعد از آن و بعد از آن کشته باشند
 و گویند چون زنده بود و بر کزند کی افعی و مارودند نجات نافع بود
 و پوست که در اندرون خشک دان وی بود پوستی تنگ که می اندازند
 اگر خشک کنند و سخی کنند و با شراب بیاشامند درد معده را بغایت نافع بود
 و مؤلف گوید با نبات قدری سخی کنند و سفوف سازند تا مین عمل بکنند
 و بکرات تجر بہ کرده **دینسا قوس** آنرا خشن الکلب گویند و جراثمه
 نیز گویند و آن نوعی از خار است بشیرازی و پراطوسک خوانند و ساق
 دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق خست و خارناک بود معنی
 دینسا قون عطشان بود و چون خشک کرد و ولون وی سفید کرد و چون
 بشکافند در میان وی کرہای کوچک بود و طبیعت وی و بیخ وی
 خشک بود و دوم بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بگویند تا بقوام
 مرہم شود و بر مقعد ضما د کنند شقاق را زایل کند و اگر برناصور نماند
 سود دهد و کل وی خواه خشک و خواه ترا ما تر نیکوتر بود و چون بگویند
 و در خرقة پاک کنند و سر خرقة ببندند و در میان شیر نهند و بماند چند آنکه
 بیخ در خرقة نماند و آن شیر بشیرازی دیگر کنند مجموع یک باره کرد
 و ببندد و اگر در آب بماند همچین که گفته شد و سه باره در آب شام
 بیاشامند پس زرا نافع بود و دفع کند و چون مسلوک کند و بجوانند
 مسخن بود و بول برانند و اگر ضما د کنند بر موضعی که قطع خواهند
 کرد جوشانند حسن بکنند **دیک بردیک** بشیرازی مرکب موش علی خوانند و مؤلف
 گوید زرنج مصعد است و کسی که آن خورده با هر ما و ای آن صفت زرنج گفته شد
 آکل را سود دهد و پیریشی که خورده عفن شد یا شکر و گوشت زیادہ بخورد و بوا کیر
 نافع بود بوا کیر خوبی را نیز سود مند بود و بوی وی آن ببرد و از جمله سمیات بود
باب الدال ذاتی الاسکندرانی معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و در

و شرط را نیز گویند

منع

کنند

گوید

گوید ورق آن از ورق مورد بزرگتر بود و نرم تر بغایت سست بود و شکر وی در میان
 ورق بود بمقدار خودی در کوهستان پاریس و بیخ وی مانند بیخ مورد ببری بود لیکن
 بزرگتر خوشبوی بود و چون بیخ وی بکمرند مقدارش درم و باطلا بیاشامند سود
 مند بود جهت دشواری زادن و تقطیر بول و جهت کسی که بجای بول خون از وی
 آید و جالیوس کوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و مجربست بآنکه
 حیض براند و بول **فاما** خاما ذاقی معنی وی غار الارض بود و در سیقوریدوس گوید ورق
 مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک گز بود و شکر وی گرد بود
 و سرخ رنگ بود و پیوسته بوق و ورق وی چون بکوبند نیک و ضداد کنند صداع را
 ساکن گرداند و التهاب معده و چون با شراب بیاشامند معض را ساکن گرداند و عصا
 وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض براند و زن چون فرزند کند و بخود برکسیرد
 و همین فعل کند و جالیوس کوید قوت وی مانند قوت ذاقی الاسکندانی اولی است
 بود و با قضبان بود و خاما ذاقی ورق وی کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی
 همه مانند یک یک دیگرند **ذاقویداس** معنی آن یونانی یعنی مانند غار بود خاصه ورق وی
 و آنچه محقق بود نوعی از مارزبون است که ورق آن پهن بود و مازر نیز تمجد گویند و به
 بزرگی ادا گویند و گفته شد و استعمال کردن وی بد بود **ذبل** جلد سحفاة مندی
 بود و گویند بجزی چون بسوزانند و خاکستری بسفیده تخم مرغ بپوشند و طلا کنند بر شقاق
 کعبین و انگشتان سودید و جهت شقاق که زانرا از نزدیک حیض آمدن پیدا شود بغایت
 نافع بود **ذباب** ابن زهر گوید مکس الوان بود هر حیوانی را مکسی معین بود شتر و گاو
 و شیر و سگ و امثال آن و اصل آن کرمی بود و مکس آدمی از سر کین حاصل شود و اصل
 کرمی کوچک بود که از بدنهای ایشان بیرون آید از هر حیوانی که بدر آید باشد و آن
 کرم باز مکس شود و زنبور و مله گوید چون بکمرند مکسی بزرگ و سوری بیند از زنبور
 وی شیوه که در مرثه باشد حک کنند حکلی سخت زانل کنند و اگر مکس بکمرند و باز زده تخم مرغ
 کنند نیک ضداد کنند بر چشمی که گوشت سخت در سرخ در اندرون وی چسبیده باشد بیونانی
 کوما سیس خوانند در ساعت ساکن کند و اگر حک کنند برداء الثعلب حکلی سخت داء الثعلب را
 زانل کند و اگر بزرگتر کی عقب و زنبور و نخل چون بمالند سخت چند نوبت بر موضع
 کزندی و غایت نافع بود و این خاصیت است و صاحب منهاج گوید چون
 را بسوزانند و با عسل برداء الثعلب و داء الحلیه طلا کنند موی بر ویانند و خاتم

زانوال اسکندری
 بود و عمل از آن حاصل گوید ورق
 و خاما ذاقی است که ورق

س

وی سرد خشک بود **ذرات** میجو اینست که از مکش بزگر بقدری زینور سرخ اما
 باریکتر بود بغایت سرخ رنگ و لفظ سیاه بران وان ستم قابل است و مؤلف
 گوید در حوالی نمدان و کوه کبر و وان نواحی بسیار می شود معذاری زینور
 بزرگ و بر نبات شرم نشسته باشد و غذای وی شیر شرم است و سجد باشد دران
 صوابا و چون خواهند که استعمال کنند بکوزه نو کنند و سر آن بکنان پاره پاک
 بگیرند و واز کونه بر سرد یکی نهند که سر که دران جو شده تا بخاران بایشان رسد
 و خنای شان بگیرد و بعد از آن مستعمل کنند و بهترین وی ذبیه رنگ بود
 و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم و خشک بود در دم
 و چون بر نایل کنند قلع کند و اگر در موم روغن کند برص ناخن زایل کند
 و ناخن تباه شده بپندارد برودی و بر برص طلا گویند و بخت و بر جوب
 و قوبا طلا کردن نافع بود اندکی از وی چون باد ویه بود که دفع مضر است
 آن کند و مدربول بود و گویند اگر در زیت بچوشانند موی بداء العلب بر ویاند
 و اگر کزندی عقرب بر وی حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب
 رها کنند و بعد از آن قطره در گوش چکانند در گوش زایل کند و کرمی نهد
 بهرد و روغن محلول در مهای بلغمی صلب بود و هر کس که یک ذرات میجو خورد
 کننده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی
 آن پیدا شود و قرص بول و مثانه ببندد و بعد از آن خون و گوشت بجای
 بول بریزد و سوزشی سخت و اسهال شیخی و غشیان و اختلاط عقلی و سوز
 حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تار یکی چشم با و طعم دهن
 مانند طعم قطن یافتن و **طسوج** از وی قراحه مثانه پیدا کند بخا صیدی
 که در وی است با وجود آنکه سنگ مثانه بریزد و اگر خواهند که در مداوی مستعمل
 کنند و حق که یک **طسوج** با ادویه که مصلح بود مانند کثیر او مد او ای کسی که
 آن خورده باشد بقی و حقه و شیر تازه آتش میدن و لعاب و روغن بادام
 شیرین و جلاب و مر قهای حرب و بیض نیمه شت کند و صاحب تقویم گوید
 مصلح وی جب کاکج و طینی مخوم بود و بدل گویند طیفوت است و گویند
 کرمی کزنی است که در درخت صنوبر می باشد **ذرت** جاورس بندی خوا
 بشیرازی زرت خوانند و آن دو نوع بود سیاه و سفید و بهترین آن سفید بود

اینست که از مکش بزگر بقدری زینور سرخ اما
 باریکتر بود بغایت سرخ رنگ و لفظ سیاه بران وان ستم قابل است و مؤلف
 گوید در حوالی نمدان و کوه کبر و وان نواحی بسیار می شود معذاری زینور
 بزرگ و بر نبات شرم نشسته باشد و غذای وی شیر شرم است و سجد باشد دران
 صوابا و چون خواهند که استعمال کنند بکوزه نو کنند و سر آن بکنان پاره پاک
 بگیرند و واز کونه بر سرد یکی نهند که سر که دران جو شده تا بخاران بایشان رسد
 و خنای شان بگیرد و بعد از آن مستعمل کنند و بهترین وی ذبیه رنگ بود
 و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم و خشک بود در دم
 و چون بر نایل کنند قلع کند و اگر در موم روغن کند برص ناخن زایل کند
 و ناخن تباه شده بپندارد برودی و بر برص طلا گویند و بخت و بر جوب
 و قوبا طلا کردن نافع بود اندکی از وی چون باد ویه بود که دفع مضر است
 آن کند و مدربول بود و گویند اگر در زیت بچوشانند موی بداء العلب بر ویاند
 و اگر کزندی عقرب بر وی حل کنند نافع بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در آفتاب
 رها کنند و بعد از آن قطره در گوش چکانند در گوش زایل کند و کرمی نهد
 بهرد و روغن محلول در مهای بلغمی صلب بود و هر کس که یک ذرات میجو خورد
 کننده بود و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی
 آن پیدا شود و قرص بول و مثانه ببندد و بعد از آن خون و گوشت بجای
 بول بریزد و سوزشی سخت و اسهال شیخی و غشیان و اختلاط عقلی و سوز
 حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تار یکی چشم با و طعم دهن
 مانند طعم قطن یافتن و **طسوج** از وی قراحه مثانه پیدا کند بخا صیدی
 که در وی است با وجود آنکه سنگ مثانه بریزد و اگر خواهند که در مداوی مستعمل
 کنند و حق که یک **طسوج** با ادویه که مصلح بود مانند کثیر او مد او ای کسی که
 آن خورده باشد بقی و حقه و شیر تازه آتش میدن و لعاب و روغن بادام
 شیرین و جلاب و مر قهای حرب و بیض نیمه شت کند و صاحب تقویم گوید
 مصلح وی جب کاکج و طینی مخوم بود و بدل گویند طیفوت است و گویند
 کرمی کزنی است که در درخت صنوبر می باشد **ذرت** جاورس بندی خوا
 بشیرازی زرت خوانند و آن دو نوع بود سیاه و سفید و بهترین آن سفید بود

وی

بوده و طبیعت آن سرد و خشک بود و مجفف و قطع اسهال بکند و اگر استهال کند مانند ضیاد
 سود کرد اند و جفاف پیدا کند **ذرق** چند قوتا است و گفته شد **ذرق الحظا** ^{طریف}
 بسیاری سرکین پرستوک گویند و چون در چشم کشند سفیدی که در چشم بود زایل
 کند **ذکر** فطر اسالیون است و گفته شود **ذفری** نوعی از سداب بزی
 و بوی بد دارد و کل وی زرد خوش رنگ بود چون بگویند و رقی آن بیاشامد همه
 درد اندون و تب ربع و در دگر سود مند بود **ذنب الحیل** نباتیست که در خند قها و کوهها
 روید و قضاوی مجوف بود و بر سبزی مایل بود و صلب بود و پر کره بود و نزدیک که ورق بود مانند ورق از فر بار بکند
 بود و است در اول و خشک در دوم و گویند سرد و خشک بود در دوم و قابض بود خصوص
 و اطراف بر سر بود و بیخ
 و صلب بود طبیعت وی
 عصاره وی و مجفف بود بغیر ذغ و قطع خون رفتن بکند و بر اجتهای غطیم چون بروی
 ضاد کند با صلاح آورد اگر چه عصب بود و فتق را سود نمود و قرح امعا و مجموع انواع
 شکم رفتن چون باب بیاشامد سود مند بود و عصاره وی رعا ف رافع بود و بیخ
 وی و شیش وی سرد و عمر البول رافع بود و در هر حکم و معده و استسقا بغایت نافع
 بود و وی نوعی از الحیة الیتسل است و بسیار مستعمل که در نمرخی اعصاب بود و مصلح وی
 خیمه بغه بود **ذنب الفار** لسان الحمل است و گفته شود و بدان سبب برین اسم خوانند
 که خوک وی بذب موش مانند **ذو خمت اوراق** و ذو خمت اصابع پنجه گشت است
 و صاحب جامع سهو کرده است که بی گوید قضا فلون غیر پنجه گشت است و درین باب
 قول صاحب منہاج معتبر است و ذو خمت اجنحه که گویند و در باب باد پنجه گشت
 گفته شد و در باب الف در صفت اثلث و چند اسم دیگر که در گفته شد **ذو ثلاث**
حیات و زعفران است و گفته شود **ذو ثلاث شوکات** شکای است و گفته شود **ذو**
ثلاث و رقات این چند چیز واقع است بر چند قوتا و بر خصی الثعلب و بر فصفه
 و بر موفان و یاد کرده است هر یک در باب خود **ذو ثلاثه الوان** و ذو ثلاثه الاوراق
 نیز خوانند و آن نظری است و طریغون هم گویند و گفته شود **ذنب** ز سرخ گویند
 طبیعت وی معتدل و لطیف بود سود مند بود جهت درد دل و خفقان مقویست
 آن و در ادویه داء الثعلب و داء الحیة طلا کردن نافع بود و سخاله وی در دهان
 کوفت کند و زایل کند و در چشم کشیدن قوت باصره بدید و روشنائی بیغزاید
 اگر میل زین با مداد در چشم کشند و سخاله وی یعنی آنچه سبویان زده باشند
 در او و بر جهت دفع سود بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند مضر است

از فر بار بکند
 و اطراف بر سر بود و بیخ
 و صلب بود طبیعت وی

اقسام ذو خمت

گفته شود در همه
 موانع است
 و فوس گویند گرم و لطیف

و محلول درین لطیف بود و در
 آن سخاله است سبب گویند

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'بیشتر' (more) and other illegible text.

شماره و مصلح وی بشکلات و عسل و اگر زنده گوش بسوزنی ز زمین سوراخ کند دیگر فراموش
نشود اگر پاره زرخالص برکودکی آویزند نترسد و صرع کرد وی نگرده و حجر تبست و کسی که
داخل شده باشد و بشیرازی خوی درد کوبند انگ تریبی زرد را نکشت کند در ساکن کرد
و حجر تبست و در خواص آورده اند که اگر نیم دانگ از وی در ده رطل از وی در آب زریق
اندازند غوص کند و اگر جسم دیگر که باشد یک رطل در اندازند غوص نکند **ذیب**
بپارسی کرک کوبند سر وی چون در برج کبوتر بیاویزند پنج جوانی موزی کرد آن برج
نگردد و دماغ وی چون بگذارد باب سداب و روغن زیت و در جسد عالمند همه
بیرعلتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی و اگر چشم وی برکودک بند نترسد
و اگر کرکی دفن کنند نزدیک قریه پنج کرکی بنزدیک آن قریه نگرده و اگر سرکین وی در پوزه
بزی کند که پاره از وی کرک خورده باشد و بر خاصره صاحب قولنج بند بکشاید و
کوبند حجر تبست و کوبند سرکین وی چون بر صاحب قولنج بندند بر سیمانی که از تبست کیشمی بود
که بعضی از وی کرک خورده باشد بغایت نافع بود و اگر بعضی چشم غوج در پوست ایل
ببندند از آن بیاویزند همان عمل کند و اگر انبوی کوچکی از نقره بازند و انبوی
بشیرازی مسره کوبند و باید که دو گوشه داشته باشد و مقداری باقلای در وی
کند و صاحب وجع بخورد بیاویزد نافع بود و بغایت محرب و بغایت امتحان
کرده و محرب بوده و این زبیر کوبید کرک خاک نخورد و کینه نخورد الا الله خسته
شود همچنانکه و نیمه حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از
روباه و کرگ از استخوان بود و اگر ذنب وی جای که علف خوار کا بود بسیار
و بزنده مادام که او حیثه باشد اگر چه کا و کرک سینه باشد قطع کرد وی نگرده و کرک
و اگر در موضعی سرکین وی بخورد کنند موشان انجامید جمع شوند و اگر زن بر سر بول
کرک باشد هرگز آستی نشود و اگر خصیسه راست وی بکوبند بازیت و پاره
صوف بران بیالایند وزن بخورد بر کیرد شهوت وی منقطع گردد و اگر زنده
وی بوزن دانگی با عسل بیاشامند یا شراب بنهای کهن زایل کند و چشم
وی کسی با خود دارد منع صرع بکند و پنج کساجی و کزنده کرد وی نگرده
و از راه زنان و دزدان ایمن باشد و این از خواص است و شیخ رئیس
کوبید زهره وی منع تشنج و کزاز بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی
بود و چون سحوط کنند بدان نزلهای سخت نافع بود و در خواص این زبیر

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word 'ذیب' (Zib) and other illegible text.

وی
سرکین کرک
Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word 'وی' (wi) and other illegible text.

وریحی اطلاق طبیعت و تحلیل ریح بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع بود و فو کو بی
 بدن را پاک کرد انداز نیمه حرارتها و وزمهای گرم را سود مند بود و در دجگر و سیر زو حنا کو بی
 ورم معده را و درش را و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون سخی کرده بران
 باشند خاصه بالزروت و کوبند مضر بود بسفل و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن بزموز
 آن زراوند مرجم و بوزن آن ورق کل سرخ و سنبل و رازی کو بی بدل آن در ضعف جگر
 و معده یک وزن و نیم آن ورق کل سرخ بود و پنج یک وزن آن سنبل **رایج** نارجیل است
 و گفته شود **رایج** بری بود و بستانی بود بستانی را مار تون خوانند و بری را قادن تون
 بهترین آن بستانی بود تازه و بری گرم و خشک بود در سیوم و آنرا بیشتر ازی خولو کو کوبند
 و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و پنج وی گرم بود در سیوم سسه بکشاید و در
 چشم بیغزاید خاصه صمغ وی سود مند بود در ابتدا نزول آب و در نزد یک فرود آمدن آب
 و رازی **رایج** چون بخورد شیر زیاده کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا با جو بنهند و اگر
 طبعی وی با شراب بیاشامند کزندی جانور از آن نافع بود و طبعی خفیف براند و بول و محلل
 ریح بود و چون آب سرد بیاشامند در تهای غشیان و التهاب معده ساکن کرد اند و زوی
 چون بکوبند و با غسل بیامیزند و بر کزندی سکه دیوانه ضما کنند سود دهد بغایت و آنرا زیاده
 چون خشک کنند و در کلهها کنند جهت روشنائی چشم بغایت نافع بود آب رازیانه چون بخورند
 در وجهش و کف وی بکوبند و با غسل و سکنج در چشم کشند یا بی سکنج منع نزول آب بکند
 روشنائی بیغزاید و پنج وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح کو بی در جگر و سیر
 بکشاید شریف کو بی را قول صاحب فلاحه بنطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
 مقدار یک درم یا یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدا آنک آفتاب مجل آنرا تا آنکه
 بروج سرطان برود و مداومت بران نماید هر سالی این راه که گفته شد قطعا مریض نشود
 و اگر چه بود سن طبیعی و حواص وی بصحت باشر تا آن زمان که بمیرد و پنج رئیس
 کو بی در جلی الهضم بود غدا بی بد دهد و سود مند بود جهت تهای مزمن و اسخنی بر عیان
 کو بی در **رایج** دایم محله بود و تخم وی خشک کرده سده کرده و شامه نیکشاید و بادها کشند
 و در پهلوها و سینه که در اسهله کند یا راجی غلیظ نافع بود و مسخنی معده بود و در
 آن بزاید و بمقر اطیس کو بی کزندگان بر تخم رازیانه تر جگر کنند تا چشم ایشان قوت
 گیرد و افعی و ما از زمستان از سوراخ بیرون آید و چشم ایشان ضعیف شده با
 چشم خود بدان حکم کنند جهت روشنائی و تقویت آن فبحان الذی اللهم

زرا ریح
 بستنی در دروم
 قوط کو بی گرم بود در دروم
 رخسار بود در اول

طبعی زرد
 کوبند
 در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و مسیح کو بی در جگر و سیر
 بکشاید شریف کو بی را قول صاحب فلاحه بنطی از قول آدم علیه السلام که تخم رازیانه
 مقدار یک درم یا یک درم قند هر روز سفوف سازند از ابتدا آنک آفتاب مجل آنرا تا آنکه
 بروج سرطان برود و مداومت بران نماید هر سالی این راه که گفته شد قطعا مریض نشود

هذا ارشد تا اليه و راز يانه محوري مزاج را صداع آورد و مصدع آن فندل و کافور بود
 و بدل راز يانه تخم کرفس بود اما بري وي اقوي بود و سنگ کرده بر نراند و بر قاز اشفا نه
 و بول و حيض براند و شکم ببندد و طبع وي با شراب کزندي جانوران نافع بود و بر
 کزندي سگ ديوانه طلا کردن سومند بود **راز يانج شامي** گفته شد و راز يانج **راکسي**
 وي رازنجيل شامي خوانند بلفت اهل اندلس جناح خوانند و کلوج نيز خوانند و آن دو نوع است
 يک نوع بستاني است و آن فينجوش کويند و گفته شود و يک نوع ديگر جيلي است و آن بجز شکل
 فيلکوش بود و پنج آنرا بري اندر خوانند و طبيعت آن گرم و خشک است در درج اول و دوم
 و کويند در سيوم و در وي رطوبتي فضلي بود و بهترين آن بود که کيز و تازه بود و سودمند
 بود جهت اورام بارده و عرق النساء و اوجاع مفاصل که از رطوبات بود چون باروغن
 پيزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوقات کنند نافع بود جهت دفع اخلاط غليظ لزوج که در
 سينه و تشش بود اثر ي تمام دهد چون طبع وي بياش امند بول و حيض براند و اگر پنج وي
 مرياکند با شراب بغايت معده را نيك بود و مرياکند که اول خشک کنند انديک و پيزند
 و بعد از آن در آب سرد خويسانند و پس از آن در شراب نهند و شيخ الرئيس کويند نافع بود
 جهت نهم المها و در دهاکه از سرد ي بود و مفرح دل بود و مقوي الطبع و غافقي کويند مقطع
 اخلاط بلغم بود و باه را بر انيک اندر و سودمند بود اختلاف مفاصل که از رطوبات بود جهت
 و ابن ماسويه کويند سودمند بود جهت تقطير البول که از سرد ي بود و مقوي مثانه بود و
 ديسقوريدوس کويند کزندي جانوران را نافع بود خاصه مصري مقدار در دم و لعوق وي
 سرد و عرق النفس را سود دهد و وقتي که با غسل بود و چون با شراب پيزند و ضماد کنند و عرق
 النساء را سود دهد و ماگر جوي کويند اگر زن در شيب خود دود کند ترک کند خيض او اگر کويند
 و با غسل نهند و يک مثقال بياش امند مسخني اعضا متالم بود که کسبان از سرد ي بود
 و منصور ي کويند سده جگر و کبر زکشايد و بسيار خوردن وي خون تباه کند و مني
 کم کند و شيخ الرئيس کويند مصدع بود ليکن در دشقيقه بلغي را ساکن کند خاصه طول
 کردن و مصدع وي که بود و کويند مصدع وي مصدع کلي بود و حما و بدل آن ايرسا
رامک مرکب است از مار و پوکت انار و زاج سيبه و صمغ و در شراب يا غسل و طبيعت
 وي سرد و خشک بود و کويند گرم بود و وي قابض بود و لطيف بود و صفت وي در
 مرکبات گفته شود **را طيبني** يوناني همه علكها را بدني نام خوانند **را تيانج** راتيانج
 و راتيانج و رقيقه و رشيد و سحره نيز کويند و آن صمغ صنوبر است و آن ر نوع ۱

راز يانج
 رازنجيل شامي
 بال راکسي کويند

جهت

و غيرت

رازنجيل شامي
 راتيانج

و ساد و لوسوم صند
که سفید بود که آنکه نزدیک
زنده و آن مانند لوسوم
بود

یک نوع سایل بود که منعقد شود و یک نوع صلب بود و بعد از آنکه با تشنجت باشند
و آنرا قلفونیا گویند و بیاری زنگباری گویند و بهترین آن بود و طبیعت آن گرم
و خشک و عیسی گوید گرم است در رسوم و خشکت در اول و مجفف و محلل بود و گو
برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود و ریشها بصلاح آورد با کلنار و عروق و اما
آن و وی سخن اعصاب بود و مصلح آن موم روغن بابی العالم و بدل آن عسلک
البطم است و قدر گویند و بدل آن زفت کهن **رازی** صاحب جامع گوید رازی سوسن
سفید است و چند قول است دیگر هم گوید روغن بزرگ کتانت و گوید روغن سفید سوسن
است و مؤلف گوید رازی کل زنبق است و صاحب منهاج گوید زنبق یا **سوسن سفید**
و هر دو خلاف است اما اگر بگویند که زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد **راس**
الفار الفار سر موش است چون خشک کنند و بسوزانند و بگویند نیک و با عسل ساینند
و برداء الثعلب طلا کنند نافع بود **راس الارنب** سر خرگوش است چون بسوزند و خردکنند
و پایه خرگوش **مداء الثعلب** طلا کنند نافع بود **رانا** یونانی رطبان است و گفته شود **بیش**
مؤلف گوید ماهی کوچک است که از طرف هر موز آورند و در کرم مسیر ماهی شسته خوانند و از آن
ماهیا بسازند پمخان خشک نیز می خورند و طبیعت وی گرم تر از ریبان بود و مهیج
باه بود و معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی مغز کاهو بود **ربرق**
عنب الثعلب است و گفته شود **رب السوسن** عصاره سوسن است در عین گفته شود
در عصارات **ربسل** نوعی اقیانین است لیکن کوبی است و گفته شد صفت اقیانین
رت بندق بندی است و گفته شد **رتبلا** مؤلف گوید حیوان است مانند عنکبوت و در
یزد بسیار باش و آنرا خاکی که گویند و بیاری دلمه خوانند و بترکی بای و از جمله گزنگا
زهر دار بود و لون وی زرد بود و بنیاتی است که یونانی فالنجین خوانند و در فاکفته
شود **رجل الجراد** شیخ الرئیس گوید بقله است که قائم مقام بقله میانی بود و سومند بود
بیسل و طبع وی نافع بود جهت تب ربع و تبها و مطبوعه و مسیح گوید زرب است و مؤلف
گوید تحقیق زرب است و آنرا سر و ترکستانی خوانند و گفته شود **رجل الغراب**
در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون پزند
نافع بود جهت اسهال مزمن و در شکم خاصه اصل وی و یولس گوید اصل چون
بخورند قویج را سود دهد لیکن مضر تی بوی رسد و در دپشت و ران و زانو یا
بخایت نافع بود و اما اصل وی گرم بود و در آخر درجه اول و خشک بود در اول

سوسن سفید
سوسن سفید
سوسن سفید
سوسن سفید

سوسن سفید
سوسن سفید
سوسن سفید
سوسن سفید

در چردوم و شربتی از وی جهت نفوس چون تنها بود از دو درم تا سه درم با شکر کوفته و بخورد
اگر در جوی اخلاط کند نافع بود جهت مفاصل مستعمل کنند پس از یک درم یا یک مثقال شاید
در مفاصل همان عمل سور بخان کنی مضرت **رجل الحماة** شجار است در الف

در ابو خلسا گفته شد **رجله** بقله للمفاصل است و گفته شد **رجل العقاب**

در امر ابراهیل ارجل الزور

و رجل العقق و رجل الزرور و رجل الغراب خوانند و گفته شد صفت هر دو **رجل**

الزور و رجل القلوس نیز گویند و آن قاقلی است و گفته شود **رخسین**

نوعی از بلبل است بشیرازی قره قرط خوانند و این ماسوریه گوید طبیعت آن

روم سرد و خشکست بجهت حموضت که دارد و گرم و خشکست در دووم معده گرم را نیکو

بود و خلیطی بد از وی حاصل شود و اگر شافرازوی بخورد بر کینه شکم براند

رخمه مرغیست که وی را مراد را خوار خوانند و در براخوانند و بشیرازی خور

خوانند زهره وی چون در کوش مخالف بجانند باروغی بنفشه یاد شقیقه جانب

مخالف بمانند و در کوش و شقیقه زائل کند و کودکان را سعو ط کند یا در کوش ایشان

چکانند جهت بادی که کودکان را بود و اگر در چشم چکانند زهره وی بکلاب سفیدی چشم

زائل کند و اگر سرکین وی در شب زن بخورد کتد بچم بیند از او اگر بازیت خلط کند

و در کوش چکانند کرای کوش بر دوزهره وی بر کزندی عقرب و مار و زنبور

مالیدن نافع بود و شریف گوید گوشت وی چون با خردل خلط کند و خشک کند و بجز

کنند هفت نوبت در شب کسی که بر زنان بسته بود کشته کرده و چون بکیند

بری از بال راست وی نهند در پای زبان استن بزاید باذن الله تعالی وانی

زیر گوید پرویی چون نخور کند در خانه کزنده کان نهم بکیند و سرکین وی بر که حل

کند و بر برص مانند طلا کند لون آن متغیر شود و سود دهد و جگر وی چون بران

و سخی کند و با سه که حل کند و کسی که جنون داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت

سه روز چنین کند بیایی صحت یابد انشاء الله و تعالی و پوکت زرد که در اندرون

سکند آن وی با شکر چون خشک سازند و سخی کند و با شراب بیاشامد سود مند

بود جهت هر سخی که باشد و اگر سروی بر زنی که در تخوار زاید بیا و بزندان آسان بزیاد

رخسام نوعی از اججار است و الوان بود و سیاه و خرمی زنگ و سفید زردی بود

و بهترین وی سفید بود شریف گوید سرد و خشکست چون سه روز هر روز یک مثقال

در امر ابراهیل ارجل الزور

اصنام

سختی کرده باشد بجزل نبینند و بخوردند منع دملها بکنند که بر اعضا از بیجان خون جدا کرده
 بود چون بسوزند و سختی کنند و بر جراحتی که خون از وی را و نه بوده با هم پیاشند
 قطع خون بکنند و بصلاح آورد و منع تورم بکنند و چون خلط کنند جزوی از وی
 و جزوی شاخ بز سوخته و بر این طلا کنند و در آتش بزنند تا سرخ شود و چون
 بیرون آورند در آب و نمک اندازند از آن نریزود و از رخامی که تواریخ
 بدان نقش کرده باشند بر سر قبر باستانند و سحق کنند و کسی که عاشق بود
 با اسم معشوق بیاشامد معشوق را فراموش کند البته و صاحب منهای کویه
 گرم بود در دوم و خشک بود در اول سودمند جهت سعه و دانه الغلبه
رشد حرفت و گفته بسیار سی پندان کونید و تره تیزک کونید طبیعت
 آن گرم و خشک بود و لطیف گرمها را بکشد و بادها را تحلیل بدهد و قطع
 باغم بکند و مضر بود بمشانه و مشانه و تقطیر البول احداث کند و اولی آن بود که
 محروم مزاج با کاسنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** پارسی از زیر خوانند و نیز
 قلع خوانند و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت وی سرد و تر بود و
 کونید محو خشک و محرق آن و اسفنداج آن لطافت در وی زیادت بود
 و تبیین و تحلیل و صفت حرف آن در باب الف در آبار که آن سرب است گفته
 شد و اسرب رصاص سود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و قلعی را
 قسطیر و قصیر بر نام خوانند و اگر صحیفه تنگ سازند از اسرب و بر عانه بندند یا
 مگر گاه منع احتلام بکنند و اگر آن صحیفه بر بشور که بر عصب پیدا شود نهند زانها شود
 و هر ماده که پیدا کرد در ابتدا مثل خیار که چون نومی نهند و بندند بکند از دو
 رمهای مقعد که بارش بود و بواگیرد و رمهای قضیب و زهادر و پستان و
 ریشهای مثل سرطان با عصاره که در غایب نریزود و روغن زیت یار و غن کل
 بنه یار و غن مورد چون بوی اضافت کنند و آن صحیفه بدان حل کند و بمالند
 نافع بود و براده آن چون بیاشامند همان علت حادث شود که از خوردن
 مردارند از بستن بول و غایط و ثقل معده و امعا و نفخ در ایشان و
 ضیق النفس تا بجدی که بخناق کشد و ایلاوس پیدا کند و کون وی صافی
 بود و مدوای وی بقی کند و بطبیخ تخم کرفس و شنبه و انجیر و بوره این
 و ماء العسل و غذا اسفند باج و نشانه خللاص وی آن بود که در اربول و

المعشوق
الزوال

رصاص قلعی
رصاص قلعی

حل

و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس گوید چون خشک کنند رصاص نترات یا نیت
 نافع بود همه و رمهای گرم و این زهر در خواص آورده است که اگر باره رصاص در
 دیگر در دیگر اندازد هر چند آتش که در زیر آن کنند گوشتی که در آن دیگر بود قطعا
 بخته نگردد و هر کس که انگشتری رصاص در انگشت کند بدن وی لاغر گردد و اگر در
 در روغن بماند تا رنگ بر آورد و بعد از آن آن روغن بر آن گن طلا کنند هرگز رنگ
 نگیرد و صاحب فلاح گفته اگر طوقی از جصاص بر درختی کند که شکر در آن بود هرگز
 نمروی نیفتد هیچ و نمروی زیادت کردد **رطب** گرم بود در دوم و تر بود
 در اول و کوبند حرارت وی کمتر بود از رطوبت و هر چه حلاوت وی زیادت
 بود و حرارت وی کمتر زیادت بود و اسحق گفته که گرم و تر است در دوم و غذایی
 وی زیاده از غذایی بسن بود و بهترین آن جنی بود و بیرون و بعد از آن زرد
 و رطب نفع در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و مثال انجیر تر و خشک همچون خرما و رطب
 بود معده سرد را نیکو بود و مینی بیفزاید و طبع نرم دارد و سرد مزاج را و رطب
 و خرما مفسد دندان و گوشت بن دندان بود و مضر بود و بجنجه و او از
 و خونی که از وی حاصل شود بد باثر و زود متعفن شود و مصدع و مولد سده
 و مصلح وی بادام و خشکاش بود که با وی بخورند و بعد از آن مغز گاهو با خیار
 بر که یا سلجین **رطب** فصفصه است و چون خشک شود قوت کوبند و علف او با
 کوبند بسیار سی است خوانند و در فاکفته شود **رعی الابل** سفای کوبند و
 آن جنیشی است که دانه وی چون دانه مورد بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت
 آن گرم است در اول و خشک است در دوم و لطیف و شتر چون در وی چرک اندک هیچ مضر
 بوی زرد لیکن سم جانوران زهر دار بود و طبع وی موی را سیاه کند و تخم وی
 چون با نتراب بیاشامند همه گزند کی جانوران سود مند بود و وی مضر بود با حشا
 اعصاب و مصلح وی قرف بود یا سنبل الطیب **رعی الحام** فوسطاریون وفا
 رسطاریون نیز کوبند و آن جیست که تیره رنگ بود بمقدار ماش اندکی بزرگتر
 و چون پوست از وی باز کنند برنگ عکس مقرر بود صلب و بطعم عکس اندکی شیرین
 تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست دارد و کاه و مشک نیز خوانند
 و کاه و نیز نبات دوست دارد و هیچ چیز مانند وی کاه را فرزند نکند و دیونشک نیز کوبند
 و مؤلف گفته نوعی از کرسنه است و در کاف گفته شود **رعی** حیوان دریایی است

در طب
خرما نرته

بهرم

در است در دوم و جانین کوبند در اول

سبب بخوراند
ترکان یورنجو
کوبند و بوعربی
برسم خوانند
و تخم آن است
خوانند صح

در است در دوم و جانین کوبند در اول

در است در دوم و جانین کوبند در اول

و در دستور پیدوس گوید ماهی دریائی است مخدر بود چون بنهند بر بر کسی که صداع مزمن
 داشته با صداع زایل کند و چون بر کمر مقعدی که بیرون می آید شفا می بخشد و اگر بز
 بخورند و آن زیت بر مفاصل مالند در ساکن کند **رعی الحار** گویند رعی الا بل است
 و گفته **رغف** جلنا راست و گفته **رغید** دانه ایست که در میان کبدم
 و آنرا از کبدم پاک کند و مضر بود خوردن او و شیرازی آنرا گویند و بسیار سی حشر
رغوة القمر بزاق القورات و زبد القمر نیز گویند و آن حجر القرات است و گفته شد **رغوة**
الحامین اسفنج است و گفته شد **رغوة الملح** زبد الملح گویند و قوت وی زنیست
 از قوت ملح بود و محلل و ملطف بود **رغوة ماء الملح** زبد الملح گویند در غایت
 حرارت و حراقت بود و باشد که بسوزاند **رق** سلفاه بحری است و گویند سلفاه بری
 و گفته شود **رقاقس** گویند جفت آفریدات و گویند لجه بر بری است و بعضی گویند
 خصی الثعلب و صفت هر یک در باب خود گفته شده است **رقون** حنالت و گفته شد
رقع خش است و گفته شود **رقعه** هر در اوئی که جبر خشکن کند آنرا رقع خوانند
 مثل انجبار و بنیشوم و خاما اقطی و رقع خاص اسمی می است رخ زنگ صلب و طبیعت
 آن سرد و خشکست چون بگویند و یک مثقال از آن در دو بیضه نبرشت سه روز سیاهی
 هر روز این مقدار موافق بود و بی حوسکی را که در بدن پیدا شود بسبب افتادن
 یا زخم یا برداشتن چیز سنگین **رقاع الیمانی** رقع یمانی جوز القی مانند اما
 سردی تکافیه بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت
 آن گرم و خشکست و قوی رطوبات معده و بلغم و خلطها و غلیظ لزج بیرون آید
رقان حیلو انار شیرین بهترین آن بزرگ و شیرین رسیده ملیسی بود
 و طبیعت آن سرد بود در اول درجه اول و تر بود در آخر و گویند گرم بود در
 باعتدال و در وی جلا بود قبض و ملین بود و دانه نوبی با عسل در دگر
 رانافه بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
 سودمند بود و موافق معده بود و بول برانز و عصیر وی چون در شیشه
 کنند در آفتاب نهند تا غلیظ گردد بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کند
 و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گفته اند کبخی دارد و که با
 که نغوظ آورد و محتاج با صلاح نیست از بهر آنکه نفع وی زود بگذرد و کل
 وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود **رقان حامض** انار ترش بهترین

اینها را با عسل در دگر
 رانافه بود و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
 سودمند بود و موافق معده بود و بول برانز و عصیر وی چون در شیشه
 کنند در آفتاب نهند تا غلیظ گردد بد بود و نفخ و ریاح در معده پیدا کند
 و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گفته اند کبخی دارد و که با
 که نغوظ آورد و محتاج با صلاح نیست از بهر آنکه نفع وی زود بگذرد و کل
 وی چون بسوزند جراحت را سودمند بود

بود همه کوشش زیاد که در پوست خضیه پیدا شود و چون بازیت و کوشش مایه کهن
 جدا کنند همه شخ عضله و استخوان مفاصل و تعقد اعصاب نافع بود **رادی قصبه**
 خاک سی بهترین آن بنطی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم سه که در مراره
 بود بکشاید مقدار دانی و گوید بود بنشش و مصلح آن کثیر بود یا قدر **رادی غش الحظاظ**
طیف خاک تر اشیا نه پرستوک بهترین آن بود که در موضعی باشد که بسیار بود اربابا
 و صفت سوختن آن بکیرد کوزه کجی و در روی کند و بکل حکمت کیرد در رتوری که آتش
 نیز بود بنهد یک ساعت و بیرون آورد و سخن کند طبیعت آن گرم بود در اول و
 بود در دوم و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و
 صاحب جامع گوید سوختن وی چنان بود که در یکی مسین سرخ بر آتش نهند
 و سرطانات زنده را در آن نهند و بسوزند تا چون خاکستر شود و بردارند و استعمال
 کنند **رادی تبین الباقلا** خاکستر خوب با قلا که تر بود چون بسوزند و خاکستر
 ضمد کنند یا با لند در حمام آتار خوب سیاه که در بدن باشد زائل کند **رادی**
 بهرج است گفته شد صاحب منهاج گوید آس است و صاحب جامع
 گوید درخت غار و صفت آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود **رادی**
 سر یا بهترین آن بود که از حیوانی معتدل رطوبت کیرند و طبیعت آن گرم و غلیظ
 بود و غذا بسیار دهد و فنی میزاید و مصلح اصحاب کد بود و شریش چون بپزند و
 بمرق آن حقه کنند اما سفلی ترکند و کرده و اعصاب و بدن را نیکو کرده و باه را
 زیاد کند و چون در روی اندک حرارت و بیگت بود و خوردن وی مضر بود بعهده از
 بهر آنکه در غم شود و او لی آن بود که با دار صینی خورند و بعد از آن مصطکی بخاسند
 و سر گویند بهتر از سر برتر از سر آمو بود و برین قیاس فی الجمله غذایی بود که آن
 سخونی داشته باشد و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بر هر چون منم بر وی
 مستولی شود باه را زیاد کند و در ضعیف را کران کند و کسی که معده وی ضعیف
 بود نشاید که تناول کند که قولنج آورد و قولنج بغایت سخت کوشش زبان بیکر بود
 و کوشش خدین غذا بسیار تر دهد و چشم خوب تر بود و زود تر بگذرد و دماغ سرد تر
 بود و زبان باغک خورند و چشم نیز باغک زیاد خورند و کوشش خدین و بن کوشش
 بر که و صعتر و انجدان و خردل خورند و او لی آن بود که پوستها و غضروفها
 چند آنکه امکان بود نخورند اگر آرزو بود غالب با سر که و خردل خورند و ح

گویند گرم و خشک بود

طوبت آن سرد و خشک است

نفع در سردی و از رازان

مغز و کوشش و کوشش

بهر کوشش

بهر کوشش و کوشش و کوشش

دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سر با ما مایه کوچکی نمکسود خشک کرده چون بسوزانند
 همه شقاق که در مقعد و بلاثر ورم کرده و ورم صلب و مانند آن نافع بود و سر مایه
 نمکسود چون بسوزند و بر کزندگی عقرب مالند سودمند بود بغایت **روا پس** حجر المار است
 و گفته شد **رو سنجیح** را سخت گویند و آن نخاسی محرق است بیارسی مرس سوخته بود لیکن
 بیارسی روی سوخته خوانند و بهترین آن مهربی بود طبیعت آن گرم بود در سیوم و
 قابض و مجفف و ملطف بود مسهل آب زرد بود و در خضابات موی استعمال کنند
 و ریشها را پاک گردانند و بصلاح آورد و چشم را جلاد بر و گوشت زیاد بخورد و ریشهای
 بد که در بدن بود منع کند **رو بیان** از بیان است و گفته شد در صفت آن و اهل مهر
 فرید بس خوانند و اهل اندلس قرون خوانند و ابن زبیر در خواص آورده است چون
 بگویند با خود سیاه و ضما کند بزناف حب القرع بیرون آورد و گویند چون خشک
 کرده سخی کنند با فلفل و در چشم کشند شکبوری را نافع بود و ما سر جوید گوید که فرتر بود
 با عدال بینی زیاده کند و شک نرم دارد و بصری گوید پیش از آنکه نمکسود کنند یا کین
 کردد مولد سودا و حکم نیز بود و رازی گوید و بیان دشوار همضم بود معده را بر بود
 و اوی آن بود که مصلح آن بکره و مری و کر و یا کند و بعد از آن جوارش عود و جوارش
 سفر علی مسهل خورند و اگر محر و مزاج بود از پی آن رب انار منعغ بیاشامند و اگر
 و اگر جهت باه نشاید که بر که خورند بعد از آنکه نیک بخت کنند بر و غن کردگان و زرده
 تخم مرغ و پیاز و کند ناقلیه سازند و تناول کنند مسخی کرده و رحم بود و باه را زیاد کند
روش الحار الابی بر کین خر سوخته و خواه نسوخته قطع سیلان بکند خاصه
 چون با سرکه بیامیزند و اگر بر کین تاره بیفشارند و آب آن در بینی کشند عافا
 زائل کند و همچنین چون سرکه بروی افشانند و بپویند میانی عمل کند و سر کین خری که در
 علف چریه بود چون **سرک بروی** خشک کند با شراب بیامیزند و جهت کزندگی عقرب
 بیاشامد عظیم نافع بود و مؤلف گوید خشک کرده وی جهت جرب تر کوفه و بیخه و با
 گوگرد سخی کرده و در روغن کچج خوب آینده و شب مالند و با فداد مثل عسک
 کوفه در حمام قبل از استعمال آب بر اعضا طلا کنند نافع بود **روش البردون** سر کین
 استخوانند و چون دو کنند در شیب زن مشیمه و بچه مرده بپندارد **رو بیا** تر یک
 غلب الثعلب است و گفته شود **روش** ارده خوانند طبیعت وی گرم و تر بود و
 غلیظ و مصلح وی عمل بود یاد و شاب و در صفت سمس گفته شود منفعت آن

رو سنجیح

باه را زیاد کند و غن کردگان و زرده

و چون تر بود بیفت از آن
سنگ کرده بریزند و سر کین
نیز میانی عمل کند

ریب ریویج کوزیم
و گفته شود **ریب** را بیخ است و گفته **ریب** قوت وی مانند حمض اترج
در ازما

و عوره بود و بهترین وی فارسی بود شاخهای سبزه آید از طبیعت آن سرد و خشک است
در دوزم و حرارت نشانده مستی و خمار باز دارد و طاعون و ویار امانع بود و چون

در چشم کشند عصاره وی روشنایی بپذیرد و اسهال صفراوی در حصیه و جدری
را سود دهد و بویا که و غمخوار امانع بود و غشیان ساکن کند و قوت احشای بزرگوار
وی با ارد جو بر جره طلا کردن سودمند بود و مضر بود بسینه و قویج و مصلح وی

اترج در آب بود و بدل وی حمض اترج است یا عوره **ریب** شش خوانند گرم و تر
بود و زود همضم بود و طبیعت بند و غذای وی اندک است با هم دانه با هم و مضر

بود با صاحب کله دروس کویه خشک بود و دشوار بر هضم میشود و مصلح وی آن بود
که بر که و کرو یا بچشانند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها بره و کوفند کوبی

بود و شش بره چون بریان کنن بی نمک رطوبتی که از وی روانه بود چون طلا کنند زایل
خشک که بر اعضا رسیده و بدان ادمان نمایند البته زایل کند و هم این رطوبت
چون بر قوباء خشک بماند نرم کرد اند و شش مضر بود بمعده و آلات بول و مصلح

وی حب الاثر و شکر بود **ریب** الثعلب شش رو باد چون در سر که عضل خون
یا ساند زبوی و ضیق النفس را سود دهد خاصه چون گرم بود و شش گرم تر نمایی عمل

کند و منع تورم آن نیز بکند **ریب** الحمار الوحش شش خرد که چون خشک بکنند
و بکوبند و بیاشامند سودمند بود جهت ضیق النفس و مرفه **ریب** البحر

قلومن بلا سیوس آن چیز است که در ساحل دریا با شامند آبکینه چون تر بود و
چون سخی کنند و ضماد کنند بر نفس نافع بود و اگر در دست و پا شقای که آن

از سر ما بود ضماد کردن سود دهد **ریب** الحقان در لغت بعضی از عرب زعفران
گویند و گفته شود **ریب** الحنزیر و الجمل شش خوک و شتر چون بسوزانند

و رماد آن بر سخی که حادث شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر سوخته
با عجنان گرم بر آن نهند سود دهد و شش گرم نمایی عمل کند و منع تورم آن نیز

بکند و خاکستر شش خوک چون بر جرب ترا نشانند نافع بود **ریب** الحان سلیمان
جسفر نام و جاموس سلیمان نیز گویند و نبات وی در کوهستان فارس و اصفهان
یا مانند شبت تر و ورق وی مانند ورق خطیب بود و ققاج وی کوچک

و گفته شود ریویج کوزیم
در ازما
و گفته شود ریب را بیخ است
در دوزم و حرارت نشانده
در چشم کشند عصاره وی
را سود دهد و بویا که و غمخوار
وی با ارد جو بر جره طلا کردن
اترج در آب بود و بدل وی حمض
بود و زود همضم بود و طبیعت
بود با صاحب کله دروس کویه
که بر که و کرو یا بچشانند
بود و شش بره چون بریان کنن
خشک که بر اعضا رسیده و بدان
چون بر قوباء خشک بماند نرم
وی حب الاثر و شکر بود ریب الثعلب
یا ساند زبوی و ضیق النفس را
کند و منع تورم آن نیز بکند
و بکوبند و بیاشامند سودمند
قلومن بلا سیوس آن چیز است
چون سخی کنند و ضماد کنند
از سر ما بود ضماد کردن سود
گویند و گفته شود ریب الحنزیر
و رماد آن بر سخی که حادث شود
با عجنان گرم بر آن نهند سود
بکند و خاکستر شش خوک چون
جسفر نام و جاموس سلیمان نیز
یا مانند شبت تر و ورق وی مانند

بود و بر طابقت و چون طلا اندکند با جلا و شیر موافق نقرس بود و چون بر
 ناخنی که جنبید چسپانند زود قلع کند و مویر غذا از یاده دهد از آنکو
 دهر و جلاء مویر زیاد از جلاء انجیر خشک بود و اطلاق وی کثیر از اطلاق
 وی بود غیر از آنکه مویر موافق تر از انجیر خشک بود بحد و بدل آن کشمش
زبد الجبل میوزج است و گفته شود و صاحب جامع گوید حب الرکن است و این سهوا
 حب الرکن گفته شد و صفت میوزج گفته شود و بشیرازی میوزج گویند **زبد البحر**
 پیاهی کف دریا خوانند و آن بیخ نوع است یک نوع بشکل سفنج فربه و کثیر بود و بوی
 ماند بوی ماهی بود در اصل دریا بسیار یابند و نوع دوم بشکل مانند ناخن چشم بود
 یا کفنج و بسیار تجویف بود و بوی وی مانند طبلت بحری بود و سیوم بسکل کرم بود و وی
 را میلسون خوانند و بشیرازی کرم ایوب خوانند و نوع چهارم بصوف جرنک ماند بسیار
 تجویف سبک و مؤلف گوید آن سفنج است و گفته شد نوع پنجم بشکل مانند قطر بود وی را
 بیخ بوی نبود و باطن وی خشن بود مانند قیشور و ظاهر املس و بهترین آن وردی بود
 که بزردی مائل باشد و طبیعت آن کرم و خشک بود در سیوم و گویند تر بود ادا العطب را
 نافع بود و چون بسوزانند و با شراب سرخ رنگ که قوام آن رقیق بود برد ادا العطب طلا
 کنند موی بر ویانند و خنازیر و جرب و قوبا و بهق و هر علتی که در جلد با اثر و سدا شود
 جمة آن سود مند بود چون با موم و روغن گل استعمال کنند و بشیره را صافی کنند و کلف
 سیاه و اثری که در روی و لثمه اعضا پیدا شود زایل کند و نوع سیوم از وی **حسره**
 البول و نک کرده و عمل که در زمانه بود و تر در کرده و استقوا و در دسپرز را سود دهر
 و حیض براند و باقی انواع آن منافعه های دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلاء در آن
 برهد و موی برداء العطب و یانند و یک نوع همت که سفید بود و طبیعت وی کرم
 بود و تیز و خشک در دوم جلاء چشم دهد و تحلیل آثار ترینه و قلع آن کند و مقوار
 مستعمل از زبد البحر از آنکی تاد و دانکی مفز بود بسر و مصلح وی کثیر بود و بدل
 زبد البحر بوزن آن حجر العقیشور بود اگر خوا که وی را بسوزانند در یکی کلی یاخته
 نهند و سردی بنهند و شکاف آن بگیرند و در تون حمام میان آتش بنهند پس
 چون پخته شود بیرون آورند و بردارند از دیک و بوقت حاجت استعمال کنند
 و اگر خواهند که غسل آن کنند مانند اقلیمیا مفسول کنند **زبد البحیره**
 یونانی آذرنی و آذان افسیون و آذرنی و آذر افسیون نیز گویند

ابوالحسن
 به این
 از این
 و این

انواع
 که در کتاب
 چون با نمک و شراب
 زبد البحر
 که در
 که در

و بر یابی غافرا و آن کرد بر کرد فی جمع شود و در دریا مانده شود و در میان فی و
 گیاه یا بند و لون وی مانند جراسیوس بود و بشکل زبد البوات و بسیار سوراخ
 دارد و طبیعت وی در درجه چهارم گرم بود و نشاید که تنها استعمال کند و باید که
 ادویه با وی خلط کند که حرمت وی بکند و قوت وی و اگر محتاج بود از جهت
 بیرون که استعمال کند از جهت اندرون احتراز واجب دانند بسبب شدت
 قوت که در رویت و دیسفوریدوس گوید جهت جرب ریش و کلف و قویا
 و پیریا و مانند آن بغایت سود دهد و فی الجمله و ای حیاد بود و نقل
 مزاج بد که عارض شود در اعضا باز خراجی نیک کن و عرق النار اسود
 دهد و رازی گوید چشم را جلاد دهد و ورم پستان را لیل کند چون بر آب
 که از نبد از آن کوفته باشند و بدان طلا کند **زبد القرم** حجر القواست
 و گفته شد **زبد** پیارسی مسکه گویند پیش رازی نمشک بهترین آن تازه بود که از
 شیرش گیرند و طبیعت وی گرم و تر است در اول تری وی زیادت بود **منفخ**
 و محلل بود و اگر بر بدن طلا کند بدن را فریه کند و غذایی وی بر دهد و جراحی
 اعصاب را سود دهد جهت دندان رستن و بلمه و رمهای که در بدن بود **نصف**
 دهد و چون با عسل خلط کند لبق کند سودمند بود جهت خونی که از شش حاصل
 شود و اصحاب الجنب را و ورم شش را بغایت نافع بود و بدان حقیقت کردن و
 و رمهای صلب حار گرم با **سود** دهد و ریش روده و اگر بادیه بود که نافع
 جراحیها بود که در اعصاب و حجب و مانع و فم شانه باز دید آید سود دهد و ریشها
 پاک گرداند و گوشت آن و چون بر کزنی اقی نهند سود دهد و زهر یا بکند و فر
 سرد خشک را بغایت نافع بود خاصه چون با شکرو بادام بود و ذات الجنب
 و شش را نافع بود و منع خون و قذف ماده بکند چون بکیرند از وی پانزده
 درم و با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسمم بود و مرخی معده و مصلح وی
 فایند و قند بود و مصلح چیزهای قابض بود و وی نافع بود جهت خشونت خلق
 و قویا و ضعف خشک و شش چون بدان بمالند سود دهد و حرقه شاز را مفرغ
 بود یا با بیضه نیم برشت و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در
 بعضی بدل تخم و دغان وی یعنی دودوی چون بکیرند از چراغ مانند **سود** بران
 طریقه در ادویه چشم مستعمل کنند محقق و قبضی اندک در وی بود و قطع سیدان

شاد
 بکیر
 کون

زبد مار کرم
 در این
 زبد
 در این
 زبد
 در این
 زبد
 در این

که در

برواند
زرد بکند

قذفی کردن

منفخ

باید در وقت
بهدار

ماده چشم بکند و در ایشان پاک کرده اند و زود بحال صحت آورد **زباد** نوعی از طبیب است
 و آن عرقیت از میان هر دو پای جانفوری گیرند که از کربه بزرگتر بود اما سروی کوچکتر
 بود و آنرا زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم و معتدل بود و در رطوبت و
 در بیوست و بوییدن آن و مالیدن صدراع هر دو درد شقیقه و زکام را نافع بود
 اگر یک قیرا طرده درم شرابی که مفرح بود بگذارند و بیاشامند خفقان زایل کند و
 ضعف دل را و درین عمل بغایت کمال بود و اگر زنی دشوار از اید یک درم از وی
 بایک درم زعفران درم بی مرغ فربه کند و بیاشامند زایل شدن بروی است
 کرد **زبل** بیارسی زبل سرکین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان
 و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبها و مسخنی و محف و محمل
 بود و مجموع در مفصل گفته شود **زبل الاطفال** آنچه در اول از طفلان
 بیرون آید چون بستانند و خشک کنند و سخی کنند با پنجه آن و روق ما بینا
 و پنجه آن نبات در چشم کشند بسیدی **چشمک** که در چشم با زبل کشند در چند
 روز و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفلی گیرند که محفوظ باشد از تخلیط
 و بعسل بپوشند و بدان خشک کنند خنق و در بجز نافع بود و یاد حلق دهند همین عمل کند
 و همچنین کسی که تورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج بقصد
 باشد از خنق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل معجون کند و بر حلق وی
 طلا کنند بغایت کمال نافع بود و موجب و باید که غذای کودک را روزی تر مس
 بانان توری دهند سه روز پیامی و غذای ماعتل در روز چهارم زبل
 وی بستانند خشک کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای
 وی گوشت مرغ و در زاج پخته بآب بود سودمند باشد و باید که از غذای بسیار
 در از رطوبت در وی بود نگاه دارند زبل ایشان در فعل قله بتن مانند زبل کلاب
 بود و زبل اطفال بزرگترین تریاق کسی باشد که پیکانی زهر دار طمانند باشد و زبل
 انسان چون خشک کنند با شراب یا عسل بیاشامند سودمند بود جهت پنهان دانه و کربه
 جانوران و ادویهای کشنده و برقان نافع بود و قطع اسهال بکند و چون سخی
 کنند بر موضع عقبه یا شند زایل کند **زبل اللقلق** زبل لقلق یعنی سرکین لقلق
 چون بیاشامند مصروع را سود دهد **زبل الجراد** سرکین ملخ نهی و کلف را
 زایل کند **زبل الحردون** و **الزردک** سرکین عضایه لون را نیکو کرد از طلا کردن

بزرگ خراش کرده و شراب
 که اندک مزاج داشته
 در روز

زنبیل الحطاب

زنبیل الحطاب

زنبیل الحطاب سرکین پرستوک خوانند سبیدی چشم زائل کند برین آن بود که از سبکی گرد که
استخوان خورده باشد روان یا غسل نافع بود ریشهای کهن و خشک بران کردن خنای را
زائل کند و جهت دفع اسهال اشامیدن با شیر سودمند بود و خاصه ذوستطاریا اسهال
دم بود جهت قویج بران جفت کردن با آب گرم نافع بود و دیسقورید و کویدر سرکین
سک چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستاره و خشک کنند در سایه و با شراب بیاض
یا آب شکم بنیند و سرکین سبکی که استخوان خورد باشد آنکه سفید و خشک کشته بنود آنرا
خشک کنند و نگاه دارند و چون استعمال کنند جهت ورمی حلق و خنای سخی کنند با ادویه
که نافع بود برین زحمت و اگر با ادویه که مخلل بود خلط کنند و رها بکند از **زنبیل اللب**
بهترین سرکین کرک آن بود که از خار گیرند و سفید بود و در وی استخوان و موی باهر و قویج
را نافع بود خاصه که آن کرک که استخوان خورده باشد در غایت کمال نافع بود و عجایب و محراب
بود و اگر نزدیک خار صره بیاورند زمین خاصیت دهد و اگر در پوست ابل یا دینب کیند و سیاو
بر سیاهی که از چشم کبشی که بعضی از وی کرک خورده بود نیکو تر بود این مرض **زنبیل اللب**
بهترین آن بود که از زرزور گیرند که برنج خورده باشد قویا و بهسق و کلف را سود دهد و چون
بلعاب دهان بر کشند و بر نایل طلا کنند و نایل شیرازی کوک خوانند **زنبیل الرخ** سرکین در
خوار چون در شب زن دو د کنند بچ بنیند از دو چون با زیت بیامیزند و در گوش جگانه
کرانی گوش زائل کند **زنبیل الحمام** سرکین کبوتر که مزار نیمه سرکینها بود سودمند بر هر مرضی که در
بازو و با آرد جو آمیختن محلل بود و با سرکه چون بیامیزند خنای را سودمند بود اگر غسل
و بز رگتاز خلط کنند و رهای صلب منفر که داند و خشک ریش چون که حادث شود با
زیت بیامیزند سوختگی آتش سود دهد اما سرکین کبوتر که در خانها و بر جهاد از زیت
گرم بود و سرکین کبوتر صحرایی و کوهی حدت وی سخت تر بود و بر کین کبوتر در
بسیار در ضمه استعمال کنند خاصه چون تخم حرف کوفته و بجزه با خردل بیامیزند و مستعمل
کنند در ضمه ای سرد که احتیاج بسختی بود و قویا و در در مفاصل و سعفه
و در دشکم و در دگرده را نافع بود و چون با آرد جو بیامیزند و در آب بنزند
و با سرکه و غسل بنزند و ضمه کنند بر دینل و خنای را و رهای صلب بکند از
و با صلاح آورد و چون با آرد جو بیامیزند با آب بنزند و اندکی قطران
اضافه کنند و با هم سخی کنند تا مانند هم گردد و بنهند بر برص در خرقة
کتان تازه و یکم روزها کنند و بعد از آن بردارند و دیگر بار از نو بنهند

کلیسا
خواهند که

زنبیل الرخ سرکین
با کنگره و زایل کننده کلف
از بود

سرد

سودمند بود و چندان این عمل بکنند که زایل گردد و اگر باک بریزند و کسی را که عمر طول
 بود در طبع آن نشیند بغایت نافع بود و جهت در دقتیقه طلا کردن نافع بود
 و چون با سرکه برستقی طلا کنند سودمند بود و همچنین اگر کسی که بیاض باشد
 و سرکین کبوتر سرخ چون دو درم با سره درم در جینی بیاض مانند سنگ کرده
 بریزند چون بسوزند در خرقة کتان تا مانند خاکستر گردد و بازیت بیایزند
 و بر خنکی آتش طلا کنند نافع بود و کوبند سرکین کبوتری که بزرگتان خورده باشد
 سنگ کرده بریزند و این حرکت و سرکین کبوتر خفته و قویج را نافع بود **ذیل**
الفیل چون زن به رسم پاره بخورد بر کبره کز آستن نشود و اگر بخورد کند
 صاحب تب کهن را سودمند بود **ذیل الدجاج** سرکین مرغ اگر دود کند
 سودمند بود جهت درد دندان و موافق کسی بود که قطر کشنده واد و بیاض
 کشنده خورده باشد و اگر با سرکه یا با شراب بیاض مانند قویج را یکشاید
ذیرجد نوعی از زرد است و طبیعت آن سرد است در دوّم و خشک است در اول
 و با صره را قوت دهد و دیگر منافع در صفت زرد گفته شود **ذیل القواریر**
 مسخونی است و گفته شود **ذیرجول** کثوت است و گفته شود **زجاج**
 پیارسی بکنند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک در دوّم موی بر ویانند چون
 باروغن زینت طلا کنند و در قبضی و لطافتی بود در دوّم و سفیدی چشم
 زایل کند و روشائی بفراید و چون بسوزند در عمل قوی بود و آنچه سوخته
 و سخی کرده سنگ کرده و مانند بریزند چون با شراب بیاض مانند و اگر غیر محرم
 کند باید که بغایت سخی کند و استعمال کند و صفت سوختن وی در کوزه آهنکان
 نهند و بدمند تا نزدیک که آختن پس بیرون آورد و در آب قلی اندازد و
 بعد از آن سخی کنند سنگ و مستعمل کنند **ذیرجد و ارست** و گفته شد **ذیرنیاد**
 بزبان هندی چور خوانند و بزبان اهل مکه عرف الکمافور خوانند و وی بیخ است
 که از وی بوی کافور آید چون تازه بود و به لفظی دیگر سطرک خوانند و در طعم
 وی تلخی بود آنچه در تری بکار در پاره کنند و بجز شاند تلخی در وی مکر نبود
 آنچه پاره نکرده باشند تلخ تر بود و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در دوّم تا سیوم و کوبند در اول محلل ریاح بود خاصه در ارحام و بدن را
 فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکنند چون در دهان گیرند و قی بپند

ذیل الفیل
 عمل کند که سرکین و میکنند
 ذیل الدجاج
 سرکین مرغ اگر دود کند
 ذیرجد
 نوعی از زرد است
 ذیل القواریر
 مسخونی است
 زجاج
 پیارسی بکنند
 ذیرنیاد
 بزبان هندی چور خوانند

و کوزه کنی جانوزان را سود دهد تا بجدی که نزدیک بجد و او بود و شکم بیند و مفرغ
 و مقوی صلیخ خود بود خاصیت قوت قبض تلطیف و از ادویه تریاقا
 کبار بود و مقوی روحی بود که در جگر باخ و مسهل سودا بود شربتی از وی بکبار
 باشد و بول براند و سود مند بود جهت مرضهای سوداوی و خفقان
 دل و فساد فکر و غم و وحشت و در بیشتر منافعا مانند روخ بود و معده
 تر را خشک کرد اند و چون در دهان گیرند و بدان ادمان کنند در دندانی را
 نافع بود و نگاه دارد و بوی بد از دهان زایل کند خواه که از رخی بود و خواه
 که از غذا و این زیر کوبید چون بکوبند تر در شیب یا با الندی علی که در سر بود
 ببرد از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بکند و باز نکند
 و اگر صاحب داء الفیل طلا کنند بر حقوی که بشیرازی کوه کوبند و اگر یکم زردست
 بزرگ از وی چون سوراخ کنند و بیاویزند بر حقوی کسی که شوش منقطع شده
 یا شراز علی که آنرا از طبیعی بود بحال صحت باز آید و انتشار حاصل کند و سیفو
 کوبید نافع بود جهت ترخ کردن کان و عرق النسا و نقرس و قویج و فالج و جرب
 کوه کا نوزاد در دم با عمل برشند و طلا کنند خند نوبت که زائل کند و جالینوس
 کوبید در دور کین و حقوی و عرق النسا و فالج و نقرس و صرع که کسب آن رطوبتا
 بود چون با عمل بیامیزند نافع بود و صاحب منہاج کوبید بسیار خوردن وی
 مضر بود بدل و مصلح آن فویج بود و صاحب تقویم کوبید در مداوی کوزه کنی جانوزان
 و ریاح غلیظ یک وزن و نیم آن در روخ و چهار دانگ وزن آن طر حشوق
 بری و نیم وزن آن دانه اترج است و کوبند بدل شیطیح و راست **زرین درخت**
 کوبند درخت اترج است و مؤلف کوبید درختیست که در ولایت کازرون بسیار با
 خاصه در شاخه و ورق وی مانند ورق زیتون بود و کل وی قرص آینه
 زرین بود و در وقت انکورشیکند و ورق وی چون بکوبند و عصا
 آن بیاشامند با مینج عرق النسا و عمر البول و طشت را نافع بود و خون بسته
 مانند بیرون آورد و کوزه کنی جانوزان را سود دهد و وی مضر بود بنماد و مصلح آن
 حب الاس و بلوط بود و بدل آن بوزن آن قنطاریون بار یکست و بوزن آن
 تخم خیارزه و بوزن آن حب اترج و کوبید بدل آن نیم وزن آن زعفران است
ذراوند مرصیح ذراوند مدور خوانند و معروف بشامی و وی ماده بود

مصلح وی بنسب الطیب و نبات بود و بر آن را زنی کوبید

بنام مزه

مشتمل بر
 زرد آمل
 ریاح
 مصلح

۹۴

بسیار می زراوند کرد گویند و بهندی چو گویند و زرباد نیز گویند و بهترین آن بود که لون زعفران بود
 و بغایت فربه بود و طبیعت آن گرم است در آخر دوّم یا اول کیسوم خشکست در دوّم و وی اقوی
 بود و گویند گرم است در دوّم و خشکست در کیسوم و الطفا از طویل نافع بود در همه خصلهها از زرد
 طویل نافع بود جهت بهو و صرع و وسواسی و فواق و نفق کس چون باب بیاشامند مقدار در دم
 و سود مند بود جهت که نزدیکی جانوران و ادویه قمار و جذب میلی و شوک و سهام چون صفاد
 کفک بکنند و از اعضا بیرون آورد و بهت را سود دهد و دندانرا اجلا دهد و دفع اخلاط بلغمی
 کند **بهر پاک کردن** و قوت سمع به بهر و ریشهای به پاک کرد اند و گوشت
 برویاند و چرک گوش پاک کند و خرم و سپرز و و قال عضله و درد پهلو چون بیاشامند
 بغایت سودد بهر و دماغ و معده را از اخلاط به پاک کند و درد سر و شقیقه که از نزد
 با سودد بهر و برقان صفراوی و بلغمی چون با غسل بیاشامند و درد و رگین و
 عرق الحنق و غیره و فبال و درد های مزمن کهن شده را نافع بود و صاحب نهماج
 گوید مضر است سپرز و مصلح وی غسل است و صاحب تقویم گوید مجفف اعضا بود
 و مصلح وی روغن کند و و نغش بود و مقدار استعمال یک مثقال تا دو درم بود بدلی وی
 بوزن وی زرباد و دو دانگی آن بسیار و نیم وزن آن قط و استخنی ن عمر آن گوید
 بدل زراوند هر جرح و یک وزن و نیم زراوند طویل بود و گویند بدل آن را گند
 و گویند بوزن آن زراوند طویل یا نیم وزن آن ریونید چینی است **زراوند طویل**
 شجره در ستم خوانند از سطلوخیا و از سطلوخیا نیز گویند و اهل اندلس مسقطاد و مسقطان
 نیز گویند و یونانی ذکر خوانند و در قطیطیس نیز گویند و وی تر بود و بهترین آن هم رنگ زرد است
 بخند زراوند هر جرح بود و سبتر تر از آنکشت تر و طبیعت آن گرم است در کیسوم و
 خشکست در دوّم و گوشت برویاند و جهت صرع و کزاز اشایدن بغایت سود
 دهد و لون را صافی گرداند و سینه را پاک گرداند و احشاد نافع بود و ریشهای
 زعفران شده با صلاح آورد و دندان و بین آنرا پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود
 و اگر کوفته بپزند بر که طلا کنند بر سپرز بغایت نافع بود و اگر با کنگبین بیاشامند
 همین عمل کند و سود مند بود جهت بواکیر و شیخ و استرخاء اعصاب که از املا
 بود و اگر دو درم بیاشامند و صفاد کنند بر که نزدیکی عقرب و همه جانوران و ادویه
 قمار بغایت سودد بهر و چون با قفل و در بیاشامند کفپار پاک کند از فصول
 بسته که در رحم بود و حیض براند و کچه بیرون آورد خواه مرده و خواه زنده

مسح معنی آن
 شوک خار است

غلط
 زراوند طویل بند
 بزجور گویند

سبز تر از این
 زراوند است
 و زراوند صفراوی
 است

فره گیرند و سرد گردانند و سخی کنند و بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند
 رجل البراد خوانند و این اسم بران نهاده اند که مشابه آنست و بهندی آنرا
 برنج خوانند و پیاری آنرا سر و تر گستان خوانند و طبیعت آن گرم و خشکست
 در آخردوم بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرباد بسبب عطری
 که در ویست و تلطف و قبضی تقوی و تفسیح زیادتی از وی بود چون
 کما یا آب و روغن بنفشه سعو ط کنند در دگر که از سردی بود
 سودمند بود و در قوت مانند سلیم بود و کبابه و معده سرد را و حکم
 ضعیف را سود دهد و وجاع اعصاب را نافع بود مجموع و محلل
 باد باشد که در بدن پاره شود و شکم بندد و مصلح وی جلاب نیم گرم بود
 و بدل وی دارچینی بود گویند سلیم یا کبابه و گویند بدل آن پهل است
 و گویند بقوت جوز بواسطه لیکن لطیف تر ازوست **زرنک** زردک
 آب خنک است و صفت آن در عصفه گفته شود **زری** راقه مبارک
 است بزبانی سریانی و گفته شد **زر قوری** رجل الغراب است و گفته شد
زرنیج ریبا است و گفته شد **زر قون** سلیقون گویند و آن اسبغ است
 و درین صفته برنج گفته شود **زراقه بالنار** اسم مرغیست که در بغداد بشکل
 حیوانیست که آنرا سترگما و پلنگ خوانند و در خواص حیوانات صفت وی گفته
 آید گوشت وی غلیظ بود و سود آنکیز **زری** کل نباتیست که در کوهستان
 جوزجان می باشد و پیاری و شیرازی آنرا اسفک خوانند و جهت زرد
 صباغان استعمال کنند **زعفران** خوانند و جساد و ریهقان و کرکم و شعور
 الثکاب و خلوق و بهترین آن ناره بود که بغایت سرخ رنگ و تیرنوی بود و از ولایت فارس
 از کوه کیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع زعفران است و بعد از آن خراسانی است
 که معروف بود به پلنگری بعد از آن رود آوری و زعفران فرنگی که آن مشهور
 بمهری بیشتر قلب باشد و طبیعت زعفران گرم است در دوم و خشک است در اول
 و فوکیس گویند گرم است در سوم و خشک است در اول و در وی قبضی بود
 و محلل و منضج بود و عفت بلغم بود و مقوی احشای و لون را نیکو گرداند و چشم
 را جلاد دهد و تاریکی جلاد دهد زائل کند و آب رفتنی وی باز دارد و چون با شیر زنان
 در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود و بیاشامند جهت در دانه زردی

از آنرا که
 برین گویند و
 در اول و
 در دوم و
 در سوم و

از آنرا که
 زری را و پلنگ

از آنرا که
 زعفران است

نافع بود و فرزند و ضناعات از وی چون مستعمل کنند در جسم و مقدر اینکو بود
 و وی مقوی دل بود و مفرح و منوم و باه را برانگیزد و بول براند و سده جگر کشاید
 و چون بازده تخم مرغ زنی که دشمنوار زاید بیاشامد مقدار در دم در دست
 بار بندد و این مجربست صاحب منهاج گوید یکدرم تمامست و چون با اثر بیاشامد
 بغایت مسی زیاده کند و تفریح بخشد تا بخدی که گاه باشد که از غایت فرج
 بدیوانگی کشد و وی داغ معده بود بسبب عفوصتی که باشد او را و مقوی معده
 و جگر بود و مقوی الت نفس بود و قوت پشم بدید و در درد و رکن و ر
 کتین را نافع بود که سبب آن از بلغمی شور بود و در راهای گرم که در حق کوش
 باشد و جگر چون طلا کند نافع بود و اگر بادیه خلط که نفوذ آن ادویه از جمع بن
 بکند و در سردی بود و شقیقه را سود بود و اصل وی چون با اثر بیاشامد
 بول براند شربتی از وی نیم درم بود تا یکدرم و اسحق گوید مصر بود به شش و مصل
 وی اینسون بود و منصور زی گوید وی مصدع بود و مغثی بود و مصلح وی عصاره
 زرشک بود و صاحب منهاج گوید وی مصدع بود و منظم حواس بود چون
 سه مثقال از وی با آب بیاشامد کشنده بود تفریح و مسیح گوید بمضم
 طعام بکند و رازی گوید اشتها و طعام ببرد و مغثی بود در خواص آورده است
 که در هر خانه که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل وی بوزن
 وی دانه ابرج و دانگ و نیم آن سنبل شش یک آن قشور سلیمه و صاحب منهاج گوید
 بدل آن بوزن آن قط و دانگی و نیم آن قشور سلیمه و گویند بدل وی بوزن وی از
 خلط و نقل روغن وی بود **زعرور حبیبی** تفاح بری خوانند و کج نیز گویند و
 ارونیاد و ثلاث و جیات هم خوانند و درخت وی رانگ گویند و زعفرور شریازی
 کیل خوانند و جالینوس آنرا ایلون خوانده است و بهترین آن سرخ بود و انبستانی
 است و گفته شود اما کیل زرد طبیعت وی سرد و خشکست و قابض بود و
 قابض تر از سنجید معده را اینکو بود و شکم بندد و بول ببندد و مکن صفرا
 و خون بود و قی باز دارد و قوت معده و جگر گرم بدید و صاحب تقویم گوید
 غذا بدن بدید و مقوی و مسمن بود و قوت پشت بدید و داء الفیل را نافع
 بود لیکن مصدع بود و مریخی معده بود و مصلح وی کلشکر بود و صاحب منهاج
 گوید مقدار سه درم در مداوا مستعمل بود و گویند مصدع بود و قویج آورد

ف
 اینست که در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

قط بود و بوزن

بایلیون

در طریقی با او قوع و اینست که با چکد و آوار و غنی زفت خوانند چون با او در جوف خاد کنند
 بر آء العلب موی بر ویانند و اگر بر خنایز نهند سود دهد و منضج اخلاط غلیظ بود در بر
 ناضج برود و ملین و رمهای صلب بود و قوبار از ایل کند و کینه را پاک گرداند چون با
 بخورند و اگر بر ریش چهار پایان و جرب ایشان بنید ایند سود دهد و اگر خند نوبت بر
 که خواهد طلا کنند فر کرده اند و اگر بر شقاق یا بی طلا کنند سود دهد و منضج نقت دم بکند
 و مسهل بود و تشریف گوید چون زفت بر حقه کند که نزدیکی عقرب و مار را نافع بود
 میان سر بر آشنند کسی را که حلقی خورده باشد و سر را بدان روغن یا بر آن جرب
 علق بیرون آورد از حلق و صاحب منہاج گوید چون در دم از روغن وی با غسل
 بیاشامند تریاق زهرها بود و بر کزندی افعی طلا گوید سود دهد و در خان وی
 مژه چشم بر ویانند و ریش آن زایل کند و در قوت مانند در خان کند بود
زیتون بزبان اندلسی غناب است و گفته شود **زلاب** شیرازی است
 و جلیقی نیز گویند و آن بسک ترا از قطایف بود زود بضم شود و سرفه ترا سود
 او در بر طوبت ترش کینه و مولد سمخوت بود و مصلح وی آن بود که از وی سکنجبین
 خوردند یا انار میخوش و سکه جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر وی تنگ بود
زرد در سطوط الیس گوید زبرد است و زرد در یک جدا نیستند هر دو یک
 جنس اند و در معدن زرا از معدنی خیزد و طبیعت وی سرد و خشکست و خالص
 وی چنان است که چون بیاشامند بوزن نهمت جواز کزندی جانوران زهر
 و سمهای کشنده خلاص میبندد و موی نیز زد و پوست را نماند و صحت یابد و اگر
 از وی کردن بندی سازند یا نیکینی دفع صرع بکند و چون پیش از زحمات
 آن نگاه داشته باشند و بر کودکان خورد چون بیاویزند دفع صرع ایشان بکند خاصه
 در آن زمان که بزاید و این ماسویه گوید سود مند بود جهت خون رفتی و اسهال چون بیا
 شامند یا با خود بیاویزند دفع صرع از ایشان بکند و مجمول گوید زبرد چون حل کرده
 بیاشامند جذام را نافع بود و در خواص آورده اند که چون افعی نظر بر زرد فایق از او
 آب از چشم وی روانه گردد و آنکه گویند چون چشم افعی بروی آند کور شود خلافت
 و چون سخی کند و باد و به جهت ضعف استعمال کند بجايت نافع بود و ادمان نظر بر آن کردن کند
 چشم زایل کند **زکامج** مرغیست که بر آن صید کنند و پارسای آنرا چرخ گویند تشریف گوید
 کوشت وی خوردن و مداومت بر آن نمودن و ضعف دل و حفاق را نافع بود و زهر

زلاب شیرازی
 زیتون
 زرد

مغرب زمین

بما که پیش از آنکه زردی
 عمل کند میان منہ از زردی
 م

وی در کلهای چشم کشته تاریکی چشم و شکوری را زائل کند و سرکین وی چون تر کلفه و نمش
 طلا کند زائل کند **زنجبیل** بهترین آن صینی بود که لون آن بزرگ و زردی و سبکی طبیعت
 گرم است در آخر سیوم و خشک است در دوّم و این ماسویه گوید گرم است در آخر سیوم
 و تر است در اول سودمند بود جهت سده که در جگر پیدا شود از سردی و تری و مجامعت
 را قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سرد را
 نیکو بود چون بعسل بپزند و بادیهای قوی بیاشامند و جالینوس **کرم قالیچ** و **لقوه**
 و انار را نافع بود و مجموع **کرم** که از سردی بود نافع بود و قوی گوید عرق النساء و عرق
 و فالج و خدر و جمود و سردی و اخلط بلغمی بدر نافع بود و دیو جانس گوید کرمها
 بکشد و بیخ امعاء را نافع بود و در دسر و شقیقه که از سردی باشد و چون سخی کند و بروغن
 خیزی بر صدغین طلا کند نافع بود چون دو درم از وی با قند باب گرم بیاشامند مسهل
 اخلاط مزاج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی از چشم زائل کند و خوردن وی
 حفظ بفراید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و کزندی جانوران زهر دار نافع
 بود و تری معده نشف کند و مینی بفراید و بلغم و مره و سودایمرون آورد و مقدار
 دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر بود بجلق و مصلح آن عسل بود و بدل وی بوزن
 وی دار فلفل بود یا فلفل سفید و گویند بدل وی یک وزن و نیم را گس بود و گویند
 بدل آن عاقور قرحا بود **زنجبیل الکلاب** ورق وی مانند ورق بید بود اما باغی
 زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهر آن
 گویند که سکر را بکشد و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک در اول و چون
 گرم بود بگویند یا تخم وی بر کلفه روی و نمش کهن طلا کند زائل کند و اگر بر رویهای
 صلب ضما کند بکند زانند **زنجبیل العجم** اشترغاز است و گفته شد **زنجبیل شاهی** و **زنجبیل**
 بلد را سست و گفته شد **زنبق** کلیت سفید که اندرون وی شاخک زرد دارد و قرآن
 شاخ که کل بر سردی است یک کز باثر و زیادت نیز باثر و کوتاه تر نیز باثر و بهر شاخ چهار یا پنج
 یا شش تا ده زیادت نیز و کل وی بوسی عظیم خوش دارد و برک شاخش مانند برک مورد بود
 در از تر و برک اصل وی مانند برک طابنی بود لیکن سبز بود و صاحب جامع گوید زنبق هودقن
 لمر با بایا سینی و خطا و فاحش کرده است و صاحب منهاج گوید که نزد دیگر گفته ام که زنبق هودقن
 السوسن الابيض و مؤلف آنچه تحقیق بود گفته و اگر گویند زنبق نوعی از سوسن است شاید
 مؤلف گوید از قتی زنبق است باقی همه اقوالها خلافت و خطا و طبیعت آن گرم است

عسل بود اندک
 کرم

باعسل بپزند و بادیهای

فلفل امار است

نقطه ساد

کرم

در اول معدن است در خشکی و تری **زنجار** آن دو نوع است معدنی و عملی بسیاری زنگار
 خوانند و یونانی قسطنطوس و معنی آن مجود بود و بهترین آن معدنی بود که در معدن مس
 حاصل شود و آنرا یونانی معرفی بود با سفادلس و معنی آن دوده بود و زنجار یک نوع
 عملی و یک نوع معدنی طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود
 و جرب و برص و بهنق را سود مند بود و در مریها استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در
 بدن بود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود الا زنجار از وی تقویت تر بود و چون
 در بینی دهند کنند بینی زایل کند و ریش آن باید که درین پراکنند تا کرد آن بخلی نرسد و اگر
 باله و یک نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخن و سبیل چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی
 چشم زیادت کند و رطوبت آن خشک کند بغایت و بواسیر و نام بود چون در معدن بود بارز
 و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل برشند یا با سرکه بپزند سود مند بود جهت ریشهای
 اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و استر خا و لثه و ریش بینی و گوش و غیره سود مند
 بود جهت غلظت اجفان چون با عسل در چشم کشند و بخار وی زیان مند بود بخلق و مداوای وی
 بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بچکر رسد
 تفتیح کند و مضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی معش
 سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قوی آورد و مداوای وی
 آن بود که حلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و در چهار جرب بیاشامند و بدل
 آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجار است **زنجفر** بسیاری زنجرف خوانند
 و بسیاری صنغرف و آن مخلوق بود و مصنوع بود و آنچه مخلوق بود یونانی میلینی
 خوانند و آن بحر الزبق بود و آنچه مصنوع بود یونانی قیناباری خوانند و آن قینار بود
 و آن از گوگرد و زینق سازند و آنچه مخلوق بود هم از گوگرد آن چیزی بمعن زینق رسد
 و مستحیل شود بزنجفر و قوت زنجفر مانند سفیداج بود گویند بقوت شادخ
 بود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و در وی قوت کلیل بود و گویند گرم
 و خشک در دؤم و گوشت در ریشها بر ویاند و مبرد ورم جارب بود جالیضوس
 گوید سرد است در دؤم و خشک نیز ورم جکر و معده را نافع بود و چون با
 روغن گل برشند و بدان طلا کنند بغایت کمال مفید بود و نافع و چون در مریها
 کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها با صلاح آورد و اگر در ریشها
 در آکله نافع بود و بر ریشهای عفن و در داروی چشم استعمال کنند بقوت

زنجار
 زنجار
 زنجار

سفید

زنجار
 زنجار
 زنجار

در اول معدن است در خشکی و تری زنجار آن دو نوع است معدنی و عملی بسیاری زنگار خوانند و یونانی قسطنطوس و معنی آن مجود بود و بهترین آن معدنی بود که در معدن مس حاصل شود و آنرا یونانی معرفی بود با سفادلس و معنی آن دوده بود و زنجار یک نوع عملی و یک نوع معدنی طبیعت آن گرم و خشک تا چهارم تیز بود و خورنده گوشت صلب بود و جرب و برص و بهنق را سود مند بود و در مریها استعمال کنند جهت ریشهای پلید که در بدن بود و قوت زنجار مانند قوت مس سوخته بود الا زنجار از وی تقویت تر بود و چون در بینی دهند کنند بینی زایل کند و ریش آن باید که درین پراکنند تا کرد آن بخلی نرسد و اگر باله و یک نافع بود جهت چشم بیامیزند ناخن و سبیل چشم و جرب و سلاق زایل کند و تیزی چشم زیادت کند و رطوبت آن خشک کند بغایت و بواسیر و نام بود چون در معدن بود بارز و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل برشند یا با سرکه بپزند سود مند بود جهت ریشهای اعضای خشک مزاج مانند ریش دهن و استر خا و لثه و ریش بینی و گوش و غیره سود مند بود جهت غلظت اجفان چون با عسل در چشم کشند و بخار وی زیان مند بود بخلق و مداوای وی بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بچکر رسد تفتیح کند و مضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی معش سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا کند و قوی آورد و مداوای وی آن بود که حلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابات و در چهار جرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن اقلیمیا و نیم وزن آن زنجار است زنجفر بسیاری زنجرف خوانند و بسیاری صنغرف و آن مخلوق بود و مصنوع بود و آنچه مخلوق بود یونانی میلینی خوانند و آن بحر الزبق بود و آنچه مصنوع بود یونانی قیناباری خوانند و آن قینار بود و آن از گوگرد و زینق سازند و آنچه مخلوق بود هم از گوگرد آن چیزی بمعن زینق رسد و مستحیل شود بزنجفر و قوت زنجفر مانند سفیداج بود گویند بقوت شادخ بود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و در وی قوت کلیل بود و گویند گرم و خشک در دؤم و گوشت در ریشها بر ویاند و مبرد ورم جارب بود جالیضوس گوید سرد است در دؤم و خشک نیز ورم جکر و معده را نافع بود و چون با روغن گل برشند و بدان طلا کنند بغایت کمال مفید بود و نافع و چون در مریها کنند سوختگی آتش را سود دهد و جراحتها با صلاح آورد و اگر در ریشها در آکله نافع بود و بر ریشهای عفن و در داروی چشم استعمال کنند بقوت

از شادنج بونوعان هر آنکه قابض بود از شادنج و قطع خون رقیق بکند و وی از بیسوم قاف
 بود و چون بیاشامند بمان عارض شود که از رینق مصعد و مداوی وی بیخبر با می
 و شحمها و آنچه در مداوی رینق گفته شد کند و گویند بدان مرد اسنج است و گویند
 بقوت شادنج است یا سفیداج **زن** دوسر است و گفته شد **زوف** **سراج**
 خراست و گفته شد در خواص آن لیکن طبیعت آن گرم و خشک بود در بیسوم و محل بود و گویند
 و چون حق کینه بار و عن کلر طلا کنند در حمام حرار از رانافخ بود و شیشی را بکشد **زوان**
 شلیم است و گفته شود **زادوق** **زادوق** است و گفته شد **زوفاء** یا **بسی** که بیست
 خاکی ماند و جبلی بود و بستانی بود و بهترین آن بود که از کوه بیت المقدس حیزدان
 مشهور بود بزوفاء مجری و طبیعت آن گرم و خشک بود در بیسوم و لطیف بخار طلیخ
 وی چون با بیخبر بود جهت دوائی کوشش سودمند و بادی که در کوشش بود تحلیل دهد چون
 با سرکه بپزند و بران مضمضه کنند در دندانها ساکن گرداند و چون با آب و انجیر و عمل
 و سداب بپزند و بیاشامند بود جهت ورم کوشش و شش گرم و بر بوسه بکشد و تر از سر ببرد
 و جلق و سینه و دشواری نفس و گرم بکشد و جب القرح و اگر با عسل لعق کنند بمان عمل کند
 و مسهل بلغم بود و داء الثعلب و داء الحیة و ریش روده و عرق النسا را سرد مند بود و
 مغلوح را نافع بود و در د معدن و سینه و در پهلوها و رانها و و سنج امعا و سده جگر و
 قولنج را نافع بود و چون طلیخ وی با سکنجبین بیاشامند مسهل کیوس غلیظ بود و اگر
 با قرد مانا و ایر ساخلط کنند مسهل قوی بود و چون با انجیر و نظرون بو پسر ضهاد کنند
 بگذارد با شراب جهت ورمهای صلب گرم ضهاد کنند سودمند بود و چون با آب بچشانند و ضهاد
 کنند بر خون مرده که در شیب چشم بود بگذارد و چون با طلیخ انجیر بیاشامند خفاق ^{بغات} زان
 نیکو بود و لون را نیکو گرداند و چون با شراب بیاشامند چند روز متواتر استسقا
 و کند کئی جانوران سوددهد و چون با آب بپزند و بر چشم نهند سودمند بود جهت ^{نزل}
 آب و مقدار چهار درم مسهل بود و اسحق گوید مضر بود بچکر و مصلح وی صمغ عربی بود و
 گویند عناب بدل آن بر شیا و شان و نیم وزن آن مرزنگوش بود **زوفاء** **رطب** و سنجیت
 که بر دهنها همیشه از من جمع شود بسبب کیسائی که شیر دارد و آن از تیوعات بود و چون
 بخورند بسبب حدت و قوت آن شیر و سنج بر دهنه ایشان جمع گردد و باشد که **زوان**
 بود آنرا بپزند و بقوام آورند و گویند که هرگاه که ایل افنی را بخورد قوت طبیعت ایل

مخفف می شود و در
 نافع بود
 زوفاء یا بسی
 در تمامه گویند

در طبیعت است که حرکت کند تا دفع مزاج سردی که عرق بسیار پریشانی بوی جمع شود و کشف
 کردد آنرا زوفاء تر خوانند و این نوع بغایت قوت بود طبیعت وی زوفاء
 تر گشت در سیوم و گویند در دوّم و تراست در اول محلل و اول صلب بود
 و چون بر دشبند صفا کنند سود دهد و بانوره و انجیر بر سپرز نافع بود و محلل و
 صلابت بود که در حوالی مشابه و رحم بود و سردی آنرا نافع و سردی کرده و چون
 و چون با اکیل الملک و مسکه بیامیزند وزن بخود بر گیرد حیض براند و کجاست آن
 بیرون آید و چون با شحم مرغابی بیامیزند جهت ریش ریش و ریش قصب و مقعد
 و رحم و پیرامون آن سودمند بود و تشنج را نافع بود و صاحب تقویم گویند مولد صراع
 بود و مصلح وی دروغن کل و مسکه بود و مؤلف گوید آنچه مصلح بود صفت آن
 بگرد و ریشمهای که در میان ران گو سفند بود و چو ک آن در آب گند و چو شاند یا
 قدرتی از آن آب چو بیهای که بر سر آید رها کند تا سرد شود آنرا بردارد و استعمال کند
 و گویند بدل وی مغز ساق کاو بود **زهره الحجاز** حجاز الصخر است و گفته شد
زهره در بنیاد است و گفته شد **زهره المسح** بنیاتی است که در بنیاد
 بر روی آب و در آنها استاده و نهر یا بود و بر زمینهای شور نیز زیور و بهترین آن
 زعفران رنگ بود که بغایت متین بود و در طعم وی شور و کزندی بود و محلل و ملطف
 بود و مصلح ریشمهای پلید بود و ریشمهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و
 شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بید بود و چون با کنجش بیاشامند صرع را نافع بود
 و فی الجمله در حرمت و یلدغ مانند نمک بود **زهره النحاس** آن چو ریش است که چون کس بکشد از نند
 در کوی از زمین ریزند و آب بر آن ریزند تا بنسد و اجزاء آن جمع شود و آن آب چون گرم کرد
 کفی شود مانند نمک و آنرا زهره النحاس خوانند بهترین آن سفید بود و وی اکال و لذاع بود
 و قابض گوشت زیاده بخورد و کوی کهن شده زایل کند و چون سخی کنند و در گوش دهند و مسهل
 آب زهره بود و بواکیر را خشک کند و در مهار را تحلیل دهد و ریشمهای پلید و عفن با صلاح
 دهد و چون با شراب بیامیزند بثرات زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان خشک کند و دم
 ملازه بکشد از آن **زیتون** آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود و گویند گرم بود و آنچه نارسیده
 بود بغایت سرد بود و قابض نیز بود و زیتون کبر بهترین آن بود که تر بود و طبیعت آن سرد
 و خشک بود و زیتون کبیره غذا زیادت تر از انواع زیتون دهد و طبیعت آن گرم و
 بود و زود تر از سبزه نهم شود و چون با استخوان بخورد کند جفت دبو و در ضعیفها

خله در نیا

نافع بود لیکن خوردن وی بی خوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی از وی منور
 شود و او بی آن بود که در میان غذا خوردند و سر که بعضی شری می کند و مقوی معده
 بود و اشتهای طعام آورد و مجامعت را زیادت کند و قوت ذکر دهد و پشت را
 محکم گرداند و کرده را پاک کند و سنگ کرده و مثانه را نافع بود و زیتون کوبیده گرم
 خشک بود و آنرا غم خوانند و زیتون المساء آنچه نارسیده سرد بود و قابض و آنچه
 رسیده بود معتدل بود و در حرارت و قوت اشتها بهر دو معده خاصه چون بر کرم
 باشد و چون شخی کند و ضما کند ریشهای چرکن پاک گرداند و سوختگی آتش را
 نافع بود و زیتون سبز طبیعت را بنهد و معده را داغ کند و قوت شهوت و غذا
 بهر دو خاصه منکسود اما کوبیده هم شود و غذا بهد و چون در سر که نهند زود بهضم شود
 و شکم بیشتر بنهد و غیر منکسود و اسحق کوبیده چون بیخ درم از آب بیاشامند سود
 بود همه تره صفا و کوبیده مغز بود بشش و کوبیده اصلاح بعسل بود و عصاره زیتون
 چون زن بخورد بر کیر سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون
 پایه و آرد بیامیزند و بر برص ناخن نهند زایل کند و نمک بی که زیتون در آن
 نهاده باشند چون مضمضه کنند دندانها را که محترک بود محکم کند و آنچه تازه بود زیتون
 یا قوت بود و معده را اینکو بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بهد بود و زود در
 تپا شود و آنچه در نمک آب نهند طبیعت آن لطیف تر بود که باب آنها نهند **زیت**
 پاری روغن زیتون خوانند آنچه شیرین بود از زیتون رسیده کوبیده و طبیعت وی گرم
 و تر بود و در گرمی معتدل و آنچه از زیتون ترنج کیرند متوسط بود میان رسیده و نا
 رسیده و آنچه از زیتون کبر کیرند آنرا زیت انفاق خوانند و طبیعت آن سرد و خشک
 بود در اول و کوبیده در وی رطوبتی بود آنچه از زیتون بری بود مانند روغن کل در اکثر
 حالات و سوسن بود همه جره و شراب و جرب و قوبا و صداع و دندان محترک را محکم گرداند
 و سوسن زایل کند و اگر هر روز در موی مالند در پا ننگند که زود سفید گردد و آنچه زیت
 کهن بود بقوت روغن خروع بود و آنچه تازه بود گرم بود با معتدل و میل بر طوبت
 داشته باشد پس اگر بشویند معتدل بود میان خشکی و تری و کشتن وی آن بود
 که در میان آب شیرین کند و بدست بزنند چند نوبت و صافی کنند و بعد از آن استعمال
 کنند و جالیفوس کوبیده زیت گرم است در دو دم و چون کهن وی در چشم کشند تارها

کوبیده
 کوبیده

معده اینکو بود

چشم زایل کند و بر نفوس طلا کردن سود دهد و آنچه شده بود موافق در اعصاب
 و عرق النسا بود و با جواب خوردن هر ده درم مسهل بود و به آب گرم آشامیدن
 و پی کردن زهرها بکند و زیت انفاق زیت الاصحی گویند بهترین آن شیرین
 تازه بود معده را نیکو بود و بن دندان سود دهد و دندان را محکم گرداند
 و چون در دهان گیرند منع عرق بکند و چون در دیگی نخاکس کند و بخورشانند
 تا بقوام غسل آید منفعت وی مانند حنظل بود و مجموع زیتها منع
 سرما بکند آنچه زود در بدن نفوذ کند و تلین طبیعت بکند و جمیع قویج
 که کلب آن از ورم امعا یا از سده که عارض شود از رجم یا بس بران حقه
 کردن سود دهد و زیت کسی که در چشم وی باد سبب بود یا در اجفان بطبقتی
 غلیظ یا بس بارد باشد چون در چشم کشند زایل کند از وی وقتها صبر دهد و
 و روشنائی بفراید و زیت یک سال کهن شود هر چند که بگذرد فاضله بود و اگر بگذرد
 عقب گرم کرده بماند در در حال ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن ضرع است
 و گویند روغن جمل و در ادویه قاله زبد البحر **زیتار** ثقل زیت است و بیوفانی افزون
 خوانند و بعبقیر الزیت و پارسسی در دینی زیت و چون بزیت طبیعت آن گرم
 و خشک بود در دوم و منفعت وی در باب عین ده صفت عکر گفته شود **زیت کالی**
زیت انفاق است و اهل عراق زیت کالی خوانند بران سبب که بشرعی آورند از شام و
اهل مغرب زیت فلسطین خوانند و صفت آن در زیت گفته شد **زیتون الحلب** و **زیتون**
الکلبه زیتون بری است و گفته شد در صفت زیت و انواع زیتون **زیتون**
الارض مادر یون است و مادر یون است و گفته شود **زیتون** نوعی از درخت
 سجد است که بر نمیدهد و گویند غیر آنست و صفت غیر آن عین گفته شود **زیت**
السودان گویند زیت الاحبان است و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارقان خوانند
 و درخت آن بزرگ بود خارناک و شمه آن مانند بادامی کوچک بود و روغن
 از آن میگیرند و آن بادام کوهی است و درخت آن از ارجن خوانند بشیرازی
 و بعضی ولون البر خوانند بشیرازی خرمک گویند زیت سودان غیر زیت بر جان است
 و آن زیت است که از بلاد سودان آورند و بغایت گرم بود سودمند بود جهت
 دردها و علت های سرد و منفعت وی در باب جمیع در صفت جلوز گفته شد **زیت الاحبان**

کرم

از

زیتون الحلب

عبقیر است در دمشق

در نوعهاست یکنوع

لوزان

زیتون

بیشتر کسانست و گفته شود **زیز** صر است و آن حیوانیست کوچک مانند بلخ بشیر از می ^{در آب} ۱۰۰

خویشد و بشب آب و از کند و در صاد گفته شود زیت در جهان به نیت سودان گفته شد صفت این

زیز بسیار سی سیاب خوانند و وی را نام بسیار است بلغمه اکسیر یا آنست الغیان للعیط

الزرم للماء السمحاب النور الزواوق الروحانی عین الحیوان اللبن الحلل المرین الابق

الفرار الروح و النافذ الطیار این مجموع بزبان اکسیر یا آنست و بشیر از می حیوانه گویند و بهترین

وی آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشد و بغایت چمنده بود و اگر در کرباسی پاره کند

و لغشارند تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شود استعمال کرده باشد و طبیعت زیز بق گرم

و محرق بود و گویند سرد و تر است در دؤم و وین مصدع و قابض بود و مقتول از وی حیته

قتل پیش خصوصیتی دایج و قردان و حیوانات بشیر از می کنه گویند مجموع بگش و بار و غن

کل جهت جرب و حکه نافع بود و خاک وی چون باطعای بر کشند موش را بکشد و چون با بر که

بر جرب و حکه طلا کند سود مند بود و دخان وی رنجها پیدا کند مانند فالج و لقوه و رعشه

و کزی عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و جستن اندامها پیدا کند

و بوی دهن ناخوش کند و دماغ خشک کند و در موضعی که دود وی برود مار و عقرب و

کزنگان بگشند و اگر نکرند بمرند و زیز بق مصدع کشنده بود و اگر زیز بق در گوش کسی بریزند

اضطراط عقل پیدا کند و باشد که به صرع و سکنه کشد و مداوی وی آن بود که میلی از رصاص

در گوش وی کنند تا زیز بق بوی چسبد و بیرون آورد و آنچه ز مصدع بود و نه مقتول چون

بیا شامند در حال از کثیبت بیرون آید و مضرق زیاده تر نرساند چون زنده بود و علاج کسی

زیز بق خورده باشد مانند علاج کسی که مردار سگ خورده باشد و مؤلف گوید صنعت تصعید بسیار

و این یک نوع گفته شد بستاند زیز بق و بیایند زیز بایتم وزن آن ارب یا قلعی و بیایند با هم

چندان زاج سوخته و هم چندان خشت نخته بوزن مجموع غلک بریان کرده همه را با سایند بر

صلایه و آب حماض اترج بروی برفق می ریزند تا بغایت سوده گردد و پس آنها بریان کنند

و در شیشه بکلی اندود تا یادیک نوکل اندوده کنند مرسته با آتش نرم چند نوبت چنین کنند

بس دیگر باره بستاند و تصعید کنند ز نوبت تا سفید گردد مانند آهن مر و آید و آن سم قابل

مملک بود بغایت و الله اعلم بالصواب **باب السین سادج** صاحب مناج گوید

هنری بود و روی بود هنری را با همستانی خوانند و مالا پزین و مالا پزین نیز گویند و آن

ورقیست مانند ورق جوز و بروی آب پیدا شود و وی را پنجه نبود مانند

زیز بق سدر پاره

و قردان حیوانات

ساده بهر
بسترش گویند
کردگان

روی دیگر بسبزی و آنچه بوش قوی بود و لوش سیاه بود بر کف بود و طبیعت آن
 گرم است در دُم و گویند تر است و رازی گوید گرم گوید است در سیوم و خشک است در دُم
 و از خاص وی آنست که چون بر جامه پراکنده کشند از لپوسک این باشد و اگر در شیب زبان
 نهند بوی دهان خوش کند و معده و جگر سرد را سود دهد و در جگر مزمن و در کبیر زردی
 را نافع بود و مقوی بدن بود و مستمن و در معده و بادی که در روده متولد شود و در
 زادن را نافع بود و شیمه محبت را بیرون آورد چون بان بخورد کند و بگوش که طلا
 کند و حیض و شیر براند و مره سود را سود مند بود و در دلد و خفقان را نافع بود
 و بول براند و بوی بغل زایل کند و در قوت نود یک سنبلیله بود الا از وی نر متر بود و مقدار
 یکمقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است به شش و مصلح و بی مصلح بود و مضر بود نشان و
 مصلح وی شراب بر بود و بدل وی بوزن وی سنبلیله الطیب بود و گویند سنبلیله یا طالیسفر
ساد اوران قنطاری خوانند و معنی شاد اوران پیاری سواد القضاة بود و ختم الملک
 نیز گویند و بشیرازی سیهک داوران خوانند و صاحب منهاج گوید صغیست و صاحب جامع
 گوید چیزی است مانند صمغ که اندرون بنج درخت کردکان که محوف شده باشد یا بند و نمون
 آن چیز است که در میان درخت بطم کهن می باشد و آنرا آب بن خوانند و صاحب جامع گوید
 چیز است که در میان درخت جوز یا بطم سهو کرده است و بهترین آن بود که بر غری مالک
 بود و طبیعت آن سرد است در دُم و خشک است در سیوم و گویند گرم است خون را
 بسند چون بخورند یا از بیرون ضماد کنند یا بخورد بر کفتن و خاصه چون سخی کنند
 نیم درم از وی بآب لسان الحلل یا شامند هم خون بسند و قطع خون بکنند و اگر خون
 بسر که بشد و فرزند سازد و بخورد بر کفرد قطع خون رفتن بکنند و قوت عروق رحم و
 آورده آن برده و همچنین اگر بآب لسان الحلل یا شامند و چون حقیقت بدان رحم را
 همین عمل کند و اگر حل کنند در آب و ورق مورد کبر مقدار و مشتال و در دم یا پنج درم را
 مورد اضاف کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و بن موی باب مورد که آنرا دان
 حل کرده باشند و اگر بیاشامند مقداری نیم مشتال معده را و امعا را پاک گرداند و اگر در دم
 خضیه و ذکر بر که فر طلا کند نافع بود و بر نفورش گوید بخالصیت موی را قوت دهد و خوردن
 وی مضر بود بر مصلح وی زعفران بود و بدل آن بوزن آن فیله بر ج و دود اندک بنج
سپاج شریف گوید درختیست در هندوستان و بیج درخت از وی بزرگتر نبود و چوب
 وی صلب بود و سیاه طبیعت آن سرد و خشک بود چون بسوزانند و در آب مامیسا

سبز کند چنانکه در وقت موی دره و از آن قطع کنند با صفتی که در دست است

سپاج نهند در وقت که گویند

اندازند و بعد از آن سحقی کنند و بپزند و در چشم کشند قوت جدقه برده و ورم اجفان را
 زایل کند و چون خوب وی حل کند بآب سرد و بر سنگ مالند بر سر صدراع گرم و طویل
 کند و همچنین برورمهای صفراوی و دموی مالیدن بگردانند خاصه چون بای کپه
 طبیعت وی سرد بود و از نم روی و غنی سازند که معروف بود بدین الساج و غش
 نافه مشک بدان کند و در آن عوض کنند پیدانیا شد الا وزن آن زیادت بکند و
 شاره آن خوب وی چون بیاشامند گرم از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی بود
سابقه پرسیاوشان است و گفته شد **سازار کشت** بزرا الا بخره است و گفته شد
سام ابرص هو ارا خوانند صاحب جامع گوید وزخ است سهو کرده است وزخه
 سم مهلک است و سام ابرص موزی نیست و بشیرازی ماترنگ گویند و با صنفهای
 مالوای خوانند و طبع آن گرم و خشک بود بهترین آن بود که در بیستانها بود که در
 عقب چون بشکافند و بر آن نهند در دساکن کند و گویند چون خشک بود باریت
 بیامیزند در طلا اموی بر سر کل برویاند و بول وی و خون وی فتق کودکان را
 بغایت سود دهد چون بپزند و در آن نشینند و همچنین بول وی و خون وی
 با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند بغایت فتق را سودمند
 بود و جگر وی بر سوراخ دندان نهند در دساکن کند و گویند چون خشک
 کند و بگویند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد **سالیوس** سالیوس
 و گفته شود و بسالیوس نیز گویند **ساطل** ساطل نیز گویند و شادیل نیز خوانند
 و گفته شود **سایسج** سایسج نیز گویند و آن لفاح است و گفته شود
ساطر یون ساطر یون است و گفته شود **سالامند** را نوعی از اعضا است
 است و چهار پای دارد و در کان نشادر بسیار باشد و ذنب وی کوتاه بود
 و بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود و کردن وی باریک بود و لون وی مختلف
 بود از سیاه و زرد گویند چون بر آتش اندازند نسوزد و بیشتر سرد ذنب وی
 سیاه بود و گویند چون سنگ بروی زمین کارگ نشود و از جمله سموم قلات
 مانند ذرا بچ و علایم آن کسی که آن خورده باشد در معدنه سخت بود و ورم در
 شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و زایل شدن عقل و لون اندام
 سیاه گردد مانند باد بخان و معالجه وی مانند معالجه ذرا بچ بود و
 و مسفت وی در حدود گفته شد **ساق البقر** چون بسوزانند و بگویند
 و بیاشامند سودمند بود جهت شکم رفتن و خون آن **سپستان**

حل کنند

صوتله

بستان بنهر
سوزانند

مخاطم و مخیطا کونید و معنی پستان بیاری اطباء الکلمه و بعضی دلق خوانند و بهترین
 آن تحریری بود که تازه و فربه و صغفی بود و طبیعت آن معتدل بود و کونید سرد بود
 و کونید گرم و ترجمه سرفه که از خشکی و گرمی بود سودمند بود و سینه و حلق را
 نرم گرداند و شکم براند و شنیکی بنشانند و مسهل سودا بود و منقی بدن بود و
 مقوی آن و امعار از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهله نیکو بود و فعل
 وی و تنهایی گرم که سبب وی خون یا صفر بود و آنچه از بلغم سوز بود سودده
 و مقدار مستعمل از وی سی عدد بود لیکن غذا اندک دهد و موله بلغم بود و کونید
 مضر بود بکرم و مصلح وی آب عناب بود **سبج** صاحب جامع کونید سنگلیست
 سیاه براتی که از هند و ستان آورند و صاحب مهناج کونید چمنست بلکه سنگلیست
 مانند کرباد جرج و لیکن سیاه و براق بود و مؤلف کونید آن دو نوع است یک نوع
 از در بنده قنچاق آورند و آن آبست که عمر و رایام بخند میشود و سبج میگردد و
 بتاثر شدت هوا و یک نوع از جیلان آورند و آن کافی بود و بهترین آن در بنده
 بود و بیاری شبه کونید و شیرینک خوانند و بشیرازی شوق کونید و طبیعت
 آن سرد و خشک بود و شریف در خواص آورده است که هر که آن با خود دارد
 از چشم بد این بود و اگر از جهه درد سر از سر بیاویزد درد سر زایل کند و در
 و ارسطاطالیس کونید کانی که کوشن باشند و چشم ایشان صغفی بود مانند
 خیالی یا مانند مکی یا پنجه ابو چیزی برابر چشم ایشان آید و خیرگی کند آینه از
 وی بسازند و برابر نظری دارند و منظور نظر گردانند از غله آن این بوند
 و از آن رحمت خلاص یابند و از نزول آب عالم شوند و با خود داشتن همین سیل و میل
 آن در چشم کشیدن روشنائی بیفزاید و قوت باصره دهد شعلنی است و کز بر البیر نیز
 کونید آن پر سیاوشان است و گفته شد **سبع الشعر** کونید افیمون است و گفته شد
سجلاط یا همین است و گفته شود **سجینوس** خلال مامون کونید و آن از خراست
 و گفته شد **سجبر** گرم و خشک بود و مقوی معده تر بود و کوه جکوبش بد و بادها بشکند
 بر تلخی کدر وی است و بعضی طعام بکند و بحاصیقت قطع بلغم لزوج کند و سره بکش بد و مضر و
 نافع بود و مضر بود محرومی مزاج تب آورد **سیدی** بلغم ابل مک و درین خلال است و گفته شد
سیدون سبج است و گفته شود **سیدر** بیاری کنار است و آن دو نوع است یک نوع خوارا
 و یک نوع نه آنچه خاردارد ضال کونید و آنچه نارد غبری خوانند و در خون صفت سرد و کوه
 و بهترین آن بود که کبر و پهن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و دخان وی بغایت قافی

کونید سیاه
 کونید سیاه
 کونید سیاه

در کوه کشد
 بندرین کونید

در بنده

ان آن

بود

زایل کند و جرم است اگر بیاشامند یا ضاد کنند جفته کز ندر کی معترب و مار و زرد
 و مک دیوانه بغایت سود مند بود و وی دافع زهرها بود و زرد
 گوید منع استثنی کند و طبری گوید تخم وی چون بکوبند و بیکد
 یاد و درم بیاشامند بجل یا سکنجبین بغایت نافع بود جفت
 قواق که با اثر از بله و سردی که در سر معده بود بغایت سود
 مند بود صرع و کابوس را نافع بود چون بیاشامند قوالنج
 ریخی زایل کند چون بپزند در زیت و بر مشانه تکمید کنند عشر البول را نافع بود
 و اسحق بن عمران گوید چون سخی کند پوست سداب جبلی بغایت و طلا کنند بر
 موضعی داء الثعلب زایل کند و اگر کهن شد باشد عصاره سداب جبلی
 با اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع داء الثعلب نهند که موی برویاند
 و بیخ معالجه نیکوتر ازین نبود و مقدار مستعمل از ستانی سه درم بود بزرگان را
 و کودکان را از قیراطی تا دو قیراط و اگر از آب و ورق وی اندرون بینی چکانند
 یا طلا کنند سود مند بود جفت صریحی که انزام الصبیان گویند و سداب قوی را
 خشک کند و قطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم بسیار خوردن وی مضر
 و مولد شقیقه بود و مصلح وی اینسون بود و گویند بدل وی نفع و
 فو تیغ بود و گویند کیسبر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضاد کنند
 ورم کرم حادث شود و از خوردن وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود
 و مداوی وی بقی کنند و آنچه در مداوی دلفی گفته شد **سرمق** سرخ
 نیز گویند و آن قطف است و گفته شود **سریقون** اسریقون نیز گویند و آن
 زنجفر سوخته است و گفته شد صفت زنجفر **سرخس** جیلدار و دیکلدار و جهان
 و سفیر و کیلکان گویند و بیونانی بطارکس گویند و به لفظی دیگر فلخن خوانند و آن
 نرماده بود و قوت هر دو مانند یکدیگر بود بهترین آن بود که سیاه بود چون **سرخس**
 اندرون وی فستی بود و طبیعت وی گرم و خشکست در درم گرم کدو دانه را در کدو
 دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چون چهار مثقال از وی با ماء الحسل
 بیاشامند جرب القرع را بکشد و بچرمه بیرون آورد و زنده بکشد و چون
 بر جراحیهای تر نهند خشک گرداند بغایت و دیسقوریدوس گوید چهار درم
 از وی چون با شراب بیاشامند جرب القرع را بیرون آورد و ادوی آن بود

سرمق
 بندری که بهر بود

جویب
 جویب
 جویب

که پیش از آن

کوبیده آنکه بر خشک بخورند و اگر سرد درم با شراب بیاشامند گرم در زیرون آورد و در فوس
 کوبیده ریش گنده و مثانه را نافع بود و عرق النسا و نفوس و در مفاصل را سود دهد چون
 با عمل بیاشامند و صاحب نهاج کوبیده شربتی از وی دو درم بود و این مقدار باادویند
 که قانات دود با شکر خلط کنند و الا کنند و کوبیده مضر بود بگنده و مصلح وی شیخ ارمنی بود
 و کوبیده بدل وی تخم کبوتر بود و کوبیده مصلح وی شاه بلوط است و شکر سفید و بدل آن
 شیخ ارمنی **سرد** خلالات است و گفته **سرد** بچکنشت و گفته **سرطان نری**
 بهترین چرخند جوئی است و آن بود که بزک بود در آبهای شیرین با شکر و طبیعت وی سرد
 و تر بود منلول را سود مند بود خصوص با شیر خورند و چون مضم شود غذا بسیار
 دهد و خاکستروی که شقاق پایها که سبب آن از سر ما بود سود دهد و کلف و هتق زایل نماید
 کند و برگزندگی مسک دیوانه با سرکه استعمال کنند در غایت کمال سود مند بود و اگر با جنطیا
 و کندر بود شاید کندر یک جزو و جنطیا تا پنج جزو و خاکستروی ده جزو و اگر با عمل
 استعمال کنند همین عمل کند و برگزندگی عقرب و ریتیل خوردن و ضحاک کردن سود دهد
 و محلل و رام بود چون بروی نهند و خاکستروی شقاق مقعد را نافع بود و بر طانات
 چون خام بگویند و سخی کنند و با شیر خور بیاشامند کزندی جانوران و ریتیل و عقرب را سود
 دهد و چون پیزند و بخورند مرق آن بیاشامند وجه شش را سود مند بود و چون بگویند
 با بادروج و نزد یک عقرب برند عقرب میبرد و شریف کوبیده اگر بیاشامد با شراب سفید عمر بول
 نافع بود و سنگ بریزند و بیرون آورد و چون پیزند بار از یاخ و کرفس صافی کنند و آب آن
 بیاشامند مقداری درم بول و حیض برانند و اگر پنهان خام سخی کنند و آب بشویند
 و غزوه کنند بدان مقدار سکه خنثاق و وجع لوزتین را سود دهد و ساکن گرداند و اگر
 و اگر چشم وی بیاورند بر کسی که تب زنج داشته باشد شفا یابد و بصری کوبیده کشت سرطان
 نری و مرق آن باه را زیادت کند و مسلول را سود دهد و کوبیده چون با شش شیخ پیزند
 سود مند بود جهت مسک که خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس کوبیده شخار را مضم بود و
 غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش پیزند و کوبیده مضر بود بچکنشت و مصلح طلی فبرسی
 بود و بدل سرطان بوزن آن صدف بود و این زیر کوبیده چون سرطان پیزند بیست و غزوه
 کنند مسلول بمرق آن صحت یابد و اگر پای سرطان بیاورند از درخت میوه داران میوه
 مجموع نیفتد فی علی و اگر سوزانند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا یابد و مؤلف
 کوبیده صفت غسل وی جفانت که پایهای وی بیندازند و شکم وی بشکافند و بجاک چوب

سرطان بسیار کوبیده گو
 اگر کار خرد و مضم فایده
 از مضم پیزند آن در آن
 نفع از غلظت و غیره است

بچکنشت نیک

و طلا کنند

را در هنگام بختوبند و بعد از آن بزند با ماش یا چو مسلول را بر بند که سود مند بود و صفت
سوختن وی چنانست که دیگی سنگین یا مسین سرخ بر آتش نهند و سلطان زنده در آن
نهند و آتش برافروزند تا سوخته شود مانند خاکستر و باید که در تابستان بود بعد از
طلوع شعری عبور چون افساب در اسد بود و قمر بجهت شب گذشته بود **سرطان بحری**
نوعی از خرچیک دریایی است بحری بود همه اعضای وی و محرق وی و الطف محرمات
بود و صفت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در کل حکمت گرفته یک شب از روز
در تنور نهند و بعد از آن بردارند و آن مرد و خشک بود در سیوم سوخته وی چون سخی
در آن سوزانند **سرطان** کندی دندان را جلاد دهد و کلف را و غش را زایل کند و ریشهای چشم را زایل کند و نشف رطوبت
از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و ریشهای
ببیراید و در کلها مستعمل کنند جهت حرب چشم و ناخذ آن و نوعی از سرطان است در
دریا چین که چون از بحر بیرون آید می آورند و هو ابوی می رسد صلب می گردد مانند سنگ
سرطان مندی سرد و تر بود و گویند خشک مسلول را نافع بود و باه را زیادت کند و **سرطان**
بشیرازی کلنجک خوانند **سر حینوس** شیطج است و گفته شود **سراج القطرب** و سراج
القطربلی نیز گویند و صاحب منهاج گوید آن حزم است آن بنایتست نزدیک نزد فوا
مستعمل وی تخم وی بود بهترین آن تخم آن بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک
است در دوم قابض بود و قطع خون رفتی بکند و ریش روده را سود دهد چون
بدان احتقان کند و صاحب جامع گوید سراج القطرب بیروح الوقاد است و شجره
الصمغ نیز گویند و همون گوید شجره سلیمان بن داود علیه السلام است و گویند شجره
ذوالقرنین الملک للاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده اند و خود نیز گویند که
آن او افینوس است که آن حدیثی گویند و قول رازی آورده است که آن بنایتست که یونانی
گویم حینوس گویند و دیگر گفته که آن یونانی حینوس گویند و قول غافقی آورده است که
بنایتست که در میان گتان روید و ققاج وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوزی
و قول نریف آورده است که آن بنایتست که در شب مانند آتش بود چون تر بود و چون
خشک بود فعل وی باطل گردد و قول دیگر آورده است که نج سروی در خار نهاد
بود و آن شخص از خواب بیدار شود مانند جوزی پیدا بود و چون بر خاست نج سوز را
دید و تا تر بود چنان بود و چون خشک شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوالهای مختلف
بسیار آورده و تحقیق نکرده است که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته است

در آن سوزانند

وصفت بیرونی دریا گفته شود انشاء الله تعالی **سیر** در طبیعت وی حرقت
 و مرافقتی دارد و مرارتی و عفوصتی و حرارتی بود و طبیعت وی معتدل بود
 گرمی و خشک است در دومی گویند سرد است و وزق وی قابض بود و محلل
 خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی سیاه کند و چون ضماد کنند تنها
 با سبویج بر جرمه و غلغله و درمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم بیامیزند
 و زیت حلوا بر مقدار نهند مقوی آن بود و طبیعت وی با سرکه در دندان را سود دهد
 و پاکتری چون بر سوختگی آتش افشانند و مجموع ریشهای که تر بود سود دهد و ورق
 وی و چوب وی و چوز وی چون دو دکنند بکر بزد و ورق وی برفیق ضماد
 کنند سود دهد و منفعت جوز وی در جیم گفته شد و از آن علك وی در عین گفته
 شود و بدل وی نیم وزن وی پوست آن بود و بوزن آن آنزروت مرغ **سیر و جبلی**
 در است و در عین گفته شود **سرخ** اسیرخ گویند و آن سفیداج سوخته بود و قوت
 وی نزدیک است بشادانه بلکه بقوت ترازو بود و طبیعت آن سرد و خشک و قابض
 بود و چون با آب یا آب لسان لعل حقیقت کند قرصه امعار سود دهد و اگر با زیت
 گرم بپزند گوشت بر جراحتهای بر ویاند و پاک گرداند از گوشت مرده و خون را باز دارد
 در مرهم جهت سوختگی آتش استعمال کردن نافع بود **سیسالیوس** سیسالی گویند
 سیسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و طردیلون نیز گویند و آن انجدان رومی
 کاشم رومی نیز گویند و مانند انجدان بود لیکن در آن ترازوی بود اندکی و بنام
 سفید بود و در این آن رومی بود که و رقی وی کوچک بود و بیخ آن خوشبویی
 در وضع آن حلینت بود و تخم آنرا کاشم خوانند و سیسالیوس هم گویند و
 طبیعت آن گرم و خشک بود در دومی و محلل بود و ملطف بود و در دهای اندرون
 ساکن کند و بلغم بسته بگذارد و گویند چون چهار پایان بیاشامند نتایج ایشان
 باد شود و چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما کند در سفر تا و در دیش
 بود دهر و مروع را بغایت مفید بود و مقدار مستعمل بگردم بود و در بود و صلیق
 نفس و سعال از منی را نافع بود خاصه تخم وی و بیخ وی چون بصل بپزند و لعقی
 کند و وی معده را اینکو بود و معض ریح زائل کند و سده بکشاید و زائیدن اسان
 حیوانات را و عمر البول و احتقان رحم و درد معده و کرده و مثانه را نافع بود
 ریاح خاصه و حالبین را سود دهد و گویند بدل وی خردل سفید بود و گویند

کوبند
 کوبند
 کوبند

سیسالیوس

طبیعت

انجمن طیب مثل آن و بسیار از وی استعمال کردن مضعف جگر بود و مصلح وی عصاره
زرشک بود **سطیون** زوفل است و گفته شد **سعد** عود بستان و گفته شد
سطون کونید کنش است و مؤلف گوید آن نوعی از کنش است و آن را از بول
کونید و گفته شد در الف و کوا از آب بیخ وی دو قطر در بینی چکانند در دند از
سود دهد و چون با جا و شیر و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزند و بول در بول
بزرگ بریزند از آن و چون زن بخود بر کرد بول براند و بچ بکشد و چون با
و سرکه ضما کنند بر جرب ریشی شده نافع بود و وی محرک عطر بود
سحق کنند و با غسل بیامیزند و سعوط کنند فضول بلغمی از سر بکشد تا بکشد
و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه چهارم و بغایت معطر
و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و پیاری آنرا اکلم شوی
و قصب شوی خوانند و در صیفه عرطیشا نیز گفته شود و بشیر از وی
اشنان خوانند و بدل آن در الف گفته شد **سطاطیو طیس** نباتی آبی بود
و بر اینج نبود و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند بادرنوبه بود
کوچکتر و از نخاع بزرگتر و طبیعت وی سرد بود و چون بیاشامند خوبی که از کوه
آید بر بندد و چون با سرکه ضما کنند منع ورم از جراحتها بکند و جره و در مهای بلغمی را نافع
سطاک سطاک نیز کونید و آن زرباد است و گفته شد **سطاخ** بر نباتی که بر روی زمین
کسره بود آنرا سطاخ کونید همچون حرشا و امثال آن **سطرک** سطراک است و سطرا
نیز خوانند **سطار یون** فرسطار یون کونید پیاری برابر آن خوانند و آن یکا است طبیعت
وی گرم و تر بود و ورم سر بکند از آن چون بگویند و بر آن نهند و بر کزندی عصب ضما
کردن سود دهد **سطاخینسی** نباتیست که در کوهها و سنگستانها و در موضع خشک
و مانند فراسیون بود و در از ترازی و ورق وی کوچک بود بسیار خوش
بود و قضبان وی بسیار بود و اصل وی یکی بود سفید بود و قضبان و ورق
زرد بود و طبیعت وی گرم بود در کیوم و بول و حیض براند و بچ فاسد
و شیمه بیرون آورد و در اندلس بقاره خوانند و مره سود اپاک کند و مال
و جمیع مرضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب و نفس بود و بخور
زائل کند و کزندی سگ دیوانه را سود دهد و چون در زیت بچوشانند
دند از سود دهد **سطیون** جلنا را است و گفته شد **سعد** انواع است

ع

گفته

و قضبان وی

سود دهد

آن کونی

آن گوی بود فریب و خوشبوی بستانی سفید و بعد از آن نندی پمچین بود که وصف کرده شد
 و باید که چون کبابی از وی بخراشد سفید بود و فریب و در شیر از یک نوع است که آنرا سعید بگویند
 خوانند در میان یک در میان کل زرد رنگ دارد و خانها بود و آن نوع بهتر از نندی بود
 که اندرون وی سفید بود و سعید را بر کبک تپلاق خوانند و فرورون نام سعید است و طبیعت وی
 گرم است در اول و خشکست در دوم و مسخن و محفف بود بی آنکه بکند و در وی
 قبضی بود لون را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و چو را سخن کرده استعمال کنند
 آکل را زایل کند و ریشهای که مشکل بود عجایب سود در هر وریش دین و معده زایل
 کند و سنگ بریزاند و بول و حیض براند و کند بینی و دهن و قلاع و اکثر خاها نشه
 را بغایت نافع بود و حفظ بفراید و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف
 مثانه و کزده و سردی رحم و بهمای کهن و بواسیر را عظیم نافع بود و دندانرا سود
 و اعصاب را قوت دهد و قطع فی بکند خوردن و ضیاد کردن و چون بازفت
 بیامیزند آنها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار یک درم مستعمل بود در وی
 قوت مسهل بود که مهای دراز و جب القرع بیرون آورد و چون بشراب
 پزند و مقدار ده درم از آن بشراب بیاشامند و وی مضر بود بربف و حلق
 و مصلح وی آن بود که بافتن یا صندل بیامیزند و اسحق گوید مضر بود بشش و
 مصلح وی اینست بود و سعید کوزنده خون بود و بسیار از وی خوردن
 جذام آورد و نوعی از سعید نندی است که بزنجبیل مانند چون بجایند نزدیک زعفران
 بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بستر **سغیر** بر خست است و گفته
 شد **سغین** و صبیغین نیز گویند و آن سکیخ است و گفته شود **سفرجل**
 پاریسی آبی گویند و به گویند و بیونانی تودینا میلا خوانند و بهترین وی است
 و بزرگ بود و طبیعت سرد را خرد در اول و گویند در آخر در دوم و گویند
 در سوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی
 و ترش قابض بود و آنچه شیرین بود بول براند و آنچه ترش بود مقوی
 البض بود و کل وی پمچین و سفرجل منع کیلان فضول از
 شا بکند و عصاره وی سودمند بود جهت انتصاب نفس و ربو
 و طبع نفث دم بکند و قی و حمار را نافع بود و تشنگی بنشانند و مقوی معده
 بود و آب فاضل تر از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند

از نندی
 اگر چه کوچک است لا بول است
 در سفید و خوشبو و آن

سغیر

در سرد بود

از شیرین

در سرد بود
 در شیرین

و آنچه بجل نخسته باشند ادرار در وی زیادت بود و دستپا را بار آید
 و خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقة بول چون عصاره و بی در
 سوزاخ قضیب چکانند و چون بر سر طعام خورند شکم براند و اگر بسیار
 خورده طعام هم نم نشده بیرون آورد و اگر بیش از طعام بخورند شکم بنیست
 و بطبیخ وی حقیقه کردن معده را و رحم را سود دهد و بوییدن وی
 مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون بسیار بخورند
 درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود در شکار
 هضم شود و مصلح وی رطب العسل بود **سفید اسفید** خردل سفید است
 و گفته شد **سفید بیکوس** نوعی از بیاز تری است و آن گرم و خشک
 است و سهل بود خام خورند و پیخته خورند **اسفین** بیاری سیدان
 گویند و آن عسل رطب است و بعربی دس گویند و گفته شد **سقولو**
فندریون اسقولو فندریون خوانند و گفته شد در الف صفة وی اما
 منفعت وی اینجا گفته شود و بیونانی اسقلینس گویند و سقلینون خوانند
 و ایمنون نیز گویند و قطاریع نام خوانند و مؤلف گوید بیشتر از بیاز تری دارد
 خوانند و نبات صخری بود مشابه بگز برة البیرو طبیعت وی گرم است در اول
 و خشک در دوم و گویند معتدلست در گرمی و خشکی و وی محلول و لطیف
 بود عظیم جهت پسر ز نافع بود و چون بپزند بکریا یا سکنجبین و چهل روز بیاز
 بیاشامند و فواق و یرقان را سود دهد چون سحوق کرده با شراب بیاشامند و
 سنگ کرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع بود و مقدار مستعمل از وی دو
 بود و دیسقورید و کس گویند نیسان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و صرع را
 نافع بود و فولس گویند صلابه پسرز و غلظ اثر اسود مند بود و باروغی بنفشه
 سعوط کردن فالج و لقوه و سکنه را نافع بود و گویند چون از خود بیاز بپزند
 منع آبستنی کند و اگر با سبزه استر بود نیکوتر بود و وی مضر بود بدل و معده و
 مصلح وی مصطکی بود و مضر بود بثمانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن در وزن
 آن کما دیوس است و گویند بوزن آن پوست کبر و نیم وزن آن تخم کرفس
سقمونیا محمودة گویند و آن عصاره کبابیست از تیموعات کبرک
 آن به بلبلاب ماند و در رازی نبات وی که گز یا چهارگز بود و شاخهای

باشد

گفته و لیون کون
 گفته شود

در جابره
 سقمونیا عصاره

بسیار از یک بیخ بوده و کل وی سفید بود و بهترین آن بود که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون
 بویش بود و چون در دست بمالند خرد شده و سفید بود و در آب زود حل شود و چون
 حل شود مانند کبر بود و آن انطای بود و آنچه سیاه بود و یازد که سخت بود لبش نکست
 خرد نشود و آن نوع بد بود و تا در میان بر و سبب مشوی نکند نشاید که ویرا استعمال
 کند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنان است که در کیسه کتان کند و اندون به یا
 سبب خالی کند و در میان وی نهند و سروی باز نهند و بچوبکی محکم کند و در میان
 خمیر کند و آنرا در تنوری که آتش آهسته بود نهند و پاکند تا پنجه شود و بعد از آن بر
 آورند و در سایه خشک کنند و انگاه استعمال کنند و طبیعت گرم و خشک بود در سیوم و گویند
 درد دم و حرارت وی زیادت از یوست بود و برهق و برص و کلاهی طلا کردن نافع
 بود و محلل جراحات بود و چون با عسل بران طلا کنند و جهت در در کهن شده با کبر و زرد
 کل طلا کنند نافع بود و سقمونیا مسهل صفا بود و شربتی از وی از تسوجی تاد و دیگر
 بود جرب مزاج و هوا و باد ویه از تسوجی تاد اینکی بود و بر کزندی عقرب طلا کردن
 و خوردن سود دهر و وی مضر بود بمعده و احشا و جگر و دل و کرب و غشیان و
 تشنگی آورد و اشتهای طعام ببرد و مصلح وی آن بود که با کثیرا و اینسون و دو قو
 و نشاسته و روغن بادام شیرین مخلوج کند بوزن آن و چون بیاشامند از وی مضر است بسیار آن کبر بود
 اول اما کند بعد از آن کرب و غشیان آورد و عرق سرد و اسهال با فراط آورد
 و باشد که بکشد و اگر زن بخورد بکشد و دردم از وی کشنده بود و شریف
 گوید یک جزو از وی باد و جزو ترنبر و باشیه تازه بیاشامند بناشتا گرم بزرگ
 و خرد بیرون آورد و مجربست عظیم و اصل نبات وی چون با سرکه بزد و نیک
 بکوبند و با آرد جو ضاد کند بر عرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون
 پیشم پاره زن بخورد بکشد و چون با عسل و زیت بیامیزند و بر جراحت
 بیند آیند سود دهر و بیخ وی بر برص طلا کردن نافع عظیم بود و مداوای کسی
 که سقمونیا بسیار خورده باشد بادوغ و سویق تفاح و رب سفجل و رب
 سیماق و رب ریاس کند و صاحب منهاج گوید بدل وی خروع بود و گویند
 وزن آن و مؤلف گوید بیخ ادویه عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل
 صفا چند انکه امتحان کند و قوت سقمونیا تا سی سال باقی **سقاقل** اشقاقل است
 و گفته **سقاقل** ایون نوم بری بود و آن را اسقور دیون خوانند و شقر دیون

و چون با سرکه صابون و زرد
 شده مانند سود دهر

سقاقل ایون
 سقاقل ایون

سقاقل ایون

نیز گویند و گفته شد و طبیعت گرم و خشک بود در چهارم ملطف و نافع بود ^{صفا}
 عظیم خبیث با صلاح آورد و فسخ عضله را نیکو بود و باقی نفع آن در
 شین **سقنقور** و رل ماهی است و سقنقیس نیز گویند و گویند وی از
 نسل تمح است و آنچه از آن است که ننگ بر لب نیل خایمی نند و بچه بیرون
 می آورد و هر چه در دریای افتد ننگ بود و هر چه آنچه در دریای ماند
 سقنقور است و وی هم در آب و هم در خشک تواند زیست و وی از نر
 و ماده نیز متولد میشود و صاحب جامع گوید که رفتن وی بیشتر در چله زمستان
 بود جهت شدت سرما از آب بیرون آید و روی بیابان نند و صیاد بدو رسد
 و صید کند و این قول خاصه صاحب جامع است و میمون نقل از ابن جمیع می
 کند که سقنقور در رمل کنار رود نیل بیابند بیشتر در صید در رمل و در آب نیل
 می رود و بدان سبب و رل ماهی خوانند و و رل از بهر آن خوانند که مانند وی است
 و ماهی از بهر آن خوانند که در آب می رود و فرقی در میان سقنقور و و رل آنست
 که سقنقور در نزدیک نیل بود و و رل در بیابانها و سر و رل پهن بود و سر
 سقنقور باریک و کشیده و رنگ و رل زردی بود که برخی زرد و تیرگی و پوست
 خشن بود و رنگ سقنقور ابلق بود زرد و سیاه و سفید و بزر و پوست وی املق بود
 و محمد ابن احمد التیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور و قضیب داشته باشد
 و ماده آن دو فرج و این خلاف است و مؤلف گوید یک سقنقور نر داریم که قضیب
 وی برش دو شاخ بود اما این آن یکی بود اما آنچه محقق است نر آن دو قضیب
 دارد مانند قضیب خرگوش و ماده وی طغیای بیست بیضه در املق کتف و جرات افتاد
 تمام بچه بیرون آید و غذای وی در آب ماهی بود و در بیابان غضایات و غیر آن و صاحب
 جامع گوید از بعضی اهل صید شنیدم و در بعضی کتاب خواص یافتیم که چون سقنقور بصیاد
 رسد و عضوی از آن صیاد کزیر طلب آن کند اگر آب یافت و در آب رفت و اگر نشاید
 و در بول خود غلطید صیاد در حال مرد و سقنقور سالم ماند و اگر صیاد پش از وی در آب رفت
 یا در بول خود غلطید سقنقور بر قفا افتاد و مرد در حال و صیاد سالم ماند و این از خواص
 عجیبست اگر چنین بود و اختیار وی و اجود وی نبود که وقت بهار صید کرده باشند
 و موسم بهمان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و کرد بر گردان و بن دین و کرده و
 و سران بود و گوشت که برش از بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از نواجی

کوفه بود
 سقنقور
 بچه تمح بود

بالای

عجیب

برگردد

برگرداند قوت ناف و کرده و پیه باوی بود و نمک وی باید که سیاهی بود که
 سبخی مائل بود و برینم چسبیده بود و آنچه سفید و دراز بود نمک سود کند و
 سفنقور چون تازه بود گرم و تر بود در دوم و قدری آن چون خشک کرده در حرارت
 وی زیادت شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک
 بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج
 ایشان گرم و خشک باشد موافق نبود بلکه مضر بود و اگر تنها مستعمل کند فعل وی اقوی
 بود از آنچه در مرکبات مستعمل کند و شربتی از کوشش خشت **وی** یکمغال بود تا سه
 مغال بحسب مزاج کسی که مستعمل کند و سن وی و شهری وی و وقت استعمال تا در کدام
 فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال کند سخی کند بر سر شراب کهنی حافی یا بر
 ماء العسل یا نجمة یا قیغ زبیب شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ چون نیم برشت کند و بیاشامد
 و همچنین نمک وی در اطعمه باهای از یک گرم تا دو گرم بحسب مزاج کسی که استعمال
 کند و اگر بر سر زرده نیم برشت کند تنها با تخم جرجیر سوده بوزن آن این شغل را
 در انجایت مفید بود و سفنقور سود مند بود جهت مرضهای عصبانی مرد و کسی
 که در مجامعت ضعیفی و تقصیر منی بفراید و قوت شهوت دهر خاصه ببرد کرده
 وی چون یک گرم با شراب بیاشامد از حوالی کرده وی شهوت باه بکفایتی
 برانگیزد که سابقین نشود مگر چون حرق عکس با عسل یا تخم کاهور یا آب بیاشامد
 ساکن گردد و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مؤلف گوید در او
 باهای چند اندک امتحان کرده است پنج ادویه بخصی الثعلب نیز سرد خاصه با شراب
 بیاشامد و گویند سفنقور در هندوستان می باشد در بحر قزقم نیز باشد و
 گویند در بلاد حبشه نیز بهم می باشد اما این نوعها که مشهور است نیست
 و گویند بدل خصی الثعلب است یا خردل است و مؤلف گوید اولی آن بود
 که در معاجین بدل وی بوزن آن خصی الثعلب فرود بوزن آن قضیب کاهور
 خشک سوده نیم وزن آن تخم کز کند **بکر** بسیاری شکر گویند و مراد از شکر
 ابلوج است و بهترین وی است که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان
 آورند و چین و آنرا قند خوانند و طبیعت گرم است در آخر اول یا اول دوم
 و تر است در میان اول و چون کهن گردد همین خشکی داشته باشد و وی ملین
 بود سود مند بود بمجده بجلائی که در وی بود و در جلا نزدیک لعسل بود

بسیار
 قدرشتر

و سکر سلیمانی تلین در وی بیشتر بود و غسل قصب تلین در وی بیشتر که در فایز و غسل
 طبرزد تلین زیادت ترکند که در غسل نخل و تلین وی کمتر از تلین غسل قصب بود و سکر
 مصلح ریاجی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محلل طبیعت بود و مقوی معده و حکم
 و مقدار شربتی از وی ده درم بود اگر باروغن بادام شیرین بیاشامند منع تولد نکند
 و کهن وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود و الا تشنگی آورد و خون در دماغ
 از وی متولد شود و صفرا برانگیزد و مصلح وی رمان مز بود و شریف گوید چون
 باروغن کاویا کوسفند بیاشامند احتیاس بول را سود دهد و مجربست درین
 زحمت و چون ده درم از وی که اخضر در بیت درم روغن کاویا تازه نیم گرم
 بیاشامند در ذیاب و اندرون سود دهد و مبرود و محرور را سود دهد با عذرا
 که در وی بود و زانی که زائیده باشند پاک گرداند از مواد و مجربست و به
 آب گرم آشامیدن و ادمان آن کردن سرفه را زایل کند و آواز بکشد و
 نزله را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و نرم گرداند و خشونت شانه را زایل
 کند و محتاج مصلح نبود و سکه بکشد و کرده را نافع بود و اگر نخورد کشتد قطع
 زکام کند و سودمند بود جهت جرب جفون چشم چون پاره شکر حل کنند تا خون
 آلوده شود و اگر احتیاج بود دیگر باره مکرر کنند و اگر در دروی چشم کنند سفیدی
 را بی شکر برد و چون بپزند و کف از وی بگیرند تشنگی بنشانند و اولی آن بود
 که کسی در طبیعت لیسنتی داشته باشد و سحر امعاء بسیار خوردن وی عذر کنند
 و بدل وی آب آلوده سیاه است و گویند مصلح آن به است و طباکیر و بدل
 آن میوز خراسانی بود **سکر العشر** اگر اسکر العشر گویند و صاحب منهاج
 گوید صغیفست که از درخت عشر بیرون می آید در موضع کل وی که خشک
 گردد و جمع میشود همچون ترنجبین و آن مانند وی بود یا می افتد بر خاری مانند
 پاره نمک و در وی حلاوتی بود و اندک عفو صتی و سفید بود و آنچه مجازی بود
 میل نیامی داشته باشد و مؤلف گوید بر خار مانند مکی بزرگ آشیانه می
 سازد و آن گرم در میان آشیانه می سازد و آن گرم در میان آشیانه مانند
 و آن گرم را بشیرازی خرگک سیغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بر آب
 داشته بود و براج شکر بود و وی لطیف تر از بود و در وی رطوبتی بود
 و طبع دارد و چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل کند و روکشی

سکر العشر خراسانی
 که کاویا کوسفند

زیاده کنگد و شریف گوید سیروز متواتر از وی بیاشامند و هر روز ده دریم بآب نیم گرم
 در بود و شخواری نفس را سود دهد و مجربست و چون بالین لقاح بیاشامند استسقا
 را نافع بود و معطش نمود مانند انواع سکر از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده
 و جگر کرده و مانند رانافع بود **سکینج** صمغ نباتست که بشکل مانند قما بود و
 صاحب منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی بسفیدی ریزد و اندرون
 وی بسرخ و تیزبوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی شیرین تر بود و صاحب
 جامع گوید نیکوترین وی آن بود که صافی بود و بیرون وی سرخ بود و اندرون
 وی سفید و رایحه وی متوسط بود میان رایحه حلیث و قند و حریف بود طبیعت
 وی گرم و خشک بود در کسوم و محلل و ططف و فالج را نافع بود و مسهل مده
 بود که در ورکین و قولنج رانافع بود و چون بیاشامند یاد حقیقت کنند و اوجاع
 بواکیر را سود دهد چون تنها بیاشامند و سنگ کرده بگذرانند و سردی که در معده
 بود و رحم و امعاء را نافع بود و حمیض و بول براند و بچه بکشد و مسهل آب رزد
 بود و نشفت تری معده بکند و بر کزندی عقرب و مار طلا کردن سود دهد چون
 سعوط کنند صرع را سود دهد و آنچه اصفهانی بود باه را زیادت کند و جگر را نیکو
 بود و شیخ رئیس گوید سکینج محلل صداع بارد و ریجی بود و استسقا و مغض را
 سود دهد خوردن و خنازیر و صلابت مفاصل را و سلع را بیکر از آن خاصه چون
 بسکه بگذرانند و بران طلا کنند و جذب سیلی و مشک بکند و ضلالت گرم کند و دانه
 و کرمهای دیگر بکشد چون بیاشامند و گویند نقرسی که سبب آن از سردی بود و
 دهد و در مفاصل بر سود دهد و سینه پاک گرداند بقوت و مسهل بلغم لزج بود
 و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود و درد پشت و بادبای
 غلیظ که اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظ اجفان و وی فاضلترین
 دارو یا بود که جهت نزول آب استعمال کنند و چون در سر که بگذرانند و بر شیخه که
 بر جفون چشم بر آید بماند زایل کند ثوابتی از وی بگذرم تا بکنشغال بود و نشاید
 که بغیر از سرد مزاج یا در مرضهای سرد استعمال کنند و عظیم سرد مزاج و علتها سرد را
 سود دهد و محوری مزاج را بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند جهت کزندی
 جانوران و زهر بای کشنده نافع بود و گویند مضر بود ثمن از و مصلح وی اشق
 بود و صاحب تقویم گوید معده و امعاء را بد بود و مصلح آن اینسون و مصطکی

بود و بدلهای قه سفید بود و کوبیدیم وزن آن جاوشیر و کوبیدیم بر آن قه اصل و اشقا
 و جاوشیر است از هر یک ربع وزن آن و صاحب مناج آورده است که نوعی از قه سخیل
 میشود **سکینج** اصل وی صینی بود و آن عصاره امله بود و آن نوع دیگر
 مرکب بود وی نیکو و خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و قابض
 بود و مقوی احتیاج منع می کند که از رطوبات بود و شکم ببندد چون بر شکم ضام
 کند و قوت اعضای اندرونی ببرد و باه را زیاده کند و سکه یکشاید در در مفاصل
 را نیکو بود و در اعصاب و منع نرف دم بکند و در دل را سود دهد و مقدار نیم درم
 مستعمل بود و بوئین وی سرگرم را صدراع آورد و مصلح وی کافور بود **یک لشکر**
 مرکب بود از مار و قانغره و فلیخ و سباسبه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل
 در مرکبات گفته شود صفت آن **سکینج** جرجین طوس خوانند و غاغا طیس هم کوبند و گفته
 شد **سکی زغلا** یعنی زغلا نیز کوبند و معنی آن سربانی کثیر الارجل بود و آن سفنج
سکسنبویه سنگسویه است و سنجسویه نیز کوبند و آن بزرگسببان خوانند و جب الفقد
 هم کوبند و گفته شد مکرر صفت آن **سلیق** دو نوع است یک نوع پیاری نام سلیق خوانند
 و مشهور است و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر پیاری آنرا جعفر خوانند و بهترین
 آن نیزین بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و کوبند قوت بی مرکب بود و کوبند
 تراست در اول و در وی قوی بوقیه بود و ملطف و محلل و مفتح بود در سیاه
 قبضی بود و در سفید جلا و تحلیلی بود و کلف و داء الثعلب و حزاز و ثایل را سود
 مند بود چون آب وی طلا کند و ورق و پخته سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا
 با عمل طلا کردن نافع بود و اگر سرباب وی بمالند پیش بشند و اگر آب وی در موم
 روغن کند و برورم نهند ساکن کند و ریش بلنی زایل کند و برداء الثعلب طلا کردن
 موی بر ویانند و قویخ را سود دهد با مری و توایل و عرشه را سود دهد و قطع بلغم بکند
 و آب پنخ وی اگر در بینی ممر و چکانند و ادمان آن کنند اگر سبب آن از جمع شدن
 اخلاط پنج در دماغ بود بغایت نافع بود و زایل کند و نیکو بود و ورق وی بر
 ثایل ضد کردن زایل کرد اند و آب وی باز هر که سعه ط کردن لقوه را نافع بود
 و آب وی نیم گرم در گوش چکانند در ساکن کند و اصل وی معده را بید بود و آب
 وی حقه کردن ثفل بیرون آورد و وی مولد نفخ بود و قراقر و مغص و غدا نیک
 دهد و کیموس ببلد و محقق خون بود و مصلح وی سکه و خردل بود و وی سکه حکم

زعفران و بلخ و مانند
 را مکرر ترکیب کنند و بهترین
 بی آن بود که بوی بی

سلیق جعفر
 سلیق جعفر

جعفر
 مولد نفخ
 و قراقر

و پسر بزرگ است و نوع بسیار بپزند و خاصه با عدس و آنچه بخت باشد مری و خرد کنند
 شکم بپزد و بعضی گویند از خواص وی آنست که چون آب و ورق وی بر بخورد زنده
 بعد از دو ساعت سر که گردد و اگر بر سر که ریزند بعد از دو چهار ساعت خمر شود
 و آب وی با دویله مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نفوس و مفاصل
 را سود دهد و چون دردم آب وی مقدار نیم درم فاریقون حل کنند
 خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق بود و بیخ نوی معده را بر بود
 و مصلح آن رب غوره بود یا شراب اترج **سلق المطا** جارالنه است و گفته اند
سلق بری سلق جبلی است و آن نوعی از موصولات است و گفته اند **سلق**
جبلی بیشتر از بیخ آنرا حلیم خوانند و آن جلیق است بیاری از ادرار گویند
 و ملوت خوانند و طبیعت وی گرم و تر است بر نفوس و مفاصل ضهاد کردن
 عظیم نافع بود و جهت سعال بلغمی چون بانیات سفوف سازند محبت بود
 و اعضاء کوفت یافته را ضهاد کردن نافع است **سلیت** بیاری جو بهینه
 گویند و بیونانی طرا عینس و آن مانند کندم بود بی پوکت و در غیر گفته شود
سلیخه قیسا خوانند و پوکت درختی است که آن درخت سلیخه خوانند و سلیخه بدان
 گویند و آن انواع است نیکوترین وی آنست که سرخ رنگ بود و سبز بود و در طعم وی
 اندکی تلخی بود و عفو صفتی تمام و چون بشکنند مانند ریون تلخی بود و قصبه وی دراز
 بود و سوراخ وی تنگ بود مانند قرفه میچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد
 تنگ بود کیلا است که قلب به سلیخه فرزندند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند
 نوعی از سلیخه است که ملحق بود بدار حینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشکست
 در درجه سوم محلل ریاخ غلیظ بود و مقوی اعصاب و اعضاء و حیض بسته
 بکشاید و بول براند و اگر بادار و با چشم خلط کنند تیزی چشم زیادت کند و
 در رینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لزج یا از ریاخ غلیظ بود سود دهد و
 مسهل نفث است بود و شراب وی جهت معده و جگر سود مند بود و چون دو کنند
 بدان رحم را پاک گرداند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون باسل
 بیامیزند بر رطوباتهای لینی که در روی باشد بیندازند زایل کند و کزندگی افضی را
 نافع بود و چون بیاشامند مجموع و ریههای گرم که عارض شود در داندرون و
 درد کرده بغایت سود دهد و کسه بکشاید و بچه مرده و زنده بیندازد و شیم

سلق بری است

سلیت بهتر است

سلیط

سینجی
سینجی
سینجی

از وی زخمی باشد
و مالند و بخورند لیل
زایل کند و اگر مقدار
بدرم

سوی
سوی
سوی

سوی
سوی
سوی

بیرون آورد و مقدار سنگل از وی تا بگذرد بود و گویند مضر است با معاد مصلح وی کثیر بود
 و چینی این ماسویه گویند که بدل آن نیم وزن آن دار صینی بود **سلیط** ریت است که گفته شد
سلیط است و گفته شود **سلیط الحید** پوست مار بود و نیکوترین آن پوست مار تر بود که بلون
 ابيض بود از ساسا سیوس گویند مردم و خشک بود و بغایت مجفف بود اگر شراب بپزند و در
 گوش چکانند در گوش را عظیم سود دهد و اگر بران مضمضه کنند در دندانها نافع بود
 و اگر در دار و پای چشم خلط کند سود دهد خاصه چون خشک کرده سعی کنند بعل شراب
 و در چشم کشند تری چشم زیاده کند و اگر لبر که بپزند و بران مضمضه کنند در دندانها عظیم
 سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بران مضمضه کنند همین عمل کند و اگر بسوزانند و بر او
 الشعب لطوح کنند موی برویاند و اگر مقدار بگذرد پاره کند و باد و درم آرد چو بپزند و در
 کند در شیب آتش تا پخته گردد بخورد صاحب بوا کبر دهد خواه ظاهر خواه باطنی بغایت
 نافع سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت درد کبان و
 مقعد و چون در آتش بخورد کند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله بیندند
 در نزد یک زادن آسان بزیاد و چون بخورد کند در شیب زنی که میمید وی باز گشته بود
 یا بچم در شکم مرده باشد هر کدام که باشد بیند آرد و مجربست و چون در زیت بپوشانند
 و در گوش چکانند در گوش از سردی بود و ریش آن ماده که از وی روان بود سود
 و اگر در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بپزند سود مند بود جهت غلیظ اجفا
 و رمص و رنجه که در جفون پیدا شود کحل کردن **سکوی** سمایی است و گفته شود
سکوی جری خوانند و آن ماهی است که در مصر در نیل پیدا شود در صفت او هم درین باب
 در صفت هم گفته شود **سکوی الحفاة** پیارسی سنگ پست گویند و نیز از لاک پست خون
 سنگ پست دریائی چون بیاض است لب زاب و مایه حر گوش و کون سود مند بود جهت
 کزنده کی جانوران و کسی که صفح اجامی خورده باشد و نیز تیوع که خورده باشد و زهره
 سنگ پست چون در بینی مصروع چکانند نافع بود و چون لطوح کنند خنق را نافع بود
 جهت دیشهای بد که عارض شود در بان گو دکان آنرا قلاع خوانند زایل کند و بیضه وی
 سرفه چکانند نافع بود و سنگ پست بحری اگر بسوزانند تا سفید گردد و باروغنی کاو
 سعی کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند چکان پاک گرداند و گوش برویا
 و دیگر عود کنند و مجموع ریشها و سوختگی آتش زایل کند و نیز لطف گویند سنگ پست نوع
 بحری و نهری و بری و چون سنگ پست بحری بکشند و هر چه در شکم وی بود بیرون آورند
 و بر آب بسوزند و خاک آن با اندکی فلفل میامیزند و با عسل میزنند و معلول را با معاد

و شایسته است در متعلقه بیدهند و بلعقه از معجون چهارشقال با شکر از ادویه و در درم و نیم درم
 سودمند بود و ربو و ولت را و چون خون سنگ پخت بخوری با آرد جو و عمل نکند و مانند چربا
 مفلح سازند و مروع از آن هر روز بناشتا و هر شایسته که بخورد عجایب نافع بود و چون
 خون سنگ پخت در دست و پای مالند در مفصل و نقرس با سودد در خاصه چون بیای مالند
 و چون خون سنگ پخت در دست و پای مالند همین منافع بدید و چون کل سنگ پخت در شنج **بیسر**
 و گز از مالند سودد هر و گوشت وی چون بخورند همین عمل بکند و چون با چند بیدستر
 حقه کنند شنج را بغایت کمال مفید بود و چون سنگ پخت در یانی بسوزانند و
 خاک آن با سفیده تخم مرغ بشقاق طلا کنند خاصه شقاق با پها شفا بخش و زایل
 کند و گویند چون سوخته سنگ پخت بر دیگی که جوشان بود نهند از جوش آن شود
 و گویند چون بیا و یزید بر سر مروع ساکن شود مروع وی و فلاح گوید اگر کمر در موضعی
 بسیار آید و زیان دهد بگیرند سنگ پستی و و اشکونه بر زمین بدارند و دستها و پاهای
 وی برهوا کنند و همچنین را کنند تکرک دیگر در آن موضع نیاید و این زیهر گوید زهره
 وی چون خشک کنند و بعسل که دود ندریده با شکر سخی کنند و در چشم کشند سودمند بود چته
 نزول آب و چون بزهره آب و کودکی که فتق داشته باشد در آن نشینند سودد **سند**
نیون درختیست که بالای وی از زمین بقدر که کز برآمده باشد و کل سرخ دارد و بعد
 از آن دانه کند بمقدار کشیزی و آن نبات با حب و بی همه کزندی مار و مجموع کزندگان
 زهر دار سودد هر و چون بیاشامند سینه و حلق را از خشنونت پاک گرداند و آواز را
 نیکو گرداند **سلاخ** بول بز گوئی است که بهنگام تنبج بر سنگ کرده باشد و سنگ سیاه
 شده باشد و مانند قیر و بغایت تنگ و گرا دویه استعمال کنند که جذام را سودد هر
سلسه سوکه قیطیه است و گفته شود **سماق** تمقم خوانند و طمطمه گویند و عرب سماق
 الدباغین خوانند و نیکوترین وی تازه سرخ بود و طبیعت آن سرد بود در دم و گویند
 در اول خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود و منع نرف دم کند تا بحدی که قومی
 گویند که چون از خود بیا و یزید همین عمل کند و قوت و رقی وی قابض بود مانند
 افاقیا و طلیح و رقی وی موی را سیاه کند و بدان حقه کردن قرحه امعا را سودد هر
 و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش چکانند چرکی که از گوش روانه بود ببندد
 و ورق خشک وی چون آب بیزند تا بقوام غسل آید مانند حوض بود در عمل و فعل
 و عمر وی اگر همچنین کشند همین سیل و موافق بود چون در طعام اندازند زجره که سی

و ابلون

بند سلاک گویند

فایده تمام

زمن و قرحه در معاداشته باشد و چون بر آب ضمد کنند منع چو زرم از طرف سر صدم کنند
و چون با عسل یا مینز خوشنونه اجفان و قطع سیلان رطوبات سفید از زرم بکنند
و بواکیر را زائل کند و چون به فم خوب بلوط سخی کرده بر بواکیر نهند و قنقیر مری
چو اینز تا علیظ شود فعل وی نیکوتر از فعل ثمر بود و صغ وی چون بر سوراخ
دندان نهند در ساکن کند و چون بیزند آب وی بروی ریزند تورم نکند و رازی
گوید چون سماق با شرابی بیاشامند قطع اسهال و زرف دم از رحم بکنند و کثره بول را
نافع بود و بعضی گویند اگر بنهند در هونی سرخ و بر کسی که خون از وی روان بود از
هر موضع که بود ببنند قطع خون بکنند و این ماسویه گوید آشتهاء طعام باز دید کند
بجو صنی که دارد و طبیعت بنهد و بعضو صنی که در وی است و اسهال صفاوی
زمن باشد سود دهد چون بخورند یا به بدن صبیغ کنند و اگر با گوشت در اج مرغ بپزند
شکم بنهد و سخت دارد و اگر بر معده و شکم ضمد کنند بخیل و چون بریان کنند
شکم زیادت تر بنهد و چون در کلاب خوب باشند و از آن کلاب در چشم کنند
سودمند در ابتدای در چشم که از کوی بود با ماده و حرقه را قوت دهد و سوتی
وی شکم بنهد و معده را سود دهد و بیجان صفا و اسهال آن و اسخی بن عمران گوید
اگر در چشم کنند از قنقیر وی سلاق و کوزش چشم و خارش آن زائل کند و اگر
کسی قی دام کند و بهج در معده وی مانند و قرانیکر سماق و کون چون بکوبند بر
و بر آب سرد بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و تشکی بنشاند
و غشیان صفاوی ساکن کند و سحج را سود دهد و دستار یا ابران حقه کردن و سیلان
رحم و بواکیر را بغایت نافع بود و تریف گوید اگر بزنده در دم در بنفاد در دم آب تا قوت وی با
آب دهد بعد از آن حرقه پاک در آن آب فرو ببرد و بر چشمی که جرب بود و اکلک و سلاق بکند کند
تنها سودمند و جرب بود چون بکیرند تنها آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکنند و اگر
در چشم مجرور چکانند چون سرخ شده باشد یعنی باشد از آنکه آبله در چشم وی بر آید و چون کرد
سماق بکلاب مضمضه کنند تنها قلاع را زائل کند و ورق پشمین و چون ضمد کنند تر شکم بچکان
طبیعت ایشان بنهد و چون عرق وی بپزند و عصاره وی بکیرند چنانچه غلیظ بود قوت
اعضا به دهد و در منع ماده از چشم بغایت کمال سودمند بود و چون حل کنند در آب سال
و طلا کنند بر ریشهای پلید هر چه بود خشک گرداند و چون ضمد کنند بر ناف و بن قضیب
سودمند بود جهت سلس البول که کسب آن استرخا بود و سماق مفر بود بچکر سرد و کوبینح

در آن موضع

وی مصطکی **سم** نیز بخورش است و در اذان الفار گفته است **سم** خیزی
 گوشت است نیکوترین آن بود که از حیوان مستهل گیرند و طبیعت وی گرم و تر بود و شکم بر این
 وزود همضم شود و باه را زیادت کند و غذای بد بود بلغی مالمطی اطعام بود و زود جمل
 شود و بدخانی و دراری او بی آن بود که اندک خورد بقدر آنکه لذتی بدید و مصلح وی
 یهو نمک بود و زنجبیل و راسن محلل **سم** پیاری سمسم را کجند گویند و بهترین
 وی آن بود که تازه و بزرگ جب بود و جرم وی اقوی بود از روغن وی و طبیعت
 وی گرم است در میان درجه اول و تراست در آخر آن و گویند در دو م ملین بود و
 خون بسته بود و باثر کبودی که از ضربی حادث شود نیکو بود و سودمند بود جهت
 شقاق پانها و خشونی که در بدن باثر و بر اعصاب ضما کردن سود دهد و بر ورمها
 و سوختگی آتش ضما کردن سود دهد و نقیح سمسم حیض بر اند و بچم بیندازد و
 و چون مقشر کرده بریان کند غذای صالح دهد و فزلی آورد و چون همضم شود
 در معده فزلی و حسا و لعق وی مرضها آسیند و شش و کسره را سودمند بود
 و حوی از وی متولد شود متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی
 و لذی بود که در معده که در معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب
 شراب یا از خوردن داروی گرم و مینی بیفزاید و کز نیکی دارد اسود دهد و اگر بازرگنان
 بخورند باه را زیادت کند و مقدار ما خود از وی پنج درم بود و معده را بید بود و تشکی و
 غشای آورد و مؤله خلطی عظیم بود و بطی الهضم باثر و او بی آن بود که بریان کنند و با جمل
 بخورند و جالینوسی گوید بید وی در تلبیس خار عمه بزرگتان بود و اگر وی همچین خام بخورند
 قدری بری بر آن بیاشامند زود بگذرد و اگر طبیع و ورق وی موی را لطح کنند نرم
 گرداند و در از کند **سموریون** سمونیون نیز دان کرش است و گفته شود در صفت انواع
 کرفس در کاف **سمقشون** سمقش است و گفته شد **سم** بری جلمه نیک است و گفته شد **سماقل**
سم است و گفته شد **سمنه** در حاکفته نذ صفت جب آن **سم الجمار** د فلی است و گفته شد
سم الفار ابل عراق تراب الها لک خوانند و اهل اندلس **سم** الفار گویند و آن شکست و گفته
سم السمک مایه زنج است و گفته شود **سمسن** پیاری سمسمی روغن کاو و کوسفند خوانند
 و فعل وی مانند زهر بود و در انضاج و ارخا و تلبیس اقوی بود از وی و طبیعت وی
 و چو تر بود در اول و حرارت وی بیشتر بود از زهر و خوزی گوید روغن کاو منع سم افی بکند
 و با ننگ که بدل ر و رازی گوید شخصی در بادیه افی ویرا کزید و روغن کاو کهن بیاشا

سمسم بهتر تر گویند

و محلل غلظان بود

نیکو

پودین بد کند در خرمونه

سمسن سبز نیکو
از کزید

بیخ مرزری بوی ترسید و روغن چند اندک کن شود گرمی وی زیاده در معده جلائی
 وی حکمت بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهای نیکو و میان
 بود و در اجزای محکم منضج و رها بود خاصه ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان
 و زبان و سینه را نرم کند و منضج فضول بود که در وی با آب خاصه با بادام تلخ و شکر
 و ام شکم ببندد و هم شکم براند و وی تریاق زهر ناپود که خورده باشند و شرف کوبید
 چون با آب خاکستر حقه کنند ترخورد و قرصه امعاء نافع بود و چون برین بنهند و ضماد
 کنند بر قرصه خشک کریش زائل کند از وی و اگر برین بنهند و بر دهان جراحی نهند که خواهند
 که سران باز هم نیاید منع گوشت رستن بکند و سران جراحت فراخ کرده اند و چون خاب روغن
 کهن بر کشند و بر جرب کهن طلا کنند زائل کند و چون بیاض آمد از وی مقداره درم پانچ درم
 شکر بول بسند براند در حال و این مجربست و چون بغز زخم بخورد بر کبر دریش رحم را سود دهد
 و چون بر مقعد مالند بواسیر را سود دهد و چون خلط کننده درم از وی شصت درم
 آب نارذ و کستار یا را بغایت نافع بود و چون بر چشم طلا کنند صلاحه آن زائل کند و چون
 بازیت بیا میرند و طلا کنند بر اجفان که جرب داشته باشد سود مند بود و چون در چشم
 کشند باب عنب الثعلب نافع بود همه ضربان چشم و ورم آن و درد گوش با را سود مند بود و
 چون بناشتا لعوق کنند سرفه خشک را ترکرداند و سوده هداوی آن بود که کسی که علتی باطنی
 داشته باشد اجتناب نماید و چون روغن بر روی طلا کنند سخت شب و بر آن خنسپندند و
 روی را پاک گرداند و حسن وی زیادت کند و جلائی تمام بد بد و زبل بعین عمل کند در طلائی
 روی **سیمون** سخته است و گفته شد و هر هم کبابی که بدن را فزاید کند از اسمه خوانند **سمن**
 و تر خوانند و آن ورد ابیض است پیارسی کل سفید خوانند و در صفت ورد گفته شود
سما روغ فطراست و گفته شود **سنگ** پیارسی ماهی خوانند و بعضی بقیاس بعضی گرم
 بود که پوست وی رقیق بود و فلوس کوچک بود و متوسط در خوردی و بزرگی و بزویی
 و لاغری و سهوی نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع شنبوط بود و باز بی
 و نیکوترین ما خوردند **سمن** بیست و شش و متوسط در فزاد بسیار بود و فاضلترین جایگاه ایشان
 جایگاه می بود که سنگ ریزه بود یا رمل و آبهای شیرین و اگر بخری بود افضل آن
 بود که در لجه بود و افضل آنچه خوردند جهت ترطیب با سفید باج پس مشوی بر طبق و آنچه
 با آتش بریان کرده باشند بگردد بر معده از آنچه در روغن بریان کرده باشند
 بد بود و شنگی بسیار آورند و در از معده بگذرد و طبیعت ماهی سرد و تر بود
 و آنچه در آرد ملون کرده باشند
 و بر روغن بریان کنند صم

روغن کاه
 تریاق زهر ناپود
 خورده باشند

از وی
 سمن
 کبابی

چون کوبد و مار ما بر
 نیمه او بر روی راه نیز
 و نیکوترین ما خوردند

طبیعت ماهی
 سرد و تر بود

در دوم

در دو ... کنگر خاصه با زنی و برنی پاک عرق کند فربه کند و مرق وی سودمند بود
 جهت زهر پاک خورده یا شکر و کزندی نیز چون دوام کنند بران کزندی مار شجاع دارد هم فلسه
 و سگ دیوانه سود دهنر و چیزی که آنرا اسلول خوانند و آن در قیل مهر بود و پراضوص
 دریش بود و طویل واملین بود و سروی بدرازی مایل بود و دهن وی کشیده بود
 مانند خرطوبی و دیسقورید و کس و پراسلورس خوانده است و وی فربه
 بود و تر و در گوشت وی رخاوتی و لزوجتی بود و جهودان و پرا بخورند
 و بروی و پراسور اس خوانند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و
 چون نمکسود کند غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند
 و اگر گوشت نمک سود وی کوفته ضماد کنند از بیرون بر سلی آنرا بیرون
 آورد از عمق گوشت و طبع نمک سود وی چون در آن کشند در ابتدای علت
 و فرجه امعا موافق بود بسبب جذب مواد که بظاهر بدن آورد و چون حقتنه
 کنند عرق الناس را زایل کند و اگر بچمنان که گفته شد ضماد کند بر فضول رجاج
 از بدن بیرون آورد بقوت جاذبه و خوردن وی مولد بلغم لزج بود و چون
 تازه بخورد غذای فاسد بد بود و اگر در مان خوردن وی کند برص آورد
 بسبب بسیاری رطوبتی که در وی بود مگر آنکه نمکسود بسکه خوردن که بقوت نمک قطع
 فضول وی بکند و پاک کرده اند و انواع ماهی مولد بلغم مائی بود و در مخرجی اعصاب موافق
 نبود الا بعد که گرم و شگوری آورد و نمکسود مصلی آن بود بجهل بسیار که عمل از
 را گرم کند و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس گوید در شخاراض ضم شود و بر
 خون از وی متولد شود و چون متولد شود مملو شود از لزجات بود و بلغمهای
 غلیظ بد از وی حاصل شود و از آن بلغم مر ضمای خبیث متولد شود و ماهی که سرد شده
 باشد خاصه که در موضعی نهاده باشند که نم بود بد باشد و از خوردن وی بهمان عارض
 شود که از خوردن قطره او نمکسود بود نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نزدیک
 بود که نمکسود کرده باشند و اوی آن بود که بآب بخوشانند و بعد از آن در آن اندازند
 و پزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک بود و سر ماهی شور سود مند بود جهت
 ورم ملازه و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آنرا سماوی خوانند چون بسوزانند
 و اگر کسی سگ دیوانه و کزندی عقرب نهند سود مند بود و گوشت وی چون بخورد
 بملین خاصیت دهد و ماهی شور بلغم بگرداند و بهق سیاه آورد و تشنگی بیشتر از

انواع ماهی مولد بلغم مائی
 در موضع اعصاب موافق
 ماهی

ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که سرکه و سعفر و کرم را در آن
 پختند و بعد از آن حلوا و روغن و کرم مزاج نشاید که کوارشات کرم از
 عقب آن بخورد و او بی آن بود که کنگر چینی ترش و سرکه از پی آن
 بیاشامند و مرد مزاج نشاید که ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضرب بود
 بغایت و آدمان خوردن وی کند جو روغن جوز و زیت بریان کند و طفل
 خرد کرده بر آن افشانند و بخورند و بعد از آن زنجبیل مر با و شراب حرف
 محکم و آب بخورد چند آنکه تواند و اگر اتفاق آب افتد در معده
 پیدا کند و قی آورد و نیکوترین آن بود که بخورد الا روزی که عزم قی
 کردن باشد و اگر بخورد اتفاق نیفتد بعد از آن داروی مسهل بیاشامد
 تا از معده و بدن بیرون آورد و الا بلغم لریخ زجاجی از وی متولد
 شود بسیار و آن سبب قولنج سخت و فالج و سکنه گردد و مصلح وی
 صل بود که از عقب وی بخورند و بلغم بزداید و تغییر در مزاج آن
 پیدا کند و سر کیز موافق بود در اصلاح آن و سمک مخلوج محمود نیکو بود
 که تر و فربه بود و وی را نکسود کنند و تازه بریان کرده و لیکن پس در سرکه
 و پاکشیزند و طبیعت وی سرد و خشک بود اشتها طعام آورد و وی
 تشنگی کند از نمک سود و تازه بریان کرده و لیکن مضرب بود و بقرق النساء
 و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مر با بود و سمک مسکج نیکوتران بود که سرکه
 پخته پختند و او بی آن بود که سرکه بخورد با سداب و کرفس و زعفران پس
 شکر کنند ماهی را و در آن پزند چندانکه تر شود و لذت وی باقی بود و باید
 بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی را بکشند چندانکه متغیر شود و تپاه گردد و
 آن مرد بود بالطبع و رطوبت جگر گرم را سودد هد و یرقان و تباه صفاوی
 و با صره را مضرب بود و مصلح وی فالوج بود **سمیکه صید** او در شام سمیکه
 الزله خوانند شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک بمبینه صیدا از زمین شام
 و وی مانند وری کوچک بود و وی را در ایام بهار صید کنند و در پیخ فصل دیگر
 نتوانند کرد الا در بهار که وقت بهمان ایشان باشد و بسیاری حرکت ایشان
 و نیکوترین نر بود مادام که زنده باشد فرق توان کرد از نر تا ماده و چون
 مرد و خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند نم درم از وی سخی کنند و بر

خوردن

در صفا
 اعصاب و مزاج
 سرد کند او را
 از آب
 و بعد از خوردن
 آب

که بهار را بود و آن نش

مندل در

شکر عذبات
 و چون صید کرد زنگسود

سر شراب

و داء الثعلب و داء الحية و شیش که در بدن باشر و صداع کنن را فلفل و حب و حله و
 بشر با و صرع را سود دهد و تریف گوید چون با زیت بپزند و از آن بیاشامند و درد
 پشت و ورکین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح وی نفثه بود
 و اسحق گوید مضر بود پستانه و مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالح تر بود که
 مدقوق و ورق وی چون با خنا بکشند موی را سیاه کند و ورق مستعمل بود
سنبلی صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی و حبلی و حبلی را
 نازدین خوانند و سنبلی الطیب هندی بود و سنبلی العصار نیز گویند و روی
 را نازدین اقلیطی گویند و در نون گفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک
 خوشبوی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود مجفف زبان بود و بلو
 وی در دهان درنگ کند چون بخایند و آن از کوبی خیزد که طرف سوری است
 و از طرف هند و آنچه هندی بود از اغنقیطس گویند و این اسم مشتق از اسم
 نهری و بحری است که بجانب کوه غنقیطس میرود و نزدیک آن رود و وی در
 قوت ضعیف تر از سویی بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن و است و خوشه
 وی دراز تر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبلی الطیب گرم بود در اول خشک
 بود در دوم و گویند در سیوم و وی مفتوح و محلل بود که چون مستعمل خواهند
 کرد در پنج وی مانند کل خیزی بود آن خاک وی بکیند و آن خاک جهت دست
 شستن نیکو بود و خوشبوی بعد از آن سنبلی مستعمل بود و در زور و وی عرق
 بکند و وی جگر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون بران
 نهند محلل او را م بود و مقوی دماغ و اگر در کلهها کشند موی مژه را بر ویاند
 و سودمند بود جهت خفقان و چون باب سرد بیاشامند خندان ساکن کند و بول
 براند و شکم ببندد و چون فرزجه از وی بسازند وزن بخود بر کبره قطع
 نرف دم بکند و رطوباتی که روانه بود از ریشها خشک کرد این و چون
 بپزند به آب و زن در آب آن کشند و رم گرم که حادث شده با بر در رم
 زائل کند و سینه و شش را پاک کرد و اندر ویرقان را نافع بود و سکه جگر و معده
 بکشد و قوه همد و بد دهد و مسخن ایشان بود و همه اعضا و لول را نیکو
 کرد اندر و ضیق النفس زائل کند و استسقا لایعلاجی است سود دهد و مسک
 طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در معده و

سنبلی
 سنبلی
 سنبلی

دیگر

و مقوی است قوی ماسکه بود در بیرون بدن مجموع و کده که در بر بود بکشت
 و بوی دهن خوشبو کند و درد پیرز را سود دهد و مقدار ماخوذ از وی یک درم
 بود و گویند مضر بود بگوده و مصلح وی کثیر بود و جالینوس گوید بدل وی از خر
 و کهنسوی بود و وزن آن و گویند بدل وی سادج بود **سنبلی مندی** صاحب
 منهاج گوید گویند بدست که آن دار شیشمان است و خلاف است سنبلی مندی و
 سنبلی الطیب است و گفته شد و دار شیشمان نیز گفته شد در دال **سنبلیت** کون
 است و گفته شود **سنبلی الکلب** صاحب جامع گوید شجره در دار است که معروف است
 بالسنة العاصیة و سهو کرده است پیاری سفیدار گویند و بعبی شجره البسق
 و السنة العاصیة فی بعضی درختیست که پیاری آنرا اهر خوانند و سنبلی الکلب
 بهار وی است **سند و پس** صمغی زرد است مانند کبریا لیکن سست تر از وی
 بود و در وی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منهاج گوید گرم و خشک
 بود در اول و خون را بندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند قطع
 فضول بلغم از امعاء و معدة بکند و گرمها و حب القرع را بکشد و سود
 بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط پرورده و رطوبت
 و امتداد و اگر روغن وی در نا صور بمالند خشک گرداند و در خان وی
 همین عمل کند و در جراحتهایی که در اسفل بود و نزله را نافع بود و اگر خرد
 کرده بر جراحته افتاند خشک گرداند و چون بیامیزند با روغن کل چند
 غلیظ شود و شقاق مزمن که در گوشت دست و پائی پیدا شود بمالند
 بغایت سود دهد و خفقان و کواس و ریلو که از تری باغ و کیز و اسهال
 مزمن را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل بیاشامند حیض و بول براند
 و چون در چشم چکانند جلای تمام بدید عجب و چون بیاشامند خون از هر
 موضع که باشد بندد و در خان وی نزله و زکام را بغایت سود دهد و همه
 درد دندان بغایت نافع بود و معتدل تر از وی نبود درین باب و کد با
 مانند بود در قوت و در ری بودن گاه و در وی قوی بود که بغایت برین
 دال اغر کند چون از وی روزها قدری با سکنجین بیاشامند **سند و پس**
 سنج است و گفته شد **سنج** زنجفر است و گفته شد **سند و پس** ارسطوطالیس
 گوید طبع جوی سرد بود در درم و خشک بود در سیوم و معدن وی در

گرم و خشک بود در درم و کونید

سند و پس
 سنج
 سنبلیت

سند و پس
 کونید گویند

در جزایر دریای چین بود و در ری وی جلای تمام بود دندان را از حرکت پاک کرد اندو
جلای عجیب بدید و چون با آتش بسوزند و سخی کنند و بر لبها برشته شود و عفن کرد آن
کشیده بود و کهن شده بر آن پراکنند زایل کند و سوسومند بود جهت استرخای لثه نافع بود
و نقاشان در جلا نیکینها و خواستها مستعمل کنند **سنباب** کرمی وی کمتر از سمور
بود و گویند بقیاس سرد و تر بود و پوکشدن وی محروم مزاج را و جوانان را نیکو
بود و کسی که شرب دائم کند **سندیان الارض** فراسیون است و گفته شد
سندیان درخت بلوط است نزدیک لیل شام بخلاف **سندیان** عود هندی
است و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم تقریباً سه روز در هر چون بیاض
و بر آن ضماد کند **سنور** فرو سوزند هندی گرم و خشک بود بغایت مسخنی بود
و قائم مقام فرو و ثعلب باشد و شریف گوید چون وی را بسوزانند در دیگی بگل
کوفته تا بپوختن خاکستر گردد و با سرکه بیا مینزد و طلا کند پیر مرغ بر شتاق که در
میان انگشتان دست و پاپها بود زود زایل کند و غافقی گوید گرم و تر بود
گوشت کرمی و سودمند بود جهت درد بواسیر و مسخنی کرده بود و در دپشت را
نافع بود **سنگسوی** سکنوب است و گفته شد **سورجان** در مرم مکنه خوانند و در
عراق لعبت بربری و یونانی فلجیقن خوانند و بعضی بلوسا و بعضی ایفمارون
گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون وی بپزند بود و در شکست صلب
بود و آنچه سرخ و سیاه باشد با آن و جیش ابن الحسین گوید طبیعت وی گرم است
در اول درجه سیوم و خشکست در اول درجه دوم و بعضی گویند خشکست
در سیوم و گویند سرد است در دوم و در وی قوی بود که مهمل بلغم باشد و
بخاصیتی که در وی است تسکین درد مفاصل و نفوس و خدر بود که در بدن می
کند و نافع بود جهت جراحتهای کهن و بر نفوس ضمد کردن در دساکن کند در زمان
و اگر بسیار ضمد کنند از وی ورم را صلب گرداند و وی تریاق جمیع مفاصل بود
و تمیمی گوید وی را خاصیت عجیب است در بواسیر باطن چون سخی کنند و نیم گرم از وی
بر روغن کوسکند گهن بپزند و بپنبه پاره بخورد بر کبرند در متعدد و نافع بود
و محتاج شب سیوم نبود در مفاصل بالطوخ کردن با بعضی آنها در دساکن گرداند
و منضوری گوید نمینی بفراید و مجهول گوید سورجان سفید باه را زیادت کند و ضما
منهاج گوید خاصه بازنجیل و قوی تیغ و کمون و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود با

دی

سورجان
زین کند

و شیخ الرئیس که در **جبهه** مفصل خورند او بی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند و این
 بی صلت گوید مسهل بلغم خام بود و سودمند بود **جبهه** مفصل و فقس و ماده که در ایشان
 بود براند و پاک گرداند و شربتی تمام از وی یکمقال بود با قند و اندکی زعفران و چون
 باد ویر بیامیزند نیم مقال تا یکدم شاید و اسحق گوید مضر بود باریزه و مجرد ضعیف
 را بد بود و مصلح وی کثیر بود با قند و زعفران بود را پنجم سیاه و ریخ بود بغایت مضر بود
 و اگر باد ویره مسهل بیامیزند ویره مسهل را در مدهه ببندد و آفتی عظیمی پیدا کند
 و آن هر دو نوع نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت است و بدل سور بخان بوزن
 آن ترب بود و دود آنرا از اقیهون و ده یک از خر قی سفید و گویند در مفصل را بدل آن
 بوزن آن ورق خا بود و نیم وزن آن مقل الهود و گویند بوزن آن بوزیدان است
 و ترب **سوفیون** خصی الثعلب است و گفته شد **سوری** نوعی از زجاج است و گفته شد
سوسن مشک خوانند بسیار سی مکر خوانند جالینوس گوید منفعت در بیخ وی است و عصاره
 آن و اصل وی گفته شد در الف و عصاره در عین گفته شود و در طبیعت سوسن گرم و خشک است
 و گویند سرد است و صاحب منهاج گوید در دگر رانافع بود و مقدار ما خود از وی یکمقال بود
 و گویند مضر بود بپرز و مصلح وی ورق کل ریخ بود **جبهه** بوی بغل و عرق آن و از آن پای
 نیکو بود چون استعمال کنند با چمن تازه **سوسن** چهار نوع است یکی سفید و آنرا
 و آنرا ازاد خوانند و یکی ازرق و آنرا کبود خوانند و یکی صحرائی بود و آن الوان
 رنگ بود و زرد و ازرق آنرا آسمان گویند و یکی زرد بود و آنرا خطائی
 خوانند و سوسن بری بود و بستانی بود و نیکوترین آسمان جونی بود که بیخ وی
 ایرابود و طبیعت آن گرم است در اول و معتد است در خشکی در وی تحلیل و
 تلطیفی بود و گویند سفید بستانی گرم و خشک است در سوم و گویند در اول و
 گویند معتد است و سوسن بری در گرمی و خشکی زیاده بود و جلای تمام بد هر
 و کلف و نمش را سود دهد و روی را چون بدان بشویند پاک گرداند و جرب و دیش
 شده و خشک دیشها را سود دهد و بستانی فاضلترین او ویر بود که **جبهه** سوختگی آب کرم
 استعمال کند و در دگر زرد و کزندی جانوران رانافع بود خاصه عقرب و بوئیدن وی محلل
 فضلهای دماغ بود و بیخ وی مسهل آب زرد بود چون آب و عمل بیاشامند و شربتی از زیر
 کتان یا مشغال بود و بوئیدن وی مضر بود بر دگری که از گرمی بود و مصلح آن کافور بود
 و شیخ الرئیس گوید سوسن آنرا در طبیعت وی نزدیک است بزعفران و حکم وی نزدیک است بحکم

سوسن مهلهت گویند

سوسن یمنر گفته شد
 سوسن گویند که بود
 و قدش در ریخ است

آن لیکن در گرمی خشکی کمتر از آن بود و از ادویه های قلیه ^{و تلخ} در وی بود
سواد الفصاة عفت است و گفته شود **سواد البهمنه** نومی از سلیم است و از
 سلیم السواد خوانند و از ادویه تر باقی بود و صفت آن در سلیم گفته **سولان**
 شیخ الریس گوید و اینی رومی است گرم و خشک بود در چهارم پوست ^{و لیس}
 و چون یک جبه از وی باب سلق سعو ط کنند لقوه را نافع بود **سوار الهند**
 صاحب جامع گوید بر گشت و گفته شود **سود انبات** مرغیست که پاریسی دار
 پر گویند و شیرازی دار نمک و طبیعت وی گرم و خشک بود باه را زیادت کند
 و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدی بود از بهر آنکه حشرات می خورد و بوی بد
 دارد و وی بد بود خاصه آنکه لاغر بود **سورج** نومی از کف دریا بود و در
 موضعها که سنگ بود نزدیک دریا متولد شود و در قوت مانند نمک بود و مانند
 زهره المالح بود و لطیف تر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود **سویق الشعیر**
 پاریسی است جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بریان کرده باشند و نخاله اندک
 بود و وی سرد تر بود از پست کندم به بسیار و شکم ببندد و چون باب انارین
 بپوشند یا سفوف کنند همچنان تری معده را خشک کرد اند و قی صفاوی باز دارد
 و در در سراسر دهر و غنجان ساکن کند و قوت معده بد هر دو اگر از وی حسویا
 عسیده سازند با قدری شیرینی و غذای اطفال از آن کنند برن ایشان را
 فزب کند و وی مولد قبح بود و مصلح وی قند بود **سویق المنط** نیکوتر آن بود
 که معتدل بود بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند نرم
 و چون قیغ کند طبیعت وی سرد گردد و چون بیاشامند حرارت بنشانند و تر طیب
 حاصل کند و وی دیر از معده بگذرد و کثیر النفع بود و اولی آن بود که باب گرم
 بشویند و قند اضافه وی کنند **سویق البقی** پاریسی پست کن خوانند معده
 را سود دهر و شکم ببندد **سویق التفاح** قی و غنجان ساکن کند که از صفرا بود و
 معده را قوت دهر و شکم ببندد و تشنگی بنشانند **سویق القرع** پاریسی پست کرد
 گویند طبع نرم کند و شرف را نافع بود و گویند که از گرمی **سویق الزمان** پست انار سرد
 و خشک بود مسکن صفا بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت دارد و استهای طعام
 باز دید کند **سویق المزنوب** و الغبیه طبیعت ببندد **سینبر** پاریسی سربل گویند و تمام
 نیز گویند و تمام و تمام الملک و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و وی حشیش است

گشت

سویق انار

سیسنبیل

بدرنبویه

میان نغیاب و بوی چون دست نشان می کشد نشانی شود و چون کسبند را
دست نشان می کشد نفع می شود و بوی وی تیز بود تخم وی نیز مستحی بود و
هر دو لطیف و محلل بود و چون تخم وی با شامند با شراب تقطیر البول و سنگ
کرده و مانند را سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند و ورق وی بر سر
و پیشانی چون ضحاک کند در سرد را سود مند بود و بر کزندی زنبور ضحاک
کردن سود دهد چون با شراب بیاض هندقی و غشیان را ساکن کند باقی
منفعتها می وی در باب نون گفته شود و بدل وی در تحلیل و تلطیف با
در و ج بود **سیسبیل** بلفه اهل قزن و منازل خلل است و گفته شد و کوبیده
سیسبیل صاحب منهاج آورده است و رازی نیز در حاوی آورده است
که چنین گفته است که سیسبیل در خشبه شونیز است و در وی مرادقی و
قبضی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دژم و در وی تحلیلی بود
و طبع وی معده را سود دهد و بول براند و صاحب جامع گوید که از
سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن می شود که سیسبیل در زلفانی
و هم گوید که روشن نیست که چیست و جانی تحت است **سیسبیل** صاحب
منهاج گوید که الفقد است و گفته شد **سیسبیل** صیانت است و گفته شود **سیسبیل**
ماهی است معروف در ناحیه بیت المقدس و خرفی که در اندرون وی بود آنرا
لسان بحر خوانند و در بعضی ساحل مغرب به قناطر خوانند و چون بزرند
و متصله وی بجزرند سخا از مضم شود و شکم براند و چون بسوزاند و سخی کند
بهق و کلف و نمش و جرب را زایل و دندانرا جلالتی دهد و لعابی سیاه که
از وی بیرون آید موی داء العلب بر ویانند و مانند داسیاه بود و اگر کباب
کند بدان توانند کرد **سیسبیل** حرف الما است و گفته شد **سیسبیل** بعبری
بیخ است و گفته شد **سیسبیل الغراب** نوعی از سوکس است و آنرا دلبوسی خوانند
و گفته شد **سیسبیل الحوت** ماهی زهرج است و گفته شود **سیسبیل** جبر الما
و کرفس الما و قره العین و بهق نیز کوبند و وی در آبها ایستاده بود
و عطیرتی در وی بود و مسخنی و محلل بود و حیض و بول براند و سنگ کرده را
ناخ بود و براند چون پخته بود و خواه خام و ذو ستطاریا را نافع بود و مؤلف
گوید در آبهای روان نیز می باهر و باقی منفعت وی در باب توف در قره العین

سیسبیل

کفته شود **کیمان** یا سمن است و کفته شود **بابک** **الشیرین** **شاه بلوچ**
 شاه بلوک گویند و آن نوعی از اجاص بود و وی را اجاص ابيض خوانند بسیار سی
 آلوده گویند و وی زرد بود و اسحق بن سلیمان گوید که نیکوترین وی آن بود
 که زرد بود بغایت رسیده باشد و اسهال وی مکرر از نوع سیاه بود بسبب
 غلظت و قلت رطوبت و آنچه نارسیده باشد بد بود و اجاص خشک کرده آتشی
 طعام برد محرومی نافع بود نه پیر از افسس اگر نخوردند باید که در حال مصطکی
 و کندر قدری بعد از آن استعمال کنند تا از معده بگذرد که آن بر معده اند
 می شود اسحق بن عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود گرم مزاج را
 موافق بود و قطع فی بکند و ساکن کرد اند و حله ببرد و اختیار وی آن بود
 که صادق الموضه بود و آنچه چغره شود نفعی وی در انواع سرفه نافع بود
 همچنان که هر که در انواع آن مضر بود و آب اجاص حیض براند و طبع خشک
 وی چون تنهائیا شامند با قدری قند نافع بود جهت تهیای صفراوی
 و شکم براند **شاه ایچر** نوعی از ایچر است و نیکوترین آن بود که بیاری
 ایچر و زیری گویند در باب تاد ر صفت تین گفته شد **شاه ترح** دیسقور
 وی را فقیص خوانده است و جالینوس ویرا فالینوس خوانده است و یونانی
 فالینوس خوانند و معنی آن دخانی بود و حین در کتاب خود ویرا بسقتما
 خوانده است و وی کمون بری است و وی را کزبیره اللحم خوانند
 و بقوله الملك خوانند بشیرازی شاه تره گویند و نیکوترین وی آن بود
 که سبز تازده بود و بطعم تلخ بود و ورق وی نیکوترین از قضبان با
 و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و خشک بود در دژم و گویند سرد و
 خشک است در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون
 بیاشامند جرب و حله را بغایت سودد هر دو بن دندان سخت کند و قوی
 معده بود و دایغ آن و سده جگر بکشد و بول براند و قوت محرقه ببرد
 و طبع نرم دارد چون آب تر وی همچنان خام بیاشامند خلطهای سخته
 و جرب و حله سبب آن از خون عفن بود و صفراوی سوخته و بلغم عفن
 همه را نافع بود و این خاصیت در عصاره تر وی بود و شربتی از
 ده درم تا نیم رطل بغداد بود با قندی آنکه بخوشا نند و آن خشک وی

بیت ما پیر و
 بیست و
 شاهی
 نیره جلیه

طبع شریک است با سردی تاده در دم بود و از جرم وی کوفته و بنجه تنها از در دم تا بنفوس
 بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد اضافت کند شاید و اگر بزرگ
 پسر و زرد و بخورند فی راسا کن کرد اند و غشای زائل کرد اند که کسب آن بلغم بود و معده
 و امعاء را از فضول محبت پاک کند و شریف گوید حشیش وی در آب خوب است بعد
 از آن سروریش بدان بشویند پیش از آنکه از وی بجا بماند و چون بعصاره وی حاضر شود در
 حمام در اعضا بماند و حربه زائل کند و چون با آب طبع وی مضمضه کند پس دندانها
 سخت کند و حرارت دیان زائل کند و چون آب تازه وی و ترهندی در وی بماند
 و بیاشامد و حله و جرب زائل کند و قوت معده بدید و سده جگر بکشد و رازی
 گوید بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنائی و چهار دانگ وزن
 آن هلیله زرد بود و گویند مضر است به پسر ز و مصلح آن هلیله زرد بود **شاه بلوط**
 قسطل خوانند و وی شیرین تر از بلوط بود و فاضلتر و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین
 آن بود که رسیده بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و در سردی و خشک بود در
 اول و گویند در دؤم و گویند در وی اندکی حرارت بود و گویند گرم است در اول و
 گویند سرد است در دوم و وی غذا بیشتر از همه محبوب دید و در وی جلائی بود
 و سموم را نافع بود و تر زهر و اسهال که از رطوبت معده بود سود دهد و مثانه را
 نیکو بود و پاک کرد اند از اخلاط بد و وی منفع بود چون بوشانند در آب تخم آن
 کمتر شود طعم آن لذیذ تر بود و ابو جریح گوید فزیهی آورد و گویند مجرب است در سردی
 و وی بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود آدمی را و خوک را نیکو بود و مصلح
 وی قند بود و بدل وی بلوط بود و گویند بدل وی خرنوب بود **شاه چینی** گویند
 عصاره گیاهی است چینی و گویند تحقیق حنا آنجا سختی میکند و بزرگی می کشند و لوح
 میازند طبیعت وی سرد بود صداع گرم را و در مهایی گرم را سود دهد طلا کردن
شاه سقر جنور گرمی است و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاه سقر هم گویند
 خوانند و ریحان خوانند و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم
 و گویند سرد است محلل فضلات بود و چون آب سرد وی ریزند و بپوشند
 محرومی مزاج را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و سده دماغ
 بکشد و دماغ سرد را از بخار ممتلی کرد اند و قلاع را بغایت سود دهد
 و مقوی امعاء بود و سینه و شش را از بلغم لزج پاک کرد اند و بر دانه طلا

شاه سقر
 شاه چینی
 شاه بلوط

کردن نافع بود و چون با آب سرد بر کشند و بپوشند خواب آورند و در مصلحت است
نیلو فر بود و ما سر جوید گوید سود مند بود جهت حرارت و سوختگی و صداع خواب
آورد **شاذنج** پارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم گویند و آن انواع است
عدسی و جاورسی و هندي نیکوترین آن بود که عدسی باشد دیگر جاورسی
که آنرا خشنخاش خوانند و بعد از آن هندي و عدسی باید که از عدس
بود بغایت سرخ بود چنانکه بسیاری مایل بود مانند گل محری و چون بشکند
اندرون وی سرخ بود و زود شکن بود و آنچه کوچکتر و گردتر از وی بود
در سرخ بود و چون در آب بمالند سفید شود و صلب بود مانند حجر آن نوع بود
و آنرا شادنه علمی خوانند و شادنه خشنخاش مانند سنگی سرخ است و نقطه باران
و شادنه هندي محری صلب است یک رنگ و شادنه غیر مغسول گرم است در
اول و خشک است در دوم و مغسول سرد است در اول درجه دوم و عمل وی
چنان کند بتانند شادنه خوب بگویند و بغایت سخت کند با آب و در کاسه
چینی کنند و آب از روی بریزند و کاسه دیگر و آنچه با آن آب روانه شده با
نگاه دارد و دیگر بار با آب سخت کنند و همچنان کنند تا آن زمان مگر کنند که
آن شادنه باشد با آب روانه شود و رنگ بماند بعد از آن آن آنها بنهند
تا شادنه درین آب نشیند آب از وی بریزد و شادنه را خشک گردانند و در
وی قبضی سخت بود و تخفیفی و چون بر کوشت زیاده افشانند بگردانند
در ریشهای چشم را بغایت سود دهد خاصه چون با سفیده تخم مرغ استعمال
کنند و جهت خشونت اجفان و ورم گرم آن بغایت نافع بود هم با سفیده
تخم مرغ یا بآبی که صلب در وی پخته باشند و چون با شیر زنان خلط کنند
در چشم و اشک که روانه بود و سوزش آن سود دهد طلا کردن بران و
چون با خربیا شامند عمر البول و سیلان و طمط و خروج مینی را نافع بود و
منع کوشت زیاده بکند و ریشها و خون را قطع کند و بیند از آن و سخت
چشم نگاه دارد و چون با آب انارین بپاشانند نفث دم را نافع بود و
چون شامه سازند و با آقا قیابیا میزنند و در چشم کشند رنجهای چشم و جوب
آنرا نافع بود و مضر بود بمعدده و احشا و مصلح وی عصاره زرشک بود
و بدل آن نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار دانگ آن توتیا بود و شاپور

باید

گوید بدلی بوی جگر متعاطیل است و گویند متعاطیل چون بسوزانند شایع بود در ^{عمل}
شاهباجک و شاهباج و غابانگ نیز گویند و شاهبانگ و شاهباج هم گویند و آن
 بنفشه الکلاب است و بعضی قسوة الکلاب خوانند و صاحب جامع گوید بر نوب است
 و همو گوید شجره ابراهیم کوچک است و همو از قول عافقی گوید نوعی از قسوم است
 و از قول صاحب حاوی گوید شبرم بری است و آنچه محقق است بنفشه الکلاب است
 بشیر از یان آنرا تنی بگویند و کرم و خشک است در دوم مرغ را سود دهد و قطع
 آب رفتنی از دهنان بکند خاصه از دهنان کودکان و محلل ریاح شکم ایشان بود و زخمها
 و قوام مقام مرز بخوش بود **شاطل** و شامل نیز خوانند و آن دوائی هندی است مانند
 گاه خشک و گویند عویست خشن پزگره مانند سفیاج بقید و مقدار با قلابی
 بود و مؤلف گوید قول اول صحیح است که لون آن مانند گاه خشک بود
 و از هندوستان آورند و از ترکستان نیز آرند و بشیرازی آنرا زرشک
 خوانند و تمامی گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درجه سیوم مسهل
 کیسوات غلیظ محترقه بود و نالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش تشکک مناسیل
 و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع باشد و گویند مسهل کیسوات محترقه
 بود و شربتی از وی نیم درم بود یا وزن آن نیات بود که باب کرم بیاشامند
شاب روی فلفل رومی سفید است و گفته شود **شاد انق** شاهد انج است
 و شهد انج گویند و گفته شود **شبرم** نیایست که درستانها روید و کنار جویها
 و صحراها و مؤلف گوید بشیرازی وی را کاونیطوسک و کاونیطویک خوانند بدان
 سبب که اگر کاه وی را بخورد ببرد و اگر سفند هر چند خورد هیچ مغزت بوی در
 بهترین وی بسک بود که لون ساق آن بهرخی مائل بود و بدترین انواع آن پارسی
 بود و صاحب منهاج گوید کرم است در درجه دوم و خشک است در آخر سیوم
 و پیش این الحسن گوید کرم است در درجه سیوم و خشک است در آخر دوم و وی
 از جمله یسوعات بود و لبن وی کرم و خشک بود در چهارم و صاحب منهاج گوید
 لبن وی قلع دندان کندی درد و باید که شبرم اصلاح ناکرده مستعمل نکنند و
 اصلاح وی چنان کنند که بستند شبرم نکوفته بچنان در شیر تازه کنند یک شبانه روز
 و زیاده را نهند و درین مدت دو سه نوبت شیر تازه کنند که مصلح وی بود بعد از آن
 در سیه خشک کنند و پاره نکوفته بیامیزند با دویهای مسهل که ملائم وی بود مانند

اینست که در این کتاب
 در باب اول از این است
 در باب اول از این است

اینسون و پرازیانه و کمون کومانی و تربر و هیلد بس که درین ادویهها در بعضی قبض بود
 بدستی که برخلاف حدت بشرم بود از بهر آنکه ملطف اند و حدت وی را زایل کند و اگر
 در معالجه قویح سبب آن ریاح باشد و غلیظ بود و بلغم مستعمل کنند بس خلط کند با مثل
 و سکیج و اشق و زبل الذیب حب سازند و اگر معالجه اورام و سده و آب زرد و
 بلغم و سودا مستعمل کنند چون از شیر بزرون اورند و خشک کنند در آب کاسنی و
 آب رازیانه و آب عنب الغلب صافی کرده خورسانند شبانه روز بعد از آن خشک
 کنند و قرص سازند با آنکه نمک مندی و صبر و تربر و هیلد بعد از آن دو انی نیکو
 بود و لبن وی شاید که قطعا بیاشامد البته که هیچ نیکی در وی نبود و بکشد و
 مقدار شربتی از اصطلاح کرده وی با دوینها که گفته شد از دانگی نادره و دانگی بود
 بحسب قوت و صاحب جامع گوید ما بین چهار دانگ تا دو ذکب بود بحسب قوت
 و صاحب منهاج گوید شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر بود خاصه بمر اجها
 گرم مضر بود بمعده و جگر و باه را و منی و عروق سفلی منفر کرد اند و لبن
 وی دو درم کشنده بود و معالجه وی بمسکه و روغن کاکا و کشد و مؤلف
 گوید اگر لبن وی بر قویا و تر و خشک مانده زایل کند البته و بکرات امتحان
 کرده و لبن مجموع بتوعات این خاصیت دارد و بدل وی مازنون است
شبهت بشیرازی شود خوانند بهترین وی سبز تازه بود که کل وی برین
 آمده باشد و سخونه وی میان درجه دوّم تا سیوم بود و جفاخته وی
 میان اول و دوّم بود و وی منضج اخلاط سرد بود و اسحق گوید گرم و
 خشک بود در دوّم و مسکن او جماع و پیرن تر بود حرارت وی کمتر بود و
 رطوبتی در وی بود و انضاج وی سخت تر بود و چون خشک بود تحلیل وی
 زیادت بود و شبهت منضج ورمها بود و اگر در زیت پیزن آن روغن محلل
 و مسکن و جمع و منضج و ری بود که نضج نیاید و خواب آورد چون شبهت
 بسوزانند گرم و خشک بود در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود
 در سفلی و ذکرو ریشهای کهن چون بران افشانند نیکو بود و اگر بر آب
 که رسته باشد ضما د کنند سود دهد و مقدار ماخوذ از شبهت پنج درم بود
 بلغم لزج که در معده بود و در سینه و شش را نافع بود و قوای که از امتلا را
 بود و مغص را نافع بود و شیر براند و عصاره وی در دکوش سوداوی

سود
 شبهت
 سووه

سود دارد و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرار
 پاک گرداند چون سخن کند و با عسل بپزند تا منعقد شود و بر بلغم لطوخ کنند شکم آسان
 براند و طبیخ وی در دپشت و بادهای را نافع بود لیکن بمنجر سرد بود و محروم بود
 موافقت نبود و اگر طبیخ وی بخورد بعد از آن سکنجبین ساده بسیار آساند اگر
 اگر محرومی بود و طبیخ وی جمله درد کرده و مثانه چون از سده بود یا ریاحی غلیظ
 سود مند بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن وی مضغ بود و مضر
 معده بود و کرده و مثانه و مصلح وی لیمو بود و کوبند مصلح وی عسل است و
 صاحب تقوم گوید مصلح وی دارچینی بود یا قرفل و بدل وی تخم وی است
شب انواع است و از ابورخوانند از کوه فرو چکد و بفسر و مانده خ ایچ
 از کوههای یمن خیزد و لون وی سفید بود که بزردی مائل بود قابض بود و
 در وی جموضت باثر و نیکوترین انواع شب بود و انواع آن بیامی مشهور
 بود و دیسفوری و کسی گوید انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل بود
 در معالجه طبعی نوع است و مشفق و رطب و مدحرج بود مشفق بیامی
 بود و در طبیعت وی خشک بود در دوم سرد بود و کوبند گرم و خشک بود در سوم
 و کوبند گرمی وی در دوم بود و چون باد در سر که بود جهت نرف دم از موضع
 که بود نافع بود و چون با سر که و عسل مضمضه کنند درانی که متوکل بر تخم کورداند
 و چون با عسل بیامیزند قلاع دا تا ازل کند و اگر با عصی الرای بیامیزند بهق را
 سود دهد و سیلان ماده که از کوشی آید چون بپزند با ورق انگور با ماء العسل
 جرب ریش شده را نافع بود و چون با آب بیامیزند جهت حکم و برص ناخن و در حس
 و شقاق که از سر ما بود سود دهد و چون یک جزو از وی بایک جزو نمک بیامیزند
 سود مند بود جهت ریشهای بد که منتشر شده باشند در اعضا و چون با آب زفت بریزند
 ماده سبوسه مانند زائل کند و چون با آب بمالند پیش بکشد و سوختگی آتش سود
 دهد و برورمهای بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در شیب بعل مالیدن کند بعل زایل
 کند و چون اندکی از وی بر پشم پاره بغمم رجم نمایند پیش از جماع نیکو بود جهت قطع
 حزن و منع ابستنی و بچه بیرون آورد جهت ورم لثه و لهاة و نخاع و فم و زوجه
 از بینی و وجع قرحها و اثینین بغایت نافع بود و رازی گوید در خواص وی اینست
 چون در آب تیره بیندازند صافی و راوق گرداند و اندک زمانی رود و کوبند که چون

بیاض من
 مقود
 بخته
 چشمه
 زاج
 بلور نهند
 بسیار است

در شب چاه خواب کسی نهد که در خواب بانگ و فریاد کند بعد از آن کند و خوردن وی
 مضر بود تا بخدی که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسبب آنجا مرد و مراد
 او بیشتر از ده و قند و مسکه کشد و بدل وی نمک تلخ باشد و نمک سیاه بوزن آن بود
شب الاساکفه و شب العصفرب شب القلی است و در قاف گفته شود **شب طباط**
 عصفی الوابی است و گفته شود **شبوقه** خان بزرگت و گفته **شجره الله** اهل
 هند است و پیازی در دیوار میگویند و گویند صنوبر هندی است و در دال گفته شد
 در دار است و گفته شد **شجره آبله** شجره الله و گفته شد **شجره الحیاة** در
 سرد است و گفته شد در چین و این اسم بدان سبب نهاده است که جایگاه مار است
شجره بارده بلاب است و گفته شود **شجره دستم** زراوند طول است و گفته شد
شجره موسی علیق کلب است و گفته شود **شجره القینین** لوف الکبر است و گفته
 شود **شجره الحظا طیف** عروق الصفرا است **شجره الصفراع** کسبج است گفته شود
 و گفته شود **شجره النطحال** صدیقه الجدی است و آن نیابت است که بر سر درختی که
 نزدیک آن بود پیچیده شود و آن نوعی از فاشرا است از فشا است و گفته شود
شجره الدم شجرا است و گفته شود **شجره ابراهیم** غافقی گوید بخت است
 و بعضی گویند شایانک است و صاحب فلاح گوید که درخت برم است که آن معلا
 بود **شجره الکف** اصابع الصفرا است گفته شد **شجره البهیق** قنای بری است و گفته
 شود **شجره ابی مالک** در دمشق صابون القاق خوانند و آن نیابت است که در
 موضعهای مناک روید و در نهرها و در دریاچه پال کردن بیخ آن مانند
 صابون است و آن نوعی از کلیم شویب است و صفت کلیم شود بباب الف
 در اصل رطینا گفته شد و بیخ آن مسهل مره سودا بود اسهالی برفق
 سودمند بود جهت مجموع زحمتهای حقی الجزام **شجره الدب** درخت زعفران
 است باقی اقوالها دیگر که گفته اند خلافت **شجره الدبق** درخت سپستان
شجره البیس طراغیون است و گفته شود **شجره المیریم** صاحب جامع
 اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده است و محقق نکرده و صاحب منهاج
 محقق گفته که آن بخور مریم است و آن سه نوع بود یک نوع برمی دهد و دو
 نوع برمی دهد و بیخ عرطینا است و گفته شد صفت آن در بخور مریم
شجره الغار دهمست است و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم

موطوع نوع از ما است در جمله
 او بسیار بود و در نزد و در او
 استعمال کنند و منفعت از آن
 نادر است گفته شد **شب طباط**
 تا مود است گفته شود

از درخت است
 گفته شد **شجره البیاض**
 باقی است گفته شود

ظفران است و وی از جنس شجر صنوبر بود و شمروی مانند شمرو بود لیکن کوچکتر بود و سیاه
 خارا ناک بود و آن دو نوع بود دراز و کوتاه و در پوست وی قبضی بود لطیف و طبیعت
 وی گرم و خشک بود نزدیک بدرجه سیوم و چون ورق وی بسر که بپزند و بدان مضمضه
 کنند در دندانها ساکن کنند و شمروی سرخه را سودمند بود جگر را و تقطیر البول را نافع بود
 و شیم بیرون آورد و بول براند با نفل استعمال کردن و وی شکم بیند و شمروی چون
 با شراب بیاشامند کسی که اربن بحری خورده باشد سود دهد و چون با شحم ابل بیامیزند
 و مسح کنند بدان بدن را هیچ کز نوز نزدیک وی نرسد و شمروی معده را کبد بود و لیکن
 به بود درد پسر آورد و پخته شده از دوا صلاح وی بعوده لسان الحمل و جلاب کنند
شقائق اشتقاق است و گفته شد **ششبنان** تا شتر سنین است و گفته شود
ششتره خواست و گفته شود **ششطریه** نوعی از سعتر است و ورق آن دراز
 بود و بستایی بود و تیر تیران آنرا مزه خوانند در صفت صغر منفعت آن گفته شود
شعر الصقالیه زعفران است و گفته شد **شعراجن** و شعرا حیاة و شعر الارض و شعر
 الجبار و شعر الغول و حبه الحار و شاق الا سود و ساقه و صفایراجن و شعر الخازیر و
 کزیره البراین اسم پر سیا و شانت و کرمانیان و براکوبه خوانند و زنان شیرازی را
 کس بزی خوانند **شعاریه** تخم صغیر است و گفته شد **شعیر** آنیکو تر جوان بود که تازه
 و فربه و سفید و بزرگ دانه نوعی از وی هست که آنرا جو بومنه خوانند و فعل وی نزدیک
 به آن بابوت بود و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و خشکی
 وی بلبش از باقلا مفر بود باندک چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود چون از
 بیرون استعمال کنند و چون چوپخته خورند فاضله از باقلا بود و در وی تحلیل
 و جلاب بود و غذای وی کمتر از غذای کبک بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند
 سودمند بود و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود و با پسته
 که بر نفس گرم طلا کردن خوب بود و منع سیلان فضول از مفاصل بکشد و آرد
 جو بابوت خشکی شش و اطلیل الملك ضما و کردن بر ذات الجنب نافع بود
 و با الخیر چون بپزند تهنای بلغمی را سود دهد و چون مرصوص کنند و با شکر
 عین عمل کنند و بر وجهی که از حرارت بود تکمید کنند ساکن گرداند و
 ریز و رمهای گرم همین عمل کنند بگذراند و وی باد انگیز بود و مغص او بود
 سرد و از بهران وی را بچوشانند و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی انیسون

شعیر
 از آنجا که با اولت بود از
 اولت خوانند و فعل وی نزدیک
 فعل جو بابوت است
 شعیر نند جو

که نجات مضر بود و او بی آن بود که بعد از کشتن یک روز یا کند و بعد از آن بخورد و
 رازی گوید پسران را و نامها را اینکو بود و از سطل گوید خاجین قوی دارد و قوت مایه
 دهد و این زهر گوید گوشت تمام حفظ را زیادت کند و ذین را نیز کرد اند و قوت
 حواس بدید **شقیقین بحری** جانوری دریائی است بشکل خفاش و دو بال داشته
 باشد مانند بالهای خفاش و ببلون هم مانند وی بود و ذنب وی مانند دین موس بود
 و در بن وی حاری بود مانند نیسی و بدان بگردد و در وی سخت پیدا شود از لزند
 کی وی و صاحب جامع گوید در مدینه مالمه از بلاد اندلسی را ابرق خوانند
 و شریف گوید اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و در آن موضع خاری نماید بحری
 فرو برد آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی ناکم سخت او را پیدا شود
 و مادام که خاری آنجا فرو برده باشد و مهر آیس روی گوید چون بنهند در سلیب
 جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد بخواب زود تان بزکیرند و اگر
 دهن کند درین درختی بارور نشود و خشک گردد و اگر دهن کند در خانه قوی
 نقره گرداند و اگر سوزند و سخی کند و خاکستری برود و کسفتانند از یکدیگر
 پراکنده شوند و دشمن یکدیگر بشوند و بعضی از احوت الشخوانند **شقیقین النمان**
 شقر خوانند و یونانی از اموی خوانند و بری بود و بستانی بود و بری کل وی بزرگ
 بود و پیارسی لاله خوانند و نوعی دیگر است از شقیق که آوزیون و آوز کون خوانند
 و گفته شد طبیعت سرد و صاحب مناج گوید که و خشک بود در اول و گوید گرم است
 و تر در دوم و عیسی بفری گوید گرم و خشک بود در دوم و وی محلل و منضج بود
 و جلائی و جدی در وی بود اگر کل شقیق با پوست جوز تر میانه زموی را بغایت
 سیاه کرد اند و خضابی نیگو بود و اگر در شیشه کند و در شیب و بالای وی یک
 شقال روی سوخته نهند و در سر کتی چهل روز دهن کند چون بیرون آورند در ساعت
 موی را خضاب کند و در غایت سیاه کرد اند و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند
 خاضه از چشم کوکان و چون کلهای مرکب باب وی پرورده کند قوت چشم
 بدید و شریف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه کرد اند و منع
 نزول آب در ابتدا بکند و تیزی وی زیاده کند و قوت وی بهر که یک رطل
 شقال و نیم رطل پوست گردکان تر در شیشه کند و در سر کتی گرم دهن کند و بهر موی
 را بدان خضاب کند سیاه کرد اند و چون ظنی از اینکند پراکنده و در شیب آن چهارم مختال
 درم

شقیقین بحری
 لاله خوانند

باور فرمای

خوانند و در الف دیون گفته شد بغایت کرم بود و ببول براند چون تر بود بگوید و چون خشک بود پیزند شراب و بیاشامند کوزند کی جانوران و ادویه کشنده را نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دو درم با ماء العسل بیاشامند قرص امعاء و عمر البول و لذع معده را نافع بود و چون با حرف و عمل و رانیج پیامیزند چون خشک بود و لعق کنند از آن سرفه مزمن را سود دهد و چون با هر که میزند و بر موضع نقرس بنهند در آن کن گردانند و اگر باب ضحاک کنند همین سبیل و چون زن بخورد بر کبد حیض براند **شکر بیخ** شکر بیخ نیز گویند و آن خشک است و گفته شد **شکاه عجمی** صاحب مناج کویر حیثیست در قوت و طبیعت مانند باد آورده بود و نیکوترین وی سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشک در سیوم و گویند گرم است در اول و خشک است در دوم محلی لطیف بود بغایت و گویند چون در شیب جامه خواب کوه کان نهند سودمند بود جهته آب رفتن دیان ایشان و بر فالج طلا کردن و سحوط کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و در طوبت معده و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار استعمال از وی دو درم بود و کویر مضبوط و جالینوس کویر سودمند بود جهته سوزا و بلفم و مغوی بدن بود و معده و امعاء پاک کند از فضلها و بد و جذام را نافع بود و فوس کویر جذام و برص و بقیق را نافع بود چون با افنتین روی و با عسل بیاشامند مسمن بود و صاحب تقویم کویر مقدار استعمال از وی بیخ درم بود شش مضبوط و مصلح وی صمغ عربی است و سودمند بود جهته ورم طارز و مقعد و بیخ وی سیلان و طوبت مزمن از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع دطوبات از بدن بکنند و شرح الیسی کویر سودمند بود جهته تهای کهن خاصه صبیان را و مؤلف کویر وی را بیاری خار مملک خوانند وی نیاتی کویر بود و در زمین که سنگستان بوده باجهت تب ریح **شکر** و تب را با جلاب خوردن نافع بود **شکوشا** شکوشا است و گفته شد **شکر** شراب الهمالک خوانند اهل عراق و اهل مغرب ریح الفار خوانند و بعضی سم الفار خوانند و شیرازی مرکب کوشی خوانند و صاحب مناج کویر دو وز است که از خراسان می آورند و دو نقره است که در خراسان در معدن نقره حاصل می شود و مؤلف کویر آنچه محقق است از طرف دریای آوندند و از کویر نکوت و میگویند وی کانی است و اکسیر بیان گویند زرنج سفید است و سم قابل بود و معالجه کسی که آن خنجره باشد همچنان کنند که کسی زینق مصعد خورده باشد

شکاه عجمی
کویر گویند

شکر شراب
سند کبار گویند

و مشک حلواص یا پد از بهر آنک بغایت مهلک است و اگر در میان
 خمر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد
 به موش که آن بخورد و هر موش که بوی آن بشنود پیمرد
 چنانکه آن خانه از موش پاک گردد و این بحرب است **ششم**
 و سلیم نیز گویند سین و آن لفت است بیارسی سلیم گویند بری
 بود و بسیار دهد و مولد منی بود و سین را نرم گرداند و باه برانیزد و
 بول براند و سهل بنود و اشتهای طعام بیاورد چون بر سر که بود
 و خردل و مقوی معدی بود و آب وی حصر را سودمند بود و آن
 زحمتی است که بشیرازی رطوبت خوانند و در وی غلط و لظج بود
 و تحریک شهوت جمیع بود و چون بخورند و احساس نفخ در خود
 بیابند بعد از آن چو ارشی تناول کنند مفید بود **ششم**
 اسحق ابن عمران گویند شل در هند و ستان سفر جل بندی
 خوانند و آن ثمره مدور بود مانند زرد آلود قوت وکی مانند
 زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و تر بود در اول
 ملطف کیموس غلیظ بود و صلابه اعصاب را نافع بود و شیخ الرئیس
 گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض بادنا بشکند و در وی تخلیلی
 عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق النساء و تقریس و تیاذوق
 گوید نافع بود در یاجی را که عارض شود در رحم زنان و بچه را نگاه
 دارد در رحم و چون با غسل نباشد استعمال کنند مغده را پاک
 گرداند و قوت امعا بهد و نشف رطوبات معدی بکشد و نافع
 بود چون با مطبوخ اقیموم بیاشامند و مقدار استعمال از وی
 تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی غسل بود
 و صاحب تقویم گوید صداع گویند آورد و مصلح آن خشنجاش
 سیاه شکر بود و صاحب منهاج سهو کرده است که از خوردن وی
 همان عارض شود که از زریق مقبول و حق بر طرف صاحب جامع است
 که او از شک تا شل سهو کرده است **ششم** بیارسی نوم خوانند و در
 بستوریدوس گوید نیکوترین وی سسرخ رنگ بود و خوشبوی که بوی

و ستاید طعم گرم است
 و شربت در اول عذار

کوبیده

و شربت
 و شربت
 و شربت

عمل

ظاهر آن نبرد بود و باطن آن سفید و غطراف شیراز اثر تو تیا و اگر جوان
 و آن نوعی از ودع بر رکست و در واد گفته شود و صاحب جامع
 سهو کرده است که آن شیخ است و بهترین کجک تازه سفید بود ابلس
 و چون بسوزانند در رار و نای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن آن
 چنان بود که شیخ را در کل گیرند کلی که از سر کین در وی سرشته باشد
 و در تنوری نمند که آتش یافته باشد تا بسوزد و علامت سوختگی وی آن بود که سفید گشته
 باشد و اگر سفید گشته باشد دیگر در کل گیرند و در آتش برند یا در کوره کوارگی و در کل حکت گیرند
 و در آتش برند تا تمام سوخته شود و سفید گردد و بعد از آن با آب سخی کنند و بشویند و خشک
 کنند و دیگر با آب سخی کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و کویستر و منفعت وی آنست
 که سفیدی که در چشم بود نایل کند و نشفای رطوبت از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلائی تمام
 برید و اگر سوخته در چشم گشته جلا زیاد دهد و اگر سوخته در چشم گشته نشفای رطوبت بر تری کند و تخفیف
 در وی زیاد بود و اگر بعد از سوختن غسل کرده باشد نشفای لزع کند و سنون کردن در آن
 را جلا دهد و مسکن و جبهایی گرم بود و مقدار نیم درم اما مضرب و بشش و مصلح وی عمل بود و در مجرای
شفاف سنجار است و گفته شد **ششان** فراسیون است و گفته شد **ششونیز** سیسبدر است
 و جبهه السود اینز کوبیند و نیکوترین آن فر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع مالم
 جلد بد بر کند و محلل ریاح و نفخ بود و ورهائی بلغمی کهن شده و ورهائی مصلب چون بکوبند و با کین
 نشود ۳ کودکان که بالغ باشند بر شنه و ضحاک کند بکند از اند و چون با هم که خوب صنوبر پزیز و بدان
 در دوزخ بود و در آن کرم در از بیرون آورد و اگر با حنظل تر بر شند یا جوشانند و بزنا طلا
 بکوبند و بار کسند بر کسند و بر کسند و چون آورد و چون سخی کند بریان کرده و در صره ببندند ز کام در
 رانافع بود و اگر سخی کند و بار و غر خبه الحفر ابیا میرند و در قطره در کوشی چکانند
 نافع بود و جهت سردی و کده و بادی که در کوشی بود و اگر بریان کنند و بکوبند
 و در زیت خویشانند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره
 زکامی که عطسه بسیار آورد سود مند بود و اگر بسوزانند بار و غر سنوسنی
 یار و غر حنا که موم در آن کراخته باشند بسیار نند و بر سر کل طلا کند موی
 برویاند و در غر وی چون سعوط کند فالج و لقعوه رانافع بود و اگر با
 سرکه برهقی و برص طلا کند سود مند بود و اگر با عسل و رو غر کا و کسند
 سود مند بود جهت درد در جم و درد کرده و در دی که نف آرا بود در زمان

شفقار
 جلد بد بر کند
 کودکان که بالغ باشند
 در دوزخ بود
 بکوبند و بار کسند
 رانافع بود
 نافع بود
 و در زیت خویشانند
 زکامی که عطسه بسیار
 یار و غر حنا که موم
 برویاند و در غر وی
 سرکه برهقی و برص
 سود مند بود جهت

اما ک چون نفاکس کند در آن ساکن کند و چون سخی کند با بول و بر ریشهای
 نند و بدان ادمان نمایند ریش را پاک گرداند و بوی بر ویاند و چون در کلهها کند
 در ابتدای نزول آب بکشند یا بدان سعو ط کنند منع آب بکند و قطع نایل و
 چلان و بهق و برص و جرب و ریش شده بکند و بر پیشانی طلا کردن در در سر که
 از سردی بود سود دهد و سته مصفاة بکشد و چون یکشب در سر که خوبانند
 و نامراد سخی کنند و بدان سعو ط کنند در سر که کن و لغوه را زایل و اگر ادمان خوردن
 وی بکشد چند روز بول و حیض براند و چون با نظر آن بیاشامند غر النفس را
 نافع بود و چون مقدار دو درم از وی با آب بیاشامند گزندگی رتیل سود دهد
 و چون در خانه دو دکنند گزندگان بکزند و تهمای بلغمی و سوداوی را زایل کند
 و جب القرح را بکشد از بیرون طلا کردن و چون روغز وی سعو ط کنند سومند بود
 و فالج و کزاز و قطع تری و سردی بکند که اگر جمع شوند از افلاج حادث شود
 و چون با خون افبی و خون پرستوک طلا کند بر سفیدی که بر اعضا ظاهر باشد
 لون آن را ببرد اند و چون بریان کند با تیشی آهسته و بکوبند و بکلاب بر کشند
 و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدا شود بعد از آن که ریش بر که گشته باشند
 زایل کند و بحال صحت آورد و چون ضما د کنند در مفاصل را سود دهد و چون
 بخورند حیض براند محکم و بچ مردمه و زنده بیرون آورد و از شیمه بنیدارد
 و تریف گوید چون هفت دان از وی بخوبی ساعت و سعو ط کند در بلغمی
 کسی که یرقان داشته باشد و چشمهاش زرد شده باشد بغایت نافع بود
 و زود بحال صحت آورد و گویند مضر بود بکرده و مصلح وی کثیر بود و بدل وی
 صمغ عربی بود و بسیاری از وی خوردن کشنده بود و نوعی از وی هست
 که خناق و غشیان آورد و اوئی آن بود که تی کند و شیر بیامند و مداوای
 وی چون مداوای کسی باشد که کندش خورده باشد **شوا** امر نوعی از
 پنجاسف است و آنرا مسک الجن خوانند و طبیعت آن گرم و خشک است در حقنها
 تیر کند سود مند بود جهت عرق الف و اوجاع مفاصل بود از هر آنکه مسهل بود
 اخلاط غلیظ را نفع بود **شوخط** خوشه ارزن است **شویلا** برنجاسف است
 و گفته **شوچ** درخت بانست در صفت آن و جب آن گفته بر در حرف جا
شوشمیر خربواست بل بوانیز گویند و آن قاقله صغارا است و گفته شود

در کلهها که سحر است

و بغایت

باشم زتان

و البته تقیح میکند

شویلا

اندک دهد و کمیوس وی کندر بود **شند ایخ** بر الملقب است و آن بری بود
 وستانی بود و در قاق کفشد **شیطج** عصبان خوانند بزبان بربری
 و یونانی لنیند و آن خوانند و آن انواع است بهترین آن صاحب منهایج
 گوید هندی بود یا بحری و مؤلف گوید چنانکه امتحان کرده بهترین آن
 پارسی است که در لحظ ابله میزند در اطلیه و هندی ابله میزند پس
 محقق شود که حدت وی زیاده از هندی است و این نوع نیلوتراست
 بدو و یکی آنکه تازه بود و دوم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعت آن
 گرم و خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم است در درجه
 چهارم و شیخ الرئیس گوید برهقی سفید طلا کنند و بر برص و جرب و کوس
 با سرکه طلا کردن بغایت نافع بود و بر پسر ز نهادن سود مند بود و بر
 جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود و چون از خود بیاید و زرد در دندان
 ساکن گرداند و این مجربست و مقدار استعمال ششتری از وی بکفالی بود گویند
 مضامت بربش و مصحح آن مصطلک بود و بدل آن فوزه بود و گویند بدل آن بیخ
 کبر است **شیخ** پارسی در نیمه ترکی گویند بهترین وی که ارمنی بود و از او بر میزند
 خوانند و شیخ جلی را اینست خوانند و طعم وی تلخ بود و طبیعت وی سرد بود
 و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود
 در اول محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود و در قبض افستین
 و چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام برداء العقب طلا کنند
 نافع بود و منع اکل بکند و عسر النفس را سود دهد و کرمها و حباب القرع را
 بکشد و بول و حیض براند و جفته کونندگی عقرب و ریشلا و زهر با سو
 مند بود مقدار و مثقال و چون بسوزانند بر ریشی که کوتاه شده با
 بار موضع ریش که ترسته باشد طلا کنند موی بر ویاند و وی مضر بود با اعضا
 و مصدر بود و معده را زیان دهد و مصلح وی ترس بود و گویند مصلح وی
 شراب ریاس بود یا شراب اترج و بنبل و وی ترس بود و گویند مصلح وی شراب
 اترج و بنبل و در قاقلات دود بزرگ کالی بود و در عملهای دیگر غیر از این
 بدل وی کنند **شیم** زوان است و ته **شیمی** آن بود که ادکن و فر به بود
 و طبیعت **شیم** در سیوم و گویند در اول و گویند در دوم ملطف

شیطج منزه است

توس

چون باشد منزه در فصل
 و چون در جرب بکند چنانچه
 در این بر و آنست و خاک
 و دایم ساعیه را کند نافع بود

و ای نواز که بر کبر است
 بسند آن مانند در این است
 یک کوب و پودر در این است
 و کوب او در این است
 کتروم او در این است

و کوب او در این است
 کتروم او در این است

و کوب او در این است
 کتروم او در این است

و کوب او در این است
 کتروم او در این است

و کوب او در این است
 کتروم او در این است

در کتب معتبره
در کتب معتبره

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

و مقدار استعمال از وی یکسفال بود و کونید مضر بود بثمانه و مصلح وی شیر تازه و غسل
 و شیرازی بیاری رحال خوانند شیر خشک نیز می است زرد که از هندوستان می آورند
 و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا و بلغم بود و خلطهای غلیظ
 سوخته بیرون آورد و باد یابی فاسد و شربتی از وی دانگی باینم درم بسود
 شیر خشک بیاری شیر خشت خوانند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال و فعل وی
 اقوی بود مانند صمغ و خارزه بود **باب الصاد صابون گرم و خشک**
 بود در چهارم و مفرح اعضا بود محکم قوی بکشاید و مسهل خلط بود چون
 شافاز وی بخورد بر کینه و درهما نضع دهد و شریف کوبید چون در میان خرقه صوف
 نهند و حرار و قوباد بدان محکم بالند زائل کند و اگر با پنجه اندانک بیامیزند و در زانو
 طلا کنند در زانو زائل کند و اگر تنش طلا کنند زود زائل کند و محبت و چون خوش
 بار و غزل و بر ریش که کودکان طلا کنند خشک گرداند و زائل کند و بیابی بالند تا
 حدی که زانی شود و چون طلا کنند بر ریشها و نعت روز را کنند بعد از آن
 باب گرم بشویند هیچ بهتر ازین نبود و چون دو درم از وی با سلیقون که زنجفر
 محرق با و پنجه اندان نوره آب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه شسته
 باشند پاک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کند و تغییر تمام پیدا کند و شریف
 کوبید بغایت محبت و اگر سر را بدان بشویند در حمام پیشش را بکشد و سر را پاک
 گرداند از سوسه و کونید اگر با ادویه که موافق بود نضع دهد اگر ادویه بپزند که جهت
 غش و بهن مناسب بود فعل وی زیاده کردد و بهن و غش را زائل کند و چون بر
 اورام بود مانند حرف و سر کین کبوتر و اصل قشاه الحار فعل وی قوی گرداند و کونید
 سر را چون بر آن بشویند موی را جعد گرداند و بر سر هر احتما طلا کردن بکشاید و آب
 وی اگر بخورد نرنگ شده بود و نزدیک خوردن نوره بود و مداوا وی قوی بود و آب گرم
 و روغن کبچر بعد از آن آب گوشت از مرغ بر روغ بادام **صابون القاق** شجره ای مالک است
 و گفته شده **صناره** نوز الصغیر است و گفته شود **صاحب** جز است و گفته شده **صبار**
 ترندی است و گفته شده **صبی** کونید عصاره است و کونید نمان است **صبر** نوع
 است سقوطی و عربی و سمیانی بهتر از آن سقوطی بود جز بر لبیت نزدیک ساحل
 یمن و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره بی دینان اند و ساحران محکم و
 اصل ایشان از یونان است پسند ایشان را از زمین یونان بدان جزیره فرستادند

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

شیراز شیراز شیراز

ساختن صبر و زبان ایشان بمجموع ساحران باشند تا بجدی که اگر خصمی با کسی داشته
 باشد اگر آن شخص حاضر بود و الا شکل وی در ضمیر خود دارند و قدیمی پر آب
 پیش خود نهند و آغاز سخن کنند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا
 شود بعد از آن آن قدح بر جگر و شش و دل گردد و آن شخص در حال نمیرد
 و چون شکم شکافند جگر بند در شکم وی نبود تا بدین حد میماند یعنی کند
 در ساحری ایشان و نیکوترین صبر سقوطی آن بود که مانند لون آن مانند لون
 جگر بود و بوی آن مانند بوی مرغ بود و براق بود نزدیک بصبح عربی و چون بر
 دست مالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن
 کوسنند آید و قطعا سنگ ریزه در وی نبود و عربی را عدنی و یعنی خوانند
 و وی میانه بود سحابی بر بود و آنرا صبر بر دکی خوانند و طبیعت صبر گرم و خشک
 بود در دو دم و کوبند گرمی وی در اول جهت معده از نیمه دو انبی سودمند تر بود
 جنور شهبای که مشکل بود نیکو شود خاصه در ذکر و در چون باب بکند از انبند و طلا
 کنند همچنین سودمند بود جهت و رمهائی که در دهان و بینی و چشمها حادث شود
 و فی الجمله خواص وی آنست که منع ماده بکند اگر جمع شده باشد از آن و سخن معده
 آن بود و دباغ و باد با شکند و مسهل صبر بود و رطوبت بود و بلغ از سر و مفصل
 جذب کند و سینه جگر بکشاید با وجود آنکه مضر بود بجز در چشم و جرب آن و
 درد و کوشش آن زایل کند و رطوبت آن خشک گرداند و سودمند بود جهت آنند
 نزول آب و سر و معده و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گرداند و
 عروق و اعصاب را از او ساخت پاک گرداند و ذناب صافی کند و جستن الحسن
 کوبند نشاید که صبر در سرمای سرد مستعمل کنند و گرمای گرم الا زمان معتدل که اگر
 در سرمای سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعد و بود که اسهال دموی آورد از بهر آنکه
 مرغی عروق پیرامون مقعد بود پس اغوا آن بکشاید و خون روانه گردد و صبر
 عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در طبقات معده یک روز یاد و روز
 باقی ماند و صبر قهطری ضد آن بود و چون بیاشامند بخاری لطیف از
 وی متصاعد شود بمرود باغ از فضول که جمع شده باشد از بلغ پاک گرداند
 و قوت باصره بدهد و بخاری چون متصاعد شود بسرازوی جزوی لطیف
 بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گرداند

کوبند شکی وی در سوراخ بود
 و روی در اول

بر آن سبب که متصاعد
 شود بسبب

زیادت کند و بر اشبابت که صبر در ایاریجات و معایناتی کند و چون ششست بود زیاد
 اسهال کند و چون مغسول بود قوت دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی بیرون
 برد و صفت شستن وی صاحب جامع حنین آورده است که بگیرند صبر قطری یک
 رطل و سخی کنند و بمنخل صتیق بیزند بعد از آن افستین ربع رطلی و از او و بهایی
 ایاره بومصطکی و جب بلسان و دارچینی و سلیخ و هود بلسان و سنبل و اسارون
 از هر یک سه درم و این داروهای باد و رطل آب شیرین بیزند تا به نیمه آید بگیرند و در
 دست بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بنجیه در باون کنند و آب بران ریزند و بشویند
 و در ظرفی کنند تا آن زمان که هیچ بلغمی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آن آب
 از وی بریزند و صبر باقی بماند پس سه درم زعفران با وی بپایزند و بر
 دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و مقدار شربتی از وی مابین یک درم
 بود تا دو درم و صبر چون کهنه شود سیاه گردد و شسته از وی زود
 تر از ناگشته ضعیف شود و گویند مسهل صبر و سودا بود و آنچه
 مغسول بود شربتی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود با آب
 گرم می قول صاحب جامع و مسهل بلغم و صبر بود و اگر باد و ریه بود
 شربتی از وی دو درم تا نیم درم بود و مضر بود بجا و تعدیل آن بکثیرا
 کنند و مضر بود بجزر و مقعد و مصلح وی مصطکی و ورق کل ترخ و محقل مقل
 بود و منصوره گوید شربتی از وی یکتقال باد و مثقال بود و نوع سبب
 سیاه نشاید که استعمال کنند که بغایت بد بود و صبر تنها مستعمل کردن بغایت
 مضر بود بمقعد از هر آنک خشکی دازد و خشکی آن در درجه سوم است و مقعد
 عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود چون بران روزی چند بگذرد نسکا
 و خشک مضر بود بعصب و شریف گوید چون با آب کنند ناسخی کنند و طلا کنند
 چند نوبت بر بوا سیر که از مقعد رسته باشد بپندازد و گویند نیکوترین معالجت
 این زحمت بود و مجرب بود و باید که چون بیندازند روغن کل که در ظرفی بری یا
 قلعی حل کرده باشد از پی آن بمالند و اگر در آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی
 و گوش طلا کنند نافع بود و زائلی کند چون بسکه حل کنند و بر چهره و سری طلا کنند
 نافع بود و در رفع معده بوزن آن افستین بود و گویند بوزن آن حوض
 و افستین بود و بدل صبر بوزن آن حوض بود **مخناه** پیارسی ماهیانه

از صبر
 در آن آب
 در آن وقت که دوم بار بشویند

صفت صبر و کف

صفا م

نیز و طبیعت آن گرم خشک بود در دوّم و کونیند گرم بود در اول خشک بود در
 دوّم و آن از ماهی سازند که آنرا ماهی کشنه خوانند در گرم شیر از و خلیطی بر از وی
 حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و جمع و رک و بلغم را نافع بود و کز زبان
 که فاد معده بود زائل کند و قطع بلغم بکند و جرب و حکم آورد و شنیکی و مصلح و
 مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن سفید بود که در آب شیرین با بر طبیعت
 و خشک بود و صدف قیر و شمس و صدف فوفورانا سوخته نشاید که استعمال
 کنند از بهر آنکه بغایت صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت محفیف
 بود و او وی آن بود که بغایت سخی کنند و این بآبی عام است هر جزوی که جوهر
 جری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع بود جهت جراحتهای خبیثت از بهر آنکه
 محفیف بود بغیر اربع و چون با سرکه بپوشند و غسل باغراب نافع بود جهت جراحتهای
 متعفن خبیث و گوشت صدف جذب سلی و عظام بکند و مسکن و جمع نفوس
 مفاصل بود چون ضماد کنند و چون سخی کنند سرکه قطع رعاف بکند و وی
 وجع معده بود و چون بر سر ضماد کنند و رها کنند تا خود رها کند بغایت
 نافع بود و چون بخورد بر کبر در حیض براند و گوشت سودمند بود جهت
 کزندی سک دیوانه و مرق صدف کوچک شکم براند و بخورد بر آن کردن
 اختناق رحم را نافع بود و ششم بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلا
 دندان و در کلههای چشم مستعمل کنند و ریش چشم را نافع بود و غلط اجفان
 زائل کند و چون طلا کنند بر موضع موی زیادت کرد چشم بود بعد از آنکه بر کزندی
 باشند دیگر نزدیک و سوختگی آتش را سود دهد و در دمل را نافع بود و مقدار
 مستعمل وی مثقالی بود و از آب وی سه درم و صدف سوخته بهق را زائل کند و
 ریشهای را پاک گرداند و اسحق گوید خورون وی مغز بود بنمانه و مصلح عمل بود و
 وی و دوع **صدف البواکیر** نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلموم بسیار
 باشد و در بحر حجاز باشد چون در شیب خورد و دگند بواکیر را سود دهد و شکل
 مانند حلزون است بزرگ بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی گرم بود
 و لون وی فریبری بود که بسیار بی زند در قلموم بزرگه معروف بود و چون بسوزاند
 و غسل بپوشند قطع نایل کند و ترخرا سود دهد **صدف الحارید** زعفران الحارید
 و گفته شد **صدف** شوکران است و گفته شد **صخره الوری** شجره الطحال است

صدق
 صدف
 صدف
 صدف

صدف بری آن سخی کند و طلک کند
 بدن را خشک کرد و در نفوس

زن

صدف البواکیر
 صدف البواکیر
 صدف البواکیر

و گفته شد

هرگز همین چمنک

صورت
بجز در شریح سینه در آن
بود یا خ عدد بیاض
بامثل وی فلفل
سازد

بیشتر **صرب** صمغ است و گفته شود **صرب** حنظل بزرگ است نزدیک زرد شدن
صرب با درج است و گفته شد **صرب** زرد خوانند و آن حیوانیت مانند
 لای کوچک که شب آواز کند و پشیزی جز او سک خوانند و در سیقورید و کوی
 چون بریان کنند و بخورند در دمانه داسود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک
 کند کسی که قولنج داشته باشد یا شکر یک عدد فلفل در وقت پیمان درد و
 صعوبت آن و صاحب مزاج گوید چون پزند در زیت و در گوش چکانند درد
 گوش ساکن گرداند **صرفان** سرب را صرفان خوانند و نوعی از خرما، سرخ فرب
 است و آنرا صرفان خوانند و پیارسی مکتوم خوانند و گفته شد **صفت** پشیزی
 اولیه خوانند و یونانی اورنیفاس و آن دو نوع است دراز ورق و گرد ورق
 و بری راندر گویند و در قوت وی مانند حاشا بود و دراز ورق اقوی بود از
 گرد ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بری بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
 در سیوم و مطف و محلل بود و در درو رکن رانافع بود و در دندان که از سردی و
 باد بود ساکن کند چون بجایند و طبیعت وی با شراب بیاض مانند کوزنی جانوران
 را سود دهد چون بامیدج بیاض مانند دفع مفرط شوکران و امیون بکنند چون با
 سکنجین بیاض مانند دفع مفرط جبین بکنند چون با خیار زه بخورند نیکو بود
 جهت کوفتگی عضله و جهت معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر بار و غم از بسا
 سوط کند فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سرکه بیاض مانند مغلوج را سودمند
 بود و حیض براند و اگر طبیعت وی بیاض مانند شکم براند و فضول مراری بیرون
 آورد و اگر با عسل لعق کند ملازه و شش گرم نافع بود و خوردن وی را
 غشیان را نافع بود و چون پزند و آب وی بیاض مانند گرم بکشد و حب
 القرع را بیرون آورد و اشتها طعام باز دید کند و بادها را تحلیل دهد و با
 چشم و شب کوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و مقدار نیم مثقال مستعمل
 بود و در غم و کس و سینه را سودمند بود و اگر با سونق برورهای بلغمی
 ضاد کند بکند از اند و خوردن وی باضم طعام بکند و معده و امعاء از بلغم غلیظ پاک
 گرداند و غذای غلیظ لطیف گرداند و سردی معده و جگر را سود دهد و سده بکشد
 و چون قصب وی با عناب پزند و آب آنرا بیاض مانند خون غلیظ را رقیق گرداند
 و این خاصیت در وی مبرهن است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق برانگیزد و لون را

جبین

۲۱

دوران

نیکو کرد و اند فجاج وی مسهل مره سودا بود و بلغم و شکر بی لکنعال بانگ و بر ک
 صغیر در د قولنج و در درجم و مبان را نافع بود و چون با عسل و شکر پزند و شکر بی
 بخورند خپسند جهت دفع نزول آب بغایت مفید بود و از نزول این با نه و زنی را
 نیکو کرد و اند و چون بیاشامد کز ندکی عقب را نافع بود و اگر ضحاک کند بر موضعی
 کز ندکی همین ساعت سود دهد و چون صغیر نزدیک بقوی که مضعف چشم بود بپند
 ضرر آن زایل کند و نوعی از صغیر است بیانی از امی کارند آن ضعیف تر از بوی بود
 و در قوت و فعل و در تیزی در تیز بسیار کارند و آنرا پیاری مرزه گویند
 و صغیر مفر بود باریه و مصلح وی سکه انگوری بود **صغیرین** سفین نیز گویند
 و آن کیخ است و گفته **صفصاف** خلافت و گفته **صفینه** درخت
 ابله است و آن عر بود و گفته **شوقر** مرغیست که گنجشک را صید کند و پیاری
 باشه خوانند و بر بری تا اینا خوانند و ابو عماره نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود
 چون پزند و خشک کنند و سخی کنند و بیاشامند از وی مقدار دو درم بآب سرد بناشتا
 سه روز سرد سرد را نافع بود و زهره وی نافع بود جهت ابتدای آب در چشم کشند
 قوت با صره دهد و بر کینی وی چون بر کلف بالند زود زایل کند **صلون** خرثوب بی
 است و شروی در مصر بحب الکلی خوانند و اناغوس نیز خوانند و خرثوب گفته
 و در رینوب نیز گفته شود **صلصل** عکله خوانند و آن عقیق است و گفته شود **صمغ**
 جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از بعضی فاضله بود و صمغ
 بشرازی از د و گویند و پیاری زد گویند **صمغ عربی** بهترین صمغها بود و نیکوتر آن بود
 که صافی بود و چوب اندک داشته باشد و سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود
 بکازد و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و گویند سرد و خشک بود و در وی
 قبضی بود و جفافی با اعتدال مرفه گرم رطوبت کوهلتر و او از را صافی کند و قوت
 معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی دو مثقال بود
 و خشونه کینه و حلق و قصبه پینه و شش را نافع بود ببل آن بسیار است و حده
 ادویه بشکند و استخی گوید مفر است بسفل و مصلح وی کثیر بود و بدل وی صمغ بادام
 است و جب الاشس و گویند مصلح وی شراب است **صندل** و کلابت **صمغ اللوز**
 بهترین صمغ بادام آن بود که سفید بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مال سردی
 بود و گویند گرم و تر بود و صمغ بادام گریز

صغیر اول مرغیت که از
 لرغلو دیس گویند گفته شود

دربو

بایع
 طویله کوند
 طویله کوند

صمغ عربی
 صمغ عربی
 صمغ عربی

دود

بود و فویهی آوژد و صمغ بادام تلخ قابض و مسخنی بود چون بیاشامند نفت دم لا
 مافع بود و چون با سرکه بیاشامند و بر قویا بر ظاهر پوست پیدائند زائل گردانند
 و چون با شراب مخروج کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ کرده عمو
 بریزانند و گویند صمغ بادام مفرب بود بسپرز و مصلح وی قند و خشخاش بود و بدل آن
 صمغ عربی و کثیر بود **صمغ الاجاص** بهترین آن بود که از درخت کهن گیرند و در بلخ الو
 کرمی و خشکی بود و گویند گرم و تر بود در درشتی و کینه را نافع بود و چون با شراب
 بیاشامند سنگ کرده و مثانه بریزانند و چون با سرکه بیاشامند و بر قویا و کدو کاین
 بالند زائل کند و حراجه را با صلاح آورد و چون در چشم کشند روشنائی زیاد
 کند و چون در سرکه حل کنند و بر بشیر یا مالند نافع بود و بر خراز و شری و حصنه طلا
 کشند سود مند بود و اسحق گوید مفرب بود بسپرز و مصلح وی شکو بود **صمغ السمیت**
 چون در دندان گیرند در رساکن کند و حراجه را نافع بود و اگر در شیا فات
 کشند روشنائی چشم زیادت کند **صمغ الدامیشا** نیکوتر آن بود که صافی بود
 و بسرخنی مائل باشد و بغایت حده و حرافت باشد و تلخی تمام آورد و مؤلف
 گوید بشیرازی آورد و خوانند و از حد و شبا نکاره چیزد و در هیچ جای
 دیگر نبود و ملطف بود جهت بادهای غلیظ که در معده بود و اما سوسو مند
 بود و بلخی که در معده بود لطیف گرداند و بکدازاند و در قوت گویند مانند
 حلیث بود و مؤلف گوید جهت درد دندان استعمال کند بغایت نافع بود **صمغ الرزم**
 و اگر شیب آن نفی بود زائل کند **صمغ السداب** گرم است در موم و خشک است در دم
 سوسو بادها را بشکند و در مهای صلب بکدازاند و در چشم زائل کند چون
 بران افشانند و خضاب که در حلق و شیب بقل بود بکدازاند و چون مقدار
 و اینک سحوط کشند و بدل آن دو وزن آن حلیث است و گویند جمل آن شونزو
صمغ المحروث و گفته شد **صمغ الخطمی** سرد و تر بود تشنگی ساکن گرداند و شکم
 ببندد و سود مند بود جهت مره صفاوی **صمغ الجوز الرومی** که با ست
 و گفته شود **صمغ الطرثوث** اشق است و گفته شد در الف **صمغ القشاه**
 کثیر است و گفته شود **صمغ السداب البری** نافی است و گفته شد **صمغ الکتری**
 گویند نیکوترین آن بود که درخت کهن گیرند و طبع آن گرم و تر بود در
 شش را و ریشهای آنرا سوسو

صمغ امرود

دشته

بود و کوبید مضروب پس ز و صلح وی کل از منی بود **صمغ البیض** عکس است بیار
 بناست کوبید و بشیرازی کند ر کوبید و طبیعت آن گرم بود و محلل و طریقت
 خواص و منفعت نزدیک هم صمغ بود **صمغ التمر** گرم و خشک بود در قوت ماسه
 صمغ سرداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعو ط کند ر طوبات و ماغ پاک گرداند
 و چون بر ریشها افتاند که بر سر بود با کلنا زائل کند و بر مجموع ریشهای اعضا
 همین سیل **صمغ الصنوبر** را تیغ است و گفته شد **صمغ الحرفش** کند ز خوانند بیاری
 کنکری خوانند و کنکر زد خوانند و آن تراب القی است و در کاف کفنه شود **صمغ الزین**
 اصطلک است و گفته شد تلاوی از ادویه قباله بود چون در چشم کشند شبکوری و
 تاریکی چشم زائل کند و بول و حیض براند و چون بر دندان خورده نهند در ساکن
 که داند و جرب ریش شده را سود دهد و بچ بیند از دود بدل آن عصاره طرائف
 است و کوبید شو نیز است **صمغ البلاط** صاحب جامع کوبید بیونانی کینو فلا خوانند و معنی
 آن بیاری از سنگ ساخته و آن چیز نیست که از رخام و سنگی سازند و صاحب جامع کوبید
 معدنی بود و مرکب بود از صبر و مر و خون سیاوشان و عکس و انزوت و صمغ عربی از
 یک جزوی اصل مرجان و زجاج از هر یک نیم جرد و کوفته و بیخه کتند و باب صمغ عربی کشند
 و بدیواری که کج سفید کرده باشند بزنند و رها کنند تا خشک گردد و هر چه کهن تر شود نیکو
 گردد و وی مجفف بود هر احتمالاً نافع بود و منع خون و نرم بکند و ریشهای تر تبصلا
 آورد **صندل ابیض** نیکو ترین مقاری بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیوم و
 خشک بود در دوم و صاحب جامع کوبید کرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم
 در در سر و خفقان که عارض شود از تبها حاده مره صفا و جگر گرم و دین گرم و حراره
 مزاج و ابغایت نافع بود و معده ضعیف را سود دهد و چون باب صلایم کند و در
 کلاب و اندکی کافور بکشند و بر پیشانی طلا کنند در در که از حرارات بود ساکن گرداند
 و چون در حمام بانوزه در خود بمالند بوی آن زائل کند و چون باب غلب الثعلب
 یا باب حی العالم یا باب پرهن یا باب طلب بکشند و بر قوس گرم طلا کنند سود دهد
 و بوردوم گرم همین سیل و مقوی و مفرح قلب بود و چون محکوک کنند اندکی حراری
 در وی پیدا شود و اگر خلط کند بااد و بهت تقویت معده و جگر و سردی آن سود
 دهد و مضروب با و **صندل** است و بدل آن آشته **صندل**
 سرد و خشک است در دوم و کوبید برده تر است و کوبید سفید سرد تر است
 ابلق

صمغ الحرفش

وضع بر روی

و این مرکب بود

صندل ابیض
کوبید و قندل
کوبید و قندل

همچنانکه اوزار طین

صندل
صندل
رکت

از سحر بکن سرخ سرد تر است از سفید محلل ورم گرم بود و منع ماده بکند و در
 نافع بود و در سرد سوراخ عظیم مناسب بود و شریف گوید چون سخی کند و بار
 رنج بیامیزند و بر اعضا بالذنب و ذرد از وی زایل گردد و همو گوید ضدل سرخ نفا
 سردتر از همه ضد لها بود و بدل آن فوفل است **صنوبر** بطلوی کاج خوانند و صفة
 جب آن در باب حال گفته شد اما باقی اجزای وی گفته شود در پوست بیخ صنوبر صفار
 قبضی و قوی تمام دارد و سحر را نافع بود و چون بروی ضحاک کند عظیم سودمند
 و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرد و زرد کند بر سوختگی آتش و آب گرم بغایت
 نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در دؤم و خشک است در
 سیوم و گویند در اول ورق آن ترتر از طاه آن بود و جراحها را اینکو بود و غر
 بطبیخ قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد و فحان وی سومند بود
 جهت کسی که مژده چشم استر خا، باشر و هر زحمتی که بود زایل کند و قشور ورق وی
 چون بیاشامند در جگر و ریشش را نافع بود و گرمی و کبر نیست در دخت صنوبر
 و آن بقوت ذرا بچ بود و قشور هر دو صنوبر چون زنان در شب خود دود کنند
 بچ و میشم بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضحاک کند بر ورهای گرم درد
 ساکن گرداند و چون با آب یا با ماء العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود
 جهت کسی که در جگر وی علیتی بود و همچنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند
 همین عمل کند و چون خوب وی بشکند و پادها کو چک کند و با سرکه بپزند و طبیح وی در
 دهان نگاه دارند درد دندان زایل کند و اگر بسوزانند دخان وی مداد را بغایت
 خوب بود و اگر در داروهای چشم کند مژده چشم نیکو گرداند نریزد و چون در دهان
 نگاه دارد آب رفتن دهان باز دارد و شریف گوید غر صنوبر کبار که آن جلفوزه
 چون بکوبند و با عسل بپزند و هر با مداد سه درم بخورند از فاج خلاصی یابند
 و خوب وی چون بپزند به آب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشد بپاشند
 نافع بود و بدل آن زفت است **صنار** دلب است و گفته شد **صن** و **بسر** اسمی معنی
 است و صغنی را که از طرف ین می آرند بلون مر بود و در جراحها اگر استعمال کنند
 ظلمت گرداند و قطع اسهال بکند و این صمغ بر صورت حصص می باشد و از انبول
 الابل خوانند و جراحتهای جنیث را با صلاح آورد **نیوف الارض** فراسیون
 و گفته شود **صوف** پیارسی باشد و طبیعت وی گرم و خشک است و

بشیراز
 بنند
 و گفته که گویند

جوانه
 و جراحتهای تازه
 سود و در جوانی
 دندان ضحاکند و در کت

شکسته بین وی نرم بود و پیش سوخته خشک بود در سیوم و محفف بود صفت سوخته
 وی مانند ابریشم بود بکیرند و یکی آهنی یا کواری نو و کواری بود بهتر و سوزید
 و پیش را بشویند و بشاند کند و در دیک نهند و بر سر آتش نهند و طبقی بر سر وی
 نهند که سوراخها داشته باشد تا آن زمان که سوخته شود ریشها را نافع بود و
 گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پیشها سوخته که چرکن باشد چون بازیت
 و سرکه تر کنند با بنابر و ضحاک کنند بر چرک در آید ای آن موافق بود و در
 جائی که ضرب زده باشد یا استخوانی شکسته یعنی سبیل و چون با سرکه و در غرطل
 تر کنند صداع و در چشم و مجموع اعضا و نافع بود بر آن ضحاک کردن و ترنیت کوبید
 خرقة صوف چون بر کردن گوشتکان ببندند خستگی ایشان کار نکند و هیچ زحمت
 نیز برایشان نرود و چون پیش زده بیا کنند در میان انگشتان دست و پای که شق
 کرده باشد شقاق آن زائل کند و باید که شبانه روز را کند پس بر آورد و دیگر
 با مراد مگر کند تا زود مگر زائل کند و رازی کوبید چون پوشند صوفی که گوشت آن کوفند
 که کز خورده باشد حکم در بین آن کسی پیدا کند و مقراطیس کوبید اگر دسیهانی بشی در
 کردن کاوی تند ببندند زبون گردد **صوطلا** نوعی از سلق است زرد رنگ و صفت
 سلق در سینه گفته شد **باب الضاد ضال** غریب است غر السد
 خوانند پیارسی گنار خوانند و در بنق گفته شود صفت آن **ضبع عرجا** حیوانیت
 مانند کرک و چون بر راه رود کویالنگ نماید و از بهر این نام وی ضبع عرجا کرده
 اند که پیارسی گنار خوانند گوشت وی گرم و خشک بود در دوم مانند گوشت سگ
 و چون آدمی در وقت حنظل بود گنار آن از وی بگریزند و چون یک دندان وی
 با خود نگاه دارند و بسک گذار کنند سگ بانگ نزنند و چون بگذرانند زهره
 وی با پنجهان دهنی اتخوان و در ظرفی مسی کنند و سه روز را کند بعد از آن طلا
 کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر ماهی دو بار سفیدی زائل کند و دانه نبرد
 و هر چند که آن روغز کهن گردد نیکوتر بود و چون زهره وی با پیس بر روی
 طلا کنند کلف نبرد و لون را صافی گرداند و چون زهره وی تمام چشم کنند
 تیزی چشم زیاده نبرد و اگر طبعی وی با شبت و نخود آب چخه با کنند سودمند
 بود همه درد معاف شود و این شمسیت و بغایت سودمند بود و تقریر از ازل
 کند و باد بائی غلیظ ببرد و جمیع علتهای را سودمند بود و مغز ساق

ضبع عرجا
 ضبع مشهور
 جیح

در وقت
 و چون در میان خون و خونند
 سودمند بود

و چون بازیت اتفاق بگذارد و بر نفس طلا کنند بجایت غایت سودمند بود
 و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه دارد و زینندارد و اگر
 از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل تخم جملت زرع کردن بر بیامیزان زرع
 همراختها این باشد و اگر پوست در قدحی گیرند و در آن آب کشند و بکسی دهند
 که او را سگ دیوانه کز پره باشد چون بیاشامند هیچ زحمت بوی نرسد
 و صاحب جامع گوید که پوست پیرامون خاصره وی چون بسوزانند و بازیت
 سعی کنند و مخلت در دبر خود بمالد اینه از وی زایل شود و صاحب جامع آور
 ده است که اگر موی که پیران مون دبر وی بود و خصیه آنچه نر بود برین نوع
 که گفته شد استعمال کنند همین عمل کند و الا اگر از ضبعه ماده بود بیکرند و بگویند
 و سعی کنند بزیت طلا کنند بر مردی این زحمت نداشته باشد اینه بروی غالب شود
 و این از خواصست و گویند کفار بغای همه حیوانات بود و از بهران گویند که هر جوان
 با هم جنس وی که بروی بگذرد البته بر پشت وی رود و در خواص حیوانات
 آورده اند که وی سالی نر و سالی ماده می باشد و سبب آنست که در زیر دنیا بش
 خطی باشد که با ندام نری و ماده نر کسیده باشد و بشب شکافه کرده که وی موافق
 هر کوش بود و مخالف تمامت حیوانات است و از عجایب خواص وی آنست
 که سگ بر بالای ایستاده باشد در مهتاب و سایه سگ در زمین افتاده کفار
 در زیر سایه سگ رود چنانچه سایه مستغرق باشد سگ خود را از بالا بیندازد
 و کفار و را بخورد و اگر زهره وی را در چشمی کشند که موی زیاد داشته باشد
 وقتی که کنده باشد کحل کشند موی دیگر نر وید و کفار را در شب هیچ حیوان با وی نرسد
ضرب عضایه است و عضایه گویند و آن نزدیک است بوزل و پیارسی و سوسمار
 گویند بر کین وی بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و سفیدی چشم نر بهر **ضجاج** کبشاد
 اسم صغ درختیست که مانند درخت بان و نبات است وی در کوه قهوان از زمین
 غان باشد و آن صمغی سفید بود که جامه چون بدان بشویند پاک گرداند پاکر از ضایون
 و مردم سر را بدان بشویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد کسپاه و زبانز بگذرد
 و ضجاج بفتح ضاد نام هر درختیست که در دوام وی را بوی نر مانند خروع و قنب
 و الب **ضرد** درختیست در کوهستان یعنی مانند کوه بلوط بزرگ الا از
 وی نیکوتر بود و ورق وی بسری مائل بود و عمر وی مانند خوشه بطم بود لیکن

و
 و
 و

در سیره

کبشاد
 کبشاد

سینه زردی که در سینه است
بسیار است و در سینه است
بسیار است و در سینه است

بسیاری بزرگتر بود و ورق وی چون پهنند و صافی کنند و استعمال کنند چنانچه خشونت کیند
از سردی بود نافع بود و چون در دهان کیند قلاع را ساکن گرداند در حال و صمغ وی آو
مانند لادن بود و در بویها خوش مستعمل کنند زنان و خوش بوی بود وی کرم بود در سینه
در دُم و تر بود در اول و کوبند خشکت در اول و بعضی کوبند ککام و ورق بجز خواست و کوبند
ککام طارانت یعنی پوست بیخ آنکه بصری کوبید صمغ خر و مغز و فست بککام و طبیعت آن گرم است
در دُم و تر بود خشکت در اول محلل و جذاب بود از غرق بدن و اسحق کوبید خاصیت روغن
حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی کوبید ضرر و جهت دفع قلاع و استطلاق
بطن در غایت نیکوئی بود و سود مند باشد و شریف کوبید روغنی بسیار از حب وی
بیرون آید و منفعت وی آنست که بادها باشت کنند و مغض را شفا دهد چون بیاشاند
و با مالند از آن روغن در خود و محلل و مجفف بود و چون ورق وی بار و غریب پهنند و
در گوش چکانند در گوش نافع بود چون بآب پهنند و بطبیخ آن مضمضه کنند و چون ورق
بن دندان حکم گرداند و بلغم زایل کند و چون ورق وی تازه تر پنهان بسوزانند تا خاکسرد
و با آب پنهانند نیکو و بعد از آن صافی کنند و بیاشامند مقداری در دم در دماغه را زایل کند
و تمام حب وی جهت جراحتها نیکو بود و قطع خون بکند و سود مند بود خاصه جراحت خنده کوان
و اسحق بن عمران کوبید بدل خر و عین خر و اندک است و بعضی کوبید ضرر و درخت حبه لطیف است
ضرب صاحب نهاج کوبید عمل است و صاحب جامع کوبید از قول شریف که آن جوهر است
بلغم بپزدان وی را شیم کوبید و به لفظی دیگر دل دل خوانند و آن نوعی از صنف بزرگ است و
خار در راز باشد و مانند تیر اندازد و چون خواهد که پدید آرد کرد کرد و چون راست شود تیر اندازد
گاه باشد که هر چهار پدید آرد و اگر بر اعضای آدمی آید مخرج کورده و گوشت وی کرم و خشک بود و مقدار
سگی کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نفوس را نافع بود و همچنین خون وی بر قد مینضاد کردن
نفوس را زایل کند و چون خون وی در بدن پالند هر کس زایل کند و کلف را زایل کند و جلا دهد
ضرب بهترین پستان آن بود که از حیوانی کیند که گوشت وی نیکو بود در وی شیر بسیار باشد
و طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که با افا و به خوردن تا زود از معده بگذرد و
کوبید چون زن شیر دار که شیر اندک داشته باشد خورد شیر وی زیاده بشود **ضرب**
اسطوخودوس است که گفته **ضرب** نیابتست در یائسگی که در ساحل دریا یا بند
و طبیعت وی گرم و خشک است چون بآب پهنند و در آن نشینند در مفاصل را عظیم
نافع بود و چون خشک بود در حمام ببرد و نیز حکم و در جرب تور اسود مند بود
بوی

انگشت خوب

ضرب بهترین سوسپه
کوبید

صفت خردل در سینه است

صنوع الکبده

و **کلبه** آسنی یعنی عربی است و در خشیت که در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و در خشیت
 رخت صبر بود و الاوی مجموع کفید است **ضرب العجز** خشک است و در خاکفته **ضنبوس**
 نصف است و گفته **ضغایس** خیار زده کوچک است و گفته و نباتی دیگر است که ساق
 نبات وی مانند لیون است و آن نیز ضنبوی خوانند و ضنبوی خضیف است و گفته شد
ضغایر الجن کونیند پر سیاوشان است و گفته **ضفدع** پارسسی غوک خوانند و وزغ
 خوانند و شیرازی بک خوانند و سیوانی بطراخوانند و گوشت وی آنچه نری بود چون
 بازیت و نمک پزند نافع بود جهت کزندی جانوران و پادهر جذام و مجموع کزندگان بود
 و مرق وی چون بدان نوع پزند و بار غشکل و پاموم موم روغ کنند موافق بود جهت
 مرضهای مزمن که از اثر ریشها عارض شود و مدتها بدان گذشته باشد و چون بسوزانند
 و خاکستری بر موضعی که خون روانه بود یا رعاغ بود بر آن افشانند خون بندد
 و چون بازفت تر بیا پزند و برد آو الثلب بمالند زائل کند و کونیند چون ضفدع
 سبز بر موضع موی زیاد که در چشم بود چکانند بعد از آنکه موی بر کند باشند دیگر
 نروید و چون با سرکه پزند و بدان مضمضه کنند درد دندان نافع بود و چون وی را
 مرضوض کنند و بر کزندی عقب نهند یا مار نافع بود و شحم وی چون بردن آن
 نهد بی درد بیفتد و وی نیز نمین عمل کند و بری کشنده بود و چون چهار پای در
 میان علف و پرا بخورد دندانهای وی بیفتد و گوشت وی بر کزندی جانوران
 نافع بود و در خواص آورده اند که زبان وی بزای خفته نهند هر چه کرده باشد
 بگوید آنکه ویرا خرد و چون وی با خایه مور و قدری نوشاد چون بر موضعی که موی
 سترده باشد طلا کنند دیگر نروید و اکوموی بر کشیده بوند نیکوتر بود و اسحق کوبید شخصی
 راسیکانی در استخوان مانده بود مدتی دراز علاج بسیار کرده بودند و فایده نداشت
 و ضفدع را پوست از وی جدا کردند و بر هر جراحت و اطراف وی نهادند در یک
 شبانه روز پیکان بیرون آمد از هر جراحت و وی در غایت قوت جاذب بود و از بهر
 آنست که قلع دندان کند و از خوردن وی بدن تورم کند و لون تیره کند و قرف منی احداث
 کند و بدترین ضفدعها در آنچه گفته شد سبزی است که در ویشتم بود یا سرخ که در دریا بود و مدای
 کسی که ضفدع خورده باشد بقی باب کوم و غسل و نمک کند تا موی پاک گردد پس چون
 پاک گردد در حمام رود بعد از آنکه سنجبین خورد و اسفند با و از پهنی و شراب یا مثلثه ویرا
 نافع بود و بر هر نافع بود حتمه است **پدرن** حلاصی یا بدنهائی وی همه بریزد و اگر

غول رودن
 کفنه نند
 و پنداری کونیند

صفحه ۱۰۰
درودل و ورم شکم و سایرین احداث کند و علاج وی نزدیک بود به علاج آنچه پیش
ازین گفته شد و گویند دل وی چون بیا ویزند بر کسی که تب غیب داشته باشد نافع بود
ضموم حرک بخوانند و آن باد روح است و گفته شد **ضموم** صاحب جامع سهو کرده
است که آن ضمیر آن است و قول صاحب منهاج معتبر است **ضموم** یعنی بهر چه خوانند
و گفته شد اما قول صاحب منهاج راست است که آن بید مشک است **ضمیر** آن ضمیر آن
است و گفته شد شیرازی گویند و آن سبز بود نه چون کرمانی و صاحب جامع گوید
فودنج جوئی است و سهو کرده است و طبیعت وی خشک بود در دووم و گویند سرد
بود محو و مزاج را نافع بود چون کلاب بروی ریزند و بر جایی که سوخته باشد

کضمیر آن
و آن شاهسفر

ضماد کردن نافع بود و قلاع را سود دهد **باب الطاء**
طاليسفر یونانی دار کیه خوانند و ما قرنیز گویند صاحب منهاج گوید ورق
زیتون هندی بود و آن کشور هندی بود و صاحب جامع اقوال بسیار آور
ده است اول گفته بسیار است و دیگر قول بن جلجن آورده که سان العصاره
و دیگر گفته عرق شجر هندی است و دیگر گفته عروق درخت توت است که گرم است
برک وی میخورد و این قولها خلاف است و قول مجوسی آورده است که ورق زیتون
هندی است و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع تحقیق نکرده
اند که چیست و مؤلف گوید پوست پنخ زیتون هندی است باقی همه خلاف است
و خطا و آن پوستی سطر ترازا در چین است و صلب تر و میل بسیاری میزند و طم
آن بغایت مخلص بود و قابض است که عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید در وی
پنج سردی و گرمی نبود خشک بود در سیوم و مجوسی گوید معتدل بود در گرمی و
در سردی و خشک بود در دووم و ابن عمران گوید گرم و خشک بود در دووم ذرب
را سود مند بود و قرم امعا و نرف دم و بواسیر را بغایت نافع بود و فالج
و لقوه را نیز مفید بود و مقدار ما خوراز وی یکسفال بود و چون بسکه ریزند و بدان
مضمضه کنند در دندان نافع بود و قلاع کفیر را زائل کند چون آب وی در
دهان نگاه دارند و میزند مضر است بشش و مصلح وی غسل بود و بدینورس
گوید بدل طاليسفر **طاليسفر** آنک وزن آن کون بود و نیم وزن آن اهل و رازی
گوید و اسحق بن عمران نیز همچنین گوید و گویند بدل وی بوزن آن سنبل و نیم

هند و سیستان

وزن آن

مقل

طاووس منیر مور کوبند

دزن آن سادج و کونید ببلند و اهل است مساوی **طاخک** غره از ادویه است
 است و گفته شد **طاوکس** مرغینت مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام بر پای
 آورد و هر سال یکبار بچم بر آورد و گوشت وی و پیه وی چون با سفید باج بپزند
 و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و چون پیه وی ببلند
 و باب سداب و عمل با میزند در دمعده و قولنج را نافع بود و گوشت و
 پیه وی در مجامعت بی نظیر است و زهره وی چون بسر که بیامیزند کزندی جا
 نور آنرا سود دهد و جالینوس گوید گوشت وی صلب ترین گوشت شیفین
 و ورشان و بط بود و غلیظ تر و در بر تر هضم شود و این ماسویه گوید گوشت
طاوکس را فراج بد بود و صاحب منہاج گوید نیکوترین آن جوان بود و طبیعت
 وی گرم بود و مصلح معده گرم بود که با ضمه وی بقوت بود و او بی آن بود که
 بعد از کشتن وی دو روز یا سه روز را بگذرد و سبکی در پائی وی بینند و بعد
 از آن با سرکه بپزند و این زهر گوید اطباء ما تقدم مرغهای که گوشت ایشان
 صلب بود یک ساعت پیش از پختن کشته اند و او بخفته اند و این از بهر آن کرده اند
 که زود هضم شود که چون زمانی درنگ کند مانند خمیری که در آرد زود هضم نان
 نیکوتر بود و این پنجه است و رازی گوید طعمی که سبی در وی بود چون **طاوکس**
 به بیند رقص کند و فریاد زند و کونید چون به بیند طرف که سم در وی است بشکند
 و این زهر گوید اگر مبطون زهره وی با سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابند
 و اگر خون وی با انزروت و نمک بیامیزند و بر ریشتهای بد که ترسند اکل کرده
 و چون بدان طلا کنند زایل گرداند و اگر سرکین وی بر نایل طلا کنند زایل کند و چون
 استخوان وی بسوزانند و سخی کنند و بر کف طلا کنند شفا یابند و اگر بر برص
 مانند لون آن بگرداند **طارطقه** ماهی بزرگ است و گفته شود **طارقیه**
 دنیا است و گفته شد **طالقون** علی بن محمد گوید طالقون نحاسی بود که مدبر
 کرده باشند بوبال نحاس که در کیمز کا و خوبسایند با شدند و مرجان
 که در آب اشنان تر خوبسایند با شدند پس در وی سمی تمام و حدیثی
 قوی بود و دیگری گوید آن نوعی از مس زرد است و در میان وی انواع مس
 بی زردی بود و چون از آتش بر آورند و بتکه زنند تمددی در وی پیدا
 شود و زرد گردد و شکسته نگردد تا سرد نشود و در کتاب اجمار گوید طالقون

بیادینر

دو نوعی از طالقون
 است که زرد میشود و دیگری
 سفید میشود

از چشم نخالی است غیر آنکه گویند بااد وینه کوم مدبر کشند تا سمیت در وی احد است
کند و اگر اطلایقون منقاشی سازند و موی زیاده که در چشم بود بوی برکشند
دیگر نیز وید خاص چون مکرر کنند و اگر کسی لقوه داشته باشد در خانه تاریک رود که
قطار و شنائی نداشته باشد و آینه از وی بسازد و برابر نظر خود دارد و بدان
ادمان کند لقوه زائل کند و شغایا بر و اگر طالیقون در آتش بنهند تا سحر کرده
و در آب فرو برند هیچ چهار پاگرد آن آب نکرده و اگر صایری یعنی قلابی از وی بسازند
پس در آب آویزند ممکن نبود که هیچ مایی از وی خلاصی یابد و طبری گوید طالیقون
نخاس مدبر بود بتوبال النخاس و آنچه در زمان ریختن مرفوع شود بقیه در موضع سبک در
بول کاو بخوبی اندوزد و مؤلف گوید اکثریان طالقون را مسرت خوانند و گویند در کان
مس میر وید **طباق** نیکوترین وی سبک و سفید بود و زود خرد شود و طبیعت وی
سرد و خشک بود در سیوم و گویند در دووم و مسیح و شتی گوید سرد است در دووم
و خشک است در سیوم و شیخ الرئیس گوید مقوی القوی بود مانند کل و در وی قضی
بود و قوت معده بد و قلاع را نافع بود و سوسیقی آتش را سود مند بود و ششم بنیز
و تبهای حاده و تشنگی را سود مند بود و قی که از مره صفر بود باز دارد و گرمی جگر
بشاند و جهت ریشهای بتر با و قلاع که درد بان گوید کان حادث شود سودد هر چون
تنهارا با ورق کل رخ بران باشند و جوایر را سودد و دندان متحرک را محکم گرداند
تنها سنون ساختن بواسیر را سودد و ورم گرم چشم را نافع بود و ضعف معده
و التهاب آن و منع خلقه صفاوی بکند و تشنگی را سودد مند بود و عشی و کرب
را نافع بود و مفرج و مقوی قلب بود و تری مکن از معده نشف کند و قوت اعضا
که از حرارت ضعف محده باشد بدید و قوت دل بدید و خفقان که از حرارت بود
و توحش و غم زائل کند و سرد مزاج را بزعفران معتدل کند و تفریح و تقویت بغایت
بود و گویند خوردن باه را مضر بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح کلاب
بود و گویند مصلح و انیسون و بدل آن عصاره لحیه التیس است و گویند بدل
آن وزن آن در تخم خیار یله زه و چهار وزن آن بزرقطونا و گویند بدل آن
نیم وزن از کاغذ **طباق** و گویند بدل آن کاغذ مصری سوخته است و گویند بوزن
تخم کاسنی و نیم وزن آن **طباق** نوعی از انجرات سرخ بزرگ **طباق**
بعضی گویند غیر عافت است اما قول بیشتر آنست که عافت است و گفته شود در

طباق
نخاس
مرکب

و گویند بدل طین محتم است

باز است
باز است
باز است
باز است

رفتن بکند از بینی و از مقعد و مجموع اعضا و رحم و شکم بپندد و قوت مفاصل دست برسد
و مقده را قوت بدد و مقدار خود از وی یکتعال بود و اسحق گوید مضر بود سبقت
مصلح وی جلنا راست و بدل جفت بلوط است بوزن آن گویند بدل وی نیم
وزن آن پوست تخم مرغ سوخته و شسته و چهار دانگ وزن آن قرطه و شش یک
آن عفتص و ده یک آن صمغ است **طراغوری غایش** فودج جلی است و گفته
طخون شیر رازی ترخونی گویند و نیکوترین آن بستانی است که تازه بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود در وسط درجه سیوم و گویند سرد است و مجفف و طوبات
بود و نشف تری بکند و قلاع را نافع بود چون بخایند و زمانی نیک در دهان
نگاه دارند و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل گرمی طعم احس طعم
آن نکند بسبب تخذیر و مقده را قوت دهد و درد حلق آورد و در شخا از غم
شود و قطع شهوة باه کند و تشنگی آورد و مصلح وی کرفس بود از بهر آنکه منع
مزر آن بکند و زود بکند از اند و هضم کند و تمیمی گوید آب وی با آب رازیانه تر
در شراب بپزند گویند که آنرا شراب الکادی خوانند و کدر خوانند منع آنکه بکند و
بکند و نفیس ترین اثرهای ملوک هند و خراسان بود و خاصه آب طخون آن
فعل می کند و منع حدوث علل و باینتر می کند **طریقین** معنی آن بیونانی ذو ثلثه اوان
بود و آن اسم مشترک بود بر چند قوتی و آن گفته شد و بر نبات خصی الثعلب و آن نیز
گفته شد و دیگر و الوانی که مخصوص است باین اسم و آن حوامه است و بیونانی بسیار
دارد و بعضی ویراسون خراشد و بعضی اسقلیطس و بعضی فیتقن و بعضی السو
فیلن و آن نیابت است که در رازی وی یک گز بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود
سپاه مانند از خود در ابتدا بوی کداب کند و باخر بوی قز الیهود و کل وی
فیر فیری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم مانند قفود تخم وی و ورق وی
چون باب بیاشامند سود مند بود و نافع بود بشوصه و سر البول و صرع و آب
استسقا و در درم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی که درم بخورند و از
ورق وی چهار درم و ورق چون باسکنجبین بیاشامند سود مند بود جهت که
جانوران و بعضی گویند طبیعت نبات وی چون با بخی وی بود و بر موصی که گزندی
جانوران در درم و درم و درم و بعضی از مردمان در تب مثله که ورق و حب
از وی بیاشامند زائل کند و بیخ وی در ویهایی معاجین بود **طرفنا**

که در خشک بود در درم و در
در خشک بود و این بود
گویند

وی

باز است
باز است
باز است

بپارسی

باز است
باز است
باز است

بسیاری درخت که خوانند و انواع است یک نوع میزوی که مازنج خوانند و آن مثل است
 در مجرای لاله گویند و ثمره الطرفا خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود و در
 وی قبضی بود و تحفیفی بود و ثمر وی بغایت قابض بود و گویند وی
 گرم بود و طبیع وی نطول کند شپش کشد و چون ورق وی و بیخ و قصبه
 وی با سرکه یا بشراب پزند سپرز را نافع بود و در دندان از این نافع بود و آن
 مضمضه کردن و ورق وی با آب پزند و با شراب مخمور و بیاض نمایند کنند
 سپرز را بکندازند و موافق زنا فی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه
 بود و زمان دراز بدان گذشته چون در آن نشینند بغایت سودمند بود
 سرخاکه خوب وی چون بخورد بر کینه میمین عمل کند و از وی چون بر ریشها
 تراشند خشک گرداند و نجاصیت از ریشهای که سوختگی آتش بود از
 نافع بود و در خان وی زکام و جدری را بغایت کمال نافع بود و این وافر
 گوید زنی بروی جذام ظاهر شمس از طبیع و بیخ وی با میوه خندوبت
 بیاض انداز وی زائل شود و گویند تجربه کردیم زنی دیگر را و هم صحت یافت
 و مفید و خورزی گوید چون و خان کنند ورم سرد را سودمند بود و بتبشرد
 در ماه و رازی گوید بخورد وی که نوبت بواکیر را خشک گرداند و مجربست و بر کینه
 گوید چون بخورد در دهان کسی که حلق در حلق وی چسبیده بود بیفتد و کمره
 وی که زنده کما دیتل را سود دهند و دیسقورید و کس گویند بلغمه الطرفا
 در داروی چشم عقیص کنند **طرغلودیس** طرغلو قطن است و گفته شود **طر**
لینون سفینین است و گفته شد **طرخشقوق** فطر شقوق نیز گویند آن بندوباد
 بری بود و گفته شود **طریخ** نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان
 می آورند آنرا از طرف تبریز و این مؤلف گوید آنرا از بلاد ریایی قلزم گیرند و در آنجا
 آنرا شاه ماهی خوانند بهترین آن بود که کهن باشد و طبیعت وی گرم و خشک بود
 و طبع براند و آنکه از وی ملطف سودا بود و در رتبه های ربع سودمند بود و وی
 مطرب بود بسیار است **طراغیون** نبات است
 که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حرارت ورق
 وی و صمغ وی در اول درجه سیوم بود سنگ کوده بر این جزیره و حیض برانندیک
 مثال از وی چون بیاض اند و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید

طرغلو قطن

سود دهد و غافقی گوید نیکو بود جهت ریشهای کوبرا اعضای مجذومان سیدای کرد
پاک گرداند و زایل کند و صاحب منہاج گوید از قول سخن کرم مثقال از وی سنگ گوده بریزد
و گویند مضر بود بسیار و مصلح وی کثیر بود و وی سوخته نشود الا بحیله **طلح** ابو حنیفه
گوید اول ثم غل طلح گویند و قشروی کفری خوانند و جفری گویند و آنچه در اندون
قشر بود و لیع خوانند پیاری بهار خرما خوانند و طبیعت وی سرد است در اول و
خشک است در دوم و گویند قبض در وی ممکن نیست و وی تر بود و یا قوی گوید
دقیق غل ذکر که پیاری کش خرما خوانند باه را نافع بود و محلل بود و مجامعت
بغزاید و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی چهار و سردی وی
مانند سردی چهار بود و در از معده بگذرد و شکم ببندد و بسیار خوردن و
در معده پیدا کند و قولنج و این فعل خاصیت وی است و صاحب منہاج
گوید مصلح وی شہد است و رازی گوید طلح مقوی معده بود و خشک کننده
و مجوز مزاج را سودمند بود و دفع مضر و وی از قح در معده و دیر از
معده گذشتن بزنجبیل مر یا با بکوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلول
خورد باید که با خردل و مری و سرکه و زیت و فلفل و کرویاد و سداب و کرفس
و نعناع و صعفر خوردند و اگر خام خوردند با طعامهای چرب مانند مرغ قریب و بزغال
قریب مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خوردند **طلح** میوه است که در طرف
دریا میشود که آنرا موز خوانند و گفته شود در میم **طلیح** نوعی از صدف کوچک
است و اهل شام و ایرا طلیس خوانند و اهل مصر و لیس و عکسود بانان خوردند
و در صفت صدف گفته شد **طلا** خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و گفته
شود و ابن سحون گوید نوعی از قطران است و مؤلف گوید آنچه محقق و مشهور است
شراب کهن خوب را طلا گویند **طلم** سماق است و گفته شد **طنس** اخروج است
و گفته شد **طواره** بیش است و گفته شد **طوفریوس** نوعی از کجا در یوکس نغای است
و گفته شود **طوطاق اغزیون** حاض جیلی است و آن نوعی از سقوی بود و در حاض
گفته شد **طوط** قطن است و گفته شود **طولیدون** عنب الثلب است و گفته شود
طلف غافقی گوید ذره است و گویند طعامیست که از ذره **طیلا میون** نوعی
از می العالم است و گفته شد و جالیوس گوید طبیعت وی گرم بود در اول و خشک در دوم
تا سیوم جراحیهای عفن را نافع بود و بر بیهق و برص با مرکه طلا کردن مفید بود

و در بسقورید و کوبید ورق وی چون ضیاد کنند بر برص و شش یک ساعت بر کنند
برصی را بغایت نافع و باید که بعد از آن آرد جو ضیاد کنند و چون بگویند و با سر که بسیارند
و در آفتاب برهقی بمالند و بر کنند تا خشک گردد و بهیچ زایل کند **طبیعی** و طبعی نیز گویند
و آن وادی است و گفته شد **طبعی** بسیار سی تپه و خوانند و بزبان اندلسی در سی و نیکو
ترین آن فرجه تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را
ببندد و نافع بود و نشاید که اصحا ادمان اکل وی کنند خصوصاً اصحاب ریاضت
و اولی آن بود که مانند بر سر نیزند از بهر آنکه غذای وی غلیظ **طیب الغریب** ادخرا
و گفته شد **طیطان** کراث است بری است و گفته شود **طینوث** حیوانیست مانند ذراغ
اما که چکتر بود و کرد تر و پنهان سرخ بود و نقطه سیاه بر آن و همان فحل ذراغ می کند
و شیرازی آنرا عروسک خوانند و بدل آن ذراغ است و گویند که می کز نیست بر درخت
صنوبر و آن بدل ذراغ است **طیها** نوشادر است و گفته شود **طین** مجموع کلها بر
و محفف بود **طین الملکه** تپارسی کل حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است و مؤلف گوید
بهرین این نوع خواص است بگرد کل زرد ناک چهارمین و بگویند و بریزد و یک من کاغذ
و یک من نمک در آب کند و بدست بمالد تا حل شود بعد از آن کل بر سر آن کند و چهار یک موی
سر آدی بمقراض چیده و چهار یک سر کین اب بکزد می بجز بر سر آن کند و نیکو بمالند تا حل
شود چندان بیشتر که بمالند نیکو تر بود اما گاه غنچه غنچه نهند تا خشک شود و هر زمان که
خوانند بگویند و باب صافی غیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع کل حکمت است که گفته
و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده است یک جزو کل و یک جزو فم کوفه و نیمه و یک جزو
نمک و یک جزو خط و موی چیده بکشند و نیکو بمالند و مستعمل کنند **طین مختوم** کل مرغ
است بغایت امس و از تل بجزه آرند و گویند در آن زمین قطعا هیچ نبات و حیثیش
نیست و هیچ سنگ در آن زمین نبود و قبری در آنجا است و آن کل را مغزه یمانی
خوانند و طین الکابانی خوانند از بهر آنکه زنی ساحره آن کل را یافته است
لمینه و خواتیم لمینه نیز خوانند و صورت ارطامس بر آن بود ایستاده و
در بسقورید و کوبید کل است از جزیره ملیوس که بخون بز کوبی می کشند
و آن صورت بر آن می نهند و خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت
ارطامس بر آن بود و اقوال بسیار آورده اند درین کل و جالینوس گوید نیکو ترین
این کل آن بود که از وی بوی شبت آید و خون را ببندد و چون در دهان

نام همان را

نوقت

بکشد

گیرند

کینه زبان را بچسبند و مؤلف گوید امتحان وی اول بر لب کشند بچسبند و دیگر بار اگر بر لب
 بر زبان نهند و باید که بچسبند و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند آن زمین
 که از وی کل محتوم می آید در آن زمین یونان بود این زمان است گرفته است و شیخ الایمن
 گوید طبیعت وی معتدل بود در گرمی و در سردی مانند مزاج آدمی الایسوت و بی بیشتر
 از رطوبت بود و در وی رطوبتی که مختل بود بلبوست بود به باشر و در وی خاصیت
 عظیم بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود و مقاومت با مجموع
 زهر را بکشد و چون بر سرم خوردند پایش از سم دفع زهر را بکشد و مؤلف گوید
 گوید یکی ساله قریب دو مثقال دیگر بر یک که از سموم قتاله است خورده
 بود و در زمان قدری از کل محتوم با شیر مادر بخورد وی دادند آغاز فی کردن کرد
 که چنانچه مجموع که خورده بود در شد دیگر بار قدری هم بشیر مادر بوی دادند
 دیگری کرد و یک دو مجلس طبیعت براند و از آن زهر کشنده خلاص یافت و مجموع
 نسیب و ریشها که از وی خون روانه بود چون بران باشند خون را ببندد و چون بران
 حقه کنند نافع بود و دستار یا ناسا کل را نافع بود و نفع دم و سنج امعا
 خوردن و حقه کردن نافع بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو درم بود و جهت که در کتب
 و جانوران کشنده مانند افعی و سگ دیوانه با شراب بخورند و با سرکه طلا کنند نافع
 بود و بغایت دفع سم آن بکشد و کسی ذرا بچ خورده باشر و از لب بحری و طین محتوم
 بیاشامند در حالی که کند و در ساعت دفع سم آن بکشد و حب الغار نیز همین عمل کند
 در دفع سموم و سیخ گوید چون سخی کرده بیاشامند و تقیع وی در زمان و با دفع
 دفع و با بکند و اسخی گوید مضر است به شش و مصلح کلاب بود و بدل آن در قبض خون
 طینی روی است یا کل ارمنی که بخون بز گوئی برشته باشند و گویند بدل مغزه است
 اما در تریاق بدل وی نیست **طین ارمنی** کلی است مرغ رنگ که بترکی زند و اسخی
 عمران گوید مرغی است که بسیار هی زند خوشبوی و مذاق وی ترابی بود و بر زبان
 بچسبند و طبیعت آن سرد و خشک است در اول صاحب منہاج گوید نیکوترین وی
 زردی بود که در وی هیچ رمالی نبود چون سخی کنند چون بر طرف زبان نهند
 بچسبند و طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و خون را ببندد و طاعون
 را خوردن و طلا کردن نافع بود و جراحتها را و قلاع را و نزله که از کسر بسینه ریزد
 و از آن ضیق النفس پیدا شود هیچ دو باه از وی نبود بغایت نافع بود و مقدار

فرستاد با ناسا کل و نفع
 در سنج امعا نافع
 اطل و دعه

یکدفعه از آن مستعمل کردن در اسهال رافع بود سبب آنکه ریشش خشک گرداند و حبه
 تب و با عظم نافع بود و کوبیده در زمین ارمنی و قتی و بار عظمی بود چنانچه کوبیده
 کس معین بمانند و باقی تلف شدند و آن چند کس را هر چند تحقیق کردند همیشه این
 کل اندکی خوردند و این خواص از آنجا معلوم کردند از بهر آنست که اطباء بزرگ
 و کلاب فرمایند و اگر تب بود بکلاب و آب سرد و شکستگی استخوانها سود دهد
 با اوقیا طلا کردن پوست بویا که از مقود بیرون آورد و کوبیده مضر بود پس در مصداق
 کلاب بود و اسحق بن عمران گوید بیدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف بود
 با بخار و بدل آن مغز است و کوبیده طین لاکه **طین روی** محض و مقبض بود منع
 ورمی که در جفونی باشد و پیدا شود بکند چون آب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم
 آید باز دارد **طین شاموس** طین شامس خوانند و کوبیده کاسنی نیز خوانند بهترین
 آن بود که سفید و سبک بود و بغایت بر زبان چسبند مانند بقی و چون در آب نهند
 زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قیروس خیزد و وی خشک تر از طین مخموم
 بود و وی را غسل حاجت نیست و در بستن خوردن قائم مقام طین مخموم بود و در ورم
 شدید طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدا و نفوس طلا کردن نافع بود و در نفث دم
 و در مد او ای قرجه امعابیش از آنکه متعفن شده باشد حقه کند بماء العسل بعد
 از آن بمکاب بس آب لسان الحمل حقه کردن سود دهد و متعفن است بکند و اگر با
 همزوج با آب بسیار بیاشامند سودمند بود بوزمهای گرم خاصه چون در آن رطوبت
 زیادت بود و سست باشد مانند شیمین و بیضتین و مجموع کوشتهای سخت که معروف
 بگرد بود و قطع نفث دم و ملت و ام چون با کلنار بری بخورند بکند و چون با آب
 و روغن گل بمالند بر خصیه و ثیدین که ورم گرم بود ورم آن ساکن گرداند و قطع
 عرق بکند و چون با شراب بیاشامند کونکری جانوران و ادویه کشند و با بغایت
 نافع بود **طین قبری سی** کلی است بغایت سرخ کلکون و چون در دست بماند و
 چون بشکند در اندرون وی رکها بود و چون بر زبان نهند بغایت چسبند چنانکه
 بچله باز توان کند از زبان طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی معتدل بود
 سودمند بود حبه **طین** حرارهها و ورمها طلا کردن و مقدار ما خود از وی پنج درم
 بود از قول اسحق و سیح امعابی کبیری را سودمند بود و نفث دم و قرجه امعا و آشامند
 و حقه کردن نافع بود و حبه دفع ادویه قباله چون یک درم از وی به آب سرد و مطبوخ

کی

مدار و اسما

عضو
سست

در زمانه انصاف و تقوی
 در زمانه انصاف و تقوی
 در زمانه انصاف و تقوی

و سبب نافع
 ح امعا و کله از حما

بیاشامند

پستانند سود مند بود و بدل آن طین محقوم است **طین قهولیا** بحر الرخام خوانند
 و آن مانند صفای رخام است کفید و براق و خوشبوی و گویند از وی بوی کافور
 کافور آید چون تازه بود و آن نازک مانند حساس و آن نوعی از رخام است
 و در یسقورید و کس گویند آن دو نوع است یکی سفید و دیگری قرمز و وی دریم بود
 و جالیفوس گوید قوت وی مرکب بود و در وی تخلیلی بود و تبریدی بود و از بهر آنست
 که چون مفسول کنند جزو محمل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک کرد و چون
 با قدری سرکه و آب طلا کنند سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص بود بسیار منفعت
 دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع و رهما کرم و درم کثیف معده نافع بود و ریشهای
 بسیار زخم چون بسوزانند و شسته کنند و استعمال کنند زود بحال صحت آورد و مؤلف
 گوید در کوهستان یزد می باشد و زمان جهت جلای روی استعمال می کند و وی را پاک
 میگردانند و این همچون گوید بدل وی طین مطراست و این حسان گوید اهل بصره طین
 قهولیا طین طر خوانند و اصناف وی بسیار است از این و اندیشی و از این نیکوترین **طین**
 هم بود بعد از وی سحلی سبی و وی فاضله از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت کفید
 و چرم وی صلب بود و زود شکسته میگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود
 و در وی لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی کفید و یکی سیاه آنچه
 بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف در آن شاید کرد
 و محمد بن عبدون گوید طین طر طین طر طین طر خالص است از سنک و رمل و علی بن محمد گوید
 طین طر خالص از رمل بود و مؤلف گوید کلی است در نزدیک شیراز و بیشتر از کل کربن
 خوانند و طبیعت وی نزدیک بوی و آنرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن کلی بغایت سبز
 رنگ است و چون پوست بادام و خان کنند از بهر خوردن لون را سرخ کرد ایند و طعم
 آن خوش بود و مگر تن بریان ناکرده خوردن و علی بن زین گوید طین طر سرد و خشک
 بود با عدال نیکو بود و جهت هم جراحتها و اگر با سرکه بر کزندی زنبور طلا کنند در
 ساکن کند **طین فارسی** بهترین وی سرخ بود و بیشتر از وی و بر اکل سرشوی خوانند
 و طبیعت وی سرد و خشک بود در دشتش را نافع بود چون در متعال از وی مستعمل
 کنند و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی آب سرطان بود **طین اصفر** طین الصنم
 خوانند و آن از موضعی که نزدیک قسطل طینیه است میان دو کوه آرنه و لون آن
 زردی تیره رنگ بود و در آنجا در بسیاران اند که بر آن کل مهر می نهند و آن طلسم کشی

و ریشهای
 و سحلی سبی

نزدیک بزنجار

را نوازند خوانند

که چسبند بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر بآورد از طلسم شبها سندان عزیز بود و طبیعت
 آن سرد و خشک بود بر درمهای گرم طلا کردن سود دارد و خون رفتن باز دارد
 و خوردن وی درستی خونها از همه طینها بقوت تر بود و گفته شد **طین الحمر**
 ضغنه آن در طین قهوه لیا گفته شد **طین بلد المصطکی** طین جزیره مصطکی طین حنا و صوف
 خوانند و در سیقوریدوس کوبیده نیکوترین آن بود که کسید بود بلون خاکستر مایل بود
 و این کل در قیق بود و صفایح داشته باشد و بارها مختلف شکل بود و چون در
 حمام خود را بشویند روی و مجموع بدنها جلادهد و فاضلترین ادویهها بود که جهت ^{در ششهای}
 که از سوختگی ایشان بود مستعمل کنند **طین اقریطس** مضعف ترین طینها بود که یاد کرده
 و مضعف حواس بود و در ششهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود سیاق
 بچرخد دارد و روی جلادهد بغیر از **طین کریمی** بنارسی است لطیس خوانند و معنی آن
 اسم کریمی بود و بعضی قوما قیطر کوبند و این اسم مشتق از فرمان بود و بعضی آن دواره
 و این کل از مدینه سلو قیا تا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که گیاه بود مانند
 خم که چوب صنوبر کوبند و آنچه خاکسری رنگ بود بد بود و جالینوس کوبید بدان کسب طین
 کریمی خوانند که در زمان بهار اول است ^{در خرد} درخت کرم و ورق بیرون کند این کل در درخت
 وی بماند کریمی که ورق انکوبدی خورد و چشمهای آن و درخت تباهی شود بکشد و
 در سیقوریدوس کوبیده قوه وی قابض و ملین و مبرد در کلهها مستعمل کنند سوی مژه
 بر ویانند و جالینوس کوبید جوهر وی نزدیک بچ بود **طین مهری** ابله خوانند و جالینوس
 کوبید مطولان و مستسقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کردن نافع بود و برور
 مهای کهن و دردهای زمین و بنوا سیر طلا کردن سودد **طین نیشابوری** طین
 ماکول خوانند و طین خراسانی و آن کلی است که خام و بریان کرده خوردن و بران
 تنقل کنند و وی نوعی از طین المر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسپنج
 و بشیرازی کل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک است و کوبید کرم بود و منع
 پی بکشد و تری معده زائل بکند و مقدار ماخوذ از وی از یک درم تا یک مثقال بود و
 اگر زیاد کند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ کرده پدید آید و اینسون و خم
 کرفس ضروری که کند و صواب بود که ترک کنند از بهر آنکه قشادوی زیاد بود
 از اصلاح و آب رفتن دهن در وقت خواب و شهوة کلی را عظیم نافع بود و غیسان
 و کرب و هیضه را سودد **طین الصنم** طین اصفراست و گفته شد **طین خراسانی**

معنی آن روان

کسب بکشد شور دارد قوه
 قوی معده بد بد و غش را
 نافع بود

طین خراسانی است یعنی طین نیشابوری و گفته شد **طین الاحمر** مغزه است و در مسم کفنه شود

باب الظلای طفره و ظفره فوذنج بری است و گفته شود **ظفره العجوز**

خرشک است و گفته شد در خاصیت آن در حرف **خا ظلم** ذکر النعام است و در نون

گفته شود **ظلق بلغم** سم بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود

و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سخی کنند با شراب و بر کزندی جانوران

و سباع نهند نافع بود با عسل طلا کردن در در مفاصل و نفوس را نافع بود و اگر بول

کودکان بزنند و بر شکم ضامد کنند قولنج که از بلغم با بر و ریاح بود نافع بود و مسهل آب

زرد بود **ظلق التیس** سم و که چون بسوزانند و سخی کنند و با عسل بپزند و با آب

بپاشند نافع بود جهت کینز کردن در جابه خواب و اگر در خانه دود کنند مار بگریزد و

اگر ظلق مغز بسوزانند و سخی کنند بر ریشهای که در اعضا بود بر آن افشانند نافع بود **ظلم** اسمی

چراست نزد اهل عرب تغییر وان و غیر آن **طیان** یا سمین بری است و تبریزی است بری را

خوانند و بلغظی دیگر بری و قوم و معنی آن غشید النار خوانند و نبات و بی بیشتر در

بیا با نهان و تلها بود و مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و کل وی یا سمین

شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خاد بود مانند خار کل و بیشتر نبات وی با علق

بود و همیشه از وی جدا نتوان کرد و بیج وی کسب و در راز بود و در فعل مانند خر تپ سیاه

بود بلکه حرارت وی زیاده بود کرم و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند چنان

بسوزانند زور مانند شیطاح و چون سخی کنند و با سرکه بر بهی کسب و سیاه طلا کنند زایل

گند لیکن در برها کنند بر عرق النسا عضو را ریش کنند و بغایت نافع بود و چون بیا

شامند از وی چهار دانگ با پنجهان بسفایج و پنجهان مقل ازرق دوازده مجلس

خلط سوداوی براند و برود عمر النون را نافع بود و کل وی صداع سرد و ریاح غلیظ

از بر یکش چون بسوزند و در خر کل وی کرم و لطیف بود و محلل قوی بود سود مند بود

جمله لقوه و قبالع و عرق النسا و عشه و همه مرضهای سرد را نافع بود و الله اعلم

باب العین عاقرقها در دمشق عود القرح خوانند و بنویانی

فوریون و شیرازی اککرا و نیکوترین آن بود که تیر و محرق بود و زیاده بغایت بسوزاند

و فرید بود و غلیظ و چون بشکند اندرون وی کسب بود و آن بیج طرخون زومی است

و کوبند جلی و طبیعت وی کرم و خشک بود در سیوم و چون سخی کنند و با زیت مسخ

کودکان
یا بسته المزاج

طیان یا سمین بری
و بیشتر جای بی جوی

عاقرقها بنویانی
کوبند

زایل کند در
 دندان
 و موافق بود
 اعضا بنام
 سردوی بروی
 غالب بود و مغلوب
 و معروض را نافع بود
 و چون با غسل کردن کتبی
 کتبی بلغم سوده را بکند از آن

عجب جانیات
 و گفته شد
 عجب
 عجب
 عجب

بکند مصفات بکشاید و بلغم که از معده بود و موافق بود اعضا را که از سردی بود یا
 مضغه کردن نافع بود و مجامعت میفراید در غزهای سرد و سرد شتی گوید گوشت
 بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید با سرکه مضغه کردن و در ملازه و استرخای زبان که سبب آن
 بلغم بود نافع بود و ابو صلب گوید و درم از وی سهل بلغم بود و شریف گوید و غزوی لقوه و
 استرخا و فالج را نافع بود و با غسل بر قضیب مالند پیش از مجامعت شوهه بر انگیزد و با غسل
 صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی میوینج بود و بدل آن غزوه فودج بود
 و در هر همای معده را مسن و کونید بدل وی داز فضل است و غسل **عاقور سما** است
 و گفته شد **عاقول** گویند نوعی از نوب است و خلافت عاقول درخت حاج و گفته شد
عجب و عجب نیز گویند و آن نمک کالج است و گفته شد **عجب** زنجبست و گفته شد **عجب**
 کوبی است و گفته شد **عجم الزبیب** فضا خوانند بسیاری دانه میوز گویند و طبیعت وی سرد و خشک
 بود در اول و کونید در دوم شکم بیدد **عجس** بسین خوانند و در یونانی قانوس خوانند و
 نفاخ بود و مرکب از قوت قابضه و جالبه و پکت وی قابض بود و بهترین وی سید بود پس که
 زود بخته شود و چون در آب کتد سیاه نشود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
 بود در دوم و کونید پکت وی گرم بود در اول و مقشر وی سرد بود در دوم و کونید در اول
 و خشک بود در سیوم و دیسفورید و کس گوید در مان اکل وی کردن تاریکی چشم آورد و با
 سیویق بر نقرس ضما کردن نافع بود با اکلیل الملک و در غز کل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی
 بود و درم پستان ضما کردن نافع بود و جرم **عجس** شکم بیند و آن آب که **عجس** در وی بخته
 باشد شکم براند و خنای را سود مند بود و **عجس** مو لخلط سودا بود و خواها اشتقه نماید
 و خون را غلیظ کند و در مضم شود و معده را بید بود و مولد ریح بود و در معده و امعاء آن
 و شش را سرد را بد بود و چون بکند یا لسان اللیل یا سلق سیاه یا حب الاس یا قشور الرما
 یا ورق کل سرخ خشک یا زعور یا سفرجل پزیز قوت قبض وی زیاده کرده و شکم بیند
 و صده دم ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و سی دانه از وی فو برند استرخا
 معده را نافع بود و چون با غسل بیامیزند ریشهای عمیق را بفلاج آورد و شیخ الرئیس گوید
 خون را غلیظ کند و ریا نکند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض سودا
 تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمها صلب و سرطان و نشاید **عجس**
 با شیرینی خورد که سده بسیار در جگر پیدا کند و مضر بود بعد با صاحب **عجس** البول و منع ادرا
 البول و حیض بکند و بدترین وی **عجس** سودا بود و کونید استسقا را نافع بود و صاحب

سردی
 ریا
 ۹
 سردی

جدی و وزنهاي کرم را نافع بود و چون با سرکه یا با عوره پزند و در دفع مضره و یخ آن بود
 که با گوشت بره فزیه پزند یا بر و عنبر کاوور و عنبر بادام و بدل وی طبع ماکش بود **عکس**
 بشیرازی بنوخله خوانند و آن نوعی از عنبرس بری بود و وی کرم بود بول و حیض بران
 و مسهل دم بود و کوبند در وی تر قاقیت است و بدل وی فوینج نهري بود و کوبند
 بدل آن نیم وزن آن دانه منظل بود و وزن آن **عکس عدرا** کندش است و گفته
عکس الماء صاحب نهج کوبید سیاوشان است و صاحب جامع کوبید طلست و گفته
عذبه جز مازج است و گفته **عرف** بلغت اهل نجد قصب است و گفته شود **عرق الجبار**
 صفة آن در باب الف گفته شد **عمر** سر و کوبی کوچکست و بزرگ بود و بشیرازی و اهل
 کوبند درخت وی کرم بود در سیوم خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان کردن
 کزندگان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سینه بکشاید و بول برانز و حیض دفع کزنی
 جانوران بکند **عرا** بهار است و گفته شد **عرطینا** مستعمل از وی بیخ وی است و انرا اهل شام
 مهند خوانند و اهل مشرق قلیقی و بعضی غلیج خوانند بشیرازی چونک استنان خوانند و در الف گفته شد
 و بدل آن زراوند طویل است بوزن آن و فودنج و دانه اترج بوزن **عروق الاصف** پیاری بیخ
 کبر کوبند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی کرم و خشک بود مسهل بلغم بود و مقوی معده و مغز
 نیم منقل مستعمل از وی بود و مضر بود بمشانه و مصلح وی عمل بود **عروق الصفر** عروق الزعفران
 و عروق الصباغین نیز کوبند و آن دو نوعست کوچک و بزرگ و وی پیاری زرچوبه
 کوبند و بعضی مضر خوانند و کوچک وی کوبند مایران است و گفته شود و طبیعت دارزرده
 کرم و خشک بود تا سیوم و کوبند در دوام در جلائی قوی بود و خائیدن وی در دندان نافع بود
 و عصاره وی روشنائی چشم بفراید و کبیدی ببرد و با شراب سپید و اینسون بیاشامند
 برخان کراسن جگر بود سودمند بود و اگر کوفته بر ریشها یا شند خشک گرداند و اگر در چشم
 کشند قوت باصره بد هر و بدل وی نیم وزن مایران بود و کوبند نیم وزن آن عاقر قرحا
عروق حم فوه است و گفته شود **عروق بیض** مستعمل است و گفته شود **عروق الصبنا**
عروق الصفرا است و گفته شد **عروق الشجر** عک است و گفته شود **عروق الکافور**
 زربناد است و گفته شد **عروق یابی** قلفونیا است و گفته شود **عربن**
 آن چیز است که زیادت می شود ظاهری کرده و نزدیک زانوی اسب و سمهای
 وی بود و عرب انرا عظم السبق خوانند و دیستقورید و کوبید چون بکوبند
 و سخن کنند و با سرکه بیاشامند صرع زائل کند و در مداومت کزنی جانوران

عکس کرم
 کوبند
 کوبند

در آن بود

عروق الصفر
 کوبند

کوبند

عرق منهن بندازد
کوبند

مستعمل کنند و کوبیدنم درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود
عرق صمغ سی میخنی است باد بخان بری را کوبند و بعضی حدق خوانند و گفته شد **عرق مض**
نوعی از کن راست و آنرا کنار خوانند و بر بنی دهد و خوار بای دراز داشته بود
مانند مقدار مرغ و بعضی مانند قلاب کج بود **عرق** اهل مغرب خوض خوانند و دوم
پر خوانند و بلفه اهل نجد قصب کوبند **عرق سوم** ما هیست که اهل مغرب آنرا **عرق**
خوانند و یونانی سماریس **عرق طب خشک** است و گفته شد **عرق جری بلون**
است و گفته شد **عرق الکبیر** قنطوریون غلیظ است و گفته شود **عرق**
دار بهرم اصل السوس است و گفته شد **عرق صف** کما فیطوس است و گفته شود
عرق الصغیر قنطوریون دقیق است و گفته شود **عسالنج** لف الکرم است
و گفته شود و پیارسی بخور خوانند **عسل لبی** امیعه سائله است و گفته شود
عسل الخمل بهترین وی آن بود که صادق الحلاوة بود و خوشبوی و سفید بود
و فاضلترین **عسل** آن بود که بر بنی مائل بود و زریعی بود و بعد از آن صیفی آنچه
شناختی بود بد بود و نوعی از **عسل خریفی** بود که چون بسویند عطره
آورد و آن نشاید خوردن و کوبید بوئیدن آن غشی آورد و **عرق سرد**
و عقل زائل کند و چون بخورند عقل البته زائل کند و **عرق سرد** آورد و ملاوای
آن بقی کنند و بعد از آن بامای غلک سود و سرداب چند نوبت بخورند تا ماعده
پاک کند بعد از آن تفاح مر و مگتری بخورند و حکم نوعی دیگر **عسل** بود که حکم وی
حکم شوکران بود و همه علامتها حادث شود و معالجه آن چون معالجه شوکران
کنند و آنچه **عسل نیکو** بود طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و دلیس قوی بود
کوبید بقوت جا لبه رطوبات از قعر بدن بکشد و منع عقوبت بکند چون
باشبت تر بپزند و بر قویا مالند زائل کند و اگر باق طبر کلف مالند زائل
کند و چون تنها مالند شپش بکشد و دفع کند و اگر بانگ اندرانی سوده
بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند در گوش و دوی آن زائل کند و چون
بدان تخنک کنند یا غرغره و نرم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و حنک
و لوزتین که بشیرازی آنرا گوشک کوبند و خنق بلغمی را نافع بود و کزندی
جانور آنرا و کسی که ایفون خورده باشد و قطر چون لعق کنند یا بسیار مانند
نافع بود و کزندی سگ دیوانه نیز اگر بانگ بر سیاهی که از ضربی بر اعضا

عسل الخمل
عسل
شپش کوبند
بیارش

عرق منهن بندازد
کوبند

پیدا

پیدا شود بمالند زایل کند و منصور ری گوید زودستجیل صفا بود و بلغم را دفع بکند
 و پیران و سرد مزاجان را نافع بود در تابستان مزاج گرم را بد بود و رازی گوید هیچ
 معالجه کشته و دندان در تنقیه و جلا و در گوشت رو یا بیدن لثه لیس از نوبی بهتر نبود و هم
 مرده را نگاه دارد چون با سبزه که بیامیزند و بدان مضمضه کنند صحت دندان را نگاه دارد و
 شریف گوید چون باد و غرغره بر ریشتهای شهیدی و مجموع ریشتهای بلغی شود بمالند زایل کند
 و چون با دوید خلط کند که در وی جلانی بود و شنائی چشم را بفراید و قوت باصره
 دهد و چون با آرد جو بپزند و بر سر و ریهائی که پخته بود بنهند بکشاید و چون آن بکشد
 و چون با زراوند طویل یا کرسنه بپزند گوشت بر جراحتهای عمیق برویاند و اگر جگر
 محلب و پادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و در بدن طلا کنند عرق را بر آن و چون
 با آب بیاشامند کینه را از فضل که بود پاک گردانند و شهوت مجامعت بر آن نیکو اند
 و بغایت مفلو جان را نافع بود و چون کف نکوفته با آب بیاشامند شکم بر آن و چون
 آرد و برهق و برص بوی بپزند جلانی آن زیادت کند و چون با آب بیاشامند
 ریش معاری پاک گردانند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیکو از وی متولد
 شود خاصه در زمستان و جوانان مضر بود و کسی که بر و مرار غلبه کرده باشد و شنکی
 و چون بسیار خورند قی آورده و مصلح وی زمان مز بود و حماضی و اترج و ربوب
 فوکه و بدل آن بیخنج کشیز نی بود **عسل طبرزد و القصب** گرم و تر بود در اول
 و عسل قصب شکم براند و عسل طبرزد شکم نراند و عسل طبرزد بیش از بی شیره نبات بود
 و از آن قصب آنچه اول از فی بود **عسل البلاد** منفعت آن بلاد گفته شد و صفت
 کوفتن آن یک نوع گفته شد و اینها نیز گفته شود و اگر غیر آن نوع خواهند مانند رو
 کندم و نخود گیرند و شیشه را در کل حکمت گیرند و بلاد در دران اندازند بعد از آنکه سر
 وی برکنده باشند آتش بپوشانند شیشه آهسته برافروزند و قدری موی اسب
 یا لیف خرما بر سر شیشه نهند و شیشه را سزگون نهند تا عسل از وی بیرون آید و
 مستعمل کنند و مؤلف گوید آنچه بی آتش گیرند بلاد در رات کافند و هر دو دست
 بگردگان خائیده بمالند و آن بلاد در رات دست بمالند و بکار عسل وی از دست
 حاصل می کنند آن مقدار که خواهند و هر زمان که دست را پاک کنند دیگر گردگان خائیده
 در دست بمالند و این نوع بهترین انواع است و مؤلف چند نوبت خود امتحان کرده
 و هیچ مفرت نرسیده **عسل آرد** او مالی است و گفته شد **عشرق** بزرگ دروا

بسیارند
 و در کار نکتت سنون
 دندان را ز صند کردن

جوارچی

ع

شکافه

عشکر
عشکر

و گفته اند در حرف با **عشکر** صاحب منهاج گوید درختی اعرابی عیانی بود و آن یکی بیوه عاقت و شموی را خریع خوانند و فجاج وی مانند فجاج دفلی بود و گویند نوعی است که اگر در سایه وی بنشینند گشاده بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک در چهارم و در وی قبضی با اعتدال بود و لبن وی بر قویا و ضعف را طلا کنند نافع بود و با عمل جهت قلاع که در درین کودگان حادث شود مفید بود و شکم براند و مضعف احسا بود و لبن وی که در **عصا** گشاده بود و سکوی درین گفته **عشقه** لبلا ب بود و گفته شود **عصا** شیطخ است و گفته اند انواع آن **عصفر** پیار سی خست خوانند و با صفهائی کل کاوشه و رنگ زعفران نیز گویند و آنچه نوع بود بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است در اول و خشک است در دوم و بری گرم و خشک بود در سیوم و وی معتدل بود با انضاج کلف را زائل کند و با سدر بر قویا مالیدن نافع بود و ورم بای گرم با عمل جهت قلاع که در درین کودگان بود زائل کند چون بدان مالند نافع بود خاصه بری وی و جالینوس گوید بر وی زهره المالح بود **عصب** صاحب منهاج گوید مجسرم است و گفته اند و صاحب جامع گوید لبلا بست که بیونانی وی را فسوس خوانند و گفته شود **عصی الراعی** بطباط خوانند و برسیان دار و نام خوانند و بلفظی دیگر مرد و آن دو نوع بود نو و ماده بهترین آن بتیله بود و سبب رنگ که بسیار بی مایل بود و طبیعت آن ترخ سرد است در دوم و خشک در سیوم و گویند تر است وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت بنیدد و بر اورام و موی و جرمه و نخله ضما کردن نافع بود و جراحتها را تر با صلاح آورد و عصاره وی چون در گوش چکاند گرم گوش بکشد و ریش آنرا خشک گرداند و درد زائل بکند و اگر زن فرزند از وی بخورد بر کرد قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و چون آب وی بیاشامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع بود و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادار بول محکم کند و قولنج را سود مند بود و مقدار مستعمل از وی ده درم بود و چون با نثر آب بیاشامند که نزدیکی جانوران زهر دار نافع بود و چون بیش از حد بنهند بیدار است بیاشامند سود مند بود جهت تب ادوار و اسهالی گوید مضر بود بر شش و مصلح وی ضدل بود و بدل آن عنب الثعلب **عصب** بیونانی نوارش گویند و گفته شود **عصفور**

عصفر
عصفر

عصفر
عصفر

عصی
عصی

عصی
عصی

پیار سی

عصفر
عصفر

بپارسی کچشک گویند نیکوترین آن خربه بود آنچه در خانه نافرین کنند بد بود و اولی آن بود که ازان اجتناب کنند که خوبی بد از وی متولد شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود باه را زیادت کند خاصه دماغ وی و این زهر گوید نافع بود جهت استرخا و فایح و لقوه و انواع استسقا و جماعت را زیادت کند لیکن محروم مزاج را موافق نبود و وی معطر بود و اگر خورد باید که کبچین ترش بر سر آن خورد و سرد مزاج را موافق نبود و وی معطر بود طوبت اصلی و خلطی صفراوی از وی متولد شود و اولی آن که بروغن بادام بر یا پین کنند و گویند چون با مری مطبوع کنند زودتر بگذرد که بر بیان کرده و باید که اسفنج وی قطعا نخوردند که سحج آورد در مری و در امعا **عصاره مایه تاشیاف** مایه خوانند و بهترین آن بود که زرد و سبک بود و عمل رهسپاران بود که در نواحی موصل سازند و طبیعت آن سرد و خشک است در مهایی گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشانند و در چشم کهن و نور نافع بود و صفت وی چنانست که آب وی بگیرند و بچشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است و پوش در بندی **عصاره خشتیاشی اسود** افیون است و گفته شد **عصاره المشک** عصاره السوسی و انزرب السوس خوانند و وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی بود اندکی و خشونت قضیه شش را نافع بود و در شش مانند و ششکی قطع کند و قوت ادویه حاره حاده بشکند و بدل آن دو روز آن اصل السوسی بود **عصاره القز** افاقیا است و گفته شد **عصاره الغافث** بگیرند غافث تر و بگویند و آب آن بگیرند و ذرات آب نهند تا بماند شود و بر دارند و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت وی سرد و خشک بود و ملطف و مقطع جرب و حله را نافع بود و چون باب شایه ج و کبچین پین بیاشامند سودمند بود تبهایی کهن و در دجله و مقدار ماخوذ وی یکمعال شاید گویند منظر بود با تئیین و مصلح آن مصطکی بود بدل آن سه وزن آن دره سفاق بود و گویند بدل آن سه وزن آن غافث است **عصاره الحینه النیس** بهترین آن تازه بود و صنعت آن مانند صنعت غافث که گفته شد و طبیعت آن سرد و خشک بود در شش و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یکمعال بود اگر ضا د کنند بر اعضا مسترخی قوت آن بدیله استحق گویند

عصاره

مقرن بود کرده و مصلح وی ماء العسل بود و بدل وی آفاقیا **تاشا الحمار** کرم بود در سیوم
 و مضی بود و غشیان آورد و غشیان عظیمی پیدا کند تا بجدی که بخناق انجامد و غشی و افاد
 آورد و مداوی وی بقی کند و آنچه در مداوی کسی که گذش خورده باشد و صنعت آن مرد با
 قاف در صفت قنار الحمار گفته شود و بدل وی عصاره بیخ سوفا و کس است **عصاره افسنتین**
 صفت وی مانند صفت غاف است که گفته شد و طبیعت وی گرم و خشک و مسخنی و مقبض باشد تهابی
 کهن را نافع بود و سده جگر بشاید و مقدار ماخوذ وی تا یکدرم شاید و مره صفر از معده پاک کند
 و مصلح وی ریوند بود و کوبند بدل وی سه وزن آن ورق است **عصاره انبر بارسی**
 سرد و قابض بود و حرارت جگر و معده و ورهائی آن را نافع بود و قوت هر دو بدو صفت
 آن بیکر ندر شک تازه خوب رسیده و آب از وی بکشند و صافی کنند و بجوشانند تا غلیظ
 شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کنند یا در آفتاب نهند تا تمام شود و اگر در
 تن بود خشک وی را در آب بجوشانند و بیالایند و صافی کنند یا با آفتاب تمام شود یا چنان کند که
 گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشکی دانه بود **عصاره الکوبن** کرم بود در درج دوم
عصاره الرمان اسحق گوید کرم بود در دوم **عصاره آدان الفار** کرم بود در دوم و کرم
 بود در سیوم **عصاره شقایق النعوان** کرم بود در سیوم بدل آن عصاره بخور مریم بود

عصاره بخور مریم کرم بود در دوم **عصاره ورق الغریب** سرد بود در سیوم **عصاره**
البیج آن عصاره عوجیج است **عصاره الطرائث** سرد و خشک و قابض بود و بدل آن
 عصاره قرط است که آن آفاقیا باشد و بدل آن عصاره عوجیج است **عصاره شکر لوز**
 بدل آن مرزنگوش است **عصفور الشوک** و عصفور السیاح نیز کوبند و آن طر و غلو
 قطن است و گفته شد **عطر س** خطی محرابی بود و آن گفته شد **عضایه** و عضایه کوبند
 و آن ضب است و گفته شد **عضاه** گفته اسمیت که واقع شده بر هر درختی از درختها
 خارناک مانند عوجیج و قنار و قرط و سدر و امثال آن **عضل** فاضلترین گوشت موایی
 و نیکوترین عضله است و بشیرازی شکل خوانند و زودتر بهضم شود بواسطه اعتدال
 رطوبت که عصب با وی آمیخته است **عطفل** ضمور است و گفته شد **عطیب** قطن است
 و گفته شد **عطار د** سبیل روی است و گفته شد **عطشان** نیابتت که بیونانی و نیسا
 قوش کوبند و گفته شد **عظام** سوخته نوی محلل و مجفف بود و کوبند استخوان ادی
 مرغ را سود در و جانیونک کوبند حیالی کسان با استخوان سوخته از مرغ و در مفاصل
 شفایافته از و استخوان کهن چون بسوزانند سود مند بود جمله دیشهای که در اعضا

بدل

عصاره شقایق النعوان
 عصاره الکوبن
 عصاره الرمان
 عصاره افسنتین
 عصاره انبر بارسی
 عصاره البیج
 عصاره الطرائث
 عصاره قرط
 عصاره شکر لوز
 عصاره عوجیج
 عصاره عطفل
 عصاره عطشان
 عصاره عظام

فاضلترین گوشت موایی
 و نیکوترین عضله

عصاره شقایق النعوان

و اگر کسی در خواب
در خواب بود

که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و نشین و امثال آن و شریف گویند این بپزند استخوان بپزیده
برکه و طبخ آن بسر ریزند قطع رعاف بکند و چون سخی کند و بماء الشعیر بپزند یا کلاب و بر
ریشها ضامد کنند بر اثر آبله و غیر آن زائل کند و کعبیس چون بسوزانند و خاکستر آن با کعبیسین
بپاشانند درم پسر بکند از آن و چون با عسل بپاشانند باه را برانگیزاند و چون استخوان ران کاو
و خاکستر آن با عصاره عصی الواعی بپاشانند قطع نرف دم بکند و شکم رفتن را سود دهد و اگر
استخوان میت سخی کند و بخورد بصاحب دهن چنانکه بخورد نافع بود و مجرب است و غافقی
گوید خاکستر استخوان آدمی سوخته چون با سرکه سخی کنند و بر سوختگی آتش ضامد کند سودمند
بود و در خواص آورده اند که کعبیسین عکس چون زنده بیرون آورند و بزبان زن آویزند منع آ
بکند و اگر استخوان آدمی مرده برابر آب آویزند دردی که داشته باشد زائل کند و اگر بر صاحب
تب ربع بپزند چنانکه بخورد نافع بود و اگر حیدره نافع ده گانه بسوزانند و آن خاکستر
بخورد کسی دهن محبت و الفت در دل آنکس پیدا کند و اگر دندان آدمی و استخوان بال راست
به هر در شیب خفته ننهد مادام که نهاده باشد بیدار نشود و اگر دندانها که از طرف راست
نهنگ بگیرند و بر بازوی راست خود ببندند قوت مجامعت زیادت کند و در خواص بن زهر آورده
و اگر دندان پیش رو باه بر معر و آویزند صرع از وی زائل شود و در خواص بن زهر آورده
است که دندان کودکی آنچه در اول بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد چون در صحیفه ثنوه گفته اند
و بر زن آویزند بار نکیرد و اگر در فن کنند کله سر آدمی مرده که من شده یعنی در برج کبوتر بند
کبوتر زیادت شود بی حساب گردد و استخوان پهلوی صبیحه العجا بر صاحب شقیقه
بیاویزند نافع بود و از آن راست بر راست و چپ بر چپ و پنجه ناپ بر ناپ و مرض
بر مرض و گویند بر طرف بال خروس دو استخوان است که سوراخ دارد و اگر از آن راست
بر صاحب تب دائم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی یا بهیام آویزند منع
کلب و شکستگی اندام بکند و دیسفورید و کوبید ناپ کلب یعنی نیشک و چون نیشک
آدمی را بکزد پس بگیرند و در پاره پوکت بندند و بر بازوی وی بندند در در نافع بود
و این باشد از سک دیوانه و در خواص بن زهر کوبید ناپ سک چون بر کسی بندد که در خواب سخی
کوبید دیگر نکوبید بر کودکی آویزند و دندان وی بی درد و زحمت بیرون آید و اگر بر صاحب تب
بندند نافع بود و فی الجمله چون با خود دارند سک برایشان بانگ نزن **عظیم** درخت نیل
و نبل عصاره وی است و تر آن و سمه خوانند و کوه شود **عقوص** پاریسی مازو کوبند
و یونانی فقیس و بهترین وی آنچه سبز بود و سوراخ نداشته باشد و آنرا ابقا قلیس خوانند

و کتم نیز خوانند
عقوص پهنر ماهی

عمل بردن گرم خورده مانند بیندازد و اگر باخام ^{۱۱} بیامیزند با نفع
 ترس و بر مویشی لطوح کنند جرب ایشان زائل کند اما آنچه تازه بود پخته پس
 چون گرم کنند و بر نقرس و درد مفاصل ببالند نافع بود **عکردین السوسن**
 چون در چشم کنند محلل نزول آب بود **علیق** بیاسی در کوبند و بیونانی باطس
 و بشیرازی قوت بر سر کل خوانند و نوعی از اعلیق الکلب خوانند و گفته شود
 و عوج هم نوعی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب
 خشک کنند و طبیعت وی سرد و خشک بود و ورق وی و اطراف وی چون
 پزیز خضاب نیکو بود موی را و چون بیاشامند شکم را بندد و قطع سیلان
 رطوبت کهن از رحم بکند و موافق بود جهت کزندی حیوانی که ویرا قسطس
 خوانند و آن ماریست که شاخ دارد و ورق وی چون تازه و تر بود بخا
 قلاع را و ریشهای که در دهن بود زائل کند و چون خشک گردد خشکی وی زیاد
 گردد و کل وی همان قوت که در شجر وی موجود است در وی موجود است بعینه
 و بیخ وی سنگ کرده بریزاند و چون بورق وی ضما دکنند غله و ریشهای تر که
 در سر بود زائل کند و ناخن که در چشم بود و بواکیر که در مقعد رسته بود و بواک
 که خون از وی را وانه بود چون ورق وی بکوبند نیک و بر معده علل
 نند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره وی
 چون بغایت رسیده بود در دهن را مفید بود و چون گرمی بخورند ناخنه
 شکم بندد و کل وی چون با شراب بیاشامند شکم بندد و شریف گوید
 چون بکوبند شکم بندد و ورق و اطراف وی تازه ضما دکنند سحج را سودر به
 و از وی شیاف سازند نافع بود جهت همه علتها که در چشم پیدا شود و اثره بغا
 غایت و صفة ساختن وی آنست که تازه وی بکوبند و نقشاند و صافی
 کنند و سحج کنند بر صلابه تا غلیظ گردد و صمغ عربی به آب حل کنند و صافی کنند
 و غرور کنند بآب اندکی و شام سازند و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب**
 علیق العکس کوبند و بشیرازی شکم خوانند و گرم و تر است کل خوانند و در اندرون
 وی مانند شمشیری بود و کل وی را آورد السباح خوانند و نیرن السباح و بیونانی
 او ریطش ماطیش خوانند و گرمی چون رسیده شود سرخ گردد جالینوس کوبد گرمی
 بغایت قابض بود و ورق وی قبضی آنکه داشته باشد و اولی آن بود که گرمی

زائل کند و شمر

درخت

خدر کند بسبب آنچه اندرون ولایت مانند چشم که مضر بود بقصبه کشش و در سقور بدو
 کوید شووی چون خشک کند آنچه در اندرون وی است چون بیرون آورد هیچ مضر است
 بقصبه کشش زساند و چون با شرباب بپزند شکم ببندد بول نیز بهم ببندد و بدل
 وی شوکه المصقره است **علق** شریف کوید چون بر موضعی نهند که خون فاسد بود
 قائم مقام حمامه بود خاصه کودکان و زنان و اگر بر ریشهای بد و سعه و قوبا نهند
 خون فاسد بشکند و چون بسوزانند و خاکستر آن با سرکه بشینند و طلا کنند بر موی
 زیادت که در چشم بود بعد از آنکه موی زیادت بر کنده باشند دیگر نرود و علق
 بشیرازی درین گویند و با صغریایی دیوچم و به لفظی دیگر ز لوی و در خواص آورده
 اند که چون بخور کنند در دکان ابگینه فروش کوید چند ابگینه با شکر شکسته کردد **علک**
 بر صغری که توان خایند آنرا علق خوانند و علق الانباط صمغ البطم است و گفته اند طبیعت
 آن گرم و خشک بود در آخر در جردوم و گویند تر است و بهترین آن کفید بود که بزرد
 زند و در طبیعت نزدیک بمصطلع بود و علق روی مصطلعی است و صمغ البطم در گوش
 رویانیدن در ریشها مانند را تیغ است و در هر دو هم با بدل وی کنند و اسحق کوید مضر
 بود با عصاب و اصلاح بعمل کنند **علک با بس** قلعونیا خوانند و آن نوعی از را
 تیغ است و گفته اند **علق** کویند ققاء الحما است و گویند حفظ است و هر چه
 تلخ بود آنرا علقم خوانند **علق** یونانی خندریلی گویند و گفته اند **علجان** نبات
 که آنرا قزاح گویند و گفته شود در قاف **عسرد** کرفاس است و گفته شود **علج** نوعی از
 خزره باشد که گوشت وی سرخ بود و سبز بود و با پمجان باخم خورند و آنرا خزره فرستاد
 خوانند و در صفت بطنج گفته اند **عما** در نداشت و گفته اند **عنب** پیاری است که خوانند
 و سفید وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوتری آن رازی و مشقالی بود پوست انگور
 سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانه وی سرد و خشک بود در دوم و انگور
 غذای نیکو دهر و قوت بدن دهد و آنچه رسیده بود ضروری کتر بود و غذای انگور بیشتر
 از غذای عسیر وی بود و زود فویدی آورد و صاحب منهاج آورده است که انگور آنچه
 دور بود که چیده باشند بهتر از تازه چین بود و در خوردن وی باضم تر بود
 و ملین تر بود و خون نیک از وی متولد شود و سینه کش را نیکو بود و پوست وی
 دیر بضم شود و انگور مجموع مضر بود بممانه و تشنگی آورد و مضر بود بکمر و دفع تشنگی
 وی بر مان مزر کنند **عنب الثعلب** قشلا خوانند و ز برق و شینان نیز گویند و پیاری

علق اطبیه و گفته اند
 و علقیسی مضر است
 هر خوانند قدر که بیکوار
 علق مضر است
 کونیه

علق الثعلب
 مضر است
 گویند

رو باه تریک گویند و سگ انکور گویند و به لفظی دیگر طوایدون و رو با نیز گویند و بهترین
 آن زرد تازہ بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم و تر بود
 و در مہای گرم را در آخر ضما د کردن نافع بود و با سفیداج و رو و غیر کل بر غله و چوبه طلا
 کردن نافع بود و با آب وی غرغره کردن و روم ز بانز نافع بود و متقالی از پوست وی
 بانز آب خواب آورد و چون بگویند و ضما د کنند در کسر نافع بود و چون حصارہ
 وی در چشم کشند قوت چشم بدید و چون زن بخورد بر کبیر قطع خون رفتن بکند و
 استسقا و درم معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمشانه و مصلح وی قند بود
 و خوردن و ضما د کردن تشنگی بنشاند و چون آب وی با سفیداج بیامیزند و بر سوختگی
 آتش و جدیری که ریش شده با شکر طلا کنند خشک گرداند و چون پنجهان بگویند و بر سرطان
 ریش شده نهند ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند با صلاح آورد و خوردن غرغره
 قطع اسهال بکند و آنچه سیاه بود بد بود و مخذره بود و جنون آورد و نوعی هست
 که چهار درم از وی کشند بود و مدا و ابقی کنند و بعد از آن بشیر تازہ با انیسون یا ماء
 العسل و کینہ مرغ و خوردن با دام تلخ مفید بود و بدیل وی گویند بطباط است و گویند
 ساد اوران **غلاب** نیکوترین آن جرجانی بود و تازہ که خرد بنود و وی معتدل بود
 میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسخ گوید گرم و تر بود در میان درج اول و حرارت وی
 غالب بود بر رطوبت و گویند سرد است در اول و سود مند بود جهت حدت دم و خلطی
 نیک از وی حاصل شود چون بخورند یا آب وی بیاشامند و حدت و حرقت دم ساکن
 کند و سر فرور بود در دمانه و کرده و در رسیدن و حلق را نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند
 نیکو بود و غذای وی اندک بود و هضم وی دشوار و مولد بلغم و معدوم آید بود و مصلح
 وی کشمش بود یا مویز منقی بود و شریف گوید ورق وی چون خشک کنند و با سرکه
 سحق کنند و بر آکلہ فشانند بغایت مفید بود و اولی آن بود که پیش از آن پسر مرغ
 عسل بر آن طلا کنند و چون پوست ساق درخت وی بگویند و با پنجهان اسفیداج
 بیامیزند و بر ریشمہای پلید که بود بمالند نافع بود و شفا دهد و چون ورق وی
 بپزند و صافی کنند و بیخ و زہر روز نیم رطل بجداد با قند بیاشامند حکم زائل کند
 از بدن مجربست و چون استخوان وی مطہون کنند و سویق سازند و با آب سرد
 بیاشامند طبیعت محکم دارد و شکم بنبندد و اگر پنجهان با استخوان مطہون سازند
 قرح اموار نافع بود و صمغ وی چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند سیاهی

رشدیم

خواهد
و شیر از شیر میانه خوانند

بوت مکرر کند البته زائل کرد و نویند و رقی وی چون بجایند نیکو تر از ورق طرخون
بود جهت کشی که داروی سهل خورد و غشیان نیاورد و غناب مضعف باه و نقل مینی
بود **عنب الدب** درختی کوهی است و آنرا غابش خوانند و نمروی بمقدار کناری کوچک
بود سرخ رنگ و در اندرون وی دانه چهار پنج کوچک بود و طعم وی قابض بود و از آن
نمروی شیرینی بود که اندک تلخی داشته باشد و لزوجه و قبضی نیز و از خشک وی
چون سویق سازند جهت اسهال کهن و کل وی مشابه کل سرخ بود الا کوچک تر بود و
لون وی میان زردی و سبزی بود و نمروی نفث دم را نافع بود **عنب الحیث**
ثمر از جشان است و آن کرمه البیضا است و کفنه شود و بیوفانی تر کبر را بدین اسم خوانند
عنب ابن حنن گوید روث داب بجزی است و کونیز چیزی است که در قوریا میروید
و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند که در شکم ماهی یا بند که میخورد وی میزد و شیخ
الریسی گوید از چشمه دریاها صل میشود و اقوال بسیار آورده اند و مؤلف گوید که
محقق است سومین آن است که آنرا سفید خوانند و دیگر ازرق
که آنرا فستقی گویند و دیگر زرد که آنرا خشخاشی خوانند و غیر باید که جرب بود و هر چند
که سفید تر و سبکتر و مست تر نیکو تر بود و طبیعت آن گرم است در دوم و خشک است
در اول پیر از نافع بود و دماغ و حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهر بنم و روحها
و اعضاء ریسه و در معده سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود
در معا و سده چون بیاشامند یا از بیرون طلا کنند نافع بود و در ^{سقیقه} در در
و صداع که از خلطهای سرد بود چون بدان بخور کنند سود مند بود و بر ^{مفاصل} و بر
که از رطوبات و ریاح یعنی بلغمی بود ضما د کردن بغایت مفید بود و اگر در روی
کرم مثل رزنگوش یار و غز یا بونه یا اقحوان حل کنند و بدان سعو ط کنند علی که
از بلغم باشد و ریاح غلیظ بود در دماغ پیران تحلیل دهد و اگر از وی شامه سازند
و شالی نقاجی و بویند فایح و لقیوه و کز از نافع بود و چون در روغن آن حل
کنند سود مند بود جهت انواع دردها اعصاب و خدر فی الجمله مقوی اعضا
بودنم و اگر اندکی از وی در قدیمی شراب کنند و بیاشامند مستی زود
آورد و صاحب منہاج گوید قوت دل و دماغ و حواس بر هر تقوی ^{عجب}
و روح را بیفزاید و مقدار شربتی از وی دانگی بود و مضر بود با صاحب
باشرا و مصلح وی بونید کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود بمعا

و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن دودانک و زعفران و دانگی مرکب بود و کونیند بوزان مشک بود بدن آن **عصقل** اسفیل است و گفته اند **عندم** بقم است و گفته اند **عنقره** در نخوش است و صفت آن در آذان الفار گفته اند **عزروت** انزروت است و گفته اند **عجم** الزیبت است و گفته اند **عنبکوت** منفعت نسج در باب الف در ابرو کایا گفته اند **عغم** کونیند جلنا است و گفته اند **عوج** نوعی از علیق است و نوعی از عوج سبج امغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین وی کسب و ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و کونیند در دوم و خشکت در سیوم و ورق وی بخله و جره ضما د کردن نافع بود و شریف گوید عصاره وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب صفرا را نافع بود و چون بکوبند و آب آن بگیرند و ضایدان بپوشند و در حمام بمالند جرب و حله را زایل کند و ورق وی چون بچایند قلاع را زایل کند و چون با غصان وی دود کنند گزندگان بگیرند و چون بکوبند و آب آن بگیرند و نفت روز پیاپی در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن خواه نو و نم عوج چون بکوبند و آب آن بگیرند و در پاکند تا خشک شود بعد از آن بمقدار دانگی با سفیده مرغ یا بشیر زنان حل کنند و در گوش چکانند بغایت نافع بود همه در درهای چشم خاصه سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند سودمند بود جهت فضلاتی که در چشم آید بواسطه قبضی که در وی است و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و کونیند مضر بود پس ز و مصلح وی کثیر بود و کونیند بدل آن در ورمها و گرم بوزن آن کشند و بوزن آن فوفل بود **عود الوج** وج است و گفته شود **عود البلسان** نیکوترین عیدان وی املس بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم سده بشاید و عرق النساء و مرع و دوار را نافع بود و تاریکی چشم زایل کند و ربو و صتیق النفس را سود دهد و چون بخور کنند شرف رطوبت از رحم بکند و عقیم را سودمند بود و باز بهر زهرها بود و کزندی افعی و سردی معده و جگر را نافع بود و رطوبات از دماغ پاک کند و مقدار ما خود از وی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح کثیر بود و بدل وی جب وی بود **عود الفالودج** شجرا است و گفته اند **عود الرقه** اصل الانجمن است و گفته اند **عود العطاس** کندش است و گفته شود **عود البنجوج** و یلنجوج نیز کونیند و آن انواع است و شیخ الریثیس گوید نیکوترین آن عود مندی بود که وسط بلاد هندی آورند و بعد از آن عود هندی که آن جیبی بود و فاضلترین از مندی بود از بهر آنکه شپش

مرغ و عفضل باغ
اولا و کونیند
ضم صلا مملو با کونیند
کله الطاهره کونیند
عوج سبج منزه از زهر
عوج سبج کونیند

تخم
سودمند بود

اسم

عود منزه از زهر

آن گرم و تر بود باه را قوت دهد و منی زیادت کند بسیار چو

عین الدرد در اضم ساقیت باقر یعنی که معروفست باذال الله در وی

بود جگر عرق النسا خاصه که در دینه کبش بخورند **عیزران** زعفران است و گفته اند **عین الیک**

خراست و گفته شد و گویند تخم آنست **عیون البقر** اهل مغرب و اندلس آجاص را عیون

البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون البقر نوعی از آنکورا است آنکورا سیاه است بزرگ

مدر و صادق طلاوة بود **عیشام** شجریه است و گفته اند در دال صفت آن **علیسوب**

مرزنگوش است و گفته اند صفت آن در اذان الفار **عیدان البطباط** چوب عصی الریعی

است و گفته شد پیش ازین **عیون الدب** شریف گوید چشمهای خرگ چو در خرقة

بندند و بر چشم صاحب تب ربع او نیز نذبت از وی زائل شود و این از خاصه است

باب الغین غافت بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز

آورد و روی نیز نیکو بود و آن کلیت لا جورد رنگ دراز شکل و شاخهای وی مجموع بر تلخ

بود تلخ تر از صبر و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود

در گرمی و در سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود و در ابتداء داء الغلب عظیم

سود دهد و با پیره کمن بر ریشها که دشوار بود با صلاح آورد و در جگر و سده آن در

صلاب سبز و قرصه امعاء و تهای زمین و صفرائی محترقه بیرون آورد و مقدار شربتی

نیم مثقال بود و وی حیض براند و گویند مضر بود به پسر و مصلح آن انیسون بود

و بدل وی نیم وزن آن افستین بایک وزن آن اسارون بود **غاغنه**

بلغت اهل عمان فودنج است و گفته شود **غار** درختی بزرگ بود و ورق

وی دراز تر از ورق بید بود و جب وی از بند قی کوچکتر بود و صفت آن

گفته شد و بیونانی داتی گویند و بعضی بود که ورق آن رقیق بود و بعضی

ورق وی پهن تر بود از آن و هر دو نوع در زمین سنگستان روید و بهترین

آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم

و وی طلا کردن با شراب برهق نافع بود و با سویق برورهما و در داء اعصاب و

صنق النفس و انتصاب را لعق کردن نیکو بود و سودمند بود و صاحب

منهاج گوید چون بر معده ترمخ کنند قی را حرکت دهد در رحم و مثانه را نافع

بود حتی در آن نشستن و سنگ بریزاند و شربتی از وی نیم مثقال بود و در دم

باریک بود بوراز بیک و جیرا
و شاع و ورق و درم

مقدار شربتی

در
الودن و درم
کرا الغفت

مهمل بود و صاحب منہاج گوید چون بیاشامند مرغی معده بود و قی را حرکت دهد
 و ورق وی چون ریوز بکوبند و بر کوزندگی زنبور محل ضما دکنند سودمند بود
 و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریجانی بیاشامند سنگ سبز را
 و عله جگر را زایل کند و صاحب فلاحه گویند اگر یک ورق از وی بچینند و در آب کند
 که بر زمین افتد و خلق اذن خود نکند دارند چند انکه شراب خورند مست نشوند و گویند
 چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل داران موضع خشد و در خواب
 ترسد دیگر ترس و ورق وی چون پزند با سرکه و بدان مضمضه کنند در دندان را
 سود دهد و بدل غار کینسب است بوزن آن **غاغاطی** حجر الحاقیطوس است
 و گفته شد **غار یقون** دو نوع بود در ماده و بهترین آن ماده بود که بغایت
 سفید بود و سبک و سست بود و آنچه تر بود بد با شراب و صلب وی سیاه بود بغایت
 بر بود و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند تر بود در دوم
 و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ و مفتح سده بود و در مہمار اسود دهد و عرق
 النساء و ورم پسران با کنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقہ بلغم فضول دماغ
 و اعصاب بود و تری از وی دانگی و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و نفث دم از
 سینہ و قرحه شش و یرقان و ورم پسران نافع بود و مهمل اخلاط غلیظ مختلف
 بود مانند سودا و بلغم و اختناق رحم را سود دهد و تبهای کهن چون پیش از نوبت
 با شراب بیاشامد و ضما د کردن و کوزندگی افنی و مقوی قلب و مفرح و مهمل اخلاط
 کدر بود و اگر بوزن وی زراوند مستعمل کنند سنگ کرده را عظیم نافع بود در دست
 که از خلطی خام بود چون بالنیسون بخورند در درهای اندرونی که سبب آن سردی بود
 مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی چند بیدستر استعمال کنند قوی بلغمی و جمع انواع
 آن الا ایلا و کس بکشاید و گویند چون با خود دارن و عقرب انگس را نزنند و باید که بوزن
 عالند تا فرور و نگویند چون خواهند که استعمال کنند و آنچه سیاه بود کشته بود
 و خناق آورد و مداوای کسی که آن خورده بود بقی یا آب گرم کند و شیر تازه و مجموع
 مداوای کرد صفت کندش گفته شود و بدل وی در اسهال بلغم و سودا بوزن آن تری بود و
 دانگ اقیقون و ده یک آن خربق سهند و جالینوس گویند بدل آن جز غار یقون نیم جز فریب
 بود و گویند بدل آن نیم وزن صبر و بوزن آن تری **غال لوطا** با فلاه قبلی است و گفته شد

نیم درم
 قوی بلغمی و جمع انواع
 کس بکشاید و گویند
 سوزد
 تقوی
 اشغال کردن آن

کاشای بخوردند هر دو طبیعت ری برد و خشک بود و زهروی و ورق وی و قشر وی و عصاره
 وی جمله قابض بود و مجفف غیر لذع و خاکستر قشروی چون با سرکه کبرشند و بر الیلیل
 که بردست و پای بود ضما د کنند قلع کند و پوست بیخ وی در خضایات موی عمل کنند
 و طبیح وی چون نقرس بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و حر از نیز همچین و صمغ
 وی و کل وی تاریکی چشم را سود دهد و پوست وی نفت دم را سود دهد و بید بخورد
 گوید عصاره وی علق از حلق بیرون آورد و عصاره وی و پوست تروی سخی
 کند و بار و غیر کل در پوست انار پزند در د کوش را نافع بود و غروی نفت دم را
 نافع بود و ورق وی و کل وی در ادویه مرهمهای مجفف استعمال کنند و خاکستر
 پوست بیخ وی چون با سرکه کبرشند در قلع کردن ثالییل مدور و ثالییل منکوته که
 در جلد بود و بقوت تراز خاکستر پوست ساق وی بود و ابنی ماسویه گوید
 ورق غریب چون بیاشامد عقم آورد و قذف دم را نافع بود و گویند
 عصیر ورق وی نیکوترین معالجه ماده بود که از کوش روانه بود و سده جگر
 را سود دهد **غرقه** نوعی از عوج است و گفته شد **غرز** اسم نوعی عصی الراجی
 کوچک است که معروف بود بماده و گفته شد **غرسا** راسن است و گفته شد
غریب نوعی از انکور سیاه است **غریج** عرطیاش است و گفته شد **غزال** بسیاری
 اهو گویند منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما پیشک وی چون با سرکه پزند
 و برورم های بلغمی نهند بکرا زانند **غسل** خطمی است و گفته شد **غفا** برف است و گفته شد
 در باب بی **غلیجن** فودج بری است و گفته شود **غلفا** غلقه خوانند و مؤلف گوید آن گیاه است
 که بکره مازند و بید و برک و ساق وی کرد با شر و در صحرای شیراز بسیار بود و از جمله بیوتعا
 معتبر بود و شیر بسیار دارد و هر شمشیر و کارد که بشیر وی آب دهند ز غم آن بهره که آید میبرد
 و اگر شیر وی بر قوبالاند زایل کند **غلیجن** **اغزبان** کطامشع است و گفته شود **غلو فربا**
 اصل السوس است و معنی آن یونانی اصل الحلوۃ بود **غملول** غملول است و آن قنار
 بری بود و گفته شود **غمام** اسفنج البحر است و گفته شد **غنیلی** شلم است و گفته شد
غوشنه و **غوشیه** نوعی از حماة و فطراس است و صاحب جامع گوید در زمین بیست
 بسیار بود و آنجا بکرش خوانند و چون خشک بود بدان جامه بشویند و در حیوانات
 خورند و طبیعت وی سرد و تر بود در درجه اول و چنان سرد نبود که حماة و آن خلط بکر از
 حاصل شود از وی حاصل نشود **غوک** ضفیر است و گفته شد **غیم** و **غمام** اسفنج البحر است و گفته شد

ورق

شبع

غور الفم بود
 در کتب
 میهند که گویند

الفاء فاشرا

سرمه سیاه و مزارقشان و مزارقشان نیز گویند و بیونانی ایند کس که
 لونی و معنی آن کره البیضا بود و معنی مزارقشان مزارکز بود و به بری
 از جالون گویند و بیار کرم دشتی خوانند و بیشتر از بیخیش گویند
 از بهر آنک نبات وی در پستان خشک نمی شود و فاشرا شین نوعی از
 دست و نبات وی بر درخت که بیش وی بود چکن مگردد و خوشه
 وی قریب ده دانه باشد و با دل سبز بود و با خر بقایت سرخ شود و کل
 پیشه لاجوردی بود و بیشتر از سیاه دار و خوانند و منفعت وی نزدیک فاشرا
 بود لیکن ضعیف تر از فاشرا بود بلفظی دیگر بر و اینا و خالق الشعر نیز گویند
 و ثمر وی مانند ثمر فاشرا شین بود و بیخ وی کرم و خشک بود در سیوم و حد
 و حرقت داشته باشد جدائی تمام دهد و ملطف بود پس ز سخت شده را
 بگذراند یا بیاشامند یا با پنجر از بیرون ضماد کنند و جرب و مرعلتی که
 در ظاهر بدن بود شفا دهد و ثمر وی مانند خوشه بود و گویند و باغان
 مستعمل کنند جهت خلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه و حلبه بزهر ابدان
 بشویند پاک و صفائی گرداند و اثر کلف زایل کند و تا کیل قلع کند و اثر
 سیاهی که از ریشی مانده باشد ببرد و چون با شراب برد اخس ضماد کنند
 نافع بود و همه درمهای کرم را تحلیل دهد و مایه بکشاید و اگر باروغن
 بپزند چون موم گردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد بود و حصف و ماده
 آن و اگر با شراب ضماد کنند ورم را سرد گرداند و درمهای کرم زایل گرداند
 و شکستگی استخوان نافع بود و اگر مر روز مقدار یک درم بیاشامند
 مع و فایده و سپدر نافع بود و چون دو درم بیاشامند کزندی انفعی را
 سود دهد و مجموع کزندگان و بیخ وی چون زن بخورد بر کزنده بپند از
 و ششم بیرون آورد و چون اول نبات وی بر وید چون بخورند پخته بول
 و شکم براند و بلغم و چون با عسل لعون سازند سرفه و ذات الخلیط
 در عقل بیدار کند و با صبر بروم پس ز ضماد کردن نافع بود و بیاشامند
 کزرن در طبع آن شنید خیمه بیرون آورد و رحم را پاک گرداند و ثمره
 بی جرب تر و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع بود و عصاره نبات

فاشرا

بکشید

ابنوک

الرحمن منیکو بود اگر شفا
 در خون تر بود باشد

سبندان

دانه‌های زرد فاشتر است

دانه شکر
سومیه
فانیس

منفعت وی

فانیس در فم
کلیه زرد است
دانه‌های زرد فاشتر است
دانه‌های زرد فاشتر است

چون بیاض مندمی یلو آورد با سانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد
 بدل وی بوزن آن در پنج و نیم وزن آن است با سه بود **فانیس**
ستین پیارسی شش‌شندان گویند و یونانی انبالس مالیا و معنی
 آن کرم الاسود بود و در اندلس معروف بود و به طایفه دهربری میمون و
 بشیراری سیاه دارد و خوانند و ورق وی پهن تر از ورق لبلاب بود اما
 مانند لبلاب چکن می‌شود و بر درخت و صفت آن در فاشتر گفته شد و پنج آن پروان
 آن سیاه بود و اندرون وی بر زدی مایل بود و وی کرم بود با معتدل و در فعل
 مانند فاشتر بود لیکن ضعیف تر از وی بود اندکی داول آنکه نبات وی بر وی بریزند
 و بخزند بول و حیض براند و محلل درم سپرز بود و صرع را نافع بود و معنی فاشتر
 استین بگریانی یعنی در افی استین عله بود **فاجش** چند لپید استر است
 و گفته شد **فاین** که بهترین آن بود که از قند سفید سازند و وی غلیظ تر از
 شکر بود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند حرارت وی در سیوم بود
 و آنچه سنجی بود گرم و خشک بود در دوم و فانیس سودمند بود جهت سرفه و شکم نرم
 دارد و خوبی معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید که فانیس
 که منفقش گفته شد بشیرازی که الغزال خوانند و قطعا بیخ آرد و وی نبود
 فانیس ای که این زمان متعطل میکنند مجموع علی آرد نیست پس اولی آن بود
 که در هرگز کسی که فانیس بود قند بجای وی کنند یا کعب الغزال که آن فانیس اصل
 و صنعت وی چنانست که قند بقوام خفاش می آورند وی شکند تلغتی که
 تمام می شود و بعد از آن یاره می کنند یا را که کوچک **فایشس الیونانی**
 با مذا است و گفته شد **فایشس القبط** با مقدار قبطنی است و آن جامه
 است و گفته شد **فانغیم** صاحب مناج کویر کل جنایت و مهر نوری که خوشبوی
 بود فانیس خوانند و آن معتدل بود در گرمی و سردی و تمیمی کویر کل جنایت
 در میان جانه صوف نهند و در پچده خوشبوی کند و در ناکند که سوس
 از آتیه کند و بخورد **فانقیس** بر وی است و گفته شد **فانغیم** پنج
 نیلو فرندی است و از اافل خوانند و منفعت آن گفته شود بعد از این
فاناقص حمز و بیون نوعی از بیخ زرد فاشتر است و گفته شد صنعت
 آن **فاناقس اسقلینوس** نوعی از دو قوی کبیر است

فانا

نانافس ابراقلیون

بیونانی درخت جاو شیر است و در حقیقه جاو شیر
 گفته شد **فاغره** پیارسی فاغره گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفاله در کوزه
 بند خیزد و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در روم در دردی
 قبضی و تحلیلی بود مصلح معدن و جگر سرد بود و سوءالاستمرا که از سردی
 بود و شکم بیند **فاغوپس** شیطان بندی است و گفته شد **فاسطاریون**
 رعنی الحام است و گفته شد **فالغوش** بلای خوانند و آن تعلق است و مرعنی
 مشهور بود و این زهر در خواص آورده است که استخوان وی چون با خود دارند
 عشق زایل کند و صاحب مهنج گوید بیضه وی خضابی نیکو بود موسی **رافاقه**
 گوشت وی گرم و خشک بود فایح رانافع بود و مضرب بود به باغ و سهر آورد و سرکه و کشیز ضرر در کم کند
 مجهول گوید سرکین وی چون بر کوهی بندند که بنشیند مخرج شود نافع بود **فا**
نجیقین تاویل وی بیونانی ریتلا بود از بهر آنکه گزندگی وی رافع بود و
 فالنجیطس و فالانجیطس و فالانجقون نیز خوانند و لوفاتینس هم گویند
 و آن بنایت که کل وی مانند کل سوپس بود و تخم وی سیم بود مانند شیمی
 عدس کوچک تر و پنجه وی باریکتر و کوچک تر بود و اول که از زمین برگشته زرد
 بود و بعد از آن سفید گردد و در تلهای خاک رود درق و تخم و کل وی چون
 با شراب یا شامنه گزندگی عقرب و ریتلا رانافع بود و محلل ملغص بود و قوت
 وی ملطف و مجفف بود و از بهر آنست که مغص رانافع بود **فاط** صاحب
 مهنج و صاحب جام گویند و آن دوائی ترکی است که دفع جوع زهرنا و گزندگی
 بکند و چون با آب سرد یا شامنه در دمای سخت ساکن کرد اند و مولف
 گوید ظن من آنست که جده و ارست که از طرف خطامی آورند **فاج** مولف
 گوید سنگ است زرد که بسفیدی زرد و بسزری و هر رنگی دیگر بروی ظاهر باشد
 و این سنگ از خمندانستان آورند و از قعر چین نیز آورند و نیکو ترین آن
 چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر بر او داده باشند دو از ده جو باشد که باب
 سرد بیاشامند و این سنگ در آتش نشود و چون باز در جو بسایند و بر سنگ
 مانند پیسته نماید و پانزهر هم زهرنا بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند که وی
 فاطست که گفته شد **فادانیا** فادانیا نیز گویند و گمبیا نا و آن عود الصلیب
 و زرماده بود و آنچه زرد بود ورق وی مانند ورق چوب بود و پنجه وی سبز و

فاله لوانس
گویند

اطراف مهنجان

سفید مانند انگشتی بود و در طعم وی قبضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود
 و بیخ وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکو ترین آن غلیظ
 رومی بود و وی فاضلتر از بندی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در
 دوئم و گویند معتدل بود در حرارت و در وی بخیفی بود و قبضی بالتحلیل
 نیز بود و مفتح و ملطف بود و وی انار سیاه از بنشده چون بر اطفال تعلیق
 کنند مادام که با ایشان باشد صرع زحمت ندهد و اگر زحمت دهد چنان کنند
 شفا یابند از صرع و چون با شراب بنشیند در شکم و برقان و در کرده و
 مثانه را نافع بود و چون با شراب نیز نهد و بیاشامند شکم نهد و آنچه ماده
 بود بر ساق وی غلظتی مانند خون و بمشکل ناز و انه بود و در میان آن
 جسی سیاه رنگ بود و چون ازین جت سرخ یا زده حب شراب سیاه رنگ
 بخیفی بیاشامند قطع نرف دم از رحم بکنند و چون بخورند سودمند جهت در معده
 و لذع که عارض شود در آن و چون کولکان بیاشامند در ابتدا سنگ مثانه را نافع
 بود و آنچه حب سیاه بود چون از وی پانزده حب با شراب بیاشامند احتناق
 رحم که عارض شود از در رحم و کابوس را نافع بود و غافقی گوید مصروع را
 بغایت نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون با هم پاره کنند این
 محاصیت از وی باطل شود و نقرس را نافع بود و ضرب و سقط و صرع را غظیم بود
 مفید بود و چون شمروی بخورند مصروع و مجنون را نافع بود و اگر از شمروی کردن
 بندی سازند و در کردن گوئی مصروع او نیزند صرع از وی زایل شود و اگر
 عود وی سحق کنند و در صره بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و بجز اهل
 گوید بیخ وی و شمروی نافع بود جهت هر مرضی که باشد در خان کردن و چون بیاو
 یزند بر کسی که در بیا با نهار و از همه انشها ایمن باشد و اسحق گوید عود
 الصلیب مضر بود بمعده و مصلح آن کثیر بود و گویند بدن آن زفت بود
 و گویند بدل آن بخار یعون و زراوند مدحرج است و بربغورس گوید پوست
 اناریا ورق آن و فرو سمور و سویق العزلان چون با هم جمع کنند فای
 نیا بود و خاصیت وی بد **فاره** بیارسی موش گویند خون
 وی قطع ثلیل بکند و چون بمشکافند و بر خنازیر نهند یا بر کزندی عقرب
 نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر کزندی عقرب نهند نافع بود و چون

بهر
 بیاشامند
 بنفشه
 خاصه دوی

فاره بند چوب

بریان کرده بخورد کوی دهند که لعاب بسیار از زبان آورد و نه بود باز دارد
 کسی که عشر البول داشته باشد در طبع آن نشیند سودمند بود و خوردن آن
 گوشت وی بنیان آورد و غشیان و مفسد معدن بود و چون بشکافتند
 و بر موضعی نهند که خاری یا پیکانی در آن بود بیرون آورد و منفعت
 سترکین وی در باب خادر خرد و الفار گفته و منفعت سروی در باب رادر
 الفار هم گفته شد **فارة البیش** بیش موش است و گفته شد **فادز** هر دو اگر
 الح که حافظ روح بود و بقوت دفع ضرر سم بکند از فادز هر کویند و آنچه
 مخصوص است انبسم حجر التیس است و حجر الحیة و گفته شد **فجل** بیارسی ترش تر
 ترزه خوانند و ترنج و پوست و تخم وی اقوی بود بعد از ان قفسر
 ورق پس گوشت وی و نیکو ترین آن بتسانی بود سبز تازه و طبیعی آن
 گرم بود در اول و کوبند در سیوم تر بود و کویند خشک بود در دوم و جالینوس
 کوید گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم موی برویاند برد **العلب** و الحیة
 وی مولد ریح بود و معدن را نیکو بود و مسخن بود و بولی براند و این ماسویه
 کوید چون بعد از طعام بخورد شکم نرم دارد و غذا را یاری دهد در که شش
 از معدن و اگر بیش از طعام بخورد منع طعام بکند از آنکه قرار گیرد و اگر بعد از
 طعام بخورد طعام را بهضم بکند خاصه ورق وی و به آسانی می خورد
 و اب وی استقار اناج بود و چون در چشم چکانند جلا بدد و کویند ورق وی
 جلا چشم بدد و شیر زیاده کند و چون بخت بخورد نافع بود سرفه کهن را و
 کیوس غلیظ که در سینه بود و آب وی چون با شراب بیاشامند کزندی
 افعی را نافع بود و مار شاخ دارد و اگر اب وی بر عقرب چکانند میزد و اگر
 فجل خورده باشند و عقرب انگس را بکزد و هیچ مضرت بوی نرسد و چون با
 سکنجبین بیزند و بدان غرزه کنند چون گرم بود خناق را نافع بود و
 فجل بری همه حالی اقوی بود از بتانی و روغن کوید فجل بلغم رافع
 بود و مضر بود بدان و چشم و سرد خشک و مفسد معدن و مفسد طعام
 بد بود و علت های بسیار اید بود پیش در بدن بید کند و صاحب فلام
 کوید در کرده و متان و سرفه را نافع بود و باه را برانکزد و چون بر بدن طلا
 کنند کزندی جانور آنرا سود دهد و تخم وی در دفع سسها و کزندی جانور آن

فادز

الفجل مولد ریح
فادز

فجل

فجل

فجل

غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند و مضر بود بانثین و حده وی چون
 باروغن کل جرب کنند شکسته گردد و مقل و رب السوس و کثیر او صمغ اضا
 وی کنند اگر فو اینند که استعمال کنند و شربتتی از وی از قیر اطمی تا دانگی بود
 و وی بغایت رحم را بد بود و انضمام بیدار کند تا جدی که منع آدویه منقطع مقل
 بکنند از اسقاط جنین و چون در روغن بکند از بند و بدان تخریج کنند فایح و خدر را
 نافع بود بغایت و چون با عسل بیامیزند و کحل کنند چشم را جدا دهد لیکن گاشند
 بود در سه روز ریش در معده و امعا بیدار کند و از خوردن وی کزلی سخت و پستی
 عظیم و لذت در شکم و فواق بیدار کند و باشد که اطلاق با فراط او در مد او ای
 وی مانند مد او ای کسی بود که قردن سنگ خورده باشد مثل دوع و آب نارتر و ب
 مزو کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن مازریون و دودانک آن
 چند بیدار شود و گویند بوزن آن چند بیدار شود و نیم وزن آن مازریون **ف**
سیون فراسین گویند و حشمت الکلب خوانند و صوف الارض نیز گویند
 و آن کرات جبل است و بیارسی کند تا کوهی گویند و نیکوترین آن رومی بود
 سرخ رنگ و تلخ و طبیعت آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم مفتوح
 سید جگر و سپرز بود و سینم و شش را پاک گرداند و عصاره وی در کوش کهن
 نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن و بعصاره و که
 سعو ط کردن بر قانرا بغایت نافع بود و بانمک بر کردگی سگ دیوانه ضناد
 کردن سود دهد و کل وی چون کل بود باب بیزند قرحه شش را سفاد بد
 بود و پسر نه و اگر بایر ساختک بیامیزند فضول غلیظ از سینم پاک کنند
 و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیم بیرون آورد و در شیخواری
 زادن سودمند بود و چون ضناد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن را پاک
 گرداند و در اجسی و گوشت خورنده قلع کند و در بهلوراساکن گرداند و عصاره
 ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در دارو
 چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سه گانه چشم از ایل کند چون به آب
 انار ترش حل کنند و برگ چشم باز گرداند و طلا کنند و در کچلهها کردن صفت
 آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود در رشا فهای
 جلا دهند جهت عشاوه عین و تقویت نور با صمغ استعمال کنند و اگر گرم مشغال

سوزش آن دو روز باقی بود و قطع
 نوزل آب بکند و سه در فرم زوی

حیض را اند

خشک
 بود و پسر نه و اگر بایر ساختک بیامیزند فضول غلیظ از سینم پاک کنند
 و زنان چون بیاشامند حیض براند و مشیم بیرون آورد و در شیخواری
 زادن سودمند بود و چون ضناد کنند بورق وی و عسل ریشهای چرکن را پاک
 گرداند و در اجسی و گوشت خورنده قلع کند و در بهلوراساکن گرداند و عصاره
 ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و عصاره وی در دارو
 چشم و جرب قدیم و جدید و اصناف جرب سه گانه چشم از ایل کند چون به آب
 انار ترش حل کنند و برگ چشم باز گرداند و طلا کنند و در کچلهها کردن صفت
 آثار ریشها و سفیدی که در چشم بود قدیم و جدید نافع بود در رشا فهای
 جلا دهند جهت عشاوه عین و تقویت نور با صمغ استعمال کنند و اگر گرم مشغال

نیا بکدرم در طبع زوفا بکدر از تو روغن بادام شیرین و بیا شامند و شش
 سینه را پاک کند از رطوبات لرج و قرحه که خواهد انجا مید کل صحت
 آورد و اگر نیم درم در شراب بنفشه یا در جداب بیا شامند سرفه تروریش
 سینه را از ابل کند و رطوبتهای آن بیرون آورد و چون این عصاره
 با تدری آب بکدر از آنند و با تدری غسل بیا میزند و بر جراحتهای متعفن
 پلید ضما دکنند پاک گرداند و بصلح آورد و چون ضما دکنند بر دامیل
 نارسیده و خنازیر تحلیل دهد و بصبح منبج و ملین آن بودی در دوائه
 بکشاید و فراسیون مجموع باد غلیظ را نافع و خوردن و ضماد کردن و چون
 بنهند ضما دوی بر سینه ضیق النفس نافع بود و چون ورق وی بجایند و
 فرورند سودمند بود و جعی که متولد شود در معدن و اندرون و چون باب
 بپزند و زیت تشنا و تکمید کنند بر زار از زلفان و مراد آن سودمند بود چه
 دردی که عارض شده باشد از عشر البول ^{و بعضی صطوبت} و از جمیع
 اصناف اوجاع و ورق وی چون تر بود و با پیه کرده بگویند و برورها
 نهند بکدر از آنند و همچنین همه جراحتهای و چون ورق وی غسل بپردند
 نیکوترین و سودمند ترین معالجه سرفه و تر بود ضیق النفس بود و
 با کرات بخاله بگیرند و حوسنی سازند و در بختن پنج درم ورق فراسیون
 اضافه کنند و تمام بپزند و بیا شامند نافع بود جهت سرفه مفرط و
 غلیظی لغت او باید که شش روز بیانی استعمال کنند که عجایب
 بحرب بود و چون ورق تروی بگویند و ضما دکنند تعقد امعا و وجع
 آن بغایت نافع بود و اسحق ابن عمران گوید مضر بود بکدره و مثانه
 تا جدی که خون بعضی بول از وی جدا شود و تخم را زبانه دفع مضر است آن میکند
 از کرده و مثانه چون با وی خلط کنند یا بیش از وی یا بعد از وی بیا شامند
 و صاحب منبج گوید مضر بود بعصب و مثانه و کرده و مصلح آن سنبل الطیب
 بود و بدل آن بوزن آن اسارون و چهار دانگ و زن آن لبان و کوبیده
 بدل آن انیسون و ایتمون و کوبیده بدل آن بوزن آن لاغی است و صاحب
 منبج گوید شربت از وی مقدر نیم درم بود سدج جگر و سپرز بکشاید و
 حیض براند **چشمک** چشمک خوانند و گفته شده و وی بواسطه نافع بود

یایب
 نافع بود و از جمیع
 ریاح

و مده پهنه اید و تخم وی چون بیاشامند محفف منی بود و وی معتدل تر از مرغ گاو
 و سبزه بود و منفصهای وی در الف گفته شد و بدل آن گویند قر نقل است
 و گویند قر نقل قبا در نبویه بود و گویند بادرنویه بوزن آن و بارایا آن را
 بالنکو کنند خوانند **فهره** توش است و در تا گفته شد **فرنین**
 بقله الحقا است و گفته شد **فر فیر و فرمه** بنفشج است و گفته شد **فر بقمه**
 حلیم است و گفته شد **فر سون** طلق است و گفته شد **فرقت** شاه ترج است
 و گفته شد **فر تیج فرخ** بقله الحقا است و گفته شد **فرانج الحمام** پیارسی
 کبوتر یک گویند و در وی حرارت و رطوبتی فضلی بود و غلطی و این ماسوی
 گوید گرم تر از جمیع گوشت مرغان بود و دشمنی ارضش شود و خون بسیار از وی
 متولد شود و رطوبت و صاحب منہاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن
 سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونه بود تا بحدی که سهر او
 و مصلح وی پسر که و کشیز بود و محرومی مزاج را اولی آن بود که باغبوره
 و کشیز و مغز خیار بالنگ خورد و رازی گوید وی گرم و خشک بود و بیم
 وی را حرارت ظاهر بود و موافق و محرومی نبود خاصه چون باب و نخود و
 شبت و نمک پزند و مرق وی نافع بود سرد مزاج را و کسی را که شکم وی
 قبضی داشته و باه راز زیادت کرد اند و شریف گوید ادمان اکل مشوی وی
 کردن خون را بسوزاند و باشد که مجذام کشد خاصه در مزاج طفلان کوچک
 و صاحب مزاجان گرم و همو گوید چون کبوتر یک در دیک اندازند و درین
 کنجید بر سر آن کنند و جنبه انگ او را بچشند سنگ و بیج تو ابل بر سر
 نکند و پزند چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بفرمان خدا
 نگاهداری زایل شود و صحت یابد **فهره** گرمترین پوستین رو باه بود
 بعد از آن سمور پس تنگ پس قاقم پس برم و هر یک در موضع خود در صفت
 حیوان محضول گفته شد **فهره الضبع** قعبل است و گفته شد **فهره تنق**
 گرمتر از گردن و بارام بود و نیکوترین وی تازه برزک بود و طبیعت وی
 گرم بود در سیوم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در اخر درجه دوم
 بود در سیوم و خشک و گویند خشک بود در سیوم و در وی رطوبتی
 فضلی بود و گویند تر است در سیوم و منفعت وی در است که سد جگر بکشايد

وزن آن

گوشت
 الا سهل تر از گوشت مرغ است
 بر وزن این
 باشد و در وقت که بپزد
 غلیظ فرقی بود و کرده از
 کند لا مفر بود بیام و چشم
 خاصه بر آن کرده و اولی ان شود
 که بر سر در حوض سادات مذکور
 شود بخار از آن بکشد و بخورد
 آب در صورت جبهه در آن
 بود موافق کرده بودم

و منع غیثان بکنند و قوت فم معده برده و شکم ترانند و نه بنند و کزند کی
 عرق را سوزد و باه را زیادت کند و سرفه بلغمی را نیکو بود و کزند کی
 عقرب را غذا اندک دهد و مصلح وی زرد الوی خشک بود و شربعت
 گوید از خاصیت وی آنست که بوی دهن خوش کند و مغص را ایل
 کند و گویند پوست بیرونی وی سبز چون در آب خویسانند و بنیاشانند
 تشکی نبشاند و قی باز دارد و شکم بنند و روغن وی مضر بود بمعدة
 بخا صیتی که در وی است و بدل پسته بوزن آن مغز بادام و مغز حبه
 الخضر ابو ذر **فتق الهاویه** حب الباز است و گفته شد **فتق**
 بلفظ اندلسی ربوله خوانند و صاحب جامع صفت وی که گفته است
 که نبات وی چون بر شاخهای انکو ریخته شود مفسدی وی بود
 و شیرازی از اسیرم خوانند **فصفص** بسیار سی است گویند
 و چون تر بود فصفصه رطبه گویند و چون خشک گردد قوت و علف خوانند
 و نیکوترین وی سبز املس ورق بود و طبیعت وی گرم و تر بود و در وی
 نقعی بود و تخم وی منی و شیر پیغز اید و رازی گوید چون بپزند و بگویند
 تا چون مرهم شود و صمغاد کنند بر دست کسی که رعشه داشته باشد مررداد
 نبوت رعشه را از ایل کند و روغن وی رعشه را همین عمل کند خوردن و تریخ
 کردن و عافقی گوید و آب را فزیه کند و تران شکم برانند و خشک آن
 شکم بنند و سرفه و خشونت سینه را نیکو بود **فصا** عجم الزبیت است
 و گفته شد **فصا** ابن سیرین گوید سحاله وی سرد و خشک بود با اعتدال
 و گویند معتدل بود در سردی و گرمی و گویند بغایت قابض بود و شیخ الرئیس
 گوید سحاله وی چون با رویه بیامیزند خفقا ترافع بود و بخورد طوبه
 لزیج را سوزد و جرب و حکم راز ایل کند و عسر البول را نافع بود و مقدار
 ماخوذ از وی دانگی بود و فعل وی حکم فعل یا قوت داشته باشد لیکن
 بسیار ضعیف تر از وی بود و گویند شراب از نقره خوران مستی زود
 آورد و نقره چون بوی گوگرد بشنود سیاه گردد و بنمک بشویند سیاهی
 از وی را ایل گردد و جلاوی بندد و نخاله وی چون بر زریق بر بوا سیر طلا
 کنند نافع بود و وی مضر بود بمشانه و مصلح وی غسل بود **فطر**

سوزد
 هم و شری
 آورد

گویند و زل مغزین

و صفت زرد بوی حبه

عرق

سحاله
 سوزد
 و نقره

سما روغ گویند وان انواع است یکنوع فقط و یکنوع نوشته خوانند و فقط
 پارسی همکل خوانند و یک نوع فعیل محرابی بود و مجموع انواع را گاه گویند
 و بدترین همه فقط بود و یک نوع در شیب سرکن روید و نوعی در شیب ضم
 شراب روید آنچه سرخ بود ز هر بود و آنچه سفید بود باز هر بود آنچه در
 ضم شراب روید پوست وی باز کشته و خشک کنند هر که اجند سرانگشتی
 بدیند سهوس کرد و پوست وی زهر بود و گویند هر که بنا یا کی سما روغ خورد
 نسل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل نشود و خلطی غلیظ بد از وی
 متولد شود و خشک کرده وی را بدی کمتر بود و طبیعت فطر سرد و تر بود
 در آخر سیوم و گویند در دم خرد و سگته آورد و گاه باشد که بکشد و اگر
 نکشد هضم و عسر البول احداث کند چون بسیار خورده باشد و وی
 دشوار هضم بود و نوع کشته غشی و ضیق النفس و عرق سرد آورد و باشد
 که در روز بکشد و آن موضعهای عفن یا در موضع که مقام کزندگان بود یا در
 درخت زیتون روید و مصلح وی آنست که مسلوک کرده با کثرتی تر و خشک بخورد
 که بخاصیت دفع مضر است وی میکند و شراب سحت بر سر آن خورد و محال
 کشته وی بمقطعات کشته مانند سنگنجین و فودج **فطر اسالیون** تخم کز
 کوی بود و آن حی سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
 و قوت وی زیاده بود از بستانی و بدل آن دوزن آن تخم کز فوس بود و جای
 گوید بدل آن کوزن آن افستین بود **فقیلا سوس** فقلامینون گویند
 و آن خور حریم است و گفته شد **فقیلون** حنا است و گفته شد **فقع**
 نوعی از گاه است و پارسی همکل گویند و آن در لب چاهها و در انزرون
 چاه و کنار آنها روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود
 و غلیظ **فقد** تخم پنجه شکست و گفته شد **فقاخ** المله زهره الملاح
 و گفته شد **فقلامینون** فقیلا سوس و گفته شد **فقلامینون** **خضر** **خمر**
 الجدی است و گفته شد **فقاخ** **الاذخر** بر نوری و زهری که بود زرا

فطر حقاقه بدینسی

فطر اسالیون
 فقلامینون

فقاخ الملاح
 او نمش که بول
 فقاخ الملاح

فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و

خشک بود در دوم خون حیض را به بندد و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود

و نفث دم را نافع بود و طبع وی سنگ بریزاند و بول و حیض براند و تپه

کوبید در رحم و نوزد دم و ورم سپهر که در رحم و جگر بود و معدی سود دهد و

چون ادمان بپایند وی کنند سر را کران کند و خواب آورد و اسحق گوید

مقلل خون بود و مصلح وی پلوزده است و بدل وی قصب الذریر **فقاح**

السوربجان اصابع هر مس است و گفته شد **فقاح الکرم** پیارسی

دل خوانند و آن شکوفه انکو بود و طبیعت آن سرد است **فلنجیم** افلنجیم

خوانند و آن تخمست مانند خردل لیکن بغایت سرخ بود و نیکوترین آن

بود که چون در دست بمالند بوی سیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود

و آن در عطریات مستعمل کنند و مقوی معدی و جگر سرد بود و سد که در

سپر بود بکشاید و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه نیکو نبود

و چون سحق کنند و بازیت بر کنند کی عفر ب طلا کنند نافع بود **فل**

صاحب منہاج گوید نافع است و آن بیخ نیلو فرهنندی بود و قوت وی

مانند قوت بیروج بود و گویند گرم و خشک بود صدراع را ضما د کردن نافع

بود و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده در معدی را نافع بود و

مضر بود بمشانه و مصلح وی عسل بود و صاحب جامع گوید از قول اسحق

ابن عمر آن که فل ثمر بهندی بود بمقدار فتقی و لون قشروی بلون نیکو

بود و مغزوی چرب بود مانند مغز جلفوزه زردی که بسفیدی مایل

بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم استر خا عصب را سودمند

بود و بواسیر را نافع بود **فلضلمویه** اصل الفلفل است پیارسی بیخ

درخت فلفل گویند و آن خشبی حریف بود و بشکل قسط باشد و

طبیعت آن گرم و خشک بود خاصیت وی الت که در دمای سرد

و تشنج امثالی و نفرس و قویج و بار دای سپر را سودمند بود و برور

یک طلا کردن عرق النساء را نافع بود و غافقی گوید لون را نیکو کرداند

و مره سودا بیرون آورد بر فنی بچنانچه او بی مسهل و باه را زیادت کند

و چون با سپر که بیامیزند و ضما د کنند یا بیاشامند ورم سپر را تحلیل

در دگر

فل

وبدل وی نافع

فلفل کویه
در دگر است
بیملا مور گویند

دید چون با میوه نهم بخا بیند و بدان غرغره کنند یا میوه نهم بلغم را قلع کنند
 بدل آن دار فلفل بود و گویند بدل آن بوزن آن نارمشک و چغندر آنک
 آن سورنجان و نهم وزن آن مغز خشک دانه **فلفل بیض** درخت فلفل
 مانند درخت انار بود و جالینوشس گوید اول ثمره فلفل دار فلفل بود از بهر
 اینست که دار فلفل ترتر از فلفل بود و صفت دار فلفل گفته شد و هم گوید ثمره
 فلفل چون نارسیده بود فلفل سفید بود و چون رسیده شد سیاه بود و مؤلف
 گوید چنانچه شخصی رفته از نجی را بطرف هندو گفته که درخت دار فلفل غیر درخت
 فلفل است و بشیر در نجی است باشد آنکه میگوید فلفل سفید از درخت فلفل
 سیاه است این نیز خلافست و گویند حدت و حرارت فلفل سفید زیادت از
 سیاه بود و صاحب منهاج از قول دیسکوریدوس گوید که بهترین فلفل آن
 بود که سبک بود و گرمی وی ضعیف تر از سیاه بود بسبب که نارسیده
 است مانند عوزه و طبیعت وی گرم بود در کرم و خشک بود در
 چهارم و مؤلف گوید فلفل سفید بزرگتر از سیاه بود و لون وی بزرگی
 مایل بود و مقدار نخودی کوچک بود و با طبیعت گرم در سردی و خشک
 بود در چهار درجه و این مؤلف گوید فلفل در خشک برک چنانچه بر سر
 درخت آن نتوان رفت باد آن دانهای وی بریزند در آب و از اجنای
 جمع کنند و خشک سازند و این تسبیح که در دست از آنست و فلفل را هم
 از اجنای بخوشا نند تا جای دیگر نگارند و فلفل بزستان و تابستان بار آورد خوش
 خوشم و چون افتاب گرم شود اوراق بر آن خوشها افتد تا سوخته نشود و چون
 قباب فرودد بر کها از آن باز شود و درخت وی خربود و مالک ندارد و چون
 کلکها کنند جهت جلا جلائی تمام بدهد و همضم طعام میکنند و اشتها نرم
 داند آنک و بسیار در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا را پاک گرداند و اول در حیض بر آن و طبیعت
 مقدار ما خود از وی تا نیم مثقال بود و وی بحفف منی بود و مخدر جبین
 مضرب بود بگوده و مصلح وی غسل بود و این ما سویه گوید بدل وی نخیل
 و **فلفل اسود** بیونانی با باری خوانند و وی گرم تر از سفید بود و طبیعت
 گرم و خشک بود در چهارم و در وی جذبی و تخلیلی بود و جلا بدهد و بلغم
 را دفع کند و سخن اعصاب بود و مسکن آن و چون بازفت بیا میزند خلل

فلفل بیض
 سفید در نجی است
 و در احوال این که
 علم از آنست که
 فلفل بیض
 سفید در نجی است
 و در احوال این که
 علم از آنست که

المس

بیاورد و در سردی بزرگ است
 اول در حیض بر آن و طبیعت

فلفل بیض
 سفید در نجی است
 و در احوال این که
 علم از آنست که

خنایز بود و چون با نظرون بیامیزند بهق را از ایل کند و غذای غلیظ را
 لطیف گرداند و بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخورد بر کبر و البتن نشود
 و وی جهت تاریکی چشم و ابر رفتن نافع بود و سرد مزاج را نافع بود و مسخن معده
 و جگر بود و مسخن خون و همه اعضا و چون سحق کنند و با بیاز و نمک بیا
 میزند و برداء الشعب ضما دکنند و در روغن زیت بچوشانند و بالذفاج
 و حذر را نافع بود و چون سحق کنند اعضائی که سردی بروی غالب
 بود و چون با ادویه بیامیزند و برداء الشعب مالند نافع بود و اگر با ادویه
 بیامیزند که در وی قبض بود تقطیر البول را که از سردی بود سود دهد
 همچنین فالج و خدر و عثر را مفید بود و فی الجمله سودمند بود جهت
 هر علتی که بارد بود که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن یک
 وزن و نیم آن فلفل سفید بود **فلفل المساک** سیونانی او در و با باری
 گویند و آن بنا نیست که در ابهامی البتاده روید و ابهامی که اشته
 روند و ترکان وی را فرعینی خوانند و گویند چون کرک ویرا بخورد بگرد
 بغایت اثر اوست دارد و ساق وی کرده داشته بود در رازی وی یک
 کر بود و ورق وی مانند ورق بید و منافع بود و بزرگتر و سفید و بطعم
 فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ثمر وی کوچک بود و رسته بر شاخهای
 کوچک که ازین ورق مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم
 بغایت حریف بود و چون ضما دکنند ورق وی و ثمر وی در مهامی بلغمی
 و در مهامی مزمن را تحلیل دهد و سیاهی که در شب چشم بود را ایل کند
 و بر کلف و نمش که بر روی بود ضما کردن سود دهد و بیخ وی در راز بود
 و سه منفعت ندارد و مؤلف گوید آن نوعی از زنجبیل الطلاب است
 و گفته شد **فلفل السودان** حبیبست مانند جلبان و بطعم مانند نلند
 بود و از بلاد سودان آرند در دندان رانافع بود و جنبیدن دندان
فلفل الصقالیه برزقینکشت است و گفته شد **فلفل القرد و حب**
 الکتیم است و گفته شود در صفت کتم **فلفل الخواص** ما سود آن است
 گفته شود **فلفل** اسم بزوده است و آن ثمر عود بود و گفته شود در
 اندلس ناخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم بنجکشت را بدین اسم

فلفل السودان
 فلفل الصقالیه
 فلفل القرد و حب
 فلفل الخواص
 فلفل
 فلفل

و برنج و یاریک بود که از زمین آرد و آن معروف بود بدر بنری و طبیعت آن گرم و خشک بود
 گویند در وی بعضی سردی بود و جلائی با عدال دهد و برهق سفید و قویا با سرکه طلا که درین نافع
 و بدن را از بر اثری که بود پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقط و ضرب که با مدی تراب بیاشامند
 نافع بود و غروی چون با سکنجبین بیاشامند ورم پسر بکند از نزد و ورق است وی چون بیاشامند
 شامند کز نزدی جانوران را سود دهد و پنج وی چون زن بخورد بر کیر حیض براند و وی بجایت
 مد بود تا جدی که ادرار بول کند که خون بیاید و جگر و پسر پاک کند و سده آن بکشاید و چون
 با ماء العسل بیاشامند عرق النسا را و وجع و رک را و استرخای اعضاء را نافع بود و اگر با عسل
 صفا کند همین سبیل و اوی آن بود که کرمی آن بیاشامد هر روز بحمام رود و گویند مغز بود سرد
 مصلح وی اینست بود و بدیغورس گوید بدل وی در تفتیه جگر و پسر و از زال حیض و بول بود
 آن مویر سیاه و گویند بدل وی در برص و بهق شیطاح است **فیلجوش** پیارسی بیل گوش
 و آن لوف است و در لام گفته شود **فیجین** سداب است و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض
 و غروی مانند فعل بود و حضض عصاره و لیست دوی معتدل بود در حرارت و برودت
 و بر موی طلا کردن قوت آن بهر دهد و چون بیاشامند در پسر و بر قاز نافع بود و طبع
 در وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیسرونج** نوعی از اجار است از ق نیکوترین
 آن نیش پوری کهن بود و طبیعت وی سرد و خشک بود شبکوری و یاریکی چشم را نافع بود
 و گویند چون روغز رسد بوی تباه گردد و عرق پنجهی و لون آن بکلیه تباه گردد و بسک پنجهی
 تباه و باطل شود لون آن و حسن آن و ارسطو طالیس گوید هر چه از اجار که از لون خود بگذرد
 نشیند آن بهر بود **فیسل** حیوانی معروفست و دندان و پرا عجاج خوانند و دیسقویدرس
 گوید براده عجاج قابض بود چون بر اخصضاد کند زائل کند و شریف گوید چون نشاره عجاج
 هر روز درم باب و غسل بیاشامند حفظ را نیکو بود و چون زنی که عاقره بود هفت روز
 پیای هر روز درم نشاره وی باب و غسل بیاشامند و بعد از اجماع دهد آبتی کرد و بزمان
 خدای تعالی و مؤلف گوید امتحان نبوی دیگر کردیم که شب هر شب یکمقال نشاره عجاج با یکمقال
 نبات مصری ساییده زن سفوف سار و شب سیوم و چون چهارم مرد با وی جماعت بکند
 آبتن شود بزمان خدای تعالی لیکن بشرط آنکه جماعت بعد از ظهر بود و اگر نشاره عجاج
 جزئی با هم وزن براده آهن بیامیزند و بجایت سخی کنند و بر بوا کبر مقعد باشند بجایت
 نافع بود و طبری گوید چون از دندان فیل چیزی در کردن طفلی آویز تراز و با این بود و از
 سر کین فیل چون فرزند با نسل و زن بخورد بر کیر و هرگز آبتن نشود و این زهر در

این تفتیه و قویا با سرکه طلا که درین نافع
 در اثری که بود پاک کند و یک درم تا دو درم
 جهت سقط و ضرب که با مدی تراب بیاشامند

مغز بود سرد

فیلجوش پیارسی بیل گوش
 فیجین سداب است
 فیلزهرج درخت حضض

نوعی از اجار است از ق نیکوترین
 آن نیش پوری کهن بود
 و گویند چون روغز رسد بوی تباه گردد

فیسل حیوانی معروفست

فیسل

اذ آب ویند و ذائقه طلی تا نیمه رطل بود باده درم شکر سرخ و صاحب مزاج گوید با سکر العسره
 جیشین الحسن گوید سرخ قاطی و شاهرخ و لبلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر گند بسود
قاتل الفم خالق الفم است و گفته **قاتل النحل نیلوفر است** و گفته **قاتل ارباب**
 بر اسقان و بر کشان گویند و گفته **قاتل الکلب** از لایق گویند و آن خالق الکلب است
 و گفته **قاتل اقا قیا است** و گفته **قاتل نفسه** نوعی از اسق است و گفته
قاره و اورا یونانی سطاخیس گویند و گفته **قاتل العلق** نوعی از انماغالیس
 است انبی که زهروی ازرق است و آن اذان الفار است و گفته در الف صفیان
قاتل الذیب خالق الذیب است و گفته **قاتلون** ارمینا است و گفته **قاتل وند**
 قیون خوانند و بیارسی تخم قاوندی گویند و روستایان شیراز و بوشهر و شیراز خوانند
 از هندوستان آورند مانند پیسته بود و طبیعت وی گرم بود و در دهانی که از سردی
 بود مالدین سود در جهت سرفه کهن سرد و درد خاصه و پشت که چون از سردی بود
 چون بگرم از وی در حو کنند و بیاشامند نافع بود و موجب و مالدین نیز سود
 بود جهت و صاحب جامع گوید گویند وی از ثمره کیرند که مانند فترق بود و با سیاب
 خورد کنند و روغن وی بگیرند و در پاک کنند تا منجمد گردد **قاتل احمیه** خصی الکلب است
 گفته از بهر آن این اسم بر وی نهاده اند که ایشان دو بیخ اند مانند وزیتون
 که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر آنکه فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر
 بود فربه گردد **قاتل حصه** بیارسی سنگ دان گویند و صفة قوائض کفیه شود
قشع چل خوانند بیارسی بکک گویند صاحب مزاج گوید نزدیک بطیمه بود
 لحم وی الطف لحم بود و گرم و تر بود و چون بریان کنند شکم ببندد و مسکن
 بود و باه را زیاد کند و دل را روشن گرداند و غذا بسیار دهد از بهر آنکه
 شریف گوید گوشت معتدل بود و غذا نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ
 وی چون با شراب صرف بیاشامند صاحب یرقان را نافع بود و جگر وی چون
 گرم بود مثقالی فرو برند صرع را سود مند بود و زهره وی شب کوری و تا
 ریگی چشم را نافع بود کحل کردن و چون با غسل و زیت شیرین اجزای مساوی
 بیامیزند و از بیرون چشم استعمال کنند سود مند بود جهت نزول آب و چون
 بزهره وی سعو ط کنند در هر ماه ذهن زیاد کند و نسیان کم کند و قوت باه
 برده و اگر زهره وی بام و ارید ناسفته و مثل آن مشک اجزای مساوی سخی کنند و پس
 بوزن

قاتل الفم خالق الفم است
 قاتل النحل نیلوفر است
 قاتل ارباب بر اسقان و بر کشان گویند

درد هضم اولد

درد هضم اولد
 قاتل الفم خالق الفم است
 قاتل النحل نیلوفر است
 قاتل ارباب بر اسقان و بر کشان گویند
 قاتل العلق نوعی از انماغالیس است
 قاتل الذیب خالق الذیب است
 قاتلون ارمینا است
 قاتل وند قیون خوانند
 قاتل احمیه خصی الکلب است
 قشع چل خوانند
 قشع بکک گویند
 قشع لحم بود
 قشع گرم و تر بود
 قشع بریان کنند شکم ببندد
 قشع مسکن بود
 قشع باه را زیاد کند
 قشع دل را روشن گرداند
 قشع غذا بسیار دهد
 قشع شریف گوید گوشت معتدل بود
 قشع دماغ وی چون با شراب صرف بیاشامند
 قشع صاحب یرقان را نافع بود
 قشع جگر وی چون گرم بود مثقالی فرو برند
 قشع صرع را سود مند بود
 قشع زهره وی شب کوری و تا ریگی چشم را نافع بود
 قشع کحل کردن و چون با غسل و زیت شیرین اجزای مساوی بیامیزند
 قشع از بیرون چشم استعمال کنند
 قشع سود مند بود
 قشع جهت نزول آب و چون بزهره وی سعو ط کنند
 قشع در هر ماه ذهن زیاد کند
 قشع و نسیان کم کند
 قشع و قوت باه برده و اگر زهره وی بام و ارید ناسفته
 قشع و مثل آن مشک اجزای مساوی سخی کنند
 قشع و پس بوزن

و بعل جل کند و در چشم کشند سفیدی چشم و عشا جرب را سودمند بود و بیضه وی چون
 با مسکه غصیل بزنند بخورند در شکم و معده را سود دهد **قشاد** خار است که صمغ وی شیرا
 است و بشیرازی اورا کم کوبند و خاری را بسوزانند و چوب وی بجا و دهنده غدا ای
 نیکو بود کاوشتر را دهند و طبیعت وی گرم و تر بود سرفه را سودمند بود و قرص
 و منفعت کثیر از کاف گفته شود در طبع خشک بود و آن فصفه است و گفته **قشاد**
 مشغول خوانند و کوچک شعاری بر وضع اس کوبند و پیارسی خیارزه کوبند و شنکیار و
 خیار دراز هم خوانند نیکوترین نیش پوری پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سوم
 تسکین حرارت و صفر کنند بول برابزد و شنکی نیش اند و مثانه را موافق بود و بوییدن آن
 بخوردی که از حرارت بود و خوردن وی که **قشاد** دیوانه را سود دهد و کیموس وی بد بود و
 مستعد عفونت بود و بهاء صعب آورد و در دمعه و دفع ضروری بعل یا مویز
 یا ناخواه کند و رازی کوبید بکتر از خیارزه بود و زود تر بکند زود خیار و خیارزه
 و کدو و محرومی مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورد نفخ در شکم
 و نقل پیدا کند و مصلح وی جوارش کوفی و سفرجل بود اما سرد مزاج را مضر بود و
 او بی آن بود که بسیار بخورد و شراب بقوت صرف ای آن بیاشامند و جوارش
 گرم **قشاد هندی** خیار چمن است و گفته **قشاد هندی بری** بل است و گفته
قشاد لیقار خیارزه سپید کوبند و آن قشاد بری است و ابل اندلس علم کوبند
 و یونانی اسفیرا و اغربوس کوبند و عصاره ثرومی اطریون کوبند و نبات وی نبات
 کبرماند اما خار ندارد و لون وی سبزی بود بسیاری مایل و صفت عصاره وی چنان
 نست که ثرومی در آخر تابستان که زرد شود بکینند و در خرقة کشند و مالند تا آب از
 وی بیرون آید و صافی کنند یا بمغزلی بیالایند و بعد از آن بر لوجی کشند و در سایه
 و قرص سازند یا کرباس سه تو کشند بر روی خاکستر بخیج و عصاره غلیظ بر آن
 ریزند تا کرباس آب فرو گیرد و بعد از آن بر صلا بکشند و سخی کنند و قرص سازند و طبیعت
 وی گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و کوبند حرارت وی در دوم و ملطف و محلل
 بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند با پست جو هر و ری که بلغی کهن بود تحلیل دهد و چون
 و با مسکه صمغ البطم بر جراحات نندارد مل و هر چه با نیشک ید و چون با مسکه بزنند و بزنجش
 صفا و کشند نافع بود و طبیعت وی در حقیقت همه عرق النسا سودمند بود مقدار یک درم و مضمضه
 بدان کردن درد دندان نافع بود و چون خشک کنند و سخی کنند بقی و جرب ریش شده و

۱۱
 قشاد
 سینه خاشاک
 وی با عسل بر بزی بلوغی
 کردن نافع بود

قشاد
 از اطباء جمع کنند
 کبرماند
 کرباس
 او کوبند و در نایه کشند
 ریوی خاکستر و بعد از آن

عصاره کبوتر

و قوباد و اثرهای سیاهی که از دل درینس که بر روی پیدا شده باشد زایل کند و عصاره کبوتری
 حیض و بول براند و چون زن بخورد بر کبد و چوین بایستد و چون بایستد سحر و کندی برقان سیاه بر
 نافع بود و صداع کهن بچین و چون در کوش چکانند در کوش را موافق بود و چون باز
 کهن یا با عسل یا با زهره کلاو بدان تخمک کنند یا طلا کنند ورم جنجه و صفای را بغایت
 نافع بود و وی سهل خلط خام غلیظ و مره سودا بود و ماء اصفر و باید که با دویتر که موافق
 بود خلط کنند مانند صبر و قنطاریون باریک و سور بخان و بوزیدان و کما فیطوس
 و قط و مر و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سیخ و زراوند مر حرج و اینسون
 و تخم کرفس و فطر اسالیون و جاوشیر و کینج و مقل و تربد و نمک بنزی و حب
 بسان و چون با بعضی ازین ادویها بیامیزند نافع بود جهت بسیاری درد ها
 چون درد مفاصل و نفوس و قویج و لقوه و خدر دست و بای و درد های که از مره سودا
 بود و نشاید که با دویتر حاده مانند سفوفینا و تخم حنظل بیامیزند و مقدار شریقی
 از وی دانی بود تا دانی و نیم بحسب مزاج و مضر بود آبش و مصلح وی صمغ عربی
 و طین ارمنی و نشاسته بود و اگر قشالطار بار و غر کبدر بزرگ بود آب کبیر که ظاهر
 بود پیران معتدل طلا کنند بعضی روغن کبدر و غر جراع کنند نافع بود و خشک گرداند
 و اسحق بن عمران گوید روغن کبدر که از آب وی و زیت بیکرند یا در آب یا با آبش
 پزند تا آب سوخته شود و روغن بماند آن روغن نافع بود جهت سردی اعضا چون
 بیان بمالند و کلف و اثرهای که کوش که از ریاحی غلیظ بود شریف گوید چون
 بیخ وی سخی کنند بر روی بود زایل کند و سودا مندرجه دوی طین که در کوش
 بود و کرائی کوش که از ریاحی غلیظ بود و شریف گوید چون طین و ورق وی بیاش
 و بیخ وی جذام را نافع بود و خلط خام لزج بیرون آورد و چون بیخ وی
 سخی کنند و بر وی که بر بن کوش بود و در مهائی بلغی که در کردن بود نهند
 بکذا زاندر و روغن وی مفاصل کهن و نو مالیدن و خوردن نافع بود و شریقی
 از وی بقوت دودرم بود که وی با آرد جو بیامیزند و وی خلط خام و لزج
 بیرون آورد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و عصاره وی نافع بود جهت
 درد پشت لیکن سخی آورد و مسهل دم بود تنها حقیقه کردن خط بود الا مکر
 خلط کند با دویتر که موافق بود از یکدم تا یکمقال یا بسره که کند که قی باز دارد
قشالط النعام حنظل است و گفته شرفاء الحلیه ذرا وند طویل است از قول صاحب جامع

در حقیقه کردن

کبیر که در کوش
سداوای از

فردیندست
شهر
که در
نجات
سرمه
در بند
نویس

وا از قول صاحب مناج خنظل کوچک بود و صفت هر دو در حاکفنه **فقیه** پیار سی
خیال است و گفته اند در **خاقدیما** فلیما الت و گفته شود **قداح** رطبه است و گفته اند
قدح بریم نبات است که یونانی قوطو لولیدون گویند و گفته شود **قدید** گوشت
خشک بود و نیکوترین آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی کمتر از نیکسود
بود و قوت بدن بر دهد و مستقی رانافع بود خاصه چون در سر که خوب است
تا شنکی کمتر شود و کرسنکی که از مستی بود زایل کند و قلیل غذا بود و اولی
آن بود که بار و غز و شیر بپزند **قرع** و بید خوانند و پیار سی که گویند و
نیکوترین آن تر و سبز بود و طبیعت آن سرد بود در **کلو** و غذای که از وی
متولد شود مانند مصاحب وی بود و اگر با خردل بخورند خلطی حریف از وی متولد
شود و اگر با ننگ بخورند خلطی عالج از وی متولد شود و مسلوب وی غذا اندک
دهد و زرد بگذرد و صفرا و خون را ساکن کرد اندک و مولد بلغم بود و محرومی **صفراوی**
مزاج رانافع بود و حرارت بنشانند و شنکی باز دارد و خشونت کینه و برف کسی
که جگر وی گرم بود و تب گرم رانافع بود چون با جواب یا ما شمشقش و رزغ با دام
شیر بپزند و سرد مزاج و بلغمی مزاج و اصحاب سودا نشاید خوردند که قوی غلیظ
آورد و اگر خواهند که خورند بازیت **کبابی** مطین کنند و مطیب بلفل و خردل کنند
و سداب و کرفس و نعنع و شراب صرف بر سر آن خورند و جوارشات و خردل و مری
نیز مصلح وی بود چون مسلوب کنند و بعد از آب غوره و آب انار و برکه و رزغ با دام
و زیت انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سوزنی وی سرد در کینه
که حرارت بود نافع بود و شنکی بنشانند و کرب اوصفا حادث شود نافع بود در
حلق را سود دهد و رازی گوید رزغ و غز وی مانند رزغ و نیلوف بود و سرد و حرارت
را سود دهد و آب وی صداع را زایل کند چون بیاشامند یا بدان سر بشویند
و چون در گوش چکانند بار و غنی کل در گوش زایل کند و ورم دماغ رانافع بود
و چون در خمیر کبرند و در میان آتش نهند تا بریان شود و بیرون آورند و آب آن
بگیرند و با قند بیاشامند بهای سوزان گرم زایل کرد اند و شنکی بنشانند و غذای
نیکو دهد چون بیاشامند بعد از آنکه در آب آن فلوکس خیار چمر و ترنجبین و خمیره
بنفشه در آن حل کرده باشند صفرا و محض براند و شریف گوید که وی کوچک
که اول همه بیرون آید چون در خمیر کبرند و بریان کنند و آب آن کل کنند زردی

چشم

چشم که از یرقان بود زایل کند و شفا دهد و پوست کروی خشک چون بسوزانند
 و بر موضع که خون روان بود افشانند باز دارد و چون بسوزانند و با مس که سیاه
 و بر برص طلا کنند نافع بود و دانه وی چون مفسر کنند و روغ از وی گیرند و در کوی
 چکانند در امعاء سرد را سود دهد و کدو چون با خورسند بن آینه بکشند و
 سوراخی کشاده در میان کنند و بجثت الحیدر بیند رانند تا محتملی شود و بن آن
 باز جای بنهند بعد از آن چهل روز را کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در
 اندرون وی بود بیرون آورند و بفشانند آبی سیاه از وی بیرون آید در پیشه
 کنند که بر شود و رها کنند و چون خواهند که استعمال کنند خرابان بشنند و بر سر
 خضاب کنند موی بغایت سیاه کند و سفیدی زایل کند و خضابی سخت نیکو بود و حوادث
 کروی تر چون ضحاک کند در ابتداء در چشم که از حوادث بود زایل کند و در دکان کردانه خاصه
 چون با آرد جو بپزند و پنجه صراع کرم را چون بموضع کوی لطف کند خواه در تب و خواه
 در غیر تب و چون ضحاک کند بر جرمه دوع ماده بکند و در آن ساکن کند و پوست کروی خشک
 ریش ذکر نافع بود و خشک کرداند و پنجه ریشهایی که بر اعضا یا بس لاج بود و سوختگی
 آتش را نافع بود و چون باروغ کلاو بپزند و مغزانه وی سرفه که از کرمی بود نافع بود و
 تر طب سینه بود و مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سوزش نشانه که از خلطی تیز بود نافع بود
 و مولد بلغم بود و ادوی آن بود که با سفوف یا میزند در مسوق کردن بعد از آن باری
 و صغره و فلفل و خردل و فودج خوردند **قرنفل** بسیار سی میخک خوانند و تروی مانند آجودان
 زیتون بود در آرزو بغایت سیاه بود و عکله وی در قوت عکله البطم بود و نیکوترین تیز
 بود شیرین طعم با تیزی و تلخی اندکی بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند و شکبوری زایل کند کل کردن
 قوت جگر دهد و قی و غشایان را نافع بود و سلس البول را قطع کند و تقطیر چون از سردی بود
 و سخن رحم زنان بود اگر نیم گرم از وی سخن کرده باشد تازه بیاض آمدن بناشتا جمعت
 قوت دهد و بوی وی مقوی و مایع بود و مفرج بود و سودانی مزاج را نافع بود و علته
 سودا را سود دهد و مقوی معده و جگر و مجموع اعضا ریسه بود و برین سبب است که جمعت
 را زیادت کند و وی همز را یاری دهد و باد های که متولد شود از فضول غذا در معده و مخرج
 شکم بشکند و لته را قوت دهد و کوبند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و کوبند بدل
 آن بوزن آن قرصه بوزن آن فرغ خشک و نیم وزن آن خوبان بود **قریص** بر آنچه است
 که کوبند بر آن که بوزن آن بوزن آن بوزن آن بوزن آن

در نقل سحر

کیه عکله بود ابروی

و وی مقول

عربان بود و سخن آن در

نات قان بود و مقول اعضا

آن هم در آن آن غوز بود

در این بود و کوبند بر آن

که کوبند بر آن

کوبند بر آن

از زلف

و گفته شد **قرنفل بستانی** فرخنده است و گفته شد **قرنفل قرقره** قرنفل الطیب گویند و پوست
 هر چوب درختی که بود آنرا قرقره خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی بهتر بود
 بلون قرقره و طعم و قوت داشته باشد غیر حلاوة دار چینی بود و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف
 تر بود بقل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دووم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی
 و در سردی و بدل وی قرنفل بود **قره مانا** که رویای بوی بود و کردیا بجلی نیز گویند
 و حلق کویر شیرازی تخم زرخ خوانند و تخم بدران گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن
 تازه زرد فرب بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک و سینه را پاک کند و چون با آب
 بیاشامد صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود ببرد و عرق النسا و فالج و اسهال و مغص
 را نافع بود و کرمها را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامد درد کرده و
 عسر البول و قوی لیس را موافق بود و کوزندگی عقرب و مجموع کوزندگی جانوران زید از نافع بود
 و چون بیاشامد از وی مقدار ماخوذ بکمال بود و گویند مضر بود بپسر و مصلح وی امین بود
 و بدل آن اذخر و حمل بود و گویند بدل آن مشکطامشع است **قرقرون** سعادت
 و گفته شد **قراصیا** جراسیا نیز گویند و شیرازی **الو بالونیز** گویند و شیرازی الو ابو علی گویند
 و آن سه نوع بود شیرینی و ترش و عفتص آنچه شیرینی بود گرم و تر بود در دووم زود از
 معده بگذرد و مرخی وی بود یعنی خواب کننده معده و مستحیل شود بهر طبعی که غالب بود و
 چون بخورند شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک لغو ظرایف کندی لیکن مفید غذا بود و مولد
 شود او آنچه ترش بود تشنگی نشاند و شکم ببندد و معده بلفی که از فضول مخلو بود سود دهد
 از بهر آنکه تخمیف در وی بیشتر بود که در عفتص و آنچه عفتص بود ضد شیرینی بود و در **سعد**
 کوبید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب پیاز
 سرفه را نل کند و لون را نیکو گرداند و چشم روشن گرداند و منهنض شهوت بود چون با شراب
 بیاشامد سنگ بریزاند **قرقره زعفران** است و گفته شد **قرقره معما** و قرقومعما
 نیز گویند و آن ثقل روغز زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فرب سیاه بود که هیچ
 چوب در وی نبود و چون در آب بگذارد از بلون زعفران بود و چون بجایند دندانها را نیکین
 کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی
 چشم را نل کند **قره العین** کرفس الما و جبر الما خوانند و بیونانی سلینون گویند و آن
 بیشتر در آب ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخها و وی رطوبتی
 بزجی داشته بود چنانکه بر دست بختند و در وی عطریتی بود در ورق وی بزرگتر از ورق

در قرنفل بستانی فرخنده است و گفته شد قرنفل قرقره قرنفل الطیب گویند و پوست هر چوب درختی که بود آنرا قرقره خوانند و قوت وی نزدیک بقرنفل بود و آن پوستی بهتر بود بلون قرقره و طعم و قوت داشته باشد غیر حلاوة دار چینی بود و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیف تر بود بقل و طبیعت آن گرم و خشک بود در دووم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی و در سردی و بدل وی قرنفل بود قره مانا که رویای بوی بود و کردیا بجلی نیز گویند و حلق کویر شیرازی تخم زرخ خوانند و تخم بدران گویند و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن تازه زرد فرب بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و خشک و سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامد صرع را نافع بود و سرفه که از سردی بود ببرد و عرق النسا و فالج و اسهال و مغص را نافع بود و کرمها را بکشد و حب القرع بیرون آورد و چون با شراب بیاشامد درد کرده و عسر البول و قوی لیس را موافق بود و کوزندگی عقرب و مجموع کوزندگی جانوران زید از نافع بود و چون بیاشامد از وی مقدار ماخوذ بکمال بود و گویند مضر بود بپسر و مصلح وی امین بود و بدل آن اذخر و حمل بود و گویند بدل آن مشکطامشع است قرقرون سعادت و گفته شد قراصیا جراسیا نیز گویند و شیرازی الو بالونیز گویند و شیرازی الو ابو علی گویند و آن سه نوع بود شیرینی و ترش و عفتص آنچه شیرینی بود گرم و تر بود در دووم زود از معده بگذرد و مرخی وی بود یعنی خواب کننده معده و مستحیل شود بهر طبعی که غالب بود و چون بخورند شکم براند و طبع نرم دارد و مع ذلک لغو ظرایف کندی لیکن مفید غذا بود و مولد شود او آنچه ترش بود تشنگی نشاند و شکم ببندد و معده بلفی که از فضول مخلو بود سود دهد از بهر آنکه تخمیف در وی بیشتر بود که در عفتص و آنچه عفتص بود ضد شیرینی بود و در سعد کوبید چون تر بود شکم براند و چون خشک بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب پیاز سرفه را نل کند و لون را نیکو گرداند و چشم روشن گرداند و منهنض شهوت بود چون با شراب بیاشامد سنگ بریزاند قرقره زعفران است و گفته شد قرقومعما و قرقومعما نیز گویند و آن ثقل روغز زعفران بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی فرب سیاه بود که هیچ چوب در وی نبود و چون در آب بگذارد از بلون زعفران بود و چون بجایند دندانها را نیکین کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود و خشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم را نل کند قره العین کرفس الما و جبر الما خوانند و بیونانی سلینون گویند و آن بیشتر در آب ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخها و وی رطوبتی بزجی داشته بود چنانکه بر دست بختند و در وی عطریتی بود در ورق وی بزرگتر از ورق

قرقرون

قرقره العین

نفع بود

نفع بود و مسخنی بود و محلل بول و حیض براند و سنگی کرده بریزند و بابل بیرون آورد
 خواه خام خورند و خواه بخته و بجز بیرون آورد و خوردن وی قرح امعا را نافع بود
 چون بسیار بخورند مزاج را گرم بکنند تا جگدی که روی و بدن را سرخ گردانند و تون
 برص نیکو گردانند و در پهلور اسود مندی بود و محلل و مفتوح کرده جز و مسخنی معده
قرانیا درختیست بزرگ که در کوهستان سرد گیر و گرم گیر روید و ورق وی
 مانند ورق آزاد درخت بود و ثمر وی مانند زیتونی دراز بود و چون نارسیده بود
 سبز بود و چون رسیده کرده سرخ شود مانند خون و آنرا خورند و در طعم عفو صستی تمام
 بود و این مؤلف گوید در ولایت جیلان و افر بود و در کوهستان مقداری سیبی
 بود و آنرا لاده خوانند و آن فرما کیلاست و طبیعت وی گرم و قابض
 بود و موافق اسهال شکم و قرح امعا بود و چون در طبیعت کند و بخورند در خاک
 آب نمند مانند زیتون و رطوبتی از ورق وی چون تر بود حاصل کردد بسوزنا
 و بر قویا مانند نافع بود و ورق وی و غضبان وی بغایت عفص بود و
 مجفبی قوی بود **قرصعنه** در اندلس ششگانه است و بگویند که برای هم خوانند و آن
 انواع است انواعی بسیار بود و نبات وی در سنگستانها و زمینها خشن
 روید و در ریکه بومهار وید و آن نوعی از خار است و چون اول بیرون آید ورق
 آن پهن بود و ستر و بر روی زمین و خشن بود و چون بزرگ گردد خار کرد
 سفید و بقدر یک و جب زیادت تر نشود و نبات وی ابنوه بود و کل وی سفید
 بود و سر کل وی بسرخ میزند و کرد بر کرد کل وی شش خار بود و بیخ بود مانند
 سنان و صلب بود و بیخ وی بستری انکشت بود و بد رازی ریز بلکه
 زیاده بود و مؤلف گوید بزبان آن قوم که مگس عملی دارند آنرا خار شک
 گویند و بیش از بی شتره خوانند و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس محل
 از کل وی خورش دارد و بیخ وی در دسیته و کزندی جانوران و عقرب را نافع
 بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه اول و محللی ضعیف بود
 بود و چون با شراب بیاشامند در دگر و کزندی جانوران و عقرب را نافع بود
 و زهرهای قابل را سود دهد و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجه
 اول و اگر بایک گرم تخم کز بیاشامند حیض براند و محلل معص بود و بعضی گویند
 چون ضما کنند بر ورمها تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف بود و سرع الا بخدر

وی

کوه

وی

و پهلو

و مولد خلطی نمود بود و بلغم رقیق را از معده بگذرانند و از امعا بول براند و بیخ وی چون تر
 بخورند یا غسل مری کنند احشای را نیکو بود و اگر یک جزو از وی و یک جزو از در چون
 باب فاکنی برکشند و طلا کنند برورمهائی که در ساق بود که آب از وی روانه بود
 و ابتداء داء العین و بنی را شد گوید طبیخ وی چون بیاشامند این باشر از دم پهلوی
قرطار غوی نیایست که ورق آن مانند ورق کندم بود و شاخه های بسیار
 بود از یک اصل رسته و تخم وی مانند تخم جاو رس بود و بیشتر در موضعهایی که سایه
 باشد روید بغایت حریف بود و تخم وی در مذاق حدتی و حراقتی تمام دهد و
 گویند چون زن چهل روز بناتش بیاشامد با آب بعد از ظهر و پیش از آنکه مرد
 نزدیک با وی کند مرد نیز همچین کند بعد از آن با زن مجامعت کند فرزند نرسد
 آورد **قرقان** چوبیست که در میان مقل مکی بود و صغیری و طبیعت آن
 سرد و خشک بود در سنونات کند اگر جهت قوت گوشت بن دندان را پاک کند
 و سفید گرداند **قرمز** دود الصباغین گویند و آن چینیست کوچک که بخاری
 می باشد و بر نباتی که می سوزاند و خاصیت این حیوان آنست که رنگ بر ششم
 و صوف بدن می کشد و کتان و پنبه نتوان کرد و جوی دیگر است مانند عسک
 رنگ و آن نیز قرمز خوانند و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
 و از خاصیت وی آنست که چون زن هفت روز بیاشامد هر روز در دم بعل
 قطع حیض بکند و مجربست و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل و لا بکند و اگر در بر ششم
 سرخ کشد و بر محوم آویزند شفا یابد **قرسطار پیون** سطار پیون است و گفته
قرط اسم ثمره خاری مصری است که آنرا ضبط گویند و از این ثمره عصاره گیرند
 و آنرا قاقا گویند و گفته شد و ثمره وی بیارسی کوه گویند و بشکل خرزوب شای
 بود اما سفید رنگ بود و ضعیف تر از وی بود **قراص** بابوخی است و گویند
 اقحوان است و صفت هر دو گفته شد **قرول** قرول یون نیز گویند و آن است
 و گفته شد **قرن البحر** کهر با است و گفته شود **قردامون** یونانی قرده مانا است
 و گفته شود **قردامن** یونانی حرف است و گفته شد **قرنقان** هم گویا است
 گفته شود **قرطم** حب العصفور است بیارسی خشک دانه گویند و یونانی
 قتیق خوانند و طبیعت وی گرم بود در دم شکم نرم کند و چون بیخ درم از وی گرفته
 در شیر مالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود و انواع جرب را نافع بود

نافع بود

جلب

وقتیض

بیول گویند

طیبت

قسم خندان

و یا هر چه که بگوید در دفع ریاچ بکند و منی بیغیرد و شیخ الرئیس گوید سینه را مال کند و او از هانی کند
 و قویخ را نافع بود و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیادت کند چون با شیر یا آب غسل یا بخور
 خلط کند و این ماسویه گوید که او از نیکو کرده اند و مسهل کیموسات غلیظ بود و این ماسویه
 گوید خاصیت قرطم و مغزوی است که مسهل بلغم بود و شربتی وی اینده در دم یا سینه درم
 بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بچوشانند و در دست بمالند و صافی کنند و ده درم شکر سرخ
 اضافه کنند و بیاشامند و ابو صلت گوید بچین سود مند بود جهت استسقا و پی و این سر
 بیون گوید شربتی از مغزوی پنج مثقال یا اندکی نمک هندی بود جهت مسهل بلغم و ما و الحینی
 که بغزی وی بسته بود چون بیاشامند با افیمون مالخولیا و جذام را نافع بود و جوف
 مغزیا چغندر را نافع است بلغمی را نافع بود و باید که شیر دور رطل بود و خشک در آن کوفته
 بیست درم در وی بمالند بعد از آن ببندند تا پینه گردد و آب بکینند و استعمال و گویند
 بدان جهت الحفظ است **قرطم هندی** حب الیل است و گفته شد **قرطم بری** بیونی از طر
 قطور کس گویند و بعضی فیقن از غریون گویند و آن خار است مانند خار قرطم بستانی
 بود و مؤلف گوید بشیرازی آنرا انگریز خوانند و کل از در بود و جالینوس گوید سخن بود با عتد
 و مجفف و دیسفورید و کس گوید چون سختی کند درق وی یا تریوی با فلفل و شراب
 بیاشامند که در کبک عقرب را زائل کند و بعضی گویند چون مسوع استعمال کند در زایل
 کند چون نگریده باشد و استعمال کند همان وجع پیدا کند که از کزندی و مؤلف گوید **قرطمان**
 است و گفته شد **قرطمانا** قرده مانا است و گفته شد **قرطمان** هر طمان است و گفته شود **قرطاس**
 پیاری قرطاس را کاغذ خوانند و اسحق گوید نیکوترین مفری بود پاک کفید از هر آنکه از
 بر دی ساخته اند و مضر نباشد بگوده و دیگر کاغذ یا مضر بود بگوده و سوخته وی سعفه
 را نافع بود و منع نوز دم و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک کند چون بکدرم از وی
 بیاشامند و قرحه شش را نافع بود با آب سرطان بخوی نخته **قرون** مجموع مجفف
 بود و قرن پیاری شاخ گویند و سر و گویند **قرون المغر و الایل** نیکوترین آن بود
 که از ایل پیر گیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و خشک بود و
 سوخته وی دندان را جلاد هر و لثه را محکم کرده اند و باقی منفعت وی در صفت ایل
 گفته شد و مضر بود بر شش و مصلح وی کینه بود و بدل آن اسارون و خولجان و مقدار
 مستعمل از وی یک درم بود و در چنانه و بر قانز ایاغ بود **قرن البقر** براده شاخ
 کاو و چون بر آب بیاشامند رعاف ببندد و چون بسوزانند و با آب بیاشامند رعاف

نکته

محرور

کنند

یا محمدی
 و در صفت
 قرطمان
 و در صفت
 قرطاس

قرن البقر
 قرطمان

بسته
صفت
مصطلح
تند
خوب
زنجیر
سبها

بسته
صفت
مصطلح
تند
خوب
زنجیر
سبها

بسته
صفت
مصطلح
تند
خوب
زنجیر
سبها

بندد و چون بسوزانند و آب بیاشامند لغت دم را بپندد **قرون السبیل** بعضی
گویند نوعی از سبیل است و صاحب مزاج گوید وانی کشنده بود نزدیک به بیش در میان
سین یا نیند و کشنده بود و گویند بیخ خانق الزامت و چون بخورد خون بعضی بول کشد و
زبان سیاه گردد و در ذی من مخلط شود و مد و ابقی کشند بعد از آن دو شغال کافور و آب
نار و شیر تخم خرفه که بپزد کرده باشند یا جلاب یا دوغ کاو یا قرص کاو فور بدند و شیر
تازه بیاشامند و سوتی سبب ترش و سوتی شعیر آب برف و جلاب و خیار که دو
جواب بدیند و جگر و دل وی سرد کرد اندر تضادات سرد مانند ضد لکلاب و کا
و مانند آن **قسط** نوعی از رطبه است که در مهر می روید و می کارند و قوی
بزرگتر از ورق رطبه بود و چهار پایان می خورد و در فرب می شوند و طبیعت آن گرم
و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم بندد و سرفه و خشونت
سینه را نافع بود و آنرا پارسه شیدار گویند و با صفهایی شود که گویند و گرمی
رئین خوانند و بقوت تر از نبات وی بود و در وی قبضی بود و شکم را بندد
قرظ اسم نوعی از کرات است که معروف بود بکرات المانده و کرات البقول و گفته
شود انواع آن **قرظ الدار هندی** پارسه دار چینی گویند و آن باریکتر از قرظ است
بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و در سیوم قوت اعضا باطن
ببرد و جرب و قوبار نافع بود طلا کردن و مرضهای عصبانی و وجع و رگ که از بلغم بود
و مغلوب و مروع را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دار چینی و در تقویت جگر و معده
سرد حکم بود **قزاح** اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب میخورد و شتر را
از آنکه خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم قوت اعضا باطن ببرد و بول براند
و درد با سرد و اندونی ساکن گرداند و محلل ریاح بود و وی درین نفعها بقوت بود و چون پز
و آب آن بیاشامند مسک بود و آن را عجمان نیز گویند **قطور یون** جنس بید است و گفته
قطیر گیما خوانند و آن رصاص است و گفته شد **قسط** یونانی قسطس خوانند و آن انواع
است و جمله بیخ است لیکن نوع هندی بود و آن سیاه رنگ بود و آنرا قسطر خوانند و پارسه
قسط تلخ گویند و بغایت تلخ بود و سبک بود و صاحب جامع گوید قسط شیرین بود و قسط
بحری عری بود و سفید و تلخ بود و سهو کرده است قسطی شیرین بود و سفید آن روی بود
و قسط سیاه تلخ بود و آن هندی بود و لیکن نوع دیگریست که بلون سیاهی مایل بود و بوی
صبر کند و بهترین آن تازه سفید فرب بود و بعد از آن هندی بود و پند نوع دیگریست و طبیعت

ما
بسته
صفت
مصطلح
تند
خوب
زنجیر
سبها

ان گرم است

آن گرم است در سیوم و کوبند در چهارم و خشک بود در سیوم سودمند بود همه بر عضوی که
 محتاج به شحوت بود و جذب خلط از عقیق تن بکند و اگر با غسل و آب بر کف لطوخ کنند
 زائل کند و استرخا عصب و عرق الناس را ضما د کردن نافع بود و بیشتر غش نیز سودمند بود
 و بول و حیض بر اند خوردن و در شیب دامن بخورد کردن و در رحم را نافع بود و چون در
 فرجات کند یا کمید یا نطول و چون بیاشامند با شراب و افستین یکدم گرم کردنی افی
 و مجموع کردنی را نافع بود و در کینده و کوفتی عضله و نفخ را سودمند بود و چون با شراب بیاشامند
 حرک جماع شنوات و چون با آب بیاشامند حب القرع و کرمها بیرون آورد بازیت لطوخ کنند و در
 بهلو باران سود دهر و رازی کویز کام را نافع بود و چون در شیب بینی بخورد کند حیض بر اند
 و سبج کویز چون سخی کنند و بر ریشهای تراف انداخته که کرد اند و قلمی ان کویز چون
 در شیب دامن بخورد کند حیض بر اند و یک بکشد و طبری کویز چون بیاشامند مفتحه سینه
 جگر بود و کوبند چون بدان بخورد کند نزلات را نافع بود و و با که حادث شود از عفونا
 و چون سخی کنند و با غسل بپوشند و بیاشامند در معده و مغص و درد کرده را نافع بود
 و سنگ کرده بریزند و چون با سبج کویز بیاشامند تب ربع را سود دهر و چون برهق و محش
 و کف طلا کنند غسل با بر که با قطن ان زائل کند و موی برداء النقلب بر و یاندر قطع اخلاط
 لزج بکند و مضر بود بمشانه و مصلح ورق کل سرخ و قد بود و کوبند که مضر بود بشش و مصلح
 اینسون بود و بدل وی نیم وزن وی عاقر قرحا بود و کوبند بدل آن وج است و مصلح
 آن خطمی بود و مؤلف کویز قطره وی قط شیرین کوبند و آن نوعی از پنج سوس است
 که در میان نبشته روید و می پرورند و با طرف می برند و معروف بود بزنج نبشته و آنرا
 شکر مورد نیز خوانند **قط شای** را سن است و گفته شد **قط هندی** صاحب جامع
 سهو کرده است که آن قط شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن قط است
 و گفته شد **قوسوس** قلیسوس و قینسوس کوبند و آن معروف است بجل الما این و آن لبلاب است
 لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از لبلاب کوچک بود و لبلاب بشاری برشته کوبند و آنرا
 اضاف بسیار است و آن رحبس بود یکی سفید بود و یکی سیاه و یکی قس خوانند و آنکه سفید
 خوانند ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی سیاه بود و بعضی با سیاهی مانند لون
 زعفران بود و بعضی از مردمان آن را بولوسون خوانند و حبس سیوم که آنرا قس خوانند
 آن مشک بود و هیچ ثمر نداشته باشد و بیوی حله و شاخهای باریک بود و ورق کوچک دارد
 و مجموع اضاف قوسوس حریف و قابض بود و یکنوع لادن ازان حاصل شود و آن نوع گرم

و غسل
 نافع و فایده
 و نافع پس از وقت
 کنند

قوسوس کوبند
 جانین را بکشد

مضر بود بجزر و معده و مصلح وی غسل بود **قشر الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در روم
 و در وی قضی قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت بر وی ماند و اگر بر زخمهای پستخوار
 افشاند بصلاح آورد و زائل کند و چون زن بخود بر کرد در طوباتی که از رحم روان باشد
 و زمن گشته باشد باز دارد و جهت نفث دم و قرح امعا چون بیاشامند بصلاح بود در
 روی چشم استعمال کنند همه زخمهای آن نافع بود و اگر بر آن کرده بود حکم چشم را
 زائل کند و اگر چون مرم بر شکم نهند شکم به بندد و بدل آن دو وزن آن کند بود و یوزن آن
 دقاق آن **قشر اصل الکرفس** گرم و خشک بود در روم ملطف و مفتح سده بود و بول براند
 و باقی منفعت وی در صفت کرفس گفته شود **قشر اصل الرازیاج** گرم و خشک بود در اهل
 روم و فعل وی نزدیک بفعل کرفس بود و منفعت وی در صفت رازیاج گفته شد **قشر**
اصل الکبر صفت آن در اصل لاف گفته شد در اصل الکبر **قشر اصل الهندی** در صفت هند با
 گفته شود **قشر الزمان** پوست بیخ انار سرد و خشکست گرمها و جبال القرح بکشد **قشر**
الزمان این پوست انار ترش بود سرد و خشک بود در روم و این شیرین بود سرد و تر بود
 بر رویهای گرم و در بیخ وی ضاد کردن نافع بود و چون بزنجبیل یا بونزه و جو سفید کرده
 و آب آن حقه کردن سودمند بود جهت اسهال و سحر و چون آب وی مضمضه کنند مقوی نشد
 بود و چون بدان استنجی کنند مقوی مقعد بود و قطع خون بواکیر کند و چون سخی کنند
 و ده درم از آن شغوف کنند و آب گرم از پی آن بیاشامند گرمها را بقوت بیرون آورد
قشر البیض مسیح گوید سرد بود در روم و خشک حکم چشم و جرب چشم را نافع بود چون
 بسوزانند و سخی کنند و گل سازند و چون غسل کنند و سخی کنند و گل سازند سفیدی
 که در چشم باشد زائل کند و چون با تخم خربزه بر کلاف طلا کنند قلع کند و مصلح وی قوت
 چشم بدید و نشف اشک بکند و منع ماده آن بکند و بشره که در چشم بود زائل کند
 و چون با یک شیز تازه حل کنند در بدینی چکانند قطع رعاف بکند **قشر الارز** پوست
 برنج از جمله سمومات بود و چون بیاشامند در ددهان و زبان حادث شود و باشد که
 درم در ری و معده و امعا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و مداوات وی مانند مداوات
 کسی که در اریح خورده باشد **قشر القصب الفارسی** پوست فی پاریسی سوخته وی گرم
 و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی چشم زائل کند **قشر قنات** است
 بلغه اهل یمن و گفته شد **قصب الشکر** طبیعت مانند شکر بود و تلین وی زیاد است
 بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل

بیخ

با برنج

و چون با تخم خربزه بر کلاف طلا کنند قلع کند
 قلع کند و مصلح وی
قشر الارز پوست
 دمان

ز شکر

قصب الشکر
 گویند معتدل

قصب الذریره
سهم موع کنبه

بود در حرارت و گویند روی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند بکفیدی که در چشم بود
زانکه کندی شکر قوی آورد و شینه و سر فر را نافع بود و مانند را پاک کند و خوبی معتدل از
و به حاصل شود بول براند و رطوبت کینه بزداید و مولد ریاح و نفخ بود و اولی آن بود
که باب گرم بشویند بعد از آن مفر کنند تا نفخ از وی زایل شود **قصب الذریره قصب**
بسیکونید و آن نینی باریکست مانند قلم و باریکتر نیز بود و آن دو نوع است یک نوع بچوب
بنات کبچه خشک ماند و آن نوع کوتاه قد بود بمقدار یک وجب اندکی زیادت تر و یک نوع
دیگر امس بود و بقدر از بود از یک کزد از تر بود و بطعم تلخ و تیز بود و بزرگ تره بود و چون
بشکنند مانند نسج عنکبوت چغری در اندرون وی بود و این نوع از کالیکوت و طرف بند
آورند و آنرا بر کینه خوانند و نیکوتر و خوبتر بود و آن نوع که بنبات سمسم ماند بر سر شاخهای
وی تخم بود مانند نخودی که در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم از بند
ستان خیزد و بد بود و طبیعت قصب الذریره گرم و خشک بود و سیوم ملطف بود با آن
قبض محلل ریاح و اورام بود و کوفتگی عضله را نافع بود و ورم جگر و معده را با عمل
نافع بود خاصه که با تخم کرفس بیاشامند بقطره الموعول و استسقا را نافع بود و
چون زن در طبع آن نشیند و بیاشامند در رحم را سودمند بود و در ردول را مفید
بود مقدار ماخوذ از وی یک درم بود و بدل آن اطفا را الطیب است یا صندل و عذر
قصد عوج است و گفته شد **قصب** مبردی محکم بود و خاکستری گرم و خشک بود در آفر
درجه اول تا اول دوم و در اصل وی جلای اندک بود بی حدت و پمچین و ورق وی
و اصل وی با پایا جذب سلکی بند و وی بول و حیض براند و کزندی عقرب را نافع بود
و کل وی چون در گوش افتد گرمی آورد و بیرون نمی تواند آورد **قصبیصه** تودری
و گفته شد **قصب بو** قصب الذریره است و گفته شد **قضم** قطن عتیق است و گفته شود
قصب فصفصه است و گفته شد **قضم قریش** و قم قریش نیز گویند و آن تخم نجره است
که آنرا قوی خوانند و آن ینبوت است و گفته شود و خر نوب نیز گویند و گفته شد و صاحب
جامع گویند صنبور بر است و این جای بحث است و جب صنوبر صغار و کبار و گفته شد
قصاب مصری اسم نوعی از عصبی الرامی است که ذکر خوانند و گفته شد **قطنان**
روغنی است که از دخت عر و ثالب و عثم و سوسبی و شربین و شوب گیرند و بد
ترین آنکه از ثالب گیرند و نیکوتر آنکه از عر گیرند طبیعت وی گرم و خشک بود در
چهارم و گویند در سیوم پیش و رشک بشد تا مجدی که از آن مواشی را بمانند

کلاه ایوان
از این دو نوع بود
از آن بکله از راه
کلاه مقوی

ورق وی نیم کوفته در حمام بماند حکم در نافع بود و چون جامه ابریشمین چرکین بآب طبع وی بشویند
 پاک گردد و بیخ لون نکورداند و اما نوع بری وی چون بیکرند مقدار بیخ در دم و بچوشانند در نود
 مشقار تا بار نیمه آید و صافی کنند و زنی را که میمید در شکم مانده بود بیاشامند و اگر چند روز
 بود البته بینه **محرمت قطف محری** ملوچ است و گفته شود در رمیم **قطن** کشف و برس
 و طوط و عطبل خوانند و ترا قور کونید و کهن آنرا قضم و نیکوترین آن نبود و ببری کوی جان
 وی مسخنی بود و سخونت وی کرم کثیر از ابریشم بود در طبیعت کرم و تر بود پوشیدن وی
 و کونید معتدل بود در حراره و لینت و عصاره ورق وی اسهال کودکان را نافع بود و
 چون ویرا بسوزانند و بر جواحت نهند خون باز دارد و کهن وی چون بر کوشت مرده نهند
 بخورد و در دست ز کام را سود مند بود و چون ورق وی تازه کوچک بیکرند و در دیگی
 اندازند و بچوشانند با آب با قدری از بیخ وی چند انگ قوت باب دهر وزن در آن نشیند
 اختناق رحم و درد آنها را نافع بود و چون با ورق تورک ضما کسند بر مفاصل کرم و سرد
 سود دهد و بخا صیت تسکین نفوس و طربان دائم که شود از آن بکند خاصه با قدری روغن
 کل بیامیزند و حیثیش وی لاغری آورد و منفعت جب وی گفته شد **قطات مرغیست**
 کوچک پیاری سفود کونید مانند کجشک بود بر روی شامی بود و کوشت و بر احرار
 ضعیف بود و پیوسته حکم نافع بود همه کسی کرده و ضعف جگر و استسقا و تبای مزاج
 داشته بود و مولد سودا بود و صاحب منہاج کوی در شخار مضم شومد و غذای بد بود و
 حروری بر و غلبه بسیار کم شود و رازی کوید قطاة و آنچه بدان مانده از مرغان که کوشت
 ایشان مرغ بود سر که مصلح آن بود و ابن زهر کوید استخوان قطاة چون بسوزانند و خا
 کستر آن بازیست بچوشانند و بر سراقع طلا کنند و پیردا، الثعلب موی بر و یا نیز محرمست
قطر قطن نخاست و گفته شود **قعب** یونانی سقراطیون کونید و سقلا ریون کونید
 و آن نیابتست که بیخ وی مانند بصل الزیرون بود و لون آن برخی زرد و بطعم تلخ بود و ورق
 وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در قوت و طعم مانند بصل الفار بود و چون آب وی بیکرند
 وارد کرد که سینه بدان بپوشند و قرص سازند طول و مجنون را چون با ماء العسل بدهند نافع بود
 و صاحب منہاج کوی طبیعت وی کرم و تر بود در دم و آن نوعی از کجاء است و مؤلف کوید
 نبات ویرا کودکان شیراز کند و خوانند **قف** نبات الکوش است و گفته شد و بشیرازی
 آنرا خنکو کونید و بر خار تر بخین پیچیده شود **قف الیهود** آن انواع است و یک نوع عرق
 الجبال کونید و بشیرازی مومیائی بالوده کونید و یک نوع از آب حاصل شود و آنرا مومیائی

قطن
 و نبات
 و مومیائی
 حکم

حاشا

آبی کونید

توت شوره به دور در دم که در طبع وی شسته
بسیار نافع در جونا با غلبه است
بسیار نافع در جونا با غلبه است
بسیار نافع در جونا با غلبه است

آبی گویند آن نوع که گویند بود عرق گوشت که میجو شاند و می پالانند و وی مانند زفت بود و
بوی تر کند و نیکوترین آن فریخین بصیص زین بود و سیاه چرکن بد بود و عیش وی بر
کند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در روم و مقوی اعضا بود
و خون بسته بگذارد در شکم و سفیدی ناخن برده چون بمالند بزمان خدایی نایی و منضج خاز
بود و جینی گوید آنچه خالص بود نافع بود جهت کوفتی گوشت در شکستگی اعضا چون ضما کند از
بیرون و بازیت میجو شاند و بیاشامند و مجرب بود و مؤلف گوید در شکستگی اعضا و کوفت اعضا
عمل مومبائی می کند آنکه امتحان کرده شر و آنرا میبانی گویند و خوانند و بیرونی استقلط و ابوطاهون
گویند و کفر الهود نیز خوانند و بر قوبالطوخ کنند و بر نقرس و عروق النساء کردن نافع بود
و چون زن بخورد بکریه یاد خان وی نافع بود جهت اختناق رحم و اخراج آن و چون با جید
و شراب بیاشامد حیض براند و سرفه زمزم و عسر النفس و کزندی جانوران و عروق
و در دپهلور اسودمند بود و چون بگذارد و با جواب حقه کند قرصه امعارا نافع بود
و استنشاق دود وی زلزله را سودمند بود و چون بردن آن نهند در دسکن گردانند و چون
با آرد جو و موم و نظرون ضما کنند بر نقرس و در دمفاصل نافع بود و چون در
چشم کشند سفیدی زایل کند کند و مجفف رطوبات و ریشهای تر بود و در مریها گوشت
برویاند و بادهای غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جای کاهاد و دکنند مار و عروب
و مجموع کزندگان موفی بگریزند و صیاده و میرا اسیر طم خوانند و شیخ الرئیس گویند مقوی
اعصاب بود و قرصه شش را نافع بود و نفت ماده از سینه بیرون آورد و در ضما
خناق و لوزتین و صلابت رحم را نافع بود و بدل آن گویند زفت است و وی صداع آورد
و مصلح کافور و کلاب بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود **قفورا** بنایت است که قطا
بدان جرا کند و این ماسویه گویند تخم وی گرم و خشک بود در سیوم و مجفف
رطوباتی بود که در سر بود و محل آن بود **قفلو** نوعی از کراهت شامی است و در
کاف گفته شود **قلقل** و قلاقل و قلقلان اسم درخت حب القلق است و گفته
شده **حافل قاس** بنایت است که در آب روید و ورق وی پورق کدو مانند و ساق
و ثمر نداشته باشد و اصل وی مانند اثر ج بود بیرون بسرنجی مائل بود و اندرون
سفید و در طعم وی قبضی با حرافت داشته بود و چون باب پزیز حرافت از وی
نائل شود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و تر
بود در روم و گویند خشک بود در روم و باه را زیادت کند و ادمان اکل وی

بسیار نافع در جونا با غلبه است

سجده

کردن مولد سودا بود **قلب** و باندلس سخن افواجیه خوانند و آن کارگر بود و
 بیونانی لیش فرمی خوانند و معنی آن بزرگ محسوس بود سیلیمان بن حیسان گوید از
 آن اسم بوی نهاده اند که این اسمیت از اسماء فضله که آن محبت
 صلب سید از نقره در سفیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود
 و بمقدار که سنه بود کوچک و در موضعیهای سخن روید و قوت این تخم انبست
 که چون با شراب سفید یا شامند سنگ بریزند و بول و حیض براند و بود فواق را
 زایل کند و شکم را بپندد و بوا سیر سود دهد و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم
قلقطار نوعی از زاج است و آنرا پارسی زاج شتر دندان گویند و آن مصری بود و
 جالینوس گوید که قدیس سخیل بلقطاری شود و وی معتدل ترین زاجات بود
 و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم حاد و قابض و محرق بود و سوخته وی
 تخفیف در وی بیشتر بود و لذع کمتر و در وی قبضی تمام با حرارتی زیاده و محرق
 گوشت زیادت بود و در عاف را نافع بود و در کلهها جسته جلا و غلط جفون
 استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر باشند و صفت مجموع
 گفته شد در **قلقطار** هم نوعی از زاج گرم بود در چهارم ملطف و محرق مجموع در ز
 گفته شد و قوی ترین زاجات بود و الطف صفت وی نیز گفته شد **قلقطار** هم نوعی از
 زاج گرم است و خشک بود با چهارم و گویند حرارت وی در سیوم بود و مجفف
 و اکال بود با قبض و اجراق و مجفف لحم بود و قوی و ناصور که در بینی بود
 سود دهد و منع رعاف بکند و گرم کوش بکشد و شکم و منع مخرت فطربکند اما
 خوردن نشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر و شکر بود و مقدار استعمال
 وی نیم مثقال بود **قلقطار** است و آنرا حب القلت خوانند و رنگ وی مرغی بود
 تیره رنگ بود بغایت تیره و بغایت املس بود و بقدمانند کند می بود کوچک مطلق
 مانند شیافاتی بود که کمالان سازند خاصه شیاف اجبر که بعینه قلت است و
 طبیعت وی سرد است در دوم و تراست در اول و گویند گرم و خشک است فواق را
 زایل کند و سنگ کرده و مثانه بریزند و شکم بپندد و بول و حیض براند
قلوب نیکوترین دل آن بود که حیوانی کوچک دندان گیرند و وی گرم بود و صلب
 و اصحاب کوار را نافع بود و چون مستحکم شود بهضم آن غذای بسیار دهد و مضر
 بود بالات بهضم سبب عمر اتمضام که دارد و ادبی آن بود که برکه وری و الجدان

است و لون آن فیروزه ای

ط قلت
پندر نیم بموار گویند

و قلف

قلی منیر

فلفل وزیره و سحر بنیزند و بعد ران زنجبیل مری بخوردند **قلی** نیکوترین آن بود که از ایشان
بگیرند و قلی الصباغین و شب العصف خوانند و بشیرازی قلیه خوانند و طبیعت وی گرم بود
در چهارم خشک بود و محرق و اکال بود و بقوت تر از نمک بود بی وجرب راناف و
گوشت زیادت بخورد و سعه و جرب تر و قوی باطلا کردن نافع بود **قلقو** **قیما** نوعی
از صمغ صنوبر است و بیونانی قویا گویند و در را تبخ صفت آن گفته شد و آن عکک یابس
است و شجره گویند و بشیرازی آنرا از نکبای گویند **قل** **نار دین** معنی آن بیونانی عود
سنبل بود و گویند آن دار شیشعان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیمیا گویند و آن انواع
است فضی بود و ذبی بود و نحاسی و معدنی بود و علی بود و علی از نقره و زر موس و از
مار قشیشا گیرند و نیکوترین آن بود که از خیره قبرس آید و آنرا در آب یابند و بعد از آن معتد
و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و برودت و خشکست در سیوا
و آنچه علی بود در زر و نقره و ثقل است که او بی آن بود که بسوزانند چون در مدوات چشم
کنند و صفت سوختن آن است که هر کوزه گواری تو کنند و سر آن بگل گیرند و در تنور نهند و
اقلیمیا نقره سرد تر از اقلیمیا زرد بود در وی تحفیفی و جلائی باعتدال بود و فعل وی بچینی در بران
معتدل کنند در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که در بدن چشم بود و زور کردن سود
بود و در مہما استعمال کنند و گوشت در جرحت بر ویانند و اقلیمیا از لطیف تر از اقلیمیا نقره
بود و بچینی مغسول وی صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود نافع بود
ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتما را پاک کرد آنرا از چرک گوشت زیاد
بخورد و قوت چشم بر بد و محفیفی بغیر لذع بود و بدل اقلیمیا زر و نقره مردانند سفید بود و
غل آن است که بر آب سخی کنند و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر آب هیچ چرک نماند
بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلاری** نوعی از انجبر سفید است که سر
آن زرد بود و صفت وی در بیان گفته شد **قماشیه** کما شتر گویند و گفته شود **قل قریش** قم
قریش گویند و آن قضم قریش است و گفته شد **قمح** گندم است و حنطه است و گفته شد **قل**
شریف گوید چون شبستی از سر بگیرند و در سوراخ با طلا نهند و بخورد صاحب تب
ربع دهند شفا یابد **قلمی** سفوف و ذریه را قلم خوانند و قصب الذریه را قلم خوانند
و گفته شد **قناری** قنول و قنول و قنول گویند بسیار سی بر غشت و بشیرازی سوزن
گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و لطیف
و مقطع و جلا بود و کلف و بقی را زایل کند و سودمندترین چیز یا بود جبهه برص
جالی

سهمی
بیارسی

از ۹۹

در کوزه گواری تو کنند و سر آن بگل گیرند و در تنور نهند و اقلیمیا نقره سرد تر از اقلیمیا زرد بود در وی تحفیفی و جلائی باعتدال بود و فعل وی بچینی در بران معتدل کنند در گوشتهای صلب و جرب و ریشهای تر که در بدن چشم بود و زور کردن سود بود و در مہما استعمال کنند و گوشت در جرحت بر ویانند و اقلیمیا از لطیف تر از اقلیمیا نقره بود و بچینی مغسول وی صفت سوختن وی مانند سوختن اقلیمیا نقره بود نافع بود ابتداء نزول آب و سفیدی و ریش چشم زایل کند و جراحتما را پاک کرد آنرا از چرک گوشت زیاد بخورد و قوت چشم بر بد و محفیفی بغیر لذع بود و بدل اقلیمیا زر و نقره مردانند سفید بود و غل آن است که بر آب سخی کنند و آب از وی میریزند تا آن زمان که بر آب هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال کنند **قلاری** نوعی از انجبر سفید است که سر آن زرد بود و صفت وی در بیان گفته شد **قماشیه** کما شتر گویند و گفته شود **قل قریش** قم قریش گویند و آن قضم قریش است و گفته شد **قمح** گندم است و حنطه است و گفته شد **قل** شریف گوید چون شبستی از سر بگیرند و در سوراخ با طلا نهند و بخورد صاحب تب ربع دهند شفا یابد **قلمی** سفوف و ذریه را قلم خوانند و قصب الذریه را قلم خوانند و گفته شد **قناری** قنول و قنول و قنول گویند بسیار سی بر غشت و بشیرازی سوزن گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول و گویند معتدل بود در گرمی و لطیف و مقطع و جلا بود و کلف و بقی را زایل کند و سودمندترین چیز یا بود جبهه برص جالی

قناری کبیر شد خود را
دانه کشد و آن بیشتر در
میان را اعتد کند از هر
آر او بر و از او که نهند
از آن قلم

خوردن و ضما کردن و روغ زوی مالیدن در اندک روزی را مثل شود و بورق وی ضما کردن
 در میان رانافع بود و سینه و تش را از کیوسات غلیظ پاک کند و سینه تش را پاک کند
 و آب و شکر براند و ضما کردن بر کزندی جانوران و بر بواسیر سودمند بود و رازی گوید
 معده و جگر رانافع بود و ملایم محرومی و مبرودنی از بهر اطلاق طبیعت و نفوس
 گوید مولد سودا بود خاصه آنچه نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و ضما
 تقویم گوید اصلاح وی بهلیج کابلی و شکر کند **قنطور یون کبیر** قنطور یون غلیظ
 را گویند و یونانی طوما عا خوانند و تفسیر آن قنطور یون کبیر بود و بعضی
 یونانی خوانند و ورق وی باق جماض درازی آن دو کز یا سه کز بود و کل وی
 گلی رنگ بود و محرومی مانند خشک دانه بود در اندرون کل وی و کل وی مانند
 پشم بود و بیخ وی ستر و صلب بود و ثقیل بود و بر رازی دو کز بود و بر
 از رطوبت و ریطم حریف بود با اندکی قبضی و به لون خون بود و در وی اندک
 حلاوتی بود و لون عصاره وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض
 براند و پخته کرده و بیرون آورد و وقت **مس** منافع بود و از آن زنده تباہ
 کند و بیرون آورد و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در سیقورید و کس گوید
 اگر شارب بیخ وی تب داشته بود با آب بدهند و اگر نه شارب و شربتی از وی
 دو درم بود و موافق بود و جهت درد پهلو و ربو و سرفه کهنی و نفث از سینه **بومغص**
 و درد در جم را مجموع سودمند بود و اگر بشکل فرزج از وی بسازند و خورد بر کز
 حیض براند و کچم بیرون آورد و عصاره همین عمل کند و مصلح وی آب لسان
 الملح و طین قبرسی بود **قنطور یون صغیر** قنطور یون دقیق را گویند و یونانی طویطون
 و معنی آن قنطور یون دقیق بود و بعضی طومقرون گویند و تفسیر آن قنطور یون صغیر
 بود و بعضی طبیستون گویند و ساق وی باریک بود و بر رازی یک و جب بود و کل
 وی سرخی بود که فیر فیری زرد و ورق بورق مشکط اشبع مانند بیخ وی کوچک بود
 و بیخ منفعت ندارد و طعم قنطور یون باریک بغایت تلخ بود و منفعت وی در
 قضبان و ورق و زهر بود و منفعتی بسیار دارد و قولنج که کسبان بلغم بود سود
 دهد و پخته کرده بیرون آورد و کز از رانافع بود و اعصاب و دماغ را پاک گرداند
 و مرع را بغایت کمال سودمند بود و مسهل ماء اصفر بود و هم بهای بقوب بود و مره
 صفا که با بلغم بود مخاطی آمیخته بود براند و در مفاصل و عرق النساء و درد قولنج

باید که در وقت خوردن
 آب و شکر براند و ضما
 کردن بر کزندی جانوران
 و بر بواسیر سودمند بود
 و رازی گوید معده و جگر
 رانافع بود و ملایم محرومی
 و مبرودنی از بهر اطلاق
 طبیعت و نفوس گوید مولد
 سودا بود خاصه آنچه نمک
 نهند و مصلح وی روغن بسیار
 بود و ضما تقویم گوید
 اصلاح وی بهلیج کابلی و شکر
 کند قنطور یون غلیظ را
 گویند و یونانی طوما عا
 خوانند و تفسیر آن قنطور
 یون کبیر بود و بعضی
 یونانی خوانند و ورق وی
 باق جماض درازی آن دو کز
 یا سه کز بود و کل وی گلی
 رنگ بود و محرومی مانند
 خشک دانه بود در اندرون
 کل وی و کل وی مانند پشم
 بود و بیخ وی ستر و صلب
 بود و ثقیل بود و بر رازی
 دو کز بود و بر از رطوبت
 و ریطم حریف بود با اندکی
 قبضی و به لون خون بود
 و در وی اندک حلاوتی بود
 و لون عصاره وی مانند
 خون بود و جالینوس گوید
 بیخ وی حیض براند و پخته
 کرده و بیرون آورد و وقت
 مس منافع بود و از آن
 زنده تباہ کند و بیرون
 آورد و مقدار شربتی از وی
 دو مثقال بود و در سیقورید
 و کس گوید اگر شارب بیخ
 وی تب داشته بود با آب
 بدهند و اگر نه شارب و
 شربتی از وی دو درم بود
 و موافق بود و جهت درد
 پهلو و ربو و سرفه کهنی
 و نفث از سینه بومغص و
 درد در جم را مجموع
 سودمند بود و اگر بشکل
 فرزج از وی بسازند و خورد
 بر کز حیض براند و کچم
 بیرون آورد و عصاره
 همین عمل کند و مصلح
 وی آب لسان الملح و طین
 قبرسی بود قنطور یون
 صغیر قنطور یون دقیق
 را گویند و یونانی طویطون
 و معنی آن قنطور یون
 دقیق بود و بعضی طومقرون
 گویند و تفسیر آن قنطور
 یون صغیر بود و بعضی
 طبیستون گویند و ساق
 وی باریک بود و بر رازی
 یک و جب بود و کل وی
 سرخی بود که فیر فیری
 زرد و ورق بورق مشکط
 اشبع مانند بیخ وی
 کوچک بود و بیخ منفعت
 ندارد و طعم قنطور یون
 باریک بغایت تلخ بود
 و منفعت وی در قضبان
 و ورق و زهر بود و
 منفعتی بسیار دارد و
 قولنج که کسبان بلغم
 بود سود دهد و پخته
 کرده بیرون آورد و کز
 از رانافع بود و اعصاب
 و دماغ را پاک گرداند
 و مرع را بغایت کمال
 سودمند بود و مسهل
 ماء اصفر بود و هم بهای
 بقوب بود و مره صفا
 که با بلغم بود مخاطی
 آمیخته بود براند و در
 مفاصل و عرق النساء
 و درد قولنج

و وقت خوردن رانافع بود

ملستون

چون بیاشامند

چون بیاشامند و بر آن حقیقه که نافع بود و مقدار شربتی از وی دو مثقال بود و در حقیقت پنج درم
 و عصاره وی سودمند بود همه در دسکه که از حرارت باشد از آفتاب خیزد یا از خوردن شراب
 صرف چون بر که بگذرانند و بر صد غن و پیشانی ضما کنند و ریش هر زائل کند بعد از آنکه را
 بنوره بمالند و موی بسترند و پاک بشویند پس آن عصاره بسره که بگذرانند ^{بیت طلا کنند چون}
 بر آب و غسل آنرا حل کنند و در موی بمالند پیش در شک یکشد و زین عصاره بر آب مالند
 بر روی سنگ بسره که کار در آن تیر کنند چون پیشانی طلا یا الطوخ کنند آب رفتن از چشم باز
 دارد و اگر بشیرد خزان حل کنند و طلا کنند بر برگ چشم درد و درم آنرا نافع بود و مجموع
 دردهای کین که در چشم بود زائل کند مانند جرب و سبل و شیعه و سفیدی که در چشم بود
 و ریش که در طبقه قرینه بود مجموع را نافع بود و اگر بار و غیر خیری یا سوسن بگذرانند
 و نیم گرم در گوش چکانند در د و ضربان زائل کند و اگر از حرارت بود بر روغن کل سرح استعمال
 کنند نافع بود جته ریش که در گوش بود و اگر گرم در ریش گوشش تو لگده باشد بر آب و روغن
 شفتالو حل کنند و در گوش چکانند و مجموع علت های که در گوش بود زائل کنند مانند طین
 و روی و قرصه و اگر آب تربزه حل کنند و در گوش چکانند گرانای گوش زائل کند و در می
 که عصب سمع بود بگذارد و مجموع ریشهای که در بینی احداث کنند نافع بود و رعان زائل
 کند چون بر که بگذرانند و قدری زاج سوده با آن اضافه کنند و در بینی چکانند البته رعنا
 ببنند و ریش که در دهان بود و یرم از آن روانه بود و بوی دهان که گنده شده باشد چون با
 شراب کهن قابض حل کنند و بر آن مضمضه کنند و زبان دراز در دهان نگاه دارند شفا یابد
 و جته طازه و لوزیتین و شقاق لبها و خلاق و دندان محرک مجموع نافع بود و چون با شراب
 بر سنگ بسره حل کند بر موضع کزندی زنبور نخل بمالند نافع بود و عرق الف و وجع در کین
 و کزندی آبی مجموع جانوران زهر دار نافع بود چون بکدرم از وی حل کنند در سبت درم آبی
 که باد آورد خشک در وی جو کشیده بود و بیاشامند و صاحب جامع گوید اگر
 افراط کنند در قنطوریون اسهال خون برانند و مصلح صمغ عربی بود و کثیرا و احتیاج
 گوید مضر بود بسره و مصلح وی عمل بود و گویند بدل آن بوزن آن و رقی حاضر بود
 و دو دانگ آن سورنجان بود و بوزن آن لبنی و گویند بدل آن بوزن آن پرسیاوشان
 و نیم وزن آن و رقی حاضر است **قسیط** نوعی از کوب است پارسی کوب روی گویند
 و بهترین آن تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود با اعتدال و گویند گرم بود در اول خشک
 بود در دوم و سده جلگه را بکشد و بخار را شفا دهد و منع مستی بکشد همچنانکه کوب و طنج

کتاب حل کنند و بر آن
 زنی در دهان نگاه دارند
 بوزن کنند و بر آب
 بپزند و در بینی
 چکانند

حل کنند

خوانند و وی نوعی مجتن بود و اگر زیاده استعمال کند که بول و نوعی مغز بود و طراورد
 و نشاط و اشتها و کادب و نوعی بود که خرفنا آورد و خینلهای فاسد و نوعی بود که مقو
 باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ما خود از وی یک درم تا دو درم بود جهت مزاج استعمال
 کنند و آن بر دوگانگی ازین مقدار که گفته شده بود و کثرت نوعی ازین است
 بزد خیزد و اگر کسی بسیار خورده باشد دفع مغزت وی بقی کند یار و غر کا و آب گرم تا
 پنج درم معده وی غانذ و شراب حمض بغایت کمال **قندس** کندش کونید و لفته
 شود و قندش نیز حیوانست معروفست **قند** عصیری شکر چون بنمجد کرد
 نند قند و از وی نبات سازند و آن عبری شکر کونید **قند** صمغیت
 ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و کونید سندر و سوس است و کونید نکست
 که بلاد مغرب آورند و آنچه محقق است صمغی شفاف است مانند سندر و
 است و اثر العمل معبری خوانند و وی اثر زیشها بر دورد دندان را
 زائل کند و چشم را روشن کند و با ماء العسل بر او نافع بود و چون
 قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لایع کند و چون
 سه درم که روز بیاشامند سبب تضعیف کند و با ماء العسل حیض
 براند و کونید نوعی از سندر و سوس است نارسیده **قنطار** ساد او را
 و گفته **قنط** دم الاخوین است و گفته **قناب** سیویانی بر دیر لوس
 خوانند و آن از نوعی عصا فیراست که بیش از آنرا خوانند و دیسور
 ید و کسی کوید قنابره بریان کرده چون تناول نمایند و جمع قولنج را نافع بود
 و **قناب** کوید و کسی کوید چون با سفیداج بپزند و با مرق وی بخورند قولنج
 را سود مند بود و رازی کوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم بند
 و صاحب منهاج کوید نیکوترین آن فرجه بود و وی قولنج را نافع بود و غذا
 وی نیکو بود و مانند عصا فیرا نبود با آنکه مجفف بود و مضرب بود بر
 طبابت و اولی آن بود که بر و غز نباد ام استعمال کنند **قوتال** دو قوا
 غریا و دو قوی بری خوانند و دوا غریا کونید و آن نوعی از دو قوی است
 باد بارابش کند و علت سفل را نافع بود و معص را ساکن کند و شکم براند
 و عصاره وی در دندان بانگشت مالیدن نافع بود و چون خورند و عرق
 از بدن بیرون کند خوردن آن بول براند و بیش از آنرا خور کونید و آنچه نری بود

نافع بود
 تمام خوانند و در آن خون
 بر دندانها را بلوغ خوانند

ممول
 قناب
 ججو

بر دقت بود
 طبع آن گرم است
 طبع آن سرد است
 طبع آن گرم است
 طبع آن سرد است

و آنچه چین بود شش از بی بد را ن خوانند و جلی باد و اما اغریا خوانند **قومی** مزر کونند
 و گفته شود در مسم **قوسیا** طاست و گفته شد بنویس آب خاکستر که بیند
قوطلیدون اذان القیس کونید و ز لایف للوک خوانند ایل مغوب و کونید
 نوعی از حی العالم است و کونید بنایتست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق
 وی و بیخ وی سنگ بریزند و بول بریزند و چون ضحاک کند برورهای گرم و حمزه و خناز
 و شقاق که از نما بود و التهاب معده نافع بود **قونیرا** کونید طباق است و گفته شد
 و کونید بنبوب است و گفته شود **قونی** صاحب مناج کویر حیوانست محری نزدیک
 بخندیدستر و گوشت وی مرغ و احتیاق رحم را سود مند بود و کونید قضم قریش است
 و آن بنبوب است و گفته شود **قوطلوما** آذریون است بری و گفته شد **قور** قطن است
 و گفته شد **قوانض** بهترین سنگ آن بود که از تازه فریب گیرند و وی غلیظ بود و غذا
 بسیار دهد و پوست اندرون وی چون خشک کند و سخی کند با شراب بیاشامد درد
 معده را نافع بود خاصه پوست قانضه خروس و وی غذایی اصحاب که بود و چون
 بهضم شود خوبی یک از وی متولد شود و آنچه از مرغ خاکی بود زود بهضم نشود و مو
 تولنج بود و ادوی آن بود که نیک بخت کرد اند و ملح و مری اضافه کند و بخورند **قور** درخت
 وچ است و گفته شود **قور** سما عود بلسان است و گفته شد **قیولیا** طین قیولیا است
 و گفته شد و طفلی و طفلی کونید **قیقین** فیقین نیز کونید و آن ققرا است و گفته شد **قیسنا**
 نوعی از بقله تلقا است و گفته شد **قیصوم** نوعی از برنج اسف است چینی و بهترین آن
 بود که تازه بود و طبیعت آن گرم است در اول و کونید در سیوم یاد و دم و خشک بود
 در دو دم و کونید در سیوم و کونید تر است در اول و گرم است در دو دم و وی سهل صفا
 بود و گرم هالینوس کویر کل وی نیکوتر از افستین بود و در وی تقیح بود و آنچه
 بسوزاند داء التعلب را نافع بود بار و غیر تر تیره و همه زایش کسی که در بری آید چون
 مالند زود بر آید و وی حیض بریزد و سنگ کرده بریزند و عرق النساء را نافع بود و در عن
 وی الضمام رحم و عسر البول را نافع بود و چون در خانه بکسته نذ کند کان بکریزند
 و چون با شراب بیاشامد زهر بار را نافع بود و کزندی مغرب و ریتلا و مقدار شربتی
 از وی یک مثقال بود در موافق جهاتهای تر نبود و وی بجز بیرون آوردن اسحق کویر
 مضر بود شش و مصلح وی شیخ ارمینی بود و صاحب مناج کویر مصلح وی صغ عربی و کثیر
 و خشکاش بود و کونید بدل وی همه درد سر کاز سردی بود با بونج بود **قیطاقون** تر است

اوز

۶۲

تا در دم

و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن آن بقم بود **کافور چشم** بهار است و گفته شد **کافور**
 چند نوع بود شیخ الرئیس گوید قیصر گوی بود و ریاضی سفید بجز آن اژاد و استغفرک
 و ازرق نیکوترین قیصری و ریاضی سفید بود مانند برف و طبیعت آن سرد و خشک بود
 در سیوم منع ورمهای گرم بکند و محووری مزاج و اصحاب صداع صفاوی بوئیدن
 وی آنها یا صندل سرخ سرشته با کلاب یا با کل فارسی نافع بود و مقوی حواس و اعضا
 ایشان بود و چون ادمان بوئیدن وی کند قطع شهوت جماع بکند و چون بیاشامند
 و فعل وی اقوی بود در رین باب و اگر مقدار در جو به آب کاهو بر روز سهواط سازند
 قطع حرارت دماغ بکند و خواب آورد و صداع زائل کند و خون بینی باز دارد و بندد
 و با آب بادروج و عصیر تلخ یا با آب کشنیزه تر بشنند همین عمل بکنند و رازی گوید سرد
 و لطیف بود و صداع گرم و ورمهای حاده که در سر جمیع بدن بود سود دهد و اگر بیاشامند
 سردی کرده و مثانه و انتین احداث کند و منی جفیفه بفسرد و مرضهای سرد در نوای
 کرده و انتین بید کند و شکم صفاوی بندد و دانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود
 و قلاع زائل کند و بااد و بهاجته در چشم که از گرمی بود نافع بود و یک درم از وی
 خلاص دهد از سم عقرب جراه با آب سیب ترش و ربع مثقال یا بیشتر نافع بود
 همه کسی که قرون کبیل خورده باشد با آب نار و شیره تخم تورک با برف و بسیار وی
 پری زود آورد و قطع باه بکند و سنگ کرده و مثانه تولد کند و مصلح وی معجون
 کل بود و بوئیدن وی در تبها سر آورد و مصلح بنفشه و نیلوفر بود و کونیزه عفران
 و ما رجویه گوید شخصی شش مثقال کافور سه نوبت بخورد معده وی فاسد شد
 و قطعا طعام هم نمی خورد و شهوت وی منقطع شد و هیچ رحمت دیگر بر وی عارض
 نشد و کونیزه چون در روغن گل حل کنند و در بینی چکانند سود المراج گرم کردن
 ماده شود که در دماغ چشم متولد شده باشد و علامت وی آن بود که در طلوع
 آفتاب تا نیم روز زیادتی می شود و چون نیم روز گذشت تا آخر روز ساکن می شود
 و چون شب در مرتفع شده باشد و سبب وی آن بود که بسیار در آفتاب در زمان
 که مادر نک کرده باشد و چون بهوای سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مسام
 وی بسته شده باشد و چون بار و غبار ببارد و سر که بر پیشانی طلا کند صداع گرم
 را نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و که با مشت از وی
 بود در رین معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت و بدل وی بوزن وی طلا

شش مثقال کافور
 در روغن گل
 حل کنند

بود و گویند بوزن آن طباشیر و بوزن آن صندل سفید بود **کاووزیان** یک است
 که بجز آن در آن شور گویند سود مند بود و جهت قروح و بلغم زایل کند و مفتح بود
 و باقی منفعت وی و طبیعت وی در لام گفته شود **کاسر الحی** بزر القلت است و در
 قاف گفته **کاول** کراث الکریم است و گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود
 بیونانی لیصسطیقون گویند و آن سالیوس است و نیکوترین آن زرد تر است
 ورق بود مانند ورق انجدان و در قوت مانند کون بود و طبیعت این ماسوید
 گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید گرم بود در وسط در چرم سیوم باد با
 بشکند و مفتح بود و منضج طعام را هضم کند و مقوی معده بود و یک درم از وی با
 مسهل بود و حب القرح و حیض و بول براند و کزنی جانوران را نافع بود و معده
 و جگر بکشاید و رطوبت معده کم کند و قراقرز زایل کند و درم از وی باب گرم
 مستقی را سود دهد و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی تخم را زیاده بود و جا
 لینوکس گوید بدل آن در در تخم انجروه بود و تخم کز و نیادوق گوید بدل **کاشم**
 بستانی بوزن آن و ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق گوید بدل وی بوزن
 وی زیره بود **کابنج** عروس در پرده گویند بشیرازی چون من خوانند و بیونانی نقعان وقت
 وی نزدیک بقوت غلب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین حب آن گویند کوی بود
 و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دووم و گویند
 در سیوم ربو و لث و عمر النفس را نافع بود و شریف گوید اگر انجدان هر روز یک شغال فرو
 برند از برقان خلاص یابند با در اربول و اگر زن بعد از ظهر هفت روز هفت حب فرو برند منع
 استنبی بکند و وی مجرب است و جگر و کوره و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرح که
 در مجاری بود سود مند بود و فوسس گوید گرمها و حب القرح را بیرون آورد و چون جروی
 از خشک وی با جروی شیخ ارمنی سحق کنند و بیاشامند مقدار شربتی از وی دو درم
 بود و مخدر سرد بود و مصلح وی آن معجون دیگر بود و جالینوس گوید بدل وی غلب
 الثعلب بود گویند غلب الثعلب و حب القشا **کاربا** کر باست و گفته شود **کاو زهرج**
 جاو زهرج گویند و بشیرازی کورک و وی غره بود مانند جوی و غره دیگر دارد مانند قشا
 و آنرا قشا الکبر خوانند و وی بقیع بود بغایت و گرم و چون در خم شراب اندازند مانند
 خردل شراب از غلیان نگاه دارد و نیکوترین آن بستانی بود و سود مندترین پست
 بیخ آن بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دووم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل

دیوان

یکنوع

درق

روزه

بول

کحل

کال

والله اعلم
 کبر قشایر خوانند
 ۱۱۴

وی مقطع و ملطف بود در پوست بیخ دی بلخی و حرافتی و قبض بود خنایز و صلابات آن
 بگذرانند و ریشهای پلید چرکن و عرق المنسا و درد و رگین و هتک عضله را نافع بود و پو
 بیخ وی جهت درد دندان سودمند بود نافع بود ترین چیز یا بود جهت سیر خوردن
 وضاد کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی ماده غلیظ سه او ای از سیر مستوی
 که راند و سهیل خلط خام بود و حیض براند و گرم بکشد و باه زیاد کند و وی تریاق
 ستمها بود و آنچه بسره کنند سیر زبکشد پید و آن صلابت آن بگذارد و بلغار معده
 پاک کند و دیسفورید و کس کوید ترش و وی و ثمره وی چون باغک بود و بخورد شکم
 نرم دارد و معده را بد بود و تشنگی آورد و چون از غم روی سی روز برورد و در دم
 با نثراب یا شامند عرق المنسا را نافع بود و حیض براند و چون بخورد قلع بلغم بکند و دانه
 وی چون با سرکه بپزند و بطیخ وی مضمضه کنند در دندان ساکن گرداند و چون پوست بیخ وی
 بغایت خرد بکوبند و سخی کنند و با سرکه کهن میامیزند و بر بهق سفید لطح کنند زائل کند و ورق وی
 و بیخ وی چون بکوبند و بر خنایز و برور همای صلب استعمال کنند بگذرانند و چون بکوبند
 وقتی که تر بود و آب بگردند و در کوشن که گرم بود چکانند گرم بکشد و بهری کوید ورق وی و غم
 وی قوت مساوی بود لیکن غم اقوی بود از ورق وی و اقوی از هر دو بیخ وی بود و پوست
 در اصل وی بیشتر بود که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشک بود در سیوم معده را بد بود و چون
 بسره بپزند دفع ضرر وی می کند و مطرت بمعده نمی رساند و فارسی کوید کبر تریاق است
 بوی دلی خشک کند و باد بکشد و باه را زیادت کند و حوزی کوید اگر ناصوری که در
 اماق بود شفا دهد و بیخ وی چون دود کنند در شیب بوا سیر را نافع بود و طبری کوید بیخ
 وی بر ریشهای تر چون نهند از بیرون بیخ و چون بپزند و آب آن بر سر می کشند
 تر با شرب بریزند و سر را بر آن بشویند زائل کند و چون بخورند با فلفل و کد آب سودمند
 بود جهت سده که در جگر بود از سردی و اسحق بن عمران کوید جب وی غذای بد بود
 متعفن شود و بمره سودا استجیل گردد و تره وی نیکوتر بود از وی و ابن سینا
 کوید فقاح و قضبان وی نافع بود جهت سیرز و اوئی آن که در غک آب خویسانند
 چند روز و بعد از آن با آب شیرین بشویند دو نوبت یا سه نوبت پس بسره کنند و
 چهل روز بخورند پس بگذرانند لیکن باید که زیت شسته بدان ریزند و بخورند و معده را
 پاک کند از بلغم و کوید مضرب بماند و مصلح وی اسطوخودوس بود و کوید مضرب بود
 بکرده و مصلح آن خولجان و عمل بود و شاپور کوید بدل تره وی حب وی

بیخ وی
 بیخ وی
 بیخ وی

درم سیر بگذرانند
 درم سیر بگذرانند
 درم سیر بگذرانند

کبک

وی بود و ورق وی و آن نوعی از کرفس بری است کف السبع و یونانی بطر اخون
 گویند و آن نوعی از کرفس بری است و بعضی سالس اغریون خوانند و وی انواع
 بسیار است و ورق آن مانند ورق کشیز بود الا از وی پهن تر بود و لونی و
 بسفیدی زرد و رطوبتی لزج بود و کل وی زرد بود و ساق وی سبزه نبود و بر راز
 یک گرم بود در راز تر بود و بیخ وی سفید بود و کوچک بغایت تلخ و گره داشته باشد مانند
 و نزدیک بهائی روان روید این نوع و نوع دیگر است که تیره رنگ بود بغایت حریص بود و نوع
 سیوم کوچک بود و کل وی زنبی رنگ بود و آنرا بشیرزی کس و بران و باصفهائی میگویند
 و نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند لیکن کل وی مانند شیر سفید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و خشک
 بود در چهارم و گویند در سیوم بغایت حدت و لذع بود و از بیرون بر هر عضو که بنهند
 ریش کند و جالینوس گویند شاید که طبیبان استعمال کنند که بخاصیت محرق حرارت قلب
 و آن سموم قاتل است و بر برص بدن و برص ناخن و جرب و داء الثعلب و داء الحیه
 و نایل را اطلاع کردن با سرکه نافع بود و با سرکه بر سحفه چون پزند و نطول کنند سودمند بود
 و چون سخی کنند و بردندان نهند بریزاند و وی از جمله سموم قاتل بود و بیخ وی از اعطاس
 قوی بود و مرقح احشا و اصلاح الا بشیر و نسا کنند و صاحب منہاج گوید که مداوای کسی
 که کبک خورده باشد مانند مداوای کسی که بلا در خورده باشد **کتاب تجارب العروس** خوانند در
 قوت مانند قوبود لیکن از وی لطیف تر بود و نیکوترین آن خوشبوی بود که زبان را بگرد و
 طبیعت وی گرم و خشک بود تا دو م و اسخی گوید گرم و خشک بود در سیوم و مسیح بن الحکم
 گوید در وی قوت متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت وی غالب بود و وی
 مفتح و ملطف بود در دحلن راضا فی کذ و ریش عفن که در لثه بود و قلاع درد دهن بود
 سود و هر چون بجایند و آب آن بر قضیب مالند زن را لثتی عظیم حاصل شود و وی
 قوت معده و اعضای باطنی برده و چون بیاشامند و در دهان نگاه دارند لثه را نگاه
 دارد و نیکو کرداند و بوی دهان خوش کند و او از صافی کند و نفس معطر کرداند و سنگ
 کرده و مثانه را بریزاند و بیرون آورد و بول بلسن و شری امیض را نافع بود چون
 دو دانگ از وی با سکنجبین بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه مصلح وی مصطکی بود و گویند مصلح
 بود و مصلح وی صندل و کلاب بود و بدل آن چیل بود و گویند بیل و دار چینی **کبری** پیاری
 گوید گویند و آن معدنی بود و صاحب منہاج گوید زرد بود و سفید بود و صاحب جامع گوید از
 قول اسخی ماسر جوید که آن نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول اسخی بن عمران گوید چهار

نوع اول

دوم

آب آن

بند کتاب جیب گویند
دربا جیب گویند

نوع اول
نوع دوم
نوع سوم

نوع است

و خروس فریب بود الاقیقل و در سخا از بضم بود و اولی آن بود که ماری در ریش پدید آید و بخورد
 بانگ در ارجینی و مخدوری مزاج جاسر که و گویا و کثیر خشک و جگر مویشی باید که بعضی حوا
 رشاقه از بی آن خوردند **کبد الطیور** نیکوترین جگر مرغها جگر بط فریب بود یا مرغ فریب بود
 خاصه چون علف وی فوکه پنجه شیرین داده باشند طبیعت آن گرم و تر بود و خوبی خورد
 از وی متولد شود و مصحح بوی زیت و نمک بود **کبد المعسر** جگر بز شبکوری را نافع بود خورد
 دن و بر طوبه آن کل کردن چون بریان کنند و سرد بخار آن داشتنی همین عمل بکند **کبد**
الحمار جگر خر چون بریان کنند و بناشتا بخورند صرع را زایل کند و سود دهد **کبد الضان** جگر
 میش چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لینهی در طبیعت وی بود پس کند
کبد الوزغ جگر و ذغچه چون بردن خورده نهند در ساکن کند **کبد الکلب**
 جگر سگ دیوانه نافع بود کسی را که گزیده بود و چون بریان کرده بخورد و منع ترسیدن
 از آب بکند شفا بخشد **کبد الخنزیر البری** جگر خوک صحرایی چون با سر کزیند و بخورد نیکوترین
 جانور از نافع بود **کبد الجمل** جگر کبک چون خشک کند و بکوبند و یک مثقال از زوی
 صرع را نافع بود **کبد الذئب** جگر کرم را در درد جگر سود دهد و در انا ناسیا بدل آن نیم
 وزن آن ریوند و نیم وزن آن دار فلفل بود **کبد الایل** جگر ایل جگر کاه و کوهی و بز کوهی
 چون شرم کند و دار فلفل و فلفل سفید خرد کرده بران پاشند و برانش بریان کنند
 و بر طوبه آن در چشم کشند شبکوری زایل کند و در ابتداء فروه آمدن آب نجات
 مفید بود و چون جگر وی بریان کنند و خشک کنند و از وی برود سازند شبکوری
 و تاریکی چشم زایل کند و در ابتداء نزول نجات سود مند بود **کباب**
 نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و باید که اجتناب کنند از آن که زخم
 که از چوب انجیر و دلفی و بید انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت
 آن گرم و تر بود و غذای وی بیشتر بود از غذای موشی بود سود مند بود
 جهت کسی که رک زده باشند یا مجامعت کرده باشند و طبیعت آن گرم بود
 بود اما معده ضعیف را مضر بود از بهر آنکه دیر تر از موشی بضم شود و مصل
 وی اطریفل بود **کبست** حنظل است و گفته شد **کسان** سرد و خشک بود
 و معدل حرارت بدن بود و چون بپوشند و ماسر جوید کوبید جامه کسان
 معتدل بود در حرارت و برودت و رطوبت و بیسخت پوشیدن وی
 نشف رطوبت و عرق از بدن بکند و پیشش کمتر پیدا کند و مسیح کویید

9 خوردن

سحق کند در چشم کشند

اگر خواهند

اگر خواهند که بدن ایشان لاغر نشود در زمستان جامه کتان بپوشند و تابستان جامه
 کتان شسته و اگر خواهند که لاغر نشود در زمستان جامه شسته بپوشند و در تابستان
 کتان کتان نو بپوشند و فوس کوبید چون بسوزانند و دوی لطیف بود ز کام
 بکشاید و مصلح رحم بود **کشم** صاحب منهاج کوبید و ستم است و گفته شود **کشم**
 بحد الفحل است و گفته شد **کشم** صمغ القناد است و قوه وی مانند قوت صمغ بود
 و نیکوترین آن سفید و پاک بود و طبیعت وی معتدل بود و در وی حرارت بود
 و ترتر از صمغ عربی بود و فوس کوبید گرم و تر بود در اول و مسیح بن الحکم کوبید
 کثیر سرد بود در ششم و کوبید سرد و خشک بود و کوبید تر بود در دار و پاهای
 بجای صمغ کند و در دار و پاهای مسهل مدد اسهال بکند و معتدرا نیم مثقال تا یک گرم
 و کسر حدت ادویه بکند و کسره خوشه سینه و حلق و ریش شش و مثاز را نافع
 بود و فوس کوبید مقوی امعا بود و مسهل از وی مره سودا و بلغم لزج بود و
 مقوی بدن و مسمن آن بود و چون کثیرا بر موی طلا کنند شکافه نکردد و چون بران
 ادمان کنند آن زخمه زایل کند و اسحق کوبید مطز است بسفل و مصلح وی انیسون
 بود و کوبید بدل وی مغز دانه کدو بود و بنیاد وی کوبید بدل وی صمغ عربی بود و کوبید صمغ عربی
 صمغ بادام **کناه** صاحب جماع کوبید بزر جیر است و گفته شد **کثیر الارجل** بفساج
 است و گفته شد **کثیر الاضلاع** لسان الحمل است و گفته شود **کثیر الاوراق** مر یا
 فلن است و گفته شود **کچور زر بناد** است و گفته شد **کثیر الرؤس** قرصه است
 و گفته شد و بولوقینم نیز برین اسم خوانند **کجیلا** لسان الثور است و گفته شود
کجیلا این اسم مشترک است بر چند چیز اول بر لسان الثور و دوم بر بنیانی که آنرا
 لبان خوانند و سیوم بر شنجار و چهارم بر بنیانی که آنرا عیون خوانند **کحل** بنیادی
 آنرا سره خوانند و کل مطلق مراد از آن سره اصغریانی بود که آنرا اندک کوبید و گفته
 شد و کل سلیمان و کل جلا دید کل جلا خوانند **کل السودان** تشمیرج است و تشمیر
 خوانند و گفته شد **کل فارس** انزروت است و گفته شد **کل خولان** حنضه کمانی است
 و صفة حنضه گفته شد **کدر** کادیت و گفته شد **کرفس** بستانی و آجایی و جلی
 و صغری و بری و قریشی و مشرقی بود و نوعی آن در آب روید و آنرا کرفس
 الحار و جیر الما کوبید و قرة العین و کیر نیز خوانند و گفته شد و کرفس جلی را فطر
 اسالیون خوانند و گفته شد و بری را سموریون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود

کثیر الارجل
 کثیر الاضلاع
 کثیر الاوراق
 کثیر الرؤس
 کثیر السودان
 کثیر الخولان
 کثیر الفارس
 کثیر الحار
 کثیر السموریون

کرفس
 کرفس
 کرفس

کرفس
 کرفس
 کرفس

در اول خشک بود در دوم و این ماسویه گوید برم بود در اول در دوم خشک بود در وسط
در هر دو م و در سوم گوید بستانی تر بود و اصل وی خشک بود و گویند گرم و خشک بود در
سیوم و گویند در دوم و جالینوس گوید که نفس بستانی جسته معده سودمند تر از اول است
که نفس بیجی بود از هر آنکه لذیذ تر است منفعت وی آنست که بول براند و حیض و محلل
ریاح بود خاصه تخم وی و فتح سده جگر و کبیر بود و معده جگر سرد را نافع بود و بوی
دیان خوش کند و عرق النساء و ربو و ضیق النفس را سودمند بود و چون بانان و
یا بسویق ضما کنند برورم بستانی که از حرارت بود یا بوی چشم سودمند بود و چون
با بیخ نیزند و طبع آن بیاشامند سودمند بود جهت ادویه کشنده و محرک می بود و
شکم ببندد و در تخم وی ادرار بول زیادت شود و کزندی جانوران و خوردن
مردار سنگ را نافع بود و قسطس در کتاب خلاصه گوید سه موه مردان و زنان بر
انگیزد و از این سبب است که زنانی که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر
آنکه باه بر انگیزد و شیر باز کم کند و این سخون گوید از قول جالینوس گوید چون زنان
حامله کرفس بسیار خورند بچه چون بزایند ریشهای عفن و بثرهای بد بر اعضا داشته
باشند و نشاید که چون زن شیر دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود
و فعل ورق وی اقوی بود از تخم وی و بیخ وی بیشتر اطلاق کند که ورق وی اقوی بود از ورق
و از تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از طعام خورند موافق بود اندکی و عیبی
بن ماسویه گوید جگر و کرده و مثانه را پاک کند و سده آن بکشد و محلل ریاح و فتح
معده بود و معروج را بغایت مضر بود و تریف گوید خاصیتی در وی بود که چون
بگویند و با عمل بیامیزند و بخورند و رکنی را عظیم نفع دهد و چون تخم وی با پنجهان
بنات بگویند و بر غرکاز و چرب کنند و که روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد لیکن
که غذای وی گوشت خروس بود و خصیصه آن و اگر عصیر وی بار و غرکل و سرکه
در حمام بر اعضا بماند هفت روز پیاپی عک و جرب را نافع بود و اگر با کاهو بخورند
تغییل پیدا کند و رفس گوید خوردن کرفس رحم را از رطوبت حریف پاک
چم کرد اند و طبری گوید ورق وی نیز چون بخورند معده و جگر سرد را سودمند
بود و سنگ بکند از آن خاصه حبلی و شیمه بیرون آورد و عصیر ورق وی چون
بیاشامند تنهایا با عصیر ورق دازبانند تربت بلغمی را نافع بود و تخم وی اقوی
بود از ورق و رازی گوید اولی آن که کسی از کزندی عقب تر رسد نشاید که

افعی و کزندی جانوان نافع بود و آب و ...
 و در کوش چکانند در کوش زایل کند و اگر بر بوا که سبب آن از رطوبه بود صفا
 کند بغایت نافع بود و سده جگر بکشد که از بلغم بود و اشتهای طعام باز دید
 کند و باه را قوت دهد و گرم مزاج را موافق نبود که در چشم آورد و امتلا
 و در هر کس بد اندک مفسد است و اسنان بود و اگر اصل وی بار و غیره را بکشد
 بپزند و بلغم بلغمی را نافع بود خوردن و به آب آن حقیقه کردن و همچنین عصاره
 کرات خشک مسهل دم بود و کرات بری مفرح بدن بود و ادرار بول بیشتر
 کند و معده را بد بود و کرات بنطی قوت پشت بدید و باه را زیادت کند
 تا بحدی که عنیف را بحال صحت آورد و طبع اصول وی به سفید اج بار
 کبجد یار و غیره بادام یار و غیره که دان را نافع بود **کرتب** پیازی کرتب خوانند
 و نیز از وی طعم کلمه آن بستانی و جری و بری بود و کرتب الما و نیکوتری آن
 کرتب بنطی بود که آن کرتب بستانی بود و بر وی بود و موافق است و گفته
 شد و طبعه آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند در اول سرد
 است و صاحب فلاح گوید کرتب دونه است بنطی و خوزی و بنطی مشهور است
 و خوزی با ورق وی غلیظ بود و خوشبوی داشته باشد و کرتب بنطی منضج و ملین
 بود و خاسته قضبان وی در غایت تخفیف بود و منضج صلابت بود و چون
 با سفیده تخم مرغ بر سوختگی آتش کند سودمند بود و کرتب سرفه کهن را
 نافع بود و چون طبع وی بر مفاصل و نفوس ریزند سودمند بود و عصیر وی
 چون با شراب بیاض مندر و زرد در دپرز را زایل کند و چون عصیر وی با مزاج
 و سرکه بیامیزند و طلا کنند بر برص و جرب نافع بود و چون کرتب پخته خوردن آواز
 صاف کند و لون را نیکو گرداند و در عتبه را عظیم مناسب بود و بر سپرز ضما د کردن
 سود دهد و مرق وی سرفه و درد پشت کتب و درد زانور نافع بود و شکم براند
 خاصه چون دو نوبت بخوشانند و عصاره وی با شراب کزندی جانوران و
 دیوانه را سودمند بود و چون عصاره سعو ط کند سر را پاک کند و خوردن و
 در شراب درستی آورد و وی مولد مژه سودا بود و دی عکرو اگر با گوشت فربه
 یا بر و غیره بادام یار و غیره کبجد بپزند خائنه آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تا
 یکی چشم آوزر با وجود آنکه در دار و بائی چشم مستعمل کنند و وی مضر بود چشم

در وی بود که انور قنیط
 سرفه

کرتب

کسی که مزاج چشم وی خشک و کسی که مزاج چشم وی تر بود هیچ مضر نبود بلکه
سود مند بود و کربت اسود او می مزاج و صاحب دو آبی و داء الفیصل
و سرطان و بواسیر نشاید که بخورد و فی الجمله محروری را نشاید که خورد بعد
از آن شراب بر سر آن خورد و سرد مزاج با خردل و کبیر خورد و مرق
از پی آن بیاشامد چون ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سوبق
مجموع و بر مہار نافع بود از بلغمی و جرحه و شری و کربت بری تلخ بود و بیشتر
در ساحل دریا روید و طبیعت وی گرم و تر از بستانی بود و چون خشک
کنند و سخی کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند از کزندی افی خلاص
یابند و عمر وی مقدار فلفل سفید بود و وی نیز جهت کزندی افی نافع بود و
کربت بجوی بیشتر مستعمل کنند از خارج بدن در اطلیه و تخم وی گرم را بکشند
و جب القرع بیرون آورد در طعم وی شور می بود با اندکی تلخی **کربت الماء**
نیلو فر است و گفته شود **کراث جبلی** فراسیون است و گفته شود **کرمه بیضا**
فاشر است و گفته شود **کرمه سودا** فاشرین است و گفته شود **کرمه شایکه** قشاع
است و گفته شود **کرم** درخت انکور کوبند و بشیرازی رز کوبند و رازی کوبند طبیعت
آن سرد و خشک بود ورق وی و خیسوط وی چون سخی کنند و ضماد کنند صداع ساکن
کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند یا با سوبق الشعیبر بر درم معده گرم و التها
از بغایت نافع بود و عصاره ورق وی قرصه امعار نافع بود و در در معده
که از گرمی و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیسوط وی چون
در آب خویسانند و بیاشامند همین عمل کند و در زمان بهار چون شاخهای وی
بپزند ابی از آن چکه نقطه نقطه و چون بر قصبان منجمد شود مانند صمغ بود چون
با شراب بیاشامند سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جوب متفرج مالند و غیر متفرج
نافع بود و چون احتیاج بمالیدن وی بود باید که پیش از آن عضو را بنظرون
بشویند و چون بار و غر زیت مرام مالند موی برویاند خاصه دمعه که از قصبان
تروی گیرند و قصبان تروی مقوی معده بود اما مخشن حلق بود و مصلح وی
کثیر و صمغ عربی بود و خاک تر خوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی که
بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و کزندی افی را نافع بود و چون
بار و غر کل و سداب ضماد کنند بر درم گرم که در کپس ز بود سودد **کرمه دناج** پیاز

داگر خورد

ع



Handwritten notes or scribbles at the bottom left corner of the page.

گردانیده گویند و فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که بر آتش سوخته گردانند و غن
 بادام بخورد آن دهند متصل و طبیعت آن گرم و تر بود معده گرم را نافع بود و ایران
 متماثل کسی ریاضت بسیار کشیده باشد چون خواهد که قوه وی زیادت شود بز
 و مضر بود بعهده ضعیف و مصلح وی بیخنج بود **گرگسنه** بیونانی از ونس گویند و
 بشیرازی کسنگ خوانند و آن جیست میان ماش و عدس بطم و رنگ وی بتیرگی
 زند و چون مقشر کنند برنگ عدس مقشر بود و باج چیز دانند وی کما و رافنه نکنند
 و در ولایت بیضا و راجه دو کامفیر و بسیار کارند و نیکوترین آن بود که مثل **سعد**
 زند و دمشقی یا مصری بود و طبیعت آن گرم است در اول تادوم و گویند در سوم
 خشک است در دوم کینه و شش از رطوبات غلیظه پاک کند برهق و کلف و اثرها
 طلا کردن نافع بود و لونز اینکو گردانند و چون با شراب بر کنند کی افعی و کد دیوانه
 ضاد کنند نافع بود و ذی کوشش بر ویانند در جراحیهای مسقر و چون با عمل و زراوند
 مدحج بپوشند و استعمال کنند کوشش بن دندان که خورده بود بر ویانند و مؤلف گوید
 اگر اریسا و زراوند مدحج و کندر و دم الاخوین بوی اضافه کنند و با سنگنجی غفلی بپوشند
 و بر کوشش بن دندان که خورده بود مگر در بنهند البته کوشش بر ویانند و طلیح گرگسنه چون بر
 شقاق که از سرما بود و حکم در بدن عارض شود چون بدان ریزند نافع بود و چون بر
 یان کنند و نیک بگویند و با عمل بنامینند مقدار چهار درم از وی تناول کنند همانرا
 نافع بود و موافق بود و چون با سرکه استعمال کنند با باروغ بنجند هر کرده عسر البول را
 سود دهد و زحیر و مغص را ساکن گردانند و دقیق وی ملین او را مصلب بود که در
 پستان و اعضا عارض شود و سغه و نار فارسی را نافع بود و اطلاق طبیعت
 کند و ادرا بول و صفة طین کردن وی چنان بود که بگیرند گرگسنه فربه و آب بران
 ریزند و زمانی نیک تحریک آن می کنند تا آب بخورد بعد از آن از آب بیرون آورند
 و بر یان کنند تا مقشر شود و بعد از آن با سیاب خرد کنند و بمنجالی تنگ بریزند و
 مقدار ماخوذ از وی که درم بود و خلطی بد از وی حاصل شود و غذای خشک بود و بسیار
 خوردن وی بپوش بول خون براند بقوت ادرا ری که در وی هست و مسهل خون بود
 و گویند مصلح وی کلاب بود و جو بود یا گل ارمنی و کالنج **گرفش** قطن است
 و گفته **گرگ ویا** که او یا تیر گویند و قونباد و قونقار بیونانی اقا را و بلفظی دیگر **تقره**
 و بشیرازی گویند خوانند در قوت نزدیک با اینسون بود و در قوت معده نیکوتر از

گرسنه بند کسنگ
 و کلاب و نامند و آنرا کلاب
 نامند
 کلاب
 کلاب

و آن را هماییم
 چون با سرکه و افسنتی ریزند
 عقرب جدا کند یا خورند

در این کتب
 در این کتب

گریه زیره
 گریه زیره

زیره بود

زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دووم و کونید سیوم و جالینوس کرم و
 خشک بود در اول و نیکوترین آن بستانی بود تازه بادها را بشکند و بهضم طعام
 بکند و بول براند و کرم را بکشد و جب القرح بیرون آورد و قوت معده بدید و
 ببندد و خفقان که از اخلاط لرج بود سودمند بود و مغص را بغایت مفید بود و مقدر
 ماخوذ از وی **کرم** بود اگر هر روز در دووم در دهن بناشتا کنند و رها کنند تا نرم
 شود و بجایند و فرو برند ضیق النفس را بغایت سودمند بود و نفخ معده **بکند**
 زانند و امعا کرده و مثانه را سودمند بود و چون ادمان نمایند بلغم معده بکند از آنند
 و جالینوس گوید که معاد اناخ بود و چون با غذا استعمال کنند مسهل شود و مقوی آن
 و کونید مضر بود پیش و مصلح صغیر بری بود و بدل آن نم وزن آن کمون بنطی و نیم وزن
 آن انیسون **کرم و یا فارسیه و شامید** و کرم و یار و میه و کرم و یا چلیب قرد ما نا است و گفته
کرگان چند قومی است و گفته **کر دین** طردین کونید و آن نوعی از ساسا لیوس است
 و گفته **کر کوهین** عاقر قرحا است و گفته **کر یون** قسطوریون دقیق است و گفته
کر کم صاحب منہاج گوید زعفران است و گفته **کر صاحب جامع** قول چند آورده است گوید
 عروق الصفرا است و همو گوید اصول و ریس است و کونید و ریس نوعی از آنست **کر صنوبر**
 گوچک است که معروفست بمققریش و بشیر ازی آنرا کاج کونید و گفته **کر مدانه** و کرد
 نیز کونید و عافقی کونید و جرد مانق و جرنق نمرد رخت منشان است و در هم گفته شود
 و بعضی کونید انجره است و خلافت و مؤلف کونید تحقیق آن نوعی از تخم مازنیون است
 و بغایت گرم بود و بشکل موزدانه بود و مسخن قبل بود و بغایت مسهل ماہ اصفر و زهره
 بود و در دم از وی کشنده بود و از خوردن وی حله و خارش و ورم عارض شود
 و بکشد و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند مداوات کسی است که فرقیون خورده
کر و مینی سگالک است و گفته **کر کی** بیماری کلک است و نوعی از وی جلابی
 کونید و گفته **کر و نیکوترین** وی آن بود که باز صید کرده باشد و باید که چون بسمل کند
 از چند روز با سر که طبع کند و باب و غلک پزند و صاحب جامع گویند با زیر کرم پزند و بعد
 از آن حلوا کنند یا غسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود و کونید سرد است و زهره
 کونید دماغ وی و زهره وی باز بنق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کنند و سیخ
 چیزی فراموش نکند و چون مغزوی کل کند سودمند بود **کرم کوری** را زایل کند و چون
 زهره وی با ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند زهره زین پیاقی لقوه برد البته و دماغ وی

در معده را زایل کند
 برن ۴

و تار یا چشم

بنودی و در وی قبضی و تخدیری بود چون تروی یا خشک بجا نهد بوی بسیار
 زایل کند و عصاره وی با شیر زنان مسکن ضربانی سخت بود و چون با سوسن
 بر جره و غلظت صماد کند نافع بود و همچنین بر سوری و ورم خصیصه که از گرمی بود
 و بانار فارسی صماد کند نافع بود و چون با آرد صماد کند بر خنازیر بکند از آن
 و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل حنطه و رهمای گرم نافع بود و سودمند
 بود در آره که از بخاری مراری بود یا بلغمی او خوردن وی تاریکی چشم آورد و
 شامیدن حنطه از اسود مند بود بخا صیفت بخار از سر می شد و از بهر اینست
 که در طعام مصر و عان کند حنطه بخار معده و تروی چون بگویند و آب آن در بینی
 چکانند قطع رعاف بکنند خاصه چون مقدار دو وجهه کاغذ در یک درم آب وی
 حل کند و چون آب وی با شیر زنان در چشم چکانند ضربان سخت را ساکن گردانند
 و چون بانبات بیاشامند در دسرو پشت که از گرمی بود شود دهد و دفع صراع
 و سکر بکند و چون بکلب وی مضمضه کنند بشر با که در زبان و دهان بود زایل کند
 و کشنده خشک بخا صیفت مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و دودرم
 از وی با سی درم آب سان لمل چون بیاشامند قطع خون رفتن بکند و منع قوی
 حاض بکند که بعد از طعام بود و خشک وی بریان کرده شکم ببندد و چون با سیخ
 بیاشامند گرم در از بیرون آورد و چون هر روز یک درم بایک درم نبات بیاشامند
 شری زایل کند و بسیار خوردن ذنب را مختلط کند و چشم را تاریک کند و می را خشک
 گرداند و باه را بشکند و سیان مولد کند و مصلح وی سکنجبین سفجلی بود و خوزی
 گوید چون کشنده خشک بخا صیفت و آب آن بانبات بیاشامند قطع نفوذ بکند و می را
 خشک کند همچنین اگر بانبات سفوف سازند و تروی چون با مرغ فرشته
 مرق آن چشم سوزش میانه سود مند بود و خشکان و سواس گرم را سودمند بود
 که سببان از شراب باشد و چهل درم از آب وی گویند کشنده بود بپنیر و انگور
 مغزت وی بدل رس و سرد و غشا و جنون آورد و حال وی مانند حال میاست
 بود همچنین چون تری بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل و غلظت او از سبب
 آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود و از مجموع بدن وی بوی شیر
 آید و مداوای وی بقی کند بطبیخ و رغن زیت و بوره از منی و بعد از آن زرده
 تخم مرغ نیم برشت بکند خورد و فلفل و مرغ فزبر یا بطن بکند بسیار و فلفل خورد و شراب

چون کشنده ز آبانی و میرز
 یا با درم کل سف

مقوی معده بود
 مضمضه

خشک
 خشک که گفته یا
 بعصاره تر

شست

بود و چون تر بود بمقدار نارنج کوچک بود و چون خشک شود از گرد کانی بزرگتر بود و از وزن
وی بخوف بود و طبیعت آن سرد بود نه بخیو فطر و کمانه و خالی نبود از رطوبت غریبه یا سیو
و جوهر وی حرارت بنشانند و در هضم نشود و غلیظ بود و مصلح وی مری و زیت و
دار چینی و فلفل و صعیر و نمک بود **کشتی** کورسنت است و گفته **کشت برکت**
بناست برهم بچیده مانند ریشمان تافته و عدد آن پنج بود و مؤلف از این یک
خوانند و از طرف هندوستان آورند و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید گرم و خشک
بود در دوم و ابن رضوان گوید در اول جرب و قویا رافع بود و سهیل بلغم
غلیظ و رطوبت فاسد بود و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود و سنود
بود جهت اصحاب بلغم و رطوبت و برورمهای سرد ضار کند نافع بود و ابن
سرافیون گوید بخالصت مقطع شمعوت بود مقلل مینی و شیر و مصلح وی حب
صنوبر بود مری و در قوت مانند بدکشان بود و بدل آن بوزن آن کافور
و در وزن آن صبر بود و مؤلف گوید از خواص وی آنست که زنان شیر از آن بچ
کوچک شیر خوار بسیار گوید و در کهواره آرام نگیرد در شیب برایشان بکعبه می کشند
قرار گیرد و دیگر نکرید **کشت** و کسطنیز گویند و آن قسط است و گفته **کشمش**
قشمش است و گفته شمنافع عوی نزدیک است بمنافع میوزین منقی **کشمش یون**
باد بخان بری است و حرفای نیز گویند از بهر آنکه بجامه می چسند و ساقی آن
یکگز بود و بر روی رطوبتی بود که بر دست بچسند و عرووی مانند جوز خیار
بود کوچکتر بود و خار ناک و در باغهای شیراز بسیار بود و این نوعی از قلم است
است و تخم آن محلل بود و ورق آن چون خشک کنند و سحق کنند و در چشم
کشند سفیدی چشم زایل کند باذن الله تعالی **کعب الخنزیر** کعب خوک
چون بسوزانند و بگویند و سنون سازند سنونی قوی بود و چون
با سکنجبین بیاشامند تشکی را نافع بود و نفخ کرد شکم بود شکند
کعب البقر کعب گاو چون بسوزانند و سنون سازند تشکی را نافع بود
و دندان محترک را طلا کردن محکم گرداند و چون با سکنجبین بیاشامند
سپرز را بکند از اند و محرک سموة باه بود و بر برص طلا کردن نافع بود و چون
باعسل کشند مفرح دل بود و بدن را فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی
سرمقال بود و چون در چشم کشند روشنائی بیفزاید **کف** بقله الحفالت و گفته

کشتی کورسنت است
گوید بر این از این بزرگتر است

کشته و اسطوخودوس

کف الکلب صاحب منہاج گوید بر اشتعال و سبب احتیاج است و کفته **کف الاسب** بونانی
 لا ابطو طالون گویند و آن عطینا است و کفته **کف الذب** جنطیانا است
 و کفته **کف الضبع** و کف السبع نیز گویند و آن کیمیک و کفته **کف عاتر** کف مریم
 خوانند و آن اصابع الصفاست و کفته **کف ری** قنیقلس گویند و آن پود
 بهار خرما بود و آنچه از نخل تر بود کافور خود و قفورا گویند و آنچه ماده بود کفری
 و کفراه گویند و نیکوترین آن خوش بوی عقیص رزین کثیف بود که اندرون وی
 چرب بود و چون ضایع کنده در مرهمها کشند منع ریشهای بد بکنند و استرخا و مفصل
 را نافع بود و چون ضایعات شکم کنند معده ضعیف را نافع بود و درد کرده و مثانه
 را و احشای قطع سیلان فضول از شکم بکنند و قوت بدید و بهار که در اندرون
 وی بود مانند یکدیگر بود و چون بخورند و پزند بمان عمل کفری کند **کفر الیهود**
کفر الیهود است و کفته **کف سز** مغز پندی است و در شکستگی اعضا و
 کوفت آن عظیم نافع بود **کف سز** نوره است و کفته شود و خیر نیز گویند **کلکل**
 بلغم اهل خراسان مقل است و کفته شود **کف سز** بهاری کرده گویند و وی معتدل
 بود در گرمی و خشکی و این ماسویه گویند سرد و خشک بود و گویند سرد تر بود و خلطی
 از وی متولد شود و عسر الهضم بود و در آزار معده بگذرد و این ماسویه گویند محمودترین
 کرده کرده بره بود خاصه چون گرم بخورند و صاحب منہاج گویند محمودترین دی کرده پس
 بود و اولی آن بود که با سرکه و مری پزند یا با نمک و فلفل و دارچینی و پمجان پایه وی
 بخورند **کف سز** قه است و کفته **کف سز** کلکندرون جرج است و کفته **کف سز** کاه انواع
 است یک نوع غوشنه گویند و کفته **کف سز** یک نوع کشنج خوانند و هم کفته **کف سز** در فطر
 انواع آن ذکر رفت **کف سز** راسن است و کفته **کف سز** کلکمان طرخون است و کفته **کف سز**
کف سز اشق است و کفته **کف سز** در باب فاد صفت فطر انواع آن و صفت آن **کف سز**
کف سز مارجوبه گویند صغیبت مانند جابو شیر و گویند وی طلیست و گویند
 بتحقیق صمغ کزئی است که فطر اسپنون تخم است و وی در نیمه احوالی اقوی بود
 از جابو شیر و گرم و خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول بر آید
 و حیض فرود آورد و بچ بیندازد محکم بقوت قوی وی نظیر بود و در اسهال آب
 زرد و وی مزید و محلل بود **کف سز** امرو گویند و آن انواع است و فاضله ترین
 انواع آن نوعیست در خراسان که آنرا شاه امرو گویند و این مانند آب نبات

کف عاتر

وی قالیق بود در
خداوات ۴

شکم را و جگر را هوائی
بود و چون موی بطبیخ
آن بشویند مکر موی را
سیاه کند و چون بطبیخ
وی بیاشامد در اعضا
را نافع بود و درد کرده

نباشد
کف سز
مشهور است

بسته بود خوشبوی خوش رنگ پوست تنگ بزرگ و بعد از آن سنجانی بود رسیده و آن معتدل بود و کوبند سرد و تر بود یکنوع که آنرا چینی خوانند سرد بود در اول خشک بود در سیوم و بهیوی کوبید مکتری سرد بود در اول خشک بود در دوم و چینی سرد و تر بود در اول و آن شاه ابرود خوانند شکم بر اندک و کثیر غذا بود و مکتری بیشتر از فوکه دیگر غذا پذیرد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود آنچه ترش بود شکم به بندد خاصه خشک کرده وی و قوت وی معده به بد و شنگی نباشد و مسکن صفا بود و خلطهای صفاوی و رماد آنچه قابض بود علاج کسی بود که قطر خورد بود و اگر قطر با مکتری بپزند مرز آن کمتر شود و خوردن وی بعد از غذا منع صعود بخار از سر بکشد و بخاصیتی که در وی هست قوینج آورد و پسرانرا مضر بود و مصلح با ماء العسل بود با دو سه بار کرم یا زنجبیل بر بی و جب وی کرم را بکشد و بقراط گوید که کرمی چون صلب بود مبرد و کوفت بود و شکم ببندد و آنچه رسیده و نرم و شیرین و مسخن و مرطوب بود شکم براند و شیخ الیراق گوید مقوی دل بود و رفس کوبید آنچه متولد شود از وی محمود تر از آن بود که از سبب متولد شود و دشوار مضم بود و رازی گوید نشاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعمای غلیظ بخورند و اگر بکبر سنی که صادق بود بخورد باید که خواب نکند و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند یا زنجبیل بر بی و ابن ماسویه گوید بر مکتری طبیعت ببندد و دایغ معده بود و مقطع اسهال مره صفر بود **کافیطوس** یونانی خاما نیطس کوبند و معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس رویی است و صاحب کامل گوید طرخون رویی است یا کاسنی رویی و بعضی گویند بزرگ و شاخ درخت قند است و نیمه خلاصیت و مؤلف گوید حشیشی است که بشیرازی انرا ماش دار و خوانند و تلخی وی از تیزی زیاد بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبید گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و کوبید گرمی وی در سیوم بود و مفتوح و جلا دهنده اعضا باطن بود و در وی قوت مسهل بود و چون بر صلابتها نهند و بر ریشتهای عفن با عسل سود مند بود و چون با عسل بیاشامند عرق النساء نافع بود و سده جگر بکشد و بقران سوداوی را نافع بود و چون مفتوح روز بیای بیاشامند خاصه با شراب و حیض و بول براند و مقدار ماخود از وی یکمقال بود و کوبید مضر بود بشش و مصلح وی اینسون بود و بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس و دانی و نیم آن سیلن و دیسقورید و کس گوید چون با ماء العسل چهل روز بیای بیاشامند عرق النساء و علت جگر کرده و مغص را نافع بود و طبیعت وی چون بیاشامند

وی
اربع

ککل نفق زنگ دارد باغی

دفع حرز سیم خانق التمر بکند و این سرافینون گوید سهیل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یکدرم
یک مثقال و نیم بود و اسحق بن عمران گوید چون بیاشامند و مثقال از وی با آب انجیر
پخته امعاء بالانسی را پاک گردانند و بدیخورد گوید بدل آن بوزن آن سیسالیوس است
و دانیکی و نیم آن سلیمه و این ماسویه گوید بدل آن بوزن آن زیره کرمانی و گویند بدل آن
کادریس است **کادریس** بیونانی خاما در یوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود و بعضی
توفیر یوس خوانند و آن در جایگاه خشن و سنگستانها روید و گویند برک و شامخ درخت
اشق است و خلافت و مؤلف گوید کیا هیبت سبز رنگ که کل نفس دارد و بغایت تلخ بود
و آن در قی و قضیانی و تخمی بود اما اندک تخم داشته باشد اگر ورق بود و بشیرازی از آن نام
دارد و تلخ خوانند و نیکوترین تازه بری بود که بعد از ادراک تخم بگیرند و طبیعت آن گرم و
در سیوم و گویند در دومی مفتوح و ملطف بود و چون با عسل بر ریشهای مرض نمهند
پاک گردانند و چون بیاشامند تازه وی با آب بیایزند سودمند بود جهت تره کهن و ابتداء
استسقا و حیض و بول براند و سپرز بگذارد و بچم بیرون آورد و چون با نزاب بیاشامند
گزندی جانوران را نافع بود و چون سخی کنند و با شراب بیایزند و در چشم کشند که ناصور
شده باشد زایل کند و چون بکوبند و بر سپرز بزنند بگذارد و اگر بیاشامند بر فلان از اهل
کند و شریف گوید چون با آب اندک بزنند و بیالانند و سه روز بیای بیاشامند ناشتاباربت
در هر روز یکی درم از طبیخ وی نیم گرم سنگ بریزانند و وی سودمند بود جهت در مهاباز
که در نواجی سینه و شش بود و چون سخی کنند و با جلاب یا عسل بکشند و بیاشامند سه روز
مقدار شربتی از وی سه درم بود که فیطوس نیز همین عمل کند و شراب کادریوس سخی و محلول بود
شبخ و یرقان و نفخ که در رحم بود و سودا الهضم و ابتداء استسقا را بغایت نافع بود
و بدل آن عروق غایت بود و بدیخورد گوید بدل آن اسقولهو قندریون بود بوزن آن
دنیادوق گوید بدل آن بوزن آن سلیمه بود **مکون** پارسی زیره گویند که کرمانی و فارسی
دشامی و بنطی بود و کرمانی اقوی بود از فارسی و کرمانی سیاه بود و فارسی آنچ رسیده
بود میل بزردی زرد و اقوی از شامی و بنطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و گویند گرمی وی در دومی بود گرم را بکشد و بادها بشکند و بهضم طعام بکشد چون
باب آن روی بشویند لون را صافی گردانند و یونس گوید کرمانی شام بیدد و بادها با غلیظ
ساکن گردانند و مجفف معدود بود و جرب را نافع بود و اگر زن بازیت کهن بخورد بر کبر و قطع
کثرت حیض بکند و چون در مکره خویسانند و خشک کنند و سخی کنند و سفوف سازند

گویند بدل آن تخم حاضری را با تخم
سهم برود
سهمین خرد برود
سهمین
و نظر شکر بر اندازد تا گوید
بیان کند در مکره خویسانند
بکند

و بدان اومان کند قطع شهوة طین بکند و چون بانگ بجایند و فرو برند قطع سبلان لعاب
 دین بکند و چون با سرکه سخی کند قطع رعاف بکند و چون تنها بجایند و آب آن در چشم
 چکاند خون را بپندد و طرفه را نافع بود و عصاره بوی وی چشم را جلا دهد و چون
 بر موضع موی زیاده که در چشم بود طلا کند بعد از آنکه بر کشیده باشند دیگر نروید
 خاصه که با صمغ طلا کند و بوی وی سیاه رنگ بود مانند شو نیز و نوعی از بوی
 است که تخم آن مانند گوسوس بود و چون با شراب بیاشامند کزندی جانوران را نافع
 بود و تقطیر البول را سود دهد و سنگ بریزاند و چون سرکه بیاشامند فواق را
 ساکن گرداند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند بر اثر باد سیاهی که در
 شیب چشم بود زایل گرداند و بدل کرمانی و همچنین بر زرم انیسون که از گرمی بود
 و مقدار شترتی از وی دو درم بود و کویند مضر بود بشکم و مطح کثیر بود و بسیار
 خوردن وی لون را زرد گرداند و بدل کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و شاپور گوید
 بلکه یک وزن آن بود و تیاد و ق کویند بدل آن بوزن آن فارسی بود کویند بدل آن کرد و با بود
 و بدل فارسی نیم وزن آن کرمانی بود و کویند بدل آن تخم کرب بود **کون حلو** انیسون است
 و گفته شد **کون حبشی** کون بوی است و گفته شد در صفت کون **کون ارمنی** که وی است
 و گفته شد **کون اسود** کون بری است و کون اسود خوانند و گفته شد **کون بوی** **اخر** فانیوس
 خوانند و آن شایرج است و گفته شد **کام** درخت ضر است و کویند قشر بیخ او است
 و صفة ضر و گفته شد و بصری کویند صمغ آنست خامالیون بود و گفته شد و آن نوعی از مازون
 سیاه است **کندر** بوی لبان کویند و بیارسی کند در ریائی و اصمعی کویند چیز است که ازین
 خیزد و در هیچ جایگاه دیگر نبود لبان و ورس و عصب یعنی بودیمنی و ابو حنیفه کویند
 نبود الا بر درختهای عمان و درخت آن خار ناک بود و قد آن دو کز زیاده بود و نروید
 الا در گوه و ورق وی مانند ورق مورد بود و شمروی مانند شمرد مورد بود و علك و پرا
 کندر کویند و سبج خوانند و نیکوترین آن سفید تر مدحرج بود یعنی جهای کرد بود و در
 طبیعت در دو درم بود در اول و کویند در سیوم قوت حافظه را
 نیکو بود و خون ببندد از هر موضع که بود و نترف دم که از حجب دماغ بود و آن نوعی
 از رعاف بود منع ریشتهای جنبت که در موقد بود بکند و چون با عسل برداشند
 زایل کند و چون با پیه ببط یا با پیه خوک بیامیزند چون بر قویا مالند زایل کند و در
 ریشتهای که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود سود دهد و چون با نظرون بیامیزند

تخم

شویند را

طالیون

کثیر از این است که در
 بلاد هند و اندونزی است

و میو یا لیبیا نوم

و شش در صمغ و ریشته

کنند که در آن شخم محظوظ بود و اگر تشنج پیدا کند معالج تشنج میدهد که از سبب است بود و بدل
 آن بوزن آن در تی جو را تی بود یاد و اندک وزن آن قفل و رازی گوید که هر کس
 که در شب ماه و ستاره نه بنید مقدار عدسی کندش بیفتن صعولا کند و وقت شب کوی
 را نافع بود بغایت و زائل کند و بحال صحت باز آورد **کنسکر** حرشفاست و گفته
 و طبیعت وی گرم و تر بود و باه راز یادت کند و عرف را خوشبوی کند **کنسکر زرد**
 بهار سی کنکری خوانند و آن صمغ حرشفا و طبیعت وی گرم و تر بود باه راز یادت
 کند و عرف را خوشبوی کند و کونید سرد بود و وی تی آورد با سانی چون باب گرم و سکین
 بیاشامند یا با عسل و بدل آن دار ششعان است و کونید در تی بدل آن جو را تی بود **کوز**
 مقل است و گفته شود **کوز کندم** جو ز چندم است و گفته شد و صابن مناج در خواص آورده
 که چون یک کیده از وی بگیرند و ده رطل عسل و آب سی رطل و نیک لایم نهند و طرف نهند
 در ساعت شراب رسیده گردد و فری آورده و منی بفراید **کوف** باد آورده است و گفته
کوک خض است و گفته شد **کولم** و **کوبر** فلفل است و گفته شد **کوشا** جنطیانا است و گفته
کوکب شاموس طین شاموس است و گفته شد **کوکب الارض** کوکب قیولیا است و رازی
 گوید طلای است و ابن سینا گوید درختی است که شب روشن میشود و آن سنگی است
 که شب روشن بود و آن طلق است و گفته شد **کوارع** بشیرازی دشت کونید کیوس وی
 لزج بود لیک غلیظ نبود در رضم صالح بود و زود رضم شود و عیدم الفضول حسن
 الکیوس بود و خوبی سرد لزج از وی متولد شود و اگر با بر که و انجیران مستعمل
 کنند لزوجه و برودت آن کمتر شود سحج امعا و خوشه خلق را نافع بود و شقایق
 زبان و لبها که از کرمی بود زائل کند و سودد پد **کیمیا** فاوانیا است و گفته
کبریا صمغ جوز رومی است و نیکوترین آن شمع زنگ است و صافی و سرخی که نبرد
 زنده طبیعت آن سرد و خشک بود و خشکی وی در روم بود و کونید در وی خرابی
 بود و کونید گرم بود در سیوم خون را بندد و از هر موضع که بود و حفاقرا
 نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم شغال از وی باب سرد بیاشامند
 تی بندد و با مصطکی قوت معده بد هر دو در معده را نافع بود و عمر البول را
 سودد و خوزی گوید قطع رعاف بکند و چون برور همای گرم بیاویزند
 نافع بود و تا و فرسطنس گوید که با چون بر زن حامله بندد زخم نکاه دارد
 و اگر بصاحب یرقان بندد بغایت نافع بود و اگر سخی کند و بر سخی است

بار و خورشید

در اول

کوشا

کونید
کوکب الارض
الکوکب

کبریا

و کونید آن نوزان طبعی است
و در وقت آن نوزان است

لطوح کشد بغایت سود مند بود و رازی گوید حیض بندد و خون بوار کرد و کونید مضر بود
بهر و مصلح وی از فارسی بود و بدل وی طبایر و تیار و ق کوبید بدل وی بوزن
وی کند و کس بود و بدیغور کس کوبید بدل وی دو وزن وی طین روی بود
و چهار دانگ وزن آن سلیم و نیم وزن آن بزرگ قونان بریان کرده **که کم** باد بخان
است و گفته شد **کیب** مصطلکی است و گفته شود **کیب دار** و هر حسن است و گفته شد
کیب کون و کبوس نیز کونید و آن جعه است و گفته شد **کیب** غرغر و است و گفته شد **کیب** کس کاورس
است و گفته شد **کیبکان** نوعی از کرات است و گفته شد **باب** **اللام لادن**

نیکوترین آن چرب خوش بوی بود که لون آن بزرگی زنده هیچ رمل در آن نبود و در
روغ حل شود و هیچ تغل نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر خود در اول
و کونید در آخر در اول و موی تر بود و کونید سرد و قابض بود و این قوی دور است
و کونید خشک بود و جوهر وی بغایت لطیف و در وی قبضی اندک منضج رطوبت
غلیظ طرح بود و مینوی معتدل بود و قوت بن موی بدید و بر ویانند و بار و غنی
مورد موی را نگاه دارد اما برداء الحیة و برداء الثعلب ممکن نیست که بر ویانند
که معالجه آن دو اها دیگر بود که تحلیل بسیار در ایشان بود و چند آن لادن و اگر
لادن در شیب دامن دود کشند بخر کرده و شیشه بیرون آورد و چون با شرب آب
شکم بندد و بول برانند و باغم پاک کنند و مقدار ما خود از وی تا نیم مثقال بود و ملین
صدابت معده و جگر بود و قوت ایشان بدید چون ضعفی و سردی در ایشان بود و اگر در
حال کندی و طلا کنند بر یا فوخ کودکان یعنی میان سر که بشیر آزی جانند آن خوانند سود مند بود
از و سرد را نافع بود و اگر در پیه خوک حل کنند و بر ورم مقعد بنهند در سالنی کودان و چون
بار و غنی حل کرده حقه کنند سحر را نافع بود و کونید مفتح شده بود و کونید مضر بود بسفل
و مصلح آن سنبل است **لا زرد** پارسی لا جورد کونید و نیکوترین آن بدیغی بود و مؤلف
گوید بحاصیت تقویت و تفریح در وی زیادت بود که در نوعی دیگر وی بسبب همسایگی لعل و نوع
درباری آن بدید بسبب همسایگی ارب و طبیعت آن گرم بود در دودم خشک بود در سیوم و کونید
سرد و خشک بود در دودم و قوت وی مانند حرامنی بود لیکن لا زرد و بقوت ضعیف تر بود
در سهل سود او هر خلطی غلیظ که با خون آمیخته بود و مایه نخوی را نافع بود و بر و چون نیم گرم
از وی در فرجه کشند یا یک گرم روغ زیت بچر نگاه دارد در جسم تابشوت را از افتادن این
بود و نیندازد و شربتی زیادت از وی تا یک گرم بود و در کرده و ممانه را سود دهد و

کونید

نوزان طبعی است
و در وقت آن نوزان است

الطیب

واقطع کند

قتل کند و چون بار که سختی کند و بر بر مطلقا کند زائل کند و موی مرده بر وی یازد و چون زن بر خود
 بر کرد و حیض شکو بر آید و کوبند لا جورد بقوت لواق الذهب بود الا از وی ضعیف تر
 بود و بدل آن بخار منی بود و مضر بود بغم و مصلح وی مصطکی یا حمامه بود و کوبند لا جورد
 بدل آن لواق الذهب کافی بود **لاغیب** نوعی از تنوع است و کلی زرد دارد مانند گل
 شبت و ورق وی بزردی زند و ورق اندک داشته باشد و در دانه کوبیده بسیار بوده
 چون و چون بشکند شیر بسیار دارد و زینور غسل بر کل وی چرک کند و کوبند درخت
 شمله است و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و کوبند در چهارم و از خواص وی
 است که اگر در مقامی که مایه در آب اندازند ماهیان در روی آب افتند و لبن وی
 مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع بود و ورق وی چون بپزند و بخورند بزمین
 سبیل و اگر ورق وی بکوبند و عصیر آن بیاشامند کرم سبیلی قوی بود و فعل
 وی اقوی بود از لبن وی اما مغشای بود و بدل وی میگویند که فراسیون بود
لا کیسایست که از طرف مکرمی آورند و بجهت بواسیر بخور کردن بغایت
 نافع بود خاصه عمر آن و درد مقعد را ساکن گرداند و چون بیاشامند
 خون را بندد و طبیعت وی مسخن بود و در وی قبضی بود بسیار از وی مزه بود
 بمانند و مصلح وی حب الاسب بود **لبلاب** قریوه خوانند و نوعی از
 فسوس است و معروف بود بعشقه و جلبوب نیز کوبند بشیرازی هر سه
 خوانند و نبات وی بر هر نبات که نزدیک وی بود پیچیده شود و آنرا جمل
 الما کین خوانند طبیعت وی معتدل بود در حرارت و یسوت و کوبند گرم و خشک
 بود در اول و کوبند سرد و تر بود و کوبند گرم و تر بود و وی ملین و محلل بود و
 اکثر عصیر وی بار و عن کل باینه در گوش چکانند که درد کند سود مند بود و
 صداع فزمن را نافع بود و سینه و شش را سود دهد و ریه و سینه جگر را نافع
 بود و ورق آن بسره که پسر را سود مند بود و آب وی مسهل صفر آلود و صبح
 منهاج کوبید شربتی از وی سی درم درم بود با نبات بی آنکه بکوشاند و غافقی
 کوبید شربتی از وی نیم رطل کیان بود چنانچه جمل و بیخ شغال و نیم بود با بیست
 درم نبات و اگر بکوشاند قوت وی ضعیف نبود و سرفه که از حبس طبیعت بود و
 قویج که سبب آن خلطی گرم بود و محلل و رمی بود که در مفاصل و احشای با چون
 با فلوکس خیار چنبره مستعمل کنند و قرحه امعاء نافع بود چون بار و غیر با دام

معد

و کلا
 لبلاب
 جمل
 کوبند
 در
 سینه
 جگر
 نافع
 بود

سوخته

جهت

پزند و گویند مضر بود به پسر و مصلح وی نبات بود و لبن لبلا ب موی پسته و شیرین بکشد و صفت
پهوی مسهل خون بود و بدل لبلا ب آب و ورق خطمی و خمازی بود **لباب الفح** لباب الخط است
و آن نشاسته بود و در نون گفته شود **لبان** کند راست و گفته **لبسان** خردل بری خوانند
و آن در صفت مانند خردل است بمطبیعت و آن حرارت که خردل گرفته باشد ندارد و در بطینیه او را
اخیه خوانند و به لفظ ترک آنرا قی خوانند و آن تره بری بود از محاض غذا بیشتر دهر و یکمتر از
وی بود بجمعه چون پزند و بخورند و شریف گوید چون پزند و در طبع آن طفلانی که از ضعف
اعصاب و برودت برآه نتوانند رفت چون در آن نشاند نافع بود و تخم وی چون سخی کنند
و با شیر بپزند و بر روی مالند کلف برد و حسن زیادت کند و لون را نیکو گرداند و اگر بدان اما
کند غش را و برش زایل کند و اگر از تخم وی لعوی سازند و بناشتا لعق کنند سرفه کن را نافع بود
و چون با شرف صری یا شاند یا با میخنج سنگ را بریزند **لبن** بیاری شیر خوانند و آنچه حلیب
بود آنرا ما سویه گویند گرم و تر بود گرمی وی کمتر بود و دلیل سردت وی حرارت است و هم گوید
قوت وی در حرارت در وسط درجه اول بود و در رطوبت در اول درجه دوم بود و رازی از
قول جالینوسی گوید که حرارت وی زیادت نبود بر برودت و برودت وی نبود بر حرارت
و در حراره میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود و از بلغم دورتر و ما سرجو گوید گرم و تر
بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب جامع منهاج گوید لبن سرد و تر بود و حلیب
وی سردی کمتر از غیر آن بود و هم گوید که معتدل است و مقوی بدن و چنین گوید بای
نظر کنید و ببینید که اعضای که بهضم وی می کنند چه طبیعت دارد و چون عضو
بهضم وی میکند پس سرد و سرد یا غلیظ از بهر آنکه طبیعت وی سرد است یا بنه و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن بود که بغایت سفید بود و معتدل القوام بود بر روی ناخن
بایستد و صالح ترین شیر با آدمی را شیر زنان باشد و بعد از آن شیر حیوانی که نزدیک
ب طبیعت آدمی بود و رواج گوشت حیوانات دلالت بر جوده لبان و رداوه آن
کند اگر حیوانی مثل سگ و گاو و گاو و بز و سباع و امثال آن بود که گوشت ایشان
گرمهت الراجح بود بد بود اما شیر حیوانی که گوشت ایشان خوشبوی بود مثل خوک
و کوسفند و بز و گاو و اسب و خرگور و آهو و مثل آن نیکو و موافق بود و شیر حیوانی
که لون وی سفید بود و قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود اقوی بود و نیکوتر
و در برتر بگذرد و آنچه سفید بود زودتر بگذرد و هر بهار رطوبت و رقت در و
زیادت بود تاستان سخونت و جفوفت نیکوتر بود از بهر آنکه زرعی که آن زمان

لبان غلیظ است
اسیبه

لبن سرد و تر بود
گرمه

خورداد هم اغلظ بود و آنچه در پیشها چر کرده باشمشیر ایشان ارطب بود و شکم بر اند
 و آنچه در کوه چر کرده باشمشیر ایشان اخف و اسخن بود و اجود لبی شیر حیوان چون
 من بود و شیر حیوان کوچک سن اکثر تر بود بعکس بزرگ سن که کثرتی خشک بود و شیر
 مرکب از که جوهر بود جبلیته و مایته و زبد تر چون از یکدیگر جدا شوند هر یک فعلی خاص
 داشته باشد و چون با عمل بیاشامند ریشتهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک گرداند
 و نفع بدید و غذای نیکو بدید و دماغ بیغزاید خاصه شیر زنان و وی زود هم شود
 چون از خوبی متولد شده باشد که در غایت انضمام بود و اولی آن بود که چون شیر
 بیاشامند و بختند و هیچ غذایی بر سر آن نخوردند تا وی بگذرد و وی سودمند بود تا
 مزاج گرم و خشک را چون در معدنه وی صفرا نبود و با عمل یا با نبات بر مضمین یاری
 و نیکوترین اوقات خوردن وی میانه بهار بود که وی آن در آن معتدل بود و غلظ
 و لطافت و جبلیته در وی بیشتر از مایته بود و در زمستان نشاید که خوردنش را اولی بشود
 که بعد از حمل روز که زائیده باشد شیر وی خوردن بسبب لب که بشیر از وی زهد خوانند و چون
 شیر با نبات بیاشامند کون را نیکو گرداند خاصه زنان و فریبی آورد تا بحدی که صاحب
 مزاج گرم و خشک چون در آب پذیرشند زود فریب شود و جرب و خکر را نافع بود و
 باه بر اینگزاند و شیر بخورد که سنگ در آتش تافته یا با من داغ کرده باشد شکم ببندد
 و شیر سبج را نافع بود و کسی که ادویه کشنده خورده باشد خاصه ذرایع و اربن حری
 و خانق الذیب و سبج و شوکران و تر یاق زهر با بود حتی افبی و وی بمعدنه صفرا
 مستحیل بصرف استود و منفع و مضر بود با صاحب سلیطان دم و هیچ چیزی مضر تر بر
 ایشان نبود از شیری که فاسد شده باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصاب و اورام
 بلغمی و وی چون بسیار خوردند بر صم آورد و پیشش پیدا کند الا کثیر تر که وی بر صم کتر آورد
 لکن علاج نیسان و غم و کواص بود و مضر بود بر لثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شبکوری
 و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ کرده و سده
 جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کند بزباب و عمل یا پیش از خوردن و
 باء العسل مضمضه کند و بعد از آنکه خورد باشد بزباب صرف و چون جویشده بیاشامند
 و بعد از آن کشمش نخوردند نفع وی زائل کند اگر در شکم بسته شود بسبب پذیر مایه یا غیر آن
 عرق سرد آورد و غشی و حمی ناقص و آنچه با پذیر مایه بسته شود زود بخله ق کشد و
 باید که از مخلوقات اجتناب نمایند که تجبن زیادت گرداند و باید که سرکه باب مزوج کرده

و خشکند

بسیار نماند
بود و سرد جگر پیدا کند و آن

و چون شیر بیاز
خوردند بر صم
اوراد

بود
تحقیق

بنام خداوند
مفتاح

بهرامی امضی از وقتی که از راه باران و اگر آب است و اسهال
و اگر مکه از روزی که در آن از حیض و باران و کوه

بدرند یا فرود بخ درم که در ساعت تحلیل دهد یا از پیرمایه یک مثقال یا شامند که رقیق
گرداند و بقی و اسهال بیرون آورد **بنام حامض** نیکوترین آن بود که مسکه وی بسیار
بود و چون مسکه اندوی بگیرند و ترش شود آنرا منجیض خوانند و چون بسیار که بچنان
زجاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید بنام حامض و ماست در زجاجهای که در مویض با او
جمع بود یا بیشتر از بهر آنکه مرطب و منفتح بود و وی دندان را زیان ندهد هر یک که خلط را خام
گرداند و بطی الهضم و استمر بود و لته را زیان دهد و در موعده کرم را نافع بود و
دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی

و باران و کوه
و چون مسکه اندوی بگیرند و ترش شود آنرا منجیض خوانند و چون بسیار که بچنان
زجاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید بنام حامض و ماست در زجاجهای که در مویض با او
جمع بود یا بیشتر از بهر آنکه مرطب و منفتح بود و وی دندان را زیان ندهد هر یک که خلط را خام
گرداند و بطی الهضم و استمر بود و لته را زیان دهد و در موعده کرم را نافع بود و
دخانی بود از بهر آنکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی

سکن کند و باید که با ملو العسل مضمضه کند تا لته را مضمضه شود و اگر مستحیل شود بصفو
یا محوضت معوار و غشلی و مضمضه در موعده تو که کند و با شکر که بهیض کشنده کشد باید که فی کف
و معده از وی پاک کند بماء العسل بعد از آن شراب یا ماست یا فلابی یا شامند و در موعده

بنام البقر
ملام
دولت
بنام البقر
رود و مرف

نار دین بر معده نکند **بنام البقر** و فرسی گوید شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مده
حمل انسان بود آدمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملازم بود و از اینست که شیر گاو و نیکوتر از
دیگر و سبکتر از شیر نای دیگر بود و غلظت وی زیادت بود و غذای شیر از همه شیرها بد و قوی

آورد و در شیر نیکتر بود و در بوسل و نفوس و تهاه که بنام حامض بود **بنام المعز** شیر بز معتدل
بود میان شیر گاو و شیر خر نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم
و کسوائی و سل و نفث دم را نافع بود و در غره بدن کردن خنای و در مملازنه را

سودمند بود و ریشش مانند را نافع بود و در سیقورید و کس گوید شیر بز ضروری کمتر بود
بشکم از شیر نای دیگر از بهر آنکه چر کردن وی بر چیز نای قابض بود مثل درخت مصطکی
و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبه لطر و مثال آن از بهر آنکه معده را

نیکو بود و فرسی گوید شیر بز اسهال وی ضعیف تر بود از شیر گاو و باقی در همه احوال
مانند وی بود و طبری گوید تهاه که بنام را و استطلاق بطن را نافع بود از بهر آنکه
بسیار بره رود و اندکی خورد و آشامد و بر چیز نای تلخ چر کند و گوید بول براند و
گوید مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **بنام اللقاح** لبن الابل است بسیار شیر

بنام اللقاح
زودت کار و دود

شتر گویند و در سومه و جنبینه کمتر داشته باشد و بغایت رقیق و ما لبی بود سه
احداث کنند چنانکه لبان دیگر بلکه سه بشکاید و جگر را ناز کند و ضیق النفس و در بول
و ما صفر را نافع بود و قوت چشم بدید و مرضهای کپرز را نیکو بود و ببول وی چون

یا شامند

میوه و میزبان بود از آن
سینه بند سرد است

حل به گوشت
غنم صنان افشا
گوشت بود

و الحس
بترس گوشت
گوشت آب بود

بتوعات مانند مازنیون و انچه و خلیت و شرم و عطینا و مؤلف گوید شریعتی خاصه شرم
ولاغیه چون در قوبالند زایل کند و حار و محرق بود و برده و مفردم بود و اگر بر اعضایی صلب
یعنی افتد بسوزاند و ریش کند و مداوی آن در آب بغایت سرد نشستن و بجز بای سرد
لباب القرم مغز شک و اندکرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قوی بکشت
و استسقا از قوی و طی را نافع بود و شربتی از وی که متعال بود با صغیر **لبتی** عدس
لبنی خوانند و میوه سانه خوانند و آن مانند عسلی بود و در وی حلاوت بود و آن از
درخت روم حاصل شود و نیکوترین آن بود که سائل بود بنفس خود و خوشبوئی و زرد رنگ
بود و سیاه نبود و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند تر است در اول
منضج و عین بود هر چه تر را و خشک را نافع بود و سردی مزمن بلغمی را سودمند بود و او
صافی کند و طبع نرم دارد چون زن بخورد بر کرد و بیاض مد حیض براند و بول و مسهل بلغم بود
بی زحمت چون یک متعال از وی مستعمل کند و در سبب بود و نزل را بندد و مصلح وی آن بود
که اضافه وی کند بمشوی صمغ بادام و بدل وی جدید است و روغن یا سمن بود و گویند
بدل آن جاویش بود **لبن السواد** صمغیست که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم
بود و مفردن بدن یا شرم و بوییدن عطر و عاف آورد و بیم هلاک بود و چون بر درمهای
صلب بماند سودمند بود **لحم** مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذاء و مولد دم بود اما بعضی
از بعضی فاضله بود و نیکوترین آن بود که متوسط بود در قریبی و لاعنی و وسط عضله معتدل
تر بود و خصی کرده فاضله از خصی ناکرده و وی غذائی مقوی بدن بود و زود مستعمل خون
شود و صفت مجموع گفته شود **لحم الحلالان** فاضلترین گوشتها لحم بره بود و نیکوترین آن
گوشت صولی بود و طبیعت آن گرم بود در اول و نیکو بود جهت ابدان معتدل و معده
معتدل و مؤلف غذا بسیار بود و گرم و تر بود و چون بسوزاند و در برهق و قوبا طلا کند و بره
سودد پدید و خاکه لحم سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته در کزندی عقوب و مار
و حرارت را سودمند بود و با شراب جهت کزندی شک دیوانه سودمند بود و خوردن وی
مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث یا حلوائی شکو بود و مضر بود بکسی که غشیان داشته باشد
و مصلح وی آن که آشهای قابض پزند **لحم النعاج** گوشت میشینه حرارت آن کمتر
از گوشت بره بود و خوبی بر از وی حاصل شود **لحم الخنازیر** گوشت خوک ترسایان
گویند بهترین گوشتها بود و بری وی گوشت آن بهترین گوشت و خوش بود و آنچه صحیح
است بهترین گوشت و خوش است بود و گوشت خنتر بر بری و ایلی زود هضم شود و

گوشت خنزیر
و گوشت اسب
از گوشت فرقی ندارد
و گوشت در لون و طعم
معدله
از غلامه
می

وزود بگذرد و غذای اندک دهد اما تقویت دهد و جالینوس گوید موافق انسان معده مزاج
بود و گویند قومی که گوشت آدمی خوردند اگر گوشت خوک خوردند فرقی نتوان کرد در لون و طعم
و بوی و این دلیل مشابهت و ملاومت اوست و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزج و جرات
آب و محتوای نبات کند **لحم البقر** گوشت بقر گوشت جالب بود و فضول آن کمتر از گوشت بره
بود برعکس سیر خواره که شیر نیکو خورده باشد نیکو بود و اگر شیر بد خورده باشد بد بود و
نیکوترین آن سیاه لون بود بیک تر و لذیذ تر بود و گویند گوشت آنچه نرخی بود و چشم
آن از رقی بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در رطوبت و یسوت
در زود هضم شود و نافع بود جهت کسی که مل داشته باشد و دانه را در اعضای وی بری
آید و خون معتدل نیکو میان لطافت و غلظت از وی متولد شود چون بریان کنند
مضر بود بقولنج و مصلح آن حلوای قند و عسل بود **لحم المعز الاثنت و التیوس**
گوشت ماده بز و دگر بود و دشوار هضم شود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که میل
بسیاهی داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو بهترین آن بود که جوان کن بود و نیکوترین
اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشک تر از گوشت بز بود و در گرمی گرمتر از وی
و گویند گرم و خشک بود در چهارم و وی کثیر الغذاء بود و چون بسکباج پزند منع سیلان
ماده از معده بکنند و وی از اغذیه اصحاب کلب بود و دشوار هضم بود و غذا غلیظ دهد
و آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی از وی تولد کند و بهق و جرب و سرطان و قوبا و
جذام و داء الفیل و دوائی و وسواس و تب ربع و پسر زید کند و آنچه ضرر آن کم کند
و مصلح آن بود در آچینی و فلفل و زنجبیل امت و در بختن اگر پوست خربزه در دیدن از آن
زود گوشت را بخت و مهاد کند **لحم العجل** گوشت گوساله نیکوتر از گوشت گاو و کبش بود
و نیکوترین آن بود که نزدیک زائیده بود و طبیعت آن گرم و تر بود غذای معتدل
و خونی صالح آن ریاضت و استجمام بود **لحم الجاموس** گوشت گاو میش غلیظترین
گوشتها بود و کمیوس بر دهد و در هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک
بود در جنب گوشتها و گرم و در طبع مانند گوشت نعام بود و گوشت بکبک **لحم**
القوی من الجیوان گوشت خسی کرده بهتر از خسی ناکرده بود چون حیوان
مزاج وی بخشکی بود بهترین آن حویلی بود و فاصله بین آن بود که متوسط
میان بود فر بهی و لاغری بلکه وی فاصله از نیمه گوشتها بود و گرمی وی کمتر
از نخل بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی متولد شود و فر بهی آن مرط

از او حاصل شود و مصلح الحیات
بود و مطول را مضر بود

صالحترین گوشتها صید گوشت آهواره

بدن بود و ملین طبع و لاغری آن لاغری آورد و مجفف طبع بود و ذوی مرغی معده بود و مصل
 آن آب فو که قابض بود **لحم الغزال** صالحترین گوشتها صید گوشت آهواره بود با وجود
 آنکه مجموع گوشتها صید بر بود و خوبی غلیظ سوداوی از او متولد شود آهواره بری
 داشته باشد و نیکوتر آن خشک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود قولنج را سود دهد و فله
 و مصلح برنی بود که فصول بسیار داشته باشد و وی مجفف بود و مسخن و مصحح وی
 ادیان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از گوشت آهواره بهترین آن بود
 و نیکوترین آن بود که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و در حرقت گوشت
 وی صاحب نفوس و مفاصل نشستن نزدیک بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان
 کرده وی قرحه امعاء را نافع بود و شکم بیندرد و بول براند و فریبی را نافع بود و مصل
 وی ابا زهر مطلق بود **لحم الابل** گوشت گاو کوهی در اصل بد بود و زود بگذرد و همان
 فعل گوشت گاو دهد بعینه **لحم الابل** گوشت شتر در اصل بد بود و زود بگذرد و بول براند
 و وی غلیظ بود و تب ریع آورد **لحم البکاش الجلیلیه** و **لحم الوحشیه** گوشت کوسند کوه
 و خرگور گرم و خشک بود در سیوم غذای بد دهد و عسر الهضم بود و کم کباش سود مند بود
 بکسی که ذرا ریج خورده باشد **لحم القنافظ** در قاف گفته شد در صفت قنظ **لحم الجنیل**
 گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت در ریاضت قوی بود و مسام تخمخلی ذوی مانند گوشت
 شتر بود در غلظت و رداءت و تولیه سودا **لحم الدب** گوشت خرس لزج و مخاطی و عسر
 الهضم و غذای مذوم بغایت بود **لحم السباع** و **ذوات الخلب** گوشت دودام توپ
 و چشم را سود مند بود و قوت آن بود **لحم الحیر الایلیه** گوشت خرخر آن کمر بود با صفا
 که سخت و ابدان تخمخلی و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظ تر و تولید سودا در وی
 بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لحم ابن عرس** در الف در صفت ابن عرس گفته شد
لحم الپنور گوشت گربه گویند سرد بود و گرم تر بود در دبو اسیر را نافع بود و مسخن کرده
 بود و در دشت را نافع بود **لحم السقنفور** در باب سین گفته شد **لحم الجوز** گوشت
 بچه بغایت گرم بود و مصلح اصحاب که سخت و ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب عرق
 الناب بود و در آخر تب ریع نیکو بود و وی غذای غلیظ بود و غلیظ تر از مجموع
 گوشتها و خوش و سخته متولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل پرورده بود **لحم التیس**
 که بر وی هوس طید اس گویند و جالینوس گوید پارسسی است بملج گویند و بوی اذنا
 الخلیل و با صفرهای شنگ و قابض و یابس بود خون بینی بیندرد و از آن رحم و مجموع

اعضا و نیکوترین آن تر و تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول خشک بود تا سیوم و گویند
 در دوم و گویند گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از سردی است که در تریاق مستعمل
 بود جهت قوه امعا در وی قبضی بود مانند تخم کل و ورق خشک آن ریشهای کهن را با تخم بود
 عصاره وی نفت دم و نرف آنرا سود دهد و مقوی معده بود و سود مندترین چیز با نود
 قوه امعا و شکم بنهد و جراحتهای عظیم با صلاح آورد چون برافشاند اگر عصب منقطع
 شده باشد و بدل آن تخم کل و کلنا راست بوزن آن **جلیایی** دینسا قوی است و گفته **شکر الحار**
 پر سیاوشان است و گفته **شکر الحام الذهب** لذاق الذیب و لحام الصاعه گویند و نیکوترین
 آن معدنی ارمنی بود و آنچه معمول بود از بول گاو و کبک و کبک و کبک و کبک و کبک و کبک
 قناب و چندان سخن می کنند که منعقد می شود و طبیعت آن گرم و خشک و حاد و قابض بود سخن
 و معض بود و لذاع بود نه سخت گوشت زیاد بکند از اندود در جراحتهای دشوار نیکو بود
 و پاک گرداند و لحام الذهب را شنکار الصاعه خوانند و نه شکار است و صفت شکار گفته شد
نجیس الاکلید نوعی از خیزی جلی است و در صفت خرازی گفته شد **لذاق الذهب** اشقار
 لذاق الذیب خوانند و لذاق الذیب است و گفته شد **لذاق الرخام** و لذاق الحجر گویند
 و آن صمغ بلاط است و گفته شد **لسان الحمل** نبات است مانند زبان بره بشیرزی آنرا
 ورق بارتک خوانند و آن دو نوع بود بزرگ و کوچک و ورق بزرگ بزرگتر بود و جوهر
 وی مرکب بود از مائیه و سینه مائیه مبرد بود و با سینه قابض و سود مند بزرگ
 تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ورق آن قابض و رادع بود منع سیلان
 خون بکند و خشک وی ششانه لذاع بود و اصل وی چون از گردن بیا ویزند صاحب خازرا
 نافع بود و وی ته و رمهای گرم و شری و خازیر و آتش فارسی و دانه الفیل و صرع و غله
 و سوختگی آتش را سود مند بود و آب و ورق وی قلاع را نافع بود و شایفات چشم
 بوی بکند از نده و گویند تب غب را سود مند بود و چون بیاشامند از اصل وی که عدد در
 سه جمل عدد پنج درم شراب مخموج گفته و گویند در ربع چهار اصل وی بر کزندی سک دیوانه
 سود مند بود و گویند مفر بود بسرز و مصلح وی مصطک و سلیم بود و بدل ورق
 آن و در مجامع بستانی بود **لسان الثور** حشیش است که پیارسی کا و زبان گویند و
 گویند نوعی از مرو است و نیکوترین شامی یا خراسانی غلیظ ورق بود بروی آن نقطه
 بود و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند نزدیک با اعتدال بود و در وی کردی اندک بود و تر
 بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود و طوبه آن مکر بود و گویند تر بود در سیوم و سوختگی

سکونش را بکند و ریش
 و اصل در کوه
 شش رافع بود
 و از آنرا
 و از آنرا
 و از آنرا

لحام الذیب
 لسان الحمل
 و ارضیه م و بلاریه م

لسان الثور
 کبک

وی قلاع کو دکان را زایل کند و التهاب دهن را ساکن گرداند و وی مفرح دل و مقوی
 آن بود و محققان و علت سودای را نافع بود و خشونت سینه را نافع بود و سیرابی
 دو درم بود چون بیاشامند با نبات بپزند و گویند مضر بود پسرز و مصلح آن ضد
 سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چهار دانگ وزن آن است ابرج
 و گویند بدل آن بادرنوبه است و هند با و گویند مصلح وی پلید مری است بدل
 آن دو وزن آن پوست انرج است **لسان العصافیر** تخم درختیست که از آباده
 تخم ابر کوبند و کنجشک از آن گویند و طبیعت آن گرم بود در دوم و تراست در اول
 و در ورق درخت آن قبضی بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر در خاصه
 را نافع بود و سنگ بپزند و باه را زیادت کند و قوت مجامعت بهد و بد بعبور
 که در حقیقه این نافع بود و بدل آن در تخم یک باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن
 تخم ری سرخ و گویند بدل آن نیم وزن آن بهمن سرخ است **لسان البحر** در سیسا
 صفت آن گفته شد **لسان الکلب** لسان الحجل است و حماض بدین اسم خوانند **لصف**
 کبر است و گفته شد **لصنی** نباتیست که معروف باذان الارنب و آذان الغزال و آن نوع
 کوچک لسان الحجل است و گفته شد **لجبه بربری** بعضی گویند جریست مانند سورجان
 و بقش سورجان کند و آنچه محقق است سورجان است و در مصر بجا خوانند و طبیعت آن گرم
 است در سیوم و محرک شهوة باه بود و باقی منفعت آن در سین گفته شد و گویند نوعی از بروج است
 و خلافت و بدل آن بوزن آن فلفل است و بدل آن بوزن آن جو مقشر و بوزن آن تودری زرد
 و بوزن آن مرو گویند **لجبه مطلقه** اصل بروج است و دریا گفته شود **لغاب** مختلف بود
 بسبب انواع و بحسب مزاج شخص و قوت وی منضج و محلل بود و کلف و غمش را زایل کند و محلل
 دم میت بود **لقت** شلم است و گفته شد **لفاح** تخم بروج است پیارسی سایه بروج خوانند و مغده
 خوانند و مغده اسم بادبجان است و نیکوترین آن بزرگ تر بوی رسیده زرد بود
 و طبیعت او سرد و تر بود تا سیوم و گویند در وی حرارت بود و گویند خشک بود در سیوم
 و لبن وی غمش و کلف را زایل کند و لذیذ و تخم وی چون با عسل و زیت بر کزندی
 جانوران نهند نافع بود و ورق کوچک وی یاد زهر عنب الثعلب بود کشنده بود و
 بوییدن وی صداع را سودمند بود و وی منوم بود و بسیار از وی بوییدن سگته
 آورد خاصه آنچ ورق وی سفید بود باید که بارم بپوشند و چون طفلی بغلط از وی بخورد
 می و اسهال پیدا کند تا مجدی که کشنده بود و کشنده وی اول احتیاق رحم پیدا کند و تر

لسان العصافیر
 اندر جو گویند
 و بان خشک گویند

لجه بربری
 زمین کشند گویند
 در تخم یک باه

چشم و اشفاق مانندستان و مداوی وی بقی و بر و غیره کاو و غسل کند بعد
از آن اینسون و بعضی از اطبا گویند در آب سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز
مائل و نیم آن بزر البنج و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن
ت و گویند بوزن آن جوز القی **لف الکرم** عسل الکرم خوانند و در کرم
کفته **ک** صغیست که از طرف دریا آرند و مؤلف گوید آنرا الک لاک و زنگ لگا
خوانند و از وی کنا و سازند جهت سرخی روی زبان و بعضی گویند ثقل است و این
خلافت ثقل آنرا بشیرازی دو ک خوانند و لک باید که مغسول باشد و غیر مغسول نشاید
که استعمال کند و صفت غسل وی جنانست که بگیرند لک مقدار خوب و نیک بگویند و آنرا
که ریونر چینی و بیخ اذخر در آن جو شانزه باشد اندک اندک بر آن ریونر و بدسته باون
تحریک میدهند و بعد از آن بحریری تنک صافی کنند و آنچه در محل مانده بچشم و در دم بار
بمخنان کنند مانند اول و دریا کنند تا درین آب نشینند ایسته ایسته آب از وی میزند
تا لک بماند و خشک گرداند بعد از آن دیگر سختی کنند و استعمال کنند و طبیعت آن کرم و
خشک بود در اول و اسحق بن عمران گوید کرم و خشک بود در دم و خفقان و یرقان
و استسقا را نافع بود و در دگر را عظیم نافع بود و قوت آن بدید و سکه آن بکشد
و معده را سودمند بود و مقدار ماخوذ از وی چند روز نباشتا بدن را لاغر کند
و وی مضر بود به بدنهای لاغر بقوت گویند مفراتست بسیر و مصلح وی مصطلح بود
و بدرا وی رازی گوید در تفتیح سکه و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ریونر بود
و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن طباشره سفید است **ط** اعن الثعلب
است و گفته شد **لوقیون** فیل زهرج است و گفته شد **لوز حلوی** پیارسی بادام شیرین
گویند و نیکوترین آن بزرگ و فربه بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و سردی
و تر بود در دم و گویند کرم و تر بود در اول و غذای متوسط دهد میان کثرت
و قلت و مستمن بود و سولقی وی سرفه و خشک بجه و نفث دم را نافع بود و سینه
پاک گرداند و حرقة بول را ساکن کند و چون باشک بخورد و کزندی سکه دیوانه را نافع
بود و بریان کرده معده را سودمند بود و وی دشوار مضم بود و میباید صفا بود و مصلح بود
شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غشیان و کرب و غشی آورد مداوی وی بقی
کند بعد از آن بر بوب فواکه ترش مانند کبیب و عوره و ریاس و مجموع آنچه در مداوات
عضل گفته شد و بادام تر چون با پوست بخورد و قتی که هنوز صلب نگشته باشد و دهان

وین
صفت آن و از شیراز است
بشیراز
کرم
و همان کرم در دم کشته
سیر به استعمال
یکدم
باید بر او ریونر کرم
نفع بود و شکم بر آن
خوردند

خون شکر

بود مانند لوبیایی کوچک و زرد غلاف وی سفید بود و مغز وی هم سفید رنگ بود و صاحب
 در مابین اسم وی تفسیر آن گفته سهو کرده است از بهر آنکه تفسیر مایه بود آن کرده است
 و گفته تاویل آن ای قائم بنف آبی انده تقوم بذاته فی الاسهال و حال آنکه آنرا مایه
 دانه خوانند تا مایه دانه و بعضی دیگر را حب الملوک خوانند و دند غیر حب
 و گفته صفت آن در دال و حب الملوک طبیعت آن گرم و خشک در دوم استسقا
 و مفصل و نفوس و عرق النساء و قولنج را نافع بود چون بزرد ورق وی باخروسی
 پیر و ورق آن بیاشامند و وی لینی تمام داشته باشد مانند تیوعات و اگر حب وی
 شش هفت دانه حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره کیموس مانی بود
 یک گلب سردازی بیاشامند و شربت زیاده از وی پانزده حب بود و اگر جایند
 مسهل قوی با قوط بود و اگر فرو برند تخمین اسهال با عذر الکنز و مغنی بود بقوت
 و موافق معده بنزد و لبن وی چون بیاشامند فعل لبن تبوع کند و مصلح اینسون بود
 کثیر او کونید بدل وی نیم وزن آن دند است مایه لطوع است و کونید بدل آن یک
 نیم وزن آن حب النیل است **ما پینز بهرج** معنی آن پیار سی سم التتک بود و آن پینز
 پنج نیایست و درخت آن صاحب منهای کونید مانند درخت شبرم بود در از ترودر
 لون وی غیرتی بود که بصفه مایل بود و مؤلف کونید درخت مایه ز بهرج بدرازی
 یک کونیم بود و در از تر و کوتاه تر بود و کل وی زردی خوشبو خوش رنگ بود
 و میانه کل وی سرخ بود اندکی کل بی حد بر آورد و برک وی بترکی زنده چنانچه
 صاحب منهای کونید و اصل وی یکی بود و شاخهای بسیار داشته باشد و کونید
 از تیوعاتست و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نفوس و درد مفصل و ظهر
 و ورک را سود مند بود چون در ادویه مسهل استعمال کنند و از خواص وی
 آنست که چون در آبی اندازند که مایه بود و به آب اینخته گردد مایه آن مرت شو
 و بر روی آب آفتند و شربتی از وی چون بانیات بود یک مشتال بود و اگر در
 مطبوخ کنند با ادویه چند دیگر از درم تا سه درم و اگر در حب کنند نیم درم
 بجا و باید که بروغ بادام چرب کنند و کثیر او نشاسته و اینسون است
 و آنرا اسپیکوان الحوت خوانند و ک نوع بود و نوع کوبی و یک نوع بستانی و کوبی
 بقوت تر بود و آنرا بوسیر خوانند و طومش و قلموس کونید و یک نوع بستانی و حرا
 معروف بود بجا پینز بهره **ما زریون** خا مال کونید و آن دو نوع است یک نوع

صحرایی

اشخیص

و سایر موقت در خوردند

تختیض خوانند و آن با زربون سفید است و صفت آن گفته شد و یک نوع دیگر مؤلف گوید
 بشیرازی است و خوانند و ورق از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد بزرگتر و بزرگتر
 و لون آن زردی زرد چارسی هفت بر یک خوانند و نیکوترین این موعود بود در قوت
 اند شیره بود و نوع سیاه وی گویند از شیره بقوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک
 است در چهارم و بهی و برص و عرش طلا کردن نافع بود و با غسل جرشک و لیشات و جرب
 طلا کردن نافع بود و مسهل ما اصف بود خاصه چون تر بود از وی بیکرند در وقت
 کل آن مسهل گرمها و جب القوع بود و سود ابا ااد و بهائی که مناسب بود و با اثر
 جهت کزندی جانوران چون بیاشامند سود مند بود و شربتی مهتر از زیاده از وی
 دو دانگ بود باید که مدبر کرده استعمال کنند که سرکه غانله وی بشکند و صفت مدبر
 کردن وی چنان بود که بگیرند مازبون تازه بزرگ ورق و در سکه نوبت
 دو شبانه روز بعد از آن سرکه تازه کنند تا به نوبت مکرر کنند بعد از آن سرکه برین
 و ویرا باب شیرینی نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در
 اقیاب خشک کنند و بعد از آن استعمال کنند و اگر در سرکه خوبانند و بر سر
 نهند بکند ازند و وی جگر امض بود بغایت و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد
 و مازبون مدبر چون بگویند بغایت خورد و کثیرا اضافه وی کنند و بر و عن
 بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند باد وینه که مصلح وی بود بیامینند مثل
 ترب و اقیهون و هلیله زرد و ورق کل سرخ و رب السوس و مکون گرمایی و
 نمک هندی دو ائنی موافق بود جهت علل مره سودا که با سهال بیرون آورد و نافع
 بود در د پای بلفی را و اگر خواهند که آب زرد بر اند مد بروی با ابر ساق و توبال
 النخاس و اسارون و مرصافی و سکنج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس تانی
 و عصاره غاف و عصاره افسنتین و سنبلی و مصطکی بیامینند و باب
 عن الثعلب و راز یا نه که گرفته باشند و جوشانیده و صافی کرده بیاشامند
 و اگر طبیعت وی سخت بود بس مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند
 مسهل آب زرد بود و اگر در جبهی یا در قرصی کنند نشاید که در غایت قوت بود و
 ضعفا را تحمل نبود و محوری مزاج را در زمان گرم و در گرمی با استعمال کنند
 بد بود و آن نوع که سیاه بود کشته بود و در دم بکشد یعنی واسمهال و معالجه
 وی بشیر تازه کشته پیای یا جللاب و بزرگترین معالجه مندرید طوس بود یا تریاق طین محنوم

از بهر آنکه

و کرب

آن

همان گریزند دل از ایشان کند و بغایت محرق و معفن بود و وی هم قابل بود و مداوای
 کسی آن خورده یا شرفی باب گرم و دروغ کردن بعد از آن شیر تازه آتش امین
 و الماسین یا سرب یا به نیشه توان شکست و چون ویرایش کنند بیشتره سوباشند و
 شرفی نازکند **مامیران** گویند نوعی از عروق الصفراست و از وی گرم
 تر بود و آن چینی و خراسانی بود چینی زرد بود و خراسانی تیره زنگ بود که به سزی
 زرد و آن عروق باریک بود و نیکوترین آن چینی که زرد و باریک بود و کوه داشته
 باشد و طبیعت وی گرم و خشکست در اخروم و گویند در چهارم و گویند گرم است در
 اول و خشکست در سیوم سفیدی ناخن و سفیدی چشم را از آن کند و روشنائی بیفزاید و
 واصل وی یرقان را نافع بود و مغص و در وی ادرار بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم
 بود و چون با سرکه سخی کند و بر کف طلا کند زائل کند و گویند مغز بود بکرده و مصلحت
 عمل بود و بدل آن بوزن آن عروق الصفر و نیم وزن آن م بود **مارون** چینی گویند
 که مرء حوزاست و گفته شود **مامون** حاشا است و گفته شد **ماریکو** ترین آب چشم بود
 که از طرف شرق بود و نیکوترین آن بود که بشدت بیرون آید بر مقابل شمال و بر سنگ
 راوند بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایج و طعم بد نداشته باشد و چون آفتاب
 روی تابد زود گرم شود و چون از وی زائل شود زود سرد شود و زود از معده
 بگذرد و ثقل طعام خشک گردد و از آن طبیعت آن سرد و تر بود تری آن در چهارم بود و
 مقدار معتدل از وی آن قدر بود که غذا را یاری دهد و با عصاره سازد و رطوبات آن
 نگاه دارد و بدن کسب نضارة و نعومة از وی بکند و وی ریشها را بد بود و بسیار
 خوردن وی کزاز و عشه و سبات و نسیان آورد و این مؤلف گوید که در آب بسیار
 خوردن حرارت غریزی را ضعیف کند و چون همگه قوتها تندرکند بواسطه حرارت غریزی
 می کنند چون حرارت غریزی ضعیف شود قوت جاذبه جذب غذا با واجبی نتواند کرد
 و ماسکه غذا را با واجبی نگاه نتواند داشتن و با ضمه هضم صالح نتواند کردن
 و در آنچه دفع ثقلها نتواند کردن و قوت حس و حرکات را نقصان ظاهر شود و
 خلل در کیمی ماسا رتقا بجز کره و قوت میمزه که در جگر بود آن آنها را غذا جدا
 نتواند کرد پس آنها را یادی با غذا آمیخته شود اگر میان پوست شکم و عشا یرین
 باشد استسقا و زقی بید آید و اگر پنجهان بجله عضو بار استسقا طمی بید آید و چون کوده میزند
 نتواند کردن تمامت کرده ضعیف شود و ادرار بول بیدارد سیوم است که چون آب بسیار

مامیران
 مامیران
 مامیران

ماریکو
 ماریکو
 ماریکو

در بعضی مامیران
 در بعضی مامیران
 در بعضی مامیران

مانند افلیج

خورده شود غذا را قبل از هضم بچکر رساند پس طعام نام هضم باندر و ن عروق را در دست
بلغم مستحکم کرده بدان سبب با هم بیماری بزرگ حاصل شود و نشاید که تشنگی بزند شہوت و
قوت نقصان دهد و مخفف چشم و نظلم بصیر بود بقراط حکیم گوید نیکوترین آبها آب باران بود
خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطره وی اندک اندک بود در ماه کانون و ووی نیز تر است

وزن تر بود و سردی وی کمتر از آب چشم بود و وی کسوف را نافع بود خاصه بر اسهال
سعال از وی پزند و آب برف سرد بود و بطبع و یکسب اگر باعث دل بیاشامند مبرم معده و جگر
بود و بر هضم قوت دهد و مغز بود بدندان و جفحه و سینه و نفوس و امراض احتشأ بارد و
عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که بناش آب خورند که گرازا آورد و نا
فض و معده ضعیف کند و بدن ضعیف کند خاصه که گوشت اندک باشر و ناقمان و صاحب
چیزی بقیان و استسقاء بولوا گیر نشاید که آب سرد خورند و بعد از جماعت و حرکات محکم

لاغر

نشاید که خورند که حرارت که حرارت غریزی بنشانند و استسقا که مضعف حرارت غریزی بود
و نشاید که در شب بنشنکی سخت که حادث شود آب خورند که حرارت غریزی بنشانند و استسقا
آورد الا اگر سبب آن چیزی شور یا گرم و خشک بود که خورده باشند اگر اندکی بگو خورند
شاید و آب گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی گرم بود بوضعی گرم
بدان خاصه چون با نباتات یا غسل بود و چون با آب سرد مزوج کند مضر و نافع بود و
حلق و طلازه و سینه و اگر به آب سرد مزوج نکند مضر و تشنگی ساکن نکند
و اگر بسیار خورند مفسد مزاج بود و مری معده و دماغ را از بخار پر کند و هضم را فاسد
کند و بسبب فساد هضم لون رازد کرد اند و پسر ز و جگر تورم کند و میمیح رعاف بود
و باید که بار و غش کل یا میزند کما مری معده بنود **ماء اللحم** باید که از گوشتی گیرند محمود

کلاب

بود مانند بره و جوی و حبش و سود مند یون چیزها بود جهت ضعف دل و صفت
آن بقرع این بقیرند و آن عربی بود در غایت قوت **ماء الشعیر** پیار سی جواب
گویند و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که اثر اشیر جو گویند و در کاف گفته تر و وی
مبرود و مرطب بود و حدت اخلاط بشکند و بول براند و تبهای حاده را نافع بود
ساده آن و اگر بلغمی بود با کرفس و رازیانه نافع بود و جگر گرم را سود آورد و مری
معتدل صالح از وی متولد شود و تشنگی بنشانند و زود بگذرد و از معده و معای
زود بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفیغ شود و مضر بود با احتشأ سرد معده
سرد را بد بود و دفع ضروری بکلفند کنند **ماء الجبن** آب پزیر گویند کلف و جرب

و منفع بود

نافع بود

اکثرین ایشانند

بود چون خلطی باشد که مستعد دفع بود و شکم ببندد و چون در معده قوت نفوذ
نشد آیدن بود چون قراقرز و دیناف بید آید استن باشد و اگر نه استن
و معز بود با صاحب مرار و ورم گرم و مصلح آن ربوب فواکه جامض بود و
آن یک جزو عمل و در خواب شیرین بود که بخوشانند تا نالی برود و در خواب

فروگیرند و بیالیند و اگر خواهند که گرمی وی زیادت شود مصطکی و زعفران و کبکب
و قزقل و دار فلفل از هر یک قدری اضافه کنند و با وی بخوشانند **ماء القراطین**
شربت که آنرا چند بقون گویند و صاحب مناج گوید که از خرما مثلث و عمل و داروهای گرم
و صاحب جامع گوید **مالکک** است و گفته شد **مالج** بسیار است که گویند و صاحب جامع گوید
باز کاربان شنیدم که بر طرف بند متردد بودند و از غیر ایشان از اولیهای دیگر که آن آب
سبزه لون بغایت ناهوش بوی و چون کهن گردد و سیاه شود مانند ملا و آن از
ماهی میگیرند که آنرا **جم خوانند** در برنج چین بود و اگر آن ماهی را چری مثل حوال
در حال درست گردد و در اندرون وی مانند کیسه پرازیه آب بود و خواص و

در صرسته باوی

مال العسل

بوی که کندی

مؤلف

که هر عضوی که شکسته باشد قدری دو مثقال از آن بیاشانند در زمان عضو
گرداند فبا که در احسن الفالین و این مجرب است و رها نکند که بدن آن که در آن
را مض بود اما باید که باز جای بسته باشند و در حال بیاشانند و علامت این آب است
که حوزنده آن فی الحال احساس کند آب بموضع رسید **مالی** عمل است و گفته شد
دو ص است و گفته شد **مالسوفلی** با در بنویس خوانند و گفته شد **مار ماهیج** ماهی دراز
مانند مار و آنرا ماهی خوانند **مالیون** درخت قذات و صفة گفته شد در قاف

بوی که کندی

مؤلف

شکسته

مشک اترج است و گفته شد **مشک** سوسن است و گفته شد **مشنان** درخت گرم دانه است و
آن نوعی از مازنیون است و کرمانه تخم وی است و یک نوع دیگر است و آنرا انجیص
گویند و تخم وی دند خوانند و صفة هر دو گفته شد **مثلث** آب انگور بود که بخوشانند
و کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و در دانگ بماند بس فرو گیرند و استعمال کنند
و منافع وی نزدیک بمنافع خر بود و خوبی صالح روشن از وی متولد شود و در غن
بکند و چون باب بیامیزند محوری را نافع بود **مالج** ما ش است و گفته شد **مالج**
نوعی از ریاحین است بیاری خوش نظر گویند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و کوه

بوی که کندی

مؤلف

شکسته

تراست و وی قاضی بود منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهای تر با صلا
آورد و دریش آنرا خشک گردانند و چون عصاره وی در کوش چکانند گرم کوش بکشد

بوی که کندی

مؤلف

شکسته

در در زایل کند **مخروط** اصل الانجمن است و وی بقوت و منفعت حلیت بود و
 نیکوترین آن سفید سبک بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری دهد و معده
 را پاک کند خاصه معا و محلل ریاح و نفخ بود و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و
 کوبیده میز بود بیش و مصالح وی غسل بود **محلل** درختیست مانند درخت بید و گل
 وی سفید بود و عمر وی راجب المصلب خوانند و گفته شد در خاصیت آن **مخوده**
 سقونیا است و گفته شد **حاجم** اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه**
 حاجم خوانند و الوج کوبند و آن سه نوع است و مؤلف گوید یک نوع بشیرازی
 کا زریسک خوانند و بیار می بلبل شامی کوبند و یک نوع کثیر کوبی خوانند و یک نوع
 تریاق کوبی و هر سه نوع را تخم خشک بیکه بود اما در نبات و جای رستن ایشان
 اندک تفاوت بود و نبات کا زریسک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ بود و کل وی
 ازرق بود و در کوه و سنگستانها روید و نبات کوشیز کوبی املس بود و بقدر بزرگتر
 بود و وی هم بزرگتر بود و هم تلخ بود و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و کل
 وی بسرخي دند و نوع کیوم در رمل روید و نبات وی کوچک تر بود و کل وی بسرخي
 بسفیدی بود که در وی زردی و سیاهی بود و مؤلف گوید نیکوترین شبانکاره بود
 که از کوهستان شبانکاره آرند و خواص وی آنست که هر سه که نیک شربت از وی تناول
 کند از کزندی مار و عقرب و افعی و مجموع کزنده کان یک سال تمام ایمن باشد و اگر مار
 یا افعی یا عقرب بگزیده باشد و یک شربت از وی بیاشامند البته خلاص باشد از مصیبت
 سم آن و شرتی از وی از یک درم تا یک مثقال بود بار غززیست و مجربست و بکرات
 آزموده و مجرب بوده الحمد لله علی ذلک کثیرا و مؤلف گوید در نزول آفتاب بمحل
 هر روز یک مثقال مخلصه با شراب تجرع کرد در آن سال چند نوبت وی را سم دادند
 و بر وی کار کردن نشد و دانک و نیم الماس یک نوبت وی را دادند و یک نوبت یک
 مثقال زهر افعی و چند سمیات دیگر و بر وی هیچ عمل نکرد چون تفحص کردند در اول
 سال مخلصه خورده بود چنانچه یاد کرده شد و این مجربست بتحقیق و مخلصه وی را از
 بهر آن نام کرده اند و از ایل کوهستان شبانکاره خیزد چون حجر البتیس
 بسودن به آخر در میان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب از آن مخلصه
 بود و بدان دانه یا ذره جمع شود و بر در ایام می بندد و بزرگ می گردد و غذای آن گو گفته بود
 بغیر از طر و مخلصه نیست و فی الجمله تریاقیت در وی است **مخاطه** و مخیطا و دبق نیز کوبند

کوشیز

سرخي

که از کوهستان شبانکاره
 کوبیده میز بود بیش
 کوشیز

شخصی

و پند و آن سپستان است و گفته **ترنج** بهار سی مغز گویند و وی لذیذ از دماغ و نیکو تر بود
 در صوابترین مغز ساق کوساله و ایل بود بعد از آن کا و پسته کوی سفند و طبیعت آن گرم
 و تر بود و مسخنی و ملین و کثیر العذا بود و بهترین آن بود که در آخر تابستان بود و وی محل
 و ملین صلابت بود و چون زن بخورد بر کبر و فرزند از مغز پناه محمود صلابت رحم و ملین
 بود و اعضاء صلب را نرم گرداند مجموع و شقاق دست و پای را نافع بود و وی
 ملطخ معده بود بشهوت و مغنی چون بسیار بخورند و مصلح ابا زکرم و صغر و ننگ
 و اجدان بود **مخض** شیرازی دوح گویند و نیکوترین آن بود که از شیر کا و جوان بود
 و صفت آن در لبن حامض در لایم گفته **شرداد** نیکوترین مراد آن بود سبک وزن و سیاهی
 بغایت بود و طبیعت آنواع آن گرم بود و محقق الایندی که فوایس وی را از مردهات
 شمرده است و چون بر ورم گرم طلا کنند نافع بود **مرجان** در باب باد صفت شد
 گفته **مرزنجوش** مرد قوش گویند بهار سی مرزنجوش گویند و بوی اذان الفار
 گویند و گفته شد در الف و طبع وی استسقا را نافع بود و بیخ درم از وی شری بود
 را سود دهد و عمر البول و مقص را نافع بود و اسحق گوید مطرب بود بخانه و مصلح وی
 تخم تورک است و بدل وی افستین روی است و گویند و در وقت آن در ماحوز و
 گویند بدل آن ورق یا سیمین است و گویند بدل آن شا بانک است و گویند وزن آن
 فلفل **مران** مایا خوانند و آن در خلیست باریک و دراز و از چوب وی نیز سازند
 و در ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و روی قبضی و تخفیفی بود و عصاره
 ورق وی چون بیاشامند با ورق وی با شراب عماد کنند که نذکی افی را نافع بود
 و پوست درخت وی چون بسوزانند و با آب بر جرب مالند قلع کند و شاره چوب وی
 کشنده بود چون بیاشامند **مسر** صغیبت که یونانی سمرنا خوانند و وی خالص
 بود و مغشوش بود و غش آن بعضی از تیوعات کنند که آنرا با زارشی خوانند و فار
 فایس خوانند و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مران بود که برخی مابل با شام و خوب بود
 و زین صافی و بغایت تلخ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است
 دووم و وی مفتح و محلل ریاح بود و در وی قبض و الزاق بود و در درو پای
 بزرگ استعمال کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند تا بحدی که میت
 را نکاهد و از تغییر و فتن و اثر ریشها را زایل کند و چون در دیان نگاه دارند
 بوی دیان خوش کند و در مهایی بلغمی را نافع بود و چون در شب **بلغم** و اگر

در وقت
 در وقت

مرزنجوش
 مرزنجوش

در وقت
 در وقت

در وقت

با فستقین یا ترمس یا عصاره سداب حقه سادند حیض براند و بچ پرو ن
 آورد بزودی و اگر مقدار با فلاشی که آن بوزن دو آرده جو با شربت بیاشامند
 سرفه مزمن و عمر النفس و دردی پهلوی و سینه و اسهال و قره امعا را نافع بود
 و چون در شیب زبان نهند و آنچه حل می شود فرو می برد و خشونت قصه ش
 نرم گرداند و او از صافی کند و گرم بکشد و چون با شربت بیامیزند و در شیب نعل مالند
 کند نعل زایل کند و چون با خمر و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون
 بر ریشهای برپاشند نیکو گرداند و چون با انیسون و چند بیدستر و با میثا بیامیزند
 بچم که از گوش آید و ورم گمان را نافع بود و اگر بالادن و خمر و روغن مورد در بر روی
 مالند از تساقط منع کند و و بی ریش که در چشم بود و تاریکی و سفیدی آنرا زایل کند
 و این خراز گوید چون سخی کند و با آب مورد برشند و زین بخورد بر کبردی بوی کند
 که از فرج وی دم زایل کند و اگر مرزیت فلسطینی برشند و طلا کنند بر آنکست
 ابهام پای راست قوت مجامعت تمام دهد مادام که بر ابهام وی بود چون سخی
 کند لبر که نیکو بود تا مانند همی شود و بر سر مالند در هر و صد غنی که سبب آن
 ندانند زایل کند و رازی گوید در در کرده و مثانه را نافع بود و **فلسطین**
 و **مخض** و **درد** در **جسم** و **مفاصل** را نافع بود
 و **حسیه زهره** را **مفید** نشود و **گر** **مها** **را** **سرو** **ت**
اورد و **محلل** **اورد** **م** **بود** **و** **ورم** **سیر** **ز** **ان** **بیت** **مفید** **ست**
 و چون با شربت بیاشامند که نزدیکی عقرب و اتر حاء معدله را سود دهد و سهیل
 آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیمه شربت بیاشامد منع خون رفتن
 با فراط بکند و باز بندد و اگر با سداب فرجه سازند و بخورد بر کبردی بپیند آرد و اگر با آب
 تر تیره حل کند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده با طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کله طلا کنند
 و بدان اومان کنند زایل کند و اگر در آب تریشی نارنج حل کند و بر سحفه طلا کنند و بدان مداومت
 نمایند زایل کند و خشک گرداند و چون با رکه و روغن حل کند و بر شیعه طلا کنند خشک گرداند و زایل
 کند چون با کندر و زعفران بخورد بر کبردی ترخ را نافع بود که از رطوبت بود و رایج وی **مصدق**
 و منوم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی غسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ
 در با قصبه لزریره و قطنج و ققاح اذخر **یا فلن** معنی آن ذوالف و رقه بود

و چون در شیب زبان نهند و آنچه حل می شود فرو می برد و خشونت قصه ش
 نرم گرداند و او از صافی کند و گرم بکشد و چون با شربت بیامیزند و در شیب نعل مالند
 کند نعل زایل کند و چون با خمر و زیت مضمضه کنند دندان و لثه را محکم گرداند و چون
 بر ریشهای برپاشند نیکو گرداند و چون با انیسون و چند بیدستر و با میثا بیامیزند
 بچم که از گوش آید و ورم گمان را نافع بود و اگر بالادن و خمر و روغن مورد در بر روی
 مالند از تساقط منع کند و و بی ریش که در چشم بود و تاریکی و سفیدی آنرا زایل کند
 و این خراز گوید چون سخی کند و با آب مورد برشند و زین بخورد بر کبردی بوی کند
 که از فرج وی دم زایل کند و اگر مرزیت فلسطینی برشند و طلا کنند بر آنکست
 ابهام پای راست قوت مجامعت تمام دهد مادام که بر ابهام وی بود چون سخی
 کند لبر که نیکو بود تا مانند همی شود و بر سر مالند در هر و صد غنی که سبب آن
 ندانند زایل کند و رازی گوید در در کرده و مثانه را نافع بود و **فلسطین**
 و **مخض** و **درد** در **جسم** و **مفاصل** را نافع بود
 و **حسیه زهره** را **مفید** نشود و **گر** **مها** **را** **سرو** **ت**
اورد و **محلل** **اورد** **م** **بود** **و** **ورم** **سیر** **ز** **ان** **بیت** **مفید** **ست**
 و چون با شربت بیاشامند که نزدیکی عقرب و اتر حاء معدله را سود دهد و سهیل
 آب زرد بود و اگر زن نیم درم با زرده تخم مرغ نیمه شربت بیاشامد منع خون رفتن
 با فراط بکند و باز بندد و اگر با سداب فرجه سازند و بخورد بر کبردی بپیند آرد و اگر با آب
 تر تیره حل کند و بر خونی که در شیب چشم منعقد شده با طلا کنند تحلیل دهد و اگر بر کله طلا کنند
 و بدان اومان کنند زایل کند و اگر در آب تریشی نارنج حل کند و بر سحفه طلا کنند و بدان مداومت
 نمایند زایل کند و خشک گرداند و چون با رکه و روغن حل کند و بر شیعه طلا کنند خشک گرداند و زایل
 کند چون با کندر و زعفران بخورد بر کبردی ترخ را نافع بود که از رطوبت بود و رایج وی **مصدق**
 و منوم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی غسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ
 در با قصبه لزریره و قطنج و ققاح اذخر **یا فلن** معنی آن ذوالف و رقه بود

اصفهان بود برآق که برنجی زند و طبیعت آن بردی مایل بود و معسول وی بی محال
 سرد بود و قابض و محقق و از خواص وی آنست که چون در سر که اندازند بر که شریک
 شود و اگر در نوزده بودین را سیاه کردند و وی ماده مرهمها بود و بوی بدن خوش
 کند خاصه شیب بغل و کلف را نائل کند و اثر سیاهی را نائل کند و خون مرده و
 اثر آبله برد و منغ عرق بکند و گوشت در ریشها بر ویانند و معسول وی چشم
 جلا دهد و خوردن وی نشاید از هر آنکه گشده بود و بول بندد و نفخ در بطن
 و حالین پیدا کند و قبض زبان بکند و بیاض که قولنج آورد و ایلا و کس و با
 که اطلاق بول و غایط کند و خنق آورد و مد او ای وی بقی کند بعد از آن
 نتراب و زنجیل مر با و اسفید باج و چون طلا کند در شیب بغل در فضلات سویی
 دل کند پس او بی آن بود که بار و غم زیاد م بار و غم کل بیامیزند و رازی گوید کسی که
 آن خورده باشد معالجه وی اول بقی کند بانی که در وی شبت و آنچه نخته باشند
 و بعد از آن مقدار سردیم بآب نیم گرم بیاشامند و لحوم الحرفان و سرکه خمر سیاه
 از عقب بدهند و بدل آن اقلیمیا بود **مخمری** پیارسی انکامه بخاری خوانند و انکامه
 رقیق خوانند آنچه از جوس اند گرم و خشک بود تا سیوم و گویند گرم است در اول
 خشکست در سیوم اخلاط غلیظ را بزداید و نشف بلغم کند و پاک گرداند و بوی دبا
 خوش کند و ریشهای عفن را نافع بود و در درد و کرم و عرق الشا و رطوبت معده را عظیم مفید
 بود و در حقیقتهای قولنج چون مستعمل کند مناسب بود و گویند که یوانه را نافع بود
 و رازی گوید مری عمل نمک کند الا از وی الطف و اهو بود و شکم براند و قطع لزوجات بکند
 و ملطف اغذیه غلیظ بود و معطش و مسخی معده جگر و معفیان باشد و چون بناشاند که بیاشا
 کرها بکشد و اگر چشم کسی کشد که وی را آبله بنیاد کرده باشد هیچ از چشم وی بر نیاید و اگر با
 بگذرانند چون منفر شده باشد **مطین** سنگیست که در وی شونت صغری بود و ببلون لا زورد
 بود و چون سخی کند چیزی که از وی بیرون آید بوی خمر کند و اگر بوزن سه جواز وی بیاشا
 در درد لرانافع بود **میرح** جوز بندری خوانند و آن جلیست بندی مانند دو قو و طبیعت
 آن گرم و خشکست در سیوم حیض براند و سده جگر و کبیر زیکشاید **ماخورد** نوعی از دروا
 و پیارسی در جوش خوانند و نیکوترین آن بستانی نر بود و طبیعت آن گرم و خشک است و گویند
 در دژم و گویند خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود و محلل
 و مسکن ریاح بود و سده بلغمی بکشد و چون سر بر بخاران دارند صداع کرد را نافع بود

در ریشها
 در چشم
 در بطن

در اول
 در سیوم
 در جوش

مطین

در سیوم

و وی منشرف رطوبت معده و مقوی آن بود و مقدار ماخوذ از وی یکدرم باشد و منع قوی میکند
و جوزی گوید چون در شراب خوب سازند و بیاشامند مستی سخت کند و بولیدن وی مصلح
بود و مصلح آن را چنین مرد بود و بدل آن مرزنگوش بود و اگر از جنه سکر بود بوزن
آن آشته و دانک آن زعفران و مرزنگوش و مرماحوز و جعفرم و فرنجشک و باد بجزیره
همه قایم مقام یکدیگرند در ابدال **مرعزی** جامه مرگوم و تر بود حرارت وی از
صوف کمتر بود طایم طبع انسان بود و بدن را نیکو دارد از اثری بسیار که در وی
و سخن کرده و مقوی پشت بود **مرار** نوعی از شکا عا است و باد آورد و در فعل
نزدیک است با ایشان **رد قوش** مرزنجوش است و گفته **مرمر** نوعی از رخام است
سفید و نیکوتر آن بود که از معدن جسرع آوزند و بیونانی اسطرطیس خوانند و بعضی
گویند اسطرطیس جنج است و نوفوسطس گوید اسطرطیس چون بسوزاند و با
نمک اندرانی سختی کند نیکو و دندان و لثه را بدان مالند سودمند بود و لثه را محکم کند
و بسوختن آتش را سود دهد چون بکوبند و سختی کنند و بر موضع سوختگی افشانند
و دیسقوریدوس گوید چون بسوزاند و بار آیینج و زفت بیا میرند و در مهاد صلب را
بکند از اند و چون در موم روغن کنند در معده را ساکن کند **مرارات** سالم ترین
زهرهای مرغان زهره مرغ و دراج و کبک بود اما حوارج جوارج بغایت لذت
خاصه که با از ایشان و اختیار آن بود که لون آزر دی طبیعی بود و اگر زنگاری و لا
جوردی بود بد بشم و آن کوم خشک بود در چهارم و سیره و چون بانظرون و
قیمولیا بیا میزند جرب ریش شده را سودمند بود و زهره باء مجموع تار یکی چشم را
نافع بود و خاصه مرارات جوارج خصوص خشک کرده و ابتدای نزول آب سفید
بود و مجموع مراره طبع براند و سختی گوید بقوت ترین زهره چهار پایان زهره
شیر بود پس کفتر پس کاو پس کرک پس خرس پس بز پس آهو پس میش و هر
یک بجای خود گفته شود **مراره الطبا** سو مند ترین زهره با جمده چشم زهره آهو
بود **مراره الحار الوحشی** زهره خورده آء الثعلب و دوابی را سودمند بود
مالیدن و بر اثر و مهاطلا کردن **مراره الدب** زهره حرس شنج و کراز که از
جراحت عصب و کردی بود نافع بود و شریف گوید زهره وی چون با عسل و فلفل
بکند از زهره و بقرطنه طلا کنند زایل کند و موی نیکو بر ویاند خاصه چون بیخ شش نوبت
مداومت نمایند و اگر با کنگبین بیاشامند در جگر را نافع بود و دیسقوریدوس

نوعی
از
رخام
است

گوید

گوید زهره حرس در منفعت نزدیک زهره کاو بود و چون لعق کنند صرع را نافع بود
 و این زهره گوید چون در چشم کشند با غسل و آب راز یا ز چشم روشن کند **مرارة البقر**
 بقوت ترین چهار پایان زهره کاو بود یکسپار پشم پس زهره کاو سفید و نیکوترین آن
 زهره کاو فحل بود و آن در مرهمها که جهت منع جراحتها و درد های سخت و بانظرون و قیویا چون
 سر ابدان بشویند حراز نافع بود و با غسل چون بدان خشک کنند خنق را نافع بود و مفتح افواه
 بویا بر بود و وی تریاق کزندی بود مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و دوی و طینی و درد
 گوش که از سردی بود چون بار و غیر کل در گوش چکانند بآب گندنا سود دهد و اگر گرم از گوش روانه
 شود بایش ز نان در گوش چکانند نافع بود و چون با غسل بیا میند ریشهای بد و درد فرج و ذکر
 و پوست خصیه را نافع بود و وی مضر بود بچکر و زهره و مصلح وی کثیر بود با غسل **مرارة البیس**
 نیکوترین آن زهره که حیوان بود که شیرازی آنرا برای خوانند و کشن نکرده باشد طبیعت آن گرم
 و خشک بود و وای و در امل الفحل را نافع بود و در انهای تر که بر گوش بود سود مند بود و زهره
 بزکوهی تریاق کزندی بود و مقدار ماخوذ از وی تا دو دانگ بود و مضر بود بکرده و زهره
 مصلح وی اینون و غسل بود **مرارة الخنزیر** زهره خوک ریش گوش را نافع بود و چون
 طلا کنند جمل و غفل بر سر کل موی بیاند **مرارة کلب الطاء** زهره کلبه ای چون آدی مقدار
 عدسی بخورد بعد از یک هفته بکشد و مداوی وی بر غر کل و جربطیا ناروی و در اسپنی
 و انفخه ارنب کند و بر غنهای خوش بوی ترخ کند و تدبیر بای لطیف **مرارة الضبیع**
 زهره کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ گیرند و آن گرم و خشک بود و مسهل باغی بود که
 در سبانه و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی نیم بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح
 وی غسل و صبر بود **مرارة الاسد** زهره شیر نیکوترین آن بود که از شیر حیوان گیرند
 و آن گرم و خشک بود تاریکی چشم را نافع بود و ابتداء نزول آب و انتشار خاصه زهره
 کبک که آن سود مند ترین زهره بای مرغان بود درین زحمت **مرارة الشبوط** شبوط
 ماهی است که در دجله بغداد باشد و آنرا بیونانی قلو نو لوس خوانند زهره وی
 تاریکی چشم و ابتداء نزول آب را و انتشار را سود مند بود و کوبند چون بکشد
 از وی تا مقدار دانگی و نیم معده را پاک کند و قوت دل دهد و کوبند خوردن
 آن مضر بود بزهره مصلح وی کثیر است و سرد بود **مرارة الکرمی** زهره کلنگ
 گرم و لطیف بود و چون بآب مرزنگوش سحوط کنند لقهه را نافع بود **مرارة الکبش**
 زهره غوج در گوش که از سردی بود چون با قدری غسل در گوش چکانند نافع بود

زهره فحل

مرارة البیس

بهور

که بسیار علاج خوانند

مرارة القنفذ زهره خار پشت اثر ریشهای که در چشم بود زایل کند و مجذوم را نافع

بود و چون بیاشامند **مرارة الارنب** زهره خرگوش چون با آرد جواری و کبوتر و

سداب بیامیزند و در میان شراب بیاشامند بخواب نروند همیشه و اگر خواهند که از آن خلاص

یابند سرکه بخورند و بدل وی زهره نیلس بود **مرارة النمر و الافعی و الارنب الفجری**

کرم و کشنده و مملک باشند کسی که آن خورده باشد او را تلخی دهان عارض شود و وزیدی

چشم و زود باشد که بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت بماند نشانه خلط است

و هر چه زهره افعی بود عجب بود که از آن خلاص یابند و مداوی وی بلبن حلیب و عجون طین

مختم و تریاق فاروق و رب برب و سیب و تخم تورک و جوی آب کنند و اگر غشی متواتر بود

ما اللهم فرج دهن و شراب بالذکی مشک و دواء الشک نیز مناسب بود **مرارة الرحمه**

زهره مردار خور که بشیرازی خرد در و بیارسی موش گیر کویند و بعد از آن بازیت کرانی گوش

را نافع بود و بار و غریب نشسته چون در گوش محال فکجا نند در شقیقه را مفید بود و آب سرد

چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و این بطریق کویند چون زهره و حی شک کنند در ظرفی

آبکینه در سایه و در چشم مطبوع کشند در جانب کزیده سود دید اگر کم افی کزیده بود و دیگر

کویند چنین است و بعضی کویند مجرب بود جته سم عقرب و مار و زنبور و صاحب نهاج

کویین من است که لطوخ کشند **مریق** عصاره است و گفته شد **قد** جوز مائل و ایون را برین

اسم خوانند **مرارة الصخر** و مرارة الصخر نیز کویند و آن حنظل است و گفته شد **مرور** بعصید

و آن نوعی از هند باو بری است و بغایت تلخ بود و رازی کوید مروریه صنفی از کاهواست

تلخ که بیشتر از وی روانه بود **مزر** قومی خوانند و آن بنیدیت که از کندم و جو و کاورس و غیر

شیر

مرارة

مرارة

مرارة

کبره

گیرند که جوان بود و بعد از غایت نضج گیرند بود و چون از وی گیرند و فرقی میان این آیه که نافع دارد
و آن آیه دیگر در لون و شام و صورت هیچ نسبت الی غیر از یک جز این آیه را در دندان سپید
بشکل دندان فیل و خوک مانند یک و جب زیاد و مکر بود و گویند قوم انجلیشکار روید
و اگر تیرزند نافع وی بپزند و خون که در ناف بود خام بود و بخت و رسیده بنابر بوی وی
سهوکتی داشته باشد پس چند زمان را کند تا بوی سهوکت از وی زایل شود و از ماده
هواستجیل همسک گردد و این دلیل است که میوه کدرخت نارسیده با هم درختان خورد
چون از درخت فرد گیرند و چند روز را کند رسیده گردد و توان خورد و فی الجمله بیکو
مسکان بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در بره خود مستحکم شده باشد و از حیوانی
بود که مستحکم تمام للمواد بود و طبیعت مسک کرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و قلهمان گوید مسک کرم است در دوم و خشکست در سیوم و این گامه گوید عرق زاینکو
و خوشبوی کند و قوت دل بدهد و شجاعت زیادت کند و مره سودا زایل کند چون
با دویه بود که مصلح وی بود در آن رحمت مسخن اعضا و مقوی اعضا خارجی بود
چون بر وی نهند و اعضا باطنی را بپاشانند و جماعتی از اطباء فارس و اهواز
و کوکرده اند که در وی رطوبتی است و بدین سبب است که باه را یاری دهد بر جماعت
بسیار کردن و سرعت انزال و رازی گوید چون در طبیح حل کند و بپاشانند در آن
کنده کند سودمند بود بر خشکی و سقوط قوت زاینکو بود و طبری گوید
و مقوی اعضا بود بسبب بوی خوش و چون بدان سهوکت کند مقدار نیم عدد
از وی با همچنین زعفران صداع که از سردی بود زایل کند و قوت دماغ بدهد
حکیم بن الحسین گوید چون در ادویه چشم بدهد و سفیدی که رقیق بود
زایل کند و نشف رطوبت بکند و اسحق بن عمران گوید مرطوبی مزاج و پیرانز اموات
بود خاصه در زمان سرد و در سرد سیر یا و منصدع جوانان و محرومی مزاجان بود خاصه
در زمان کرم و کرم سیر یا و فی الجمله سودمند بود مجموع علتها سردی که در سرد بود سودمند بود
بکشاید و نافع بود جهت ریاحی که عارض شود در چشم و در جمل جسد و شکم بپندد و زردی
روی زایل کند و عمل سموم باطل کند و خفقا زاینکو بود و شیخ الریس گوید وی اجل تریاق
بیش بلایل و قرون السبیل بود و مفرح بود و توحش را سودمند بود و تعدیل گرمی
وی بجا فور کند و از آن خشکی بر و غمزه نشسته و روغز کل کند و گویند چون بدان سهوکت
کند و چون در روغنهای که مسخن باشد حل کند و بر قفا و پشت بمالند خدر و فایح را سود

از بزرگتر

اسر مالک

در وقت که در سرد بود
در وقت که در سرد بود
در وقت که در سرد بود

مصلح و احوال است
نافع بود در دماغ ناک کند
با دویه که عرق زاینکو کند

چون کوفسند بوی چرکند بعضی خون از وی بیاید و طبیعت آن گرم و خشک بود تا سیوس
 و کونیند خشکی وی در چهارم بود و رطوبات لزج از سینۀ و کش بیرون آورد و شراب وی
 عظیم سودمند بود غشی و کرب را و وی حیض و بول و دم و نفاس براند و سنگ
 کرده بریزاند و مقدار ماخوذ یک مثقال بود و مصلح آن رب مورد بود یا بلوط و جا
 لینوکس گوید دانگی از وی سخی کرده چون بار و غیره بسان بپوشد وزن بخورد بر کبد
 در درم زایل کند و اسخی گوید قویج را نافع بود چون دانگی با دانگی سفونیا و یک درم کز او
 ده درم خمیره بنفشه آب گرم یا شامند و اربیا سیوس گوید کسی که شمش منقطع شده
 با هم در هر روز یک روز نیم درم از وی بار درم تخم خربزه و ده درم مکۀ نشین و بیست درم
 غسل صاف بخورد شمش زیادت کند و وی از غایت افراط در ار که در وی هست
 بعضی بول خون براند و چون بیاشامند و بخور کنند بجز بیدارند و وی مضر بود بر سفل
 و کونیند اصلاح وی بس که خمری کند و بدل وی گویند فرد ما نا است و جالینوس گوید
 بدل وی در ار در عکس راست دو وزن آن و شاپور گوید بدل آن اکلیل المکک است
 و کونیند بدل آن شقایق است **مصطکی** پارسسی کند روی خوانند و بسریانی کیا و برو
 مسطی و بیویانی سخنیوس گویند و آنرا عکس روی خوانند و که گویند و آن صفت است
 سفید و سیاه بود آنچه روی بود سفید با هم و آنچه سیاه بود معروف بود بر بنی تحفیف در
 سخر بود از تحفیف مصطکی سفید بود و قوت قبض در وی مکر بود و وی لطیف تر و سود
 مند تر از کندر بود و کونیند هدت وی مکر از مجموع صفتها با هم و طبیعت آن گرم و خشک بود
 در دم و کونیند تر است و قبض در اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان
 و اعصاب و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره و ورق آن و قشور بیخ آن قائم مقام آقا
 و عصاره طینه الیتس بود جهت قرحه امعا و استطلاق بطن و نفث دم و زانی که خون از زمین
 کشاده بود و رحم و مقعد که بیرون آید و دیسقوریدوس گوید قوت مجموع درخت وی قابض
 بود و قوت ثمر وی و ورق وی و قشور بیخ وی مساوی بود و اگر طبیعت ورق وی
 بر ریشهای کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضا مسترخنی ریزند نافع بود و قطع سیلان
 رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان مضمضه کنند دندان محکم را محکم گرداند
 و جرب را نافع بود تا بجدی که جرب مواشی و سگ و اگر از شاخهای وی مسواک سازند
 دندان را جلاد دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوای متضاده یعنی از قوت قبض و تسخین
 و قوت تلین و بدین سبب است که او را مده و مقعد و امعا و جگر را نافع بود جایز

در غایت افراط که در وی
 هست بعضی بول خون براند

بپوشد

بوی بلغم از بکشد و در فریبی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و محلل رطوبات معده
محکم کرد و نرم
بجز رطوبات بود و چون نار و زنبق بود
نزد معده سرد است و نافع بود و در
زیت بکشد و حقایق بسیار نافع بود
خورد و جفاوات کند و در اعراض
و نایب سرد باشد مند

صمغ اریک که راست گفته شد
مطبوخ عقده الوند خوانند و در
خوانند و گفته شود

صمغ صبی الثعلب گفته شد

صمغ صبی الثعلب

وی بلغم از بکشد و در فریبی را سودمند بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و محلل رطوبات معده
محکم کرد و نرم
بجز رطوبات بود و چون نار و زنبق بود
نزد معده سرد است و نافع بود و در
زیت بکشد و حقایق بسیار نافع بود
خورد و جفاوات کند و در اعراض
و نایب سرد باشد مند
مصل طبیعت وی سرد و خشک بود در دم و این ماسویه گوید در سیوم سودانی فراخ را بر بود و
بود بمعده و سفلی و کیوس بر بر هر و اگر با گوشت فریز برین ضروری کم شود **مطبخا** لعوق مطبخا حوا
و آن لعوق کوز است و در مرکبات گفته شود **مطبخین** نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن
خشک تر از پنجه بود و آنچه با سرکه و کرم و یا بود کرم و خشک بود و آنچه نمزی بودی که بر بخت
کرم و خشک بود و وی ملطف بلغم بود و منشف رطوبات معده بود و آنچه با با زیر بود در شکار
بهضم بود و تشنگی آورد و اگر بر که بچوشاند بعد از آن بریان کند تشنگی نیارود و آنچه بی
سرکه با بچوشاند بعد از آن مطبخین کند و مری و در اجنبی بران کند تشنگی آورد **مطبخ**
جلنا است و گفته شد **ممشوق** از اجاز است آنرا جست گویند و گفته شد و از نباتات بود
و آن نیز گفته شد **شعقار** صمغ آجا اصل است و گفته شد **معین** مازیبون است و گفته شد **معا**
نیکوترین آن بود که حوی گو سفید کند و طبیعت آن سرد و خشک بود عصبی و ح
کسی بود که غذای وی دخانی بود و وی در والی در سابقین احداث کند از بهر آنکه خون
که از وی متولد شود بد بود و میل سردی داشته باشد و باید که پاک بشویند و سباج
و ابا زیر پزند **معد** وی چون معا بود در احوالها و وی صالح تر از معا بود و سرد و
بود **مغاث** بهترین آن بغدادی بود و سفیدی بود که میل سردی داشته باشد و طبیعت
آن سرد و خشک بود و خلافت و طبیعت آن گرم و تر بود در دم و گویند خشک بود و مقوی
اعضا بود و مسخن و ضامد کردن شکستگی و کوفتگی و الهم و لقرس و صلاحه مفصل
و شنج و نافع بود و ملین صلاحه حلق و شش بود و باه را برانکند خاصه تخم وی مقدار
ما خود از وی یک درم بود و گویند مطرب بود بمثانه و مصلح وی عمل است و در ضامدات بدل
وی قلت گویند **مغسه** نوعی از طین است سرخ رنگ و بیونایی میلطوس خوانند و بر طبقون
گویند بشیر از وی کل سرخ گویند و بخاران استعمال کنند و نیکوترین آن بود که سرخی روشن بود و تاریک
و گویند نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم
و قوس گوید در قبض و تخفیف نیکو تر از طین محتموم بود چرا که با با اصلاح آورد و کرم کند

و چون در کرم

به بندد و اگر گرم کند و در دهن نگاه دارند و در دندان نافع بود و چون بدان غرغره
 کنند بلغم را قطع کند و دماغ را پاک گرداند و چون صوف پاره بدان تر کنند و بر اجسام
 که تازه بود و حوث انسان روانه باشد خون را بندد و ملخ اندرانی چشم را
 تر کند و ناخن و سفیدی چشم را تنگ گرداند و ضعیف سازد و سبب را سودمند بود
 و در معده سرد را مفید بود و مسهل بلغم عفن خام سودا بود و مقدار شرتی
 نیم درم بود و نمک سوخته دندان را جدا دهد و صفت سوختن وی نیکوتر آنست که
 بشویند یک بار و دیگر تا خشک کرد پس در یکی کند و سردیک بنهند و بر سرش
 نهند و آتش سوخته بر کرد دیگر کند و دیگر کند تا از حرکت بار استند آن زمان سوخته
 بود و نمک تلخ مسهل سودا بود بقوت و رازی گوید بسیار خوردن نمک محرق
 دم و ضعف بفرش بود و مصلح وی آن بود که بشویند و صغر اضافی وی کند
 و گویند بدل آن نیم وزن نوشادر بود و گویند نیم وزن آن بوره **ملح الیابغین** سوچ
 است و گفته شد **ملح الصاغ** تنگ است و گفته شد **ملح بون** نوشادر است و گفته شود
ملح سنجی ملخ عینی است و گفته شد **ملح الغوب** بوره درخت غب خوانند و وی اقوی ترین
 بوره ها بود و گفته شد **ملح الهندی** نمک هندی گرم و خشک بود و وی گرم و لطیف تر از
 انواع ملخ بود **ملح فظلی** نیکوترین آن بود که منقح الرایح بود و طبیعت آن گرم و خشک بود قی
 راباری دهد و مسهل سودا بود و مقدار شرتی نیم درم بود و مضر بود بجماع و مصلح وی بلبله
 زرد بود **ملح قافلا** است و گفته شد **ملوخوا** ملوکیه گویند و آن نوعی از خبازی است و آن
 بستانی بود و بیشتر از خطمی کوچک گویند و درخت وی مانند درخت خطمی بود اما کله وی سرخ کوچک
 بود و در خبازی گفته شد و نیکوترین ملوخوا آن بود که سبز و بزرگ بود و قضبان وی سرخی
 مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود در دوم و گویند سرد تر بود در سیوم التهاب را
 نافع بود و چون بر معده و کبیر و کینه ضما کند و سیلان بضرر نافع بود و اختلا فر دم و
 صداع و در چشم گرم را سودمند بود چون با آرد جو ضما کنند و استخی گویند سه جگر
 در هر یک بشاید چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی کل
 بود یا کلاب **ملطام** مشط الرایح است و گفته شد **ملونیا** مقلونیا خوانند و آن خرزبه دراز بود
 و بشیرازی آنرا خارد دراز گویند و آن مانند خارزه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود مضر شود
مسک الارواح موقوف الارواح خوانند و آن اسطوخودوس است و گفته شد **منج** پنج و بیاری نیک

و در دهن نافع بود
 و در چشم نافع بود
 و در معده نافع بود
 و در ریه نافع بود
 و در کبد نافع بود
 و در طحال نافع بود
 و در مغز نافع بود
 و در عروق نافع بود
 و در اعصاب نافع بود
 و در پوست نافع بود
 و در مویز نافع بود
 و در نیش نافع بود
 و در زخم نافع بود
 و در جراحت نافع بود
 و در سوزش نافع بود
 و در خارش نافع بود
 و در تورم نافع بود
 و در التهاب نافع بود
 و در عفونت نافع بود
 و در فساد نافع بود
 و در کرم نافع بود
 و در حشرات نافع بود
 و در زهر نافع بود
 و در آفتاب نافع بود
 و در باد نافع بود
 و در باد سرد نافع بود
 و در باد گرم نافع بود
 و در باد کبیر نافع بود
 و در باد کینه نافع بود
 و در باد سیلان نافع بود
 و در باد بضرر نافع بود
 و در باد اختلا نافع بود
 و در باد صداع نافع بود
 و در باد چشم نافع بود
 و در باد کبیر نافع بود
 و در باد کلاب نافع بود
 و در باد ملطام نافع بود
 و در باد ملونیا نافع بود
 و در باد مسک الارواح نافع بود
 و در باد منج نافع بود

ملک الیابغین
 طریح خوانند
 خوانند و در چشم نافع بود

گویند کویله در باب با گفته **شمن** بر طلی که بر درختی افتد یا سنگی آنرا من خوانند
 و درخت و گز انگبین و بید انگبین و اشال این و طبیعت آن ما بر جوید کویله
 بود در اول و معتدل بود در رطوبت و یسوت سینه را نیکو بود و شش او رطوبت
 آن بزاید و خشونت آن نرم کرد ایند و مرفه که از رطوبت بود را ابل کند و چشم
 بن الحسن کویله گرم بود در آخر درجه دوم و خشکی وی نزدیک بگری
 وی بود و نیکوترین آن بود که لون وی صاف بود و بیخ چوب درخت باوی
 اینخته نبود استخوان معاله را نیکو بود و طبیعت محکم دارد و ما اصفر اسود
 چون بیاشامند و ضما کنند بر شکم و چون سعو ط کنند بمقدار دنگی دماغ را پاک
 کند و باد های غلیظ از وی بیرون آورد و مقوی ادویه بود چون باوی خلط
 کنند در شربت و سعو ط وی خلط کند باد و بهای بزرگ از بسیاری منفعت آن
 در بدن **منج** بروی کافور است و در مرکبات صفت آن گفته **شور** **منج** در حب
 المنیم گفته شد صفت آن **منجوشه** سبیل روی است و گفته **منج عوره**
 بیروج است و گفته شود و بروی مندر اغوش خوانند **منشور** خیر بر
 بدین اسم خوانند و گفته شد و نوعی از خشخاش است که آنرا منشور خوانند
مندی عود است و گفته شد **منج** منج است و گفته شد **منج** زراوشان نم
 خیری است و گفته شد **موز** در خیت است مانند نخل و ثمروی موز خوانند و در
 طرف دریا بسیار باشد بمقدار خشخاش با پوست و ورق آن مانند پیل جوشی است
 در بلاد عرب و دانه وی مانند دانه انجیر بود و بطعم شیرین بود و طبیعت وی این
 ماسویه گوید گرم بود در وسط درجه اول و تر بود در آخر آن غذا اندک دهد و
 ریش حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه خشک را نافع بود و باه را تخمیک دهد
 و کرده را نیکو بود و بول براند و شکم بسیار خوردن وی موله سده بود
 و صفرا و بلغم زیادت کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود
 بغایت و مصلح دی نبات بود که با وی بخورند یا با عسل بر شش از طعام
 باید خورد و بعد از آن سکنجبین بزوری و بعد از غذا نشاید که
 خورد تا آن زمان که غذا بگذرد و بحاصیلت سسم کلا بست

بر
 بر
 منشور

موز در بند
 کله حور اندک
 و بطم
 گفته
 بمقدار خشکی
 هم با پوست
 موز نه زده
 صبر با و بلاد
 قدر سوسه

مورد سوم مورد بر است و نیکوترین آن روحی بود و طبیعت آن گرم
 خشک بود در دوم صمغ را نیکو بود و مقوی معده و کما بود و صداع و
 رطوبات و ماغ را نافع بود و چون بخورد بر کرم را نکند **مورد پنجم** بیونانی میوه
 خوانند بعضی آنرا میطیقون و ساق نبات وی دورق وی مانند شبت بود
 ولیکن ساق وی غلطه بود و بد از آبی دو کز بود و پنج و بر او خوانند و
 بوزن و لون غاریغون بود لیکن بزردی مایل بود و اندکی تلخ و در شده با
 و خشوی بود و این پنج مستعمل بود و طبیعت آن صاحب مهناج گوید گرم و
 خشکست در سوم و در وی رطوبتی نافع غیر نضج بود و جالینوس گوید
 گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و نیکوترین آن سفید روشن پاک بود
 بول حرص براند و ملطف بود و گرم تر از سنبل بود و قابض تر در و مفاصل را نافع
 و طکر سرد را سود دهد خوردن و طلا کردن و عمر البول را نافع بود اشامیدن و
 ضاد کردن و در دمانه و کرده را نافع بود چون کوشانند وزن در آب آن
 نشیند محض براند و چون ضاد کند بزاد کوهکان بول براند و اگر زیاده مستعمل
 کند صداع آورد و اسهال گوید مضرب و بیزر و مصلح وی تخم کرفس بود و بدل کنیم
 بوزن آن جوز بواونیم وزن آن سنبل است و گویند ببال آن نیم وزن فضل
 سیاه بود و گویند نیم وزن آن جوز بواونیم **مورد ششم** نیکوترین آن معدنی بود که
 از ولایت دارا جود خرد و در سقورید و کس گوید مومیا می قوت از
 و قفو بود چون با هم پیانیزند و بطبیعت ایشان بود الامومیا سی منفعتی تمام
 دارد و بسیار طبیعت وی گرم بود در سیوم و لطیف بود و محمل و شیخ
 الریس گوید گرم بود در آخر درجه دوم و خشک بود در اول مقوی روح بود
 بحاصیت سودمند بود و در همای بلغمی را و خلع و کمر و سقطه و ضربه و فالج و
 لقوه خوردن و مالیدن در در شققه و صداع سرد و صرع و دوار را سود دهد
 چون حبه باب حرز نکوش سحوط کند و کرانی زبازا قیراطی بطینج سعوفاری
 یا شامند نافع بود و منع لغت دم بکند از شمش و خناق و در در حلق و قیراط
 از وی فواق زیاد کند چون بطینج کرفس یا شامند و قیراطی از وی شتر تازه
 ریش مشانه و اخلیل را نافع بود و در حبه از وی یا قیراطی گویند عقوبت با

جوز بواونیم
 و با سیل برشته
 و در اول فصل
 و در اول فصل

آن

مورد ششم
 و نیکوترین آن
 معدنی بود که
 از ولایت دارا
 جود خرد و در
 سقورید و کس
 گوید مومیا می
 قوت از و قفو
 بود چون با هم
 پیانیزند و بطبیعت
 ایشان بود الامومیا
 سی منفعتی تمام
 دارد و بسیار
 طبیعت وی گرم
 بود در سیوم و
 لطیف بود و محمل
 و شیخ الریس
 گوید گرم بود
 در آخر درجه
 دوم و خشک
 بود در اول
 مقوی روح بود
 بحاصیت سودمند
 بود و در همای
 بلغمی را و خلع
 و کمر و سقطه
 و ضربه و فالج
 و لقوه خوردن
 و مالیدن در
 در شققه و
 صداع سرد و
 صرع و دوار
 را سود دهد
 چون حبه باب
 حرز نکوش
 سحوط کند
 و کرانی
 زبازا قیراطی
 بطینج سعوفاری
 یا شامند
 نافع بود
 و منع لغت
 دم بکند
 از شمش
 و خناق
 و در در
 حلق و
 قیراط
 از وی
 فواق
 زیاد
 کند
 چون
 بطینج
 کرفس
 یا شامند
 و قیراطی
 از وی
 شتر
 تازه
 ریش
 مشانه
 و اخلیل
 را نافع
 بود
 و در
 حبه
 از وی
 یا
 قیراطی
 گویند
 عقوبت
 با

با کجین یار
 قوت بود
 و قیراط
 از وی
 فواق
 زیاد
 کند
 چون
 بطینج
 کرفس
 یا شامند
 و قیراطی
 از وی
 شتر
 تازه
 ریش
 مشانه
 و اخلیل
 را نافع
 بود
 و در
 حبه
 از وی
 یا
 قیراطی
 گویند
 عقوبت
 با

نیکو بود و شکم بیند و وی لطف و محفوف بود و نشاره خوب دی
 نرفت دم ز ناز اناغ بود و قرصه امعا و زرب و دیس و زرد و مس که
 طبع نشاره خوب وی چون یا شامند یا تخمه کنند سودمند بود جهت
 قرصه امعا و زرنانی که رطوبات فزمن از رحم ایشان روانه بود و نموی را
 شرح گرداند و شکم بیند و **میوه** میوه سالیله را اصطفا خوانند و غسل لبی
 نیز گویند و نقل و بر آن میوه سالیله خوانند و در وی قبض و تخفیف بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و گویند تر بود مسخ و ملین و منضج باشد و گویند دماغ
 را پاک گرداند و خدام را نافع بود و طبیعت بیند و مقدار ماخوذ از
 وی تا یک مثقال بود و سر قه و زکام و ترکه که از رطوبت بود سود دهد چون
 یا شامند لکن خوردن بر کینه حیض فرود آورد و از خواص وی آنست که بخور
 کردن وی قطع را که عطف نمیکند و و بار اسود میدهد بود و وی مصدع بود
 اکنح گوید مضرت تشش و مضد وی مصطکی بود و صفت میوه سالیله در لبی
 گفته شد **بیشتر** اکا و چشم است و گفته شد و صاحب جامع گوید بیشتر
 و بیشتر بار طلا فیون است که آن نوعی از حی العالم است و گفته شد **بسم**
 منم خوانند و صفت آن در حجت المنسکفته شد **میوه** بسیار سی سخت ترش
 خوانند **میوه** زریب جلی خوانند و صاحب جامع گوید که آن را
 و این خلافت حب زرسن غیر آنست و میوه زریب بسیار میوه بزرگ خوانند
 و نیکوترین آن مهر است سیاه رسیده و معروف بود بمیوه زریب حجری
 و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محرق و اکال و صیف بود به
 خاصیت تشش را بکشد خاصه چون باز زریب بود و تنها بر حب ریش شده
 کردن نافع بود و چون با نجه حب از وی یا شامند قی کموس لیس آورده
 و وی مضر بود سیر و مصدع وی کثره بود و بدل کن عاقره و حاد در خوردن
 وی خطر بود که قرصه مشانه در نافع کند **بیسوس** شراب سوسن است و
اعلم **باب** **النون** نارچیل نادر و نارچ کونند
 بسیار سی نارکل خوانند و آن جوز هندی است و نیکوترین آن تازه بود که نبات
 سفید باشد و آنی که در آن باشد ترش باشد و طبیعت آن گرم بود در دوم
 و خشک بود در اول و چون تر بود گرم بود در اول در حله دوم و تر بود در

میوه بند سالیله

۳ یا بسنه و نیکوترین آن بود
 که خوشبو بود اما ناز
 بخور خوانند

بیشتر

و نیز از گرده سبز خوانند

نارچیل نادر

اول باه را زیاده کند و غذای بسیار دهد و لعط البول را نافع بود و
 و عنق وی برآید و سود دهد و وی می بیفزاید و سخی کرده بود و نارگیل کهن
 گرم را بکشد و حب القز و بیرون آورد و طبع بندد و وی بر جده نصیل بود
 و پوست مغزوی هضم نشود و از بهر آنست که پوست وی البیه باید خرد شد و با
 شکر خورند و کبرمشوی غششان و کرب و غشی آورد و مداوای وی بقی کند
 بعد از آن برت فواکه ترش **ناخواه** نانخه و نانوخیر و ناخواه گویند بشراری
 زبان خوانند و ناخواه ای فارسی است معنی آن طالب الحزبت یعنی
 طلب کننده نان و نیکوترین آن زربین تازه خوشبوی بود که مایل به سرخی باشد
 و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم گویند گرمی وی در دوم بود سه
 بکشد و در ادویه بهق و برض استعمال کنند و در سقورید و س که در جبه
 با شراب پیاشند مغض و عمر البول و کزندی جانوران را نافع بود و
 حیض براند و ابوجرج گوید طبع وی نفخ را بکشد البیه و تخم وی پتهای کهن
 را نافع بود و چون طبع وی بزرگند عاقبت ریزند در حال درد ساکن کنند
 و فارسی گوید قطع قیح که در سینه و معده بود بکشد و مسکن ریاح بود و طعام
 را هضم کند و غشاز اعظم نافع بود و کسی که طعم طعام نداند و بولس گوید
 مستحق معده و حکم بود آشنامیدن وی و این ماسویه گوید کرده و مثانه پاک کند
 و طبری گوید سنگ بکند از اند و گرم و حب القز بیرون آورد و صاحب بنیاح
 گوید با سد آب بول براند و آب وی چون در چشم چکاند خون بسته را بکند از
 و مقدار خود از وی یکمقال بود و اسحق گوید مقل لبن بود و مصلح وی شمس
 بود و گویند چون سخی کنند و با غسل لشرشند و طلا کنند بهر دردی که باشد در بر
 موضع که بود و دوم از آن کحل دهد و چون زن بدان حفته کند رحم را پاک گرداند
 و در طبات عوف خشک گرداند و بوی آن خوش کند و چون بروی اطله کند
 بشور لبنی را از آن کند و چون بگویند ماگردگان سوخته و بخورند ترخور اسودد بیند
نارنج صاحب مهنیاح گوید پوست وی گرم بود در دوم و حماض وی سرد و خشک
 بود در اول و خجل ریاح سرد بود از دماغ و وی لطیفه از ارج بود و مانند وی
 بود در فعل و شریف گوید درخت وی شهر است و ثمر وی مرکب از قوی
 مختلف بود پوست زرد وی گرم و لطیف بود و حماض وی سرد و خشک بود و چون

ناخواه
 ناخواه
 ناخواه

نفع
 نفع
 نفع

در سوم و در دوم و در اول

در

بوست وی خشک کننده و سحر کننده و باب کرم پیاشامند محلل مفضل بود در
 زمان و اگر ادمان شرب آن کند بازیت کرم در از آن زوده بیرون آورد
 و بوست نارنج چون تر بود در روغن خویساند و لسه بفتنه با قناب نمند
 در منفعت مانند روغن نارودین بود و چون از وی دو مثقال پیاشامند
 کزیدن عقوب و جمیع کزندهها که ستم ایشان سر بود نافع بود و دانه وی
 چون پیاشامند سودمند بود ستمهایی که عارض شود بسبب کزندهها و حمال
 وی نباشد تا خوردن جگر را ضعیف کند و معده سرد را بد بود و البته
 معده کرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید سرد و اگر سبک
 در وی خویک نند بگذارد و اگر عرقهای یاریک وی جمع کند و خشک
 کرده سحر کند و با شراب پیاشامند سودمندترین دارو باشد جهت
 دفع زهرهای کشنده که سبب آن سروی بود **نارمشک** تاویل کن بسیاری
 مشک ارمان بود و اسحق بن عمران گوید از خراسان خزند و مولف گوید
 از قول صاحب مهنج که آن اقماع ارمان هندی است و آن قفاحی است
 مانند تخم سرج رنگ و اندک برک سرد میان آن بود و منفعت وی مانند
 منفعت سبیل بود و نیکوترین آن خوشبوی بود و طبیعت کرم کرم
 بود در اول و خشک بود در دوم و گویند کرم و خشک بود در سوم و وی
 لطیف بود و معده سرد و جگر سرد را عظیم نیکو بود و ملطف اخلاط غلیظ
 بود و محلل آن و شیخ الریسی گوید بدل آن در آنستیم آن زنجبیل است و نیم
 وزن آن بوست بسته و دانلی آن سبیل و این همان گویند بدل آن بوزن
 آن کمون کرمانی بود و داندک آن قطب حری و گویند بدل آن نیم وزن
 آن سبیل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن مستط و گویند بدل آن نیم
 وزن آن مستط است **نار فارسیین** نوعی از مر است که مغشوش کرده اند
 بعضی از بیوتوعات و آن کشنده بود **نار دین** سبیل رومی است و مولف
 گوید آن سخی است که بلون مشابه مامران و عروق الصفر بود و بشکل
 اسارون ریشه بسیار داشته باشد لیکن ریشه وی باریکتر از ریشه
 اسارون بود و نیکوترین آن فیه تازه بود خوشبوی و آنچه بسفیدی
 مایل بود بد بود و طبیعت نار دین کرم بود در دوم و خشک بود در

خواننده دان
 تا غیرت
 اقماع ارمان
 نارمشک

سوم چون در کلهها کنند موی خزه بر ویانند و وی بول و حیض برانند و درم
 درم در آنافع و درین طبعه وی نشستن و یکدم از وی فاج اولقه در آنافع
 بود که اگر کسی گوید من فرست بشش و مصلح وی کثیرا با غسل بود و بدل آن
 سبیل بندی بود **ناطق** بیاری قبیط خوانند آنکه از شکر بود معتدل
 بود و موافق جوانان و کھدن و پیران بود و مزاجهای سرد و گرم و
 سرفه که از حرارت بود و آنچه بخشنی نش بود سودمند بود اصحاب نزل و
 حرقت بول و آنچه از غسل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود بکین
 صداع آورد و مولد صفا بود خاصه جوانان و آنچه بغسقی بود سود
 بود کسی را که در سینه و شش او سده و خلطی و بلغم بود و آنچه بکین بود
 کثیر العذرا بود سودمند بود جهت سرفه و سینه لیکن ثقیل بود و فرخی
 معده و آنچه بگردگان بود در غایت گرمی بود و معده بلغم را نافع بود بکین
 صداع آورد و تعدیل آن بخشنی نش و کاهکند و آنچه به بادام بود اندکی
 گرمی داشته باشد و سرفه را که از رطوبت بود نافع بود **نافوخ** و لبوت
 است و گفته شد **نار کبوا** ارمان السعال خوانند و آن خشنی است و
 گفته شد و گویند نار کبوا خشنی شش سیاه است **تاب الکلب** دندان
 نیش سگ دیوانه و غیر دیوانه بود در باب عین و در صفت عظام گفته
ناغبیت نار مشک است و گفته شد **بنی رطب** بیاری کثیر خوانند
 و عرب بنی دو ما گویند و طبیعت آن سرد و در اول و تر بود و گویند
 خشک بود در اول و آنچه نثرین بود سردی وی کمتر بود و آنچه مایل بحموت
 بود سرد و تر بود و وی طبیعت براند و گویند حکم وی تفاح و کثیر مساوی
 بود و آنچه معتدل از وی بود شکم بیند و غیر معتدل واقع قوت بود
 از بهر آنکه مضم نشود و هیچ هضم نمود و وی مولد بلغم بود و از بهر آن
 که جوئی مزاج بود از وی شکرین خورد و سرد مزاج کلک کین **بنی نایس**
 کثیر خشک بود و خشک و نثرین وی کمتر از سردی تر بود و در وی
 تخفیف و تظیف بود و قابض بود و قوت معده بهد و شکم بیند
 منع و با اسخوان بکیند و غذای خشک وی اندک بود **بنی الاراجب**

قیط

بقی اطباء
سرفه
سخت

تنظیف

صنوبر

صنوبر است و گفته شد **نیند** از شراب خرما می نیکو تر آن بود که از رطب سازند و طبیعت آن گرم و تر بود بدن را فرسوده کند و منجر به خوردن و غذای بسیار دهد و مسخن بود و وی غلیظترین نبیند تا به دیغی از دو شبانی و سرد آورد و مولد خونی تره سوداوی بود و مضر بود با اعصاب و جوارح و آثار ترش مفرط وی کم کند **نیند** دو شبانی نیکو ترین آن بود که از سنبلان رطب سازند و آن گرم و تر بود حرارت وی مکره از حرارت خرما می بود و سهل طبیعت بود و چون بکند غذای بسیار دهد و غلظت از خرما می بود و در بکند رو باد آنکند تر بود و مولد سده بود خاصه خون تازه بود **نیند** **العسل** گرم بود بقایت و گرم تر از خرما بود و خشک باشد رطوبت معده و سرد خراج و مضرهای سرد بلغمی را نافع خاصه چون با آقاویه سازند و وی خمار آورد بیشتر از خرما مضر بود و موری خراج را و مولد صواب آورد و صداع آورد و اولی آن بود منتقل با ناز و به کند و نقل آن بیند از ترش و اگر خمار عارض شود رطب و آله ترش مثل رطب ارج و غوره و مانند آن خوردند **نیند** **الفانید** و التین سهل طبیعت بود و سوداوی خراج را **صفرا** موافق بود و کسی که عقلت مثانه داشته باشد و سینه و شش و انگلی بود و مسخن بدنی بود و مسخن وی لیکن خوب و حکم آورد و فی الجمله مجموع نیند تا مقصر باشد از شراب **نیند** **الزنب** گرم و تر بود و حرارت وی مکره از حرارت خرما سیاه غلظت بود و چون با آقاویه در وی کنند پس بطبع وی باشد رطوبت معده را نیکو بود لیکن منافع وی کم بود و یک بود و نیز و سهل بود و اگر عسل یا وی بود گرم و خشک بود سرد خراج از مضرهای سرد بلغمی را نافع بود و اگر رطب بود که مسخن کرده و مثانه بود و سنگ صواب که بود بیرون آورد و شکم بندد و اگر از میوه زرد غذا بیشتر دهد و خون که از وی متولد شود منان و غلیظ تر از خونی که از شراب بود و زود متحل شود بخطی سیاه که آن را دردی خون خوانند بعد از آن متحل بود اگر در سوداوی خراج باید که اجتناب نماید از وی البته **نیند** **التاجیل** مسکی نیکو بود و مسخن و ملین بود و سودمند بود جهت درد دشت و کرده که از خطی سرد بود **نبات** بهترین آن سفید شفاف باک سبک بود و طبیعت آن

معتدل بود حلی را صافی کند و شعال را نافع بود و موافق سینه و شمش
 و قصه آن بود که اگر با جورد اضافت وی کند سودا را نافع بود و
 بود بمغده حراری و مضر آن فواکه بود **نات الوعد** کما است و گفته
 نش **نخج قشر** سلی بود و نجیب است هر قشری بود و مخصوص بود سلی
 طب **نخج** و تخم و تخم این هر سه اسم نیک است و گفته شد در **نخج حاس** بیاض
 مس گویند و آن انواع است یک نوع سرخ بود که زردی زند و معدن آن
 قریس بود و آن فاضلترین انواع مس بود و یک نوع زرد و روشن بود
 و یک نوع بسیار بی مایل بود و بصفت زرد کنند و یک نوع طالتون است
 و گفته شد و مس چون بسوزانند رو سنج خوانند و وی حرف بود
 در روی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن شبی رقیق
 امس بود از هر دو طرف طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
 و در روی جدت و قبض بود و شرب کردن از ظرفهای خشن مهمل بود
 و باید که حذر کند از آنکه خردار روی را نکند از شور می و تلخی و ترش
 و شربتی و جریه و گوشت و اقول آن بود که چون خری دردی بپزند چون
 گرم تو دازوی بیرون کنند و رمانکنند که گشرد شود که مضر بود در خاری
 ستم است **نخج حاس** خرق رو سنج خوانند و گفته شد **نخج حاس** مرغ آبی
 بود و این ماسوبه گوید گوشت وی افضل لحم طر بود و گرم بود قوت
 چشم بدهد و منی بپزداند و مصلد بدن و صاحب قنهای گوید صلی است
 که در بصره دازند انیت که با بازر جمعی کنند و از بی آن مسکت
 خوردند یا بعضی از جوارشات **نخج حاس** بیاضی است ماز و گویند و طبیعت
 آن سرد و خشک بود **نخج حاس** بیاضی است ماز و گویند و طبیعت
 خشک بود در اول و در روی جلد و تلبیس بود و شفته بسیار سینه
 دازم گرداند خاصه حنثوی که از آب وی و شکر سازند و وی محلل
 ریاح و طبع بود و چون در موضعی که نفخ بود گرم کرده در کسه کنند و
 نمکند کنند بدان موضع نفخ را تحلیل دهد و با سرکه گرم کرده بر جوب
 خنثی ضا د کند نافع بود و چون با شراب بپزند و ضا د کنند بر ستان
 که شرد روی بسته بود و رم آن ساکن گرداند و شیر روانه کند و نخاله

حاس
 سدر
 حاس

با ورق ترشتره بپزند و بر کزندی عقیق ضا و کنند در دسالی کرد اند و اگر
 باب شهابین سیل و اگر سیوس در زمر که خوب است و در کشت نمند
 و در آن در بلنی کستی رود که ز کام داشته باشد شفا یابد **ند** بسیاری
 کشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر بود و مشک بخورد می مقوی قوت
 بود و دافع موم **ز جسن** صفت بری است و گفته شد **ز جسن** صفت بری است
 و بسیاری ز کس خوانند نیکوترین وی مضاعف بود و نترازی آنرا
 بهفت زرده خوانند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشکی و لطیف
 بود و گویند گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم سده و دماغ
 را بکشاید و ز کام سرد را نافع بود و در وی تخلیلی قوی بود و صداع که
 از طوبیت بود سود دارد و مضدع سرهای گرم بود و مصلح وی بنفشه و
 کافور بود **ز طلا** بیست مرکب از صندل سرخ و کل از منی و فوفل و افاقیا
 و حضض و اسفیداج و مردار سنگ و در همای گرم را نافع بود و در
 مرکبات گفته شود **ز دل** مولف گوید که صاحب جامع و صاحب مختار
 صفت وی نگفته اند و آن گماهی است که وی که در آن بخیا زرد ماند
 و بیخ و براد و انم خوانند و گویند بلنگ را زایدن دشوار بود چون بکار
 زاید بقدرت حق تعالی می داند که خون این بیخ بخورد دید آب تن نشود
 این گماه را طلب کند و بیخ آن بر کند و بخورد دیگر آب تن نگردد و بقدرت
 حق تعالی مهره در بدن وی پیدا شود و گویند در سی سردی باشد و گویند
 درین دین وی بود و گویند در شرابان بود و مولف گوید که **ز جسن** است
 درین دین وی بود و باقی خلاف است و اگر احوال خوانند بسیاری
 زک بلنگ خوانند خاصیت آن بسیار بود هر جراحی که ناصور شده باشد
 آنرا بسایند آب و رجواحت طله کنند نیکو شود و هر زک که صلابه وی
 لعق کند دیگر آب تن نشود و هر مرد که با خود دارد و در اندرون دکان
 خازر و دنانها در تنور افتد و ز روک از بیکدانه و لیس سر کو چکتر بود
 به بسیار و در کما داشته و لورمان محلی **ز کارد** توان تراشید و ز روک
 نتوان تراشید مطلق **ز کارد** ز روک برنگ بوست بلنگ باشد سیاه
 و سفید **ز سرین** در دصین خوانند و آن دو نوع است یک نوع بسیار سی

نوع
 ز کارد
 و کارد
 و کارد

د گویند در کسوی در بایند

بیخ زاید از مار و کارد
 در امتحان او نیست که در شراب
 کوه سفید است از آن کس که برین شود
 دگر در با خود دارد

ز کارد
 و کارد
 و کارد

کاشکین خوانند و هفت روز کس و کینوخ نسین وقت وی نزدیک
بیا بین بود و روغن وی مانند روغن زکس بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در او بی و شیخ الریس گوید در دوم و گویند در سوم دوی
منه و مطلق سردی اعصاب را نافع بود و گرم گوشش بکشد و دوی
و طمان را سودمند بود و سده پستی بکشاید و درد دندان را نافع بود و
مسکن قی و فواق بود چون چهار درم از وی پاشانند خاصه بر روی و اسی
مره سودا که از سبب عفونت بلغم بود سودمند و سخن دماغ و مقوی دل
دماغ بود چون ادمان بوسیدن وی کنند و محل ریاح بود که در سر و سینه
بود و بعطسه بیرون آورد و چون سخی کرده در حمام در خود مالند بوی
خوش کند و عرق چون بکوبند و بر کف روی مالند زایل کند و چون خشک
کند و هر روز نیم مثقال از وی پاشانند چند روز بیای جوالی را نگاه دارد
و مانع شب باشد **شریف** گوید مرغیت بغایت بزرگ و فصل الطمان
بود و بیارسی از اگر کس خوانند و در طردن خون بلند کرد از مشرق بمغرب
برواز کند و هم در آن روز باز کرد و این از عجی بیهاست گوشت وی
گرم و خشک است چون نخوردند شیخ رانافع بود و غلیظ از گوشت وی گرم و
خشک است چون مرغان بود و در هر هضم شود و کمیسی بد دهد و مولد سودا
بود و نزدیک بگوشت کلنگ بود و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در چشم
کشند سخت زنت با آب سرد طلا کنند بیا چون چشم جهت نزول آب و
اگر با پنجه این عصاره بیدقه بیا میرند و بشویند و کلی کنند تا یکی چشم رانافع
بود و غلط اخفان و خوب آن و بیه وی چون بکند از درد گوش چکانند گرم
و گرمی رانافع بود خاصه چون بیای این عمل کنند **نشا** بیونانی اامولن گویند
و بیارسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که از آب شراب خوانند
و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود در دوم و تر بود و چون
باز عوان بر کف روی طلا کنند زایل کند و چون نیزند باره چند آن آب
دقه و روغن مادام اضافه کنند سرفه و خشونت سینه و حلی و قصه
شش رانافع بود و وی ریش چشم را نیک بود و چون بریانی کنند
شکم بیند و چون با شراب برگزندی انفع طلا کنند سودمند بود و گویند

کند بخت کرده

نشا
نشا
نشا

نشا

نشسته غذا کمتر دیدن از کندی سازند و در برتر کنند و در برتر بضم شود
 آورده آورد و مصلح وی از زمین **نثاره** طبع وی طبع درخت است
 و نثاره خوب کهن خوردن که مانند آرد بود خضاد کند بر خشک نثاره
 آورد و چون با نمچه آن انیسون شراب نیامر که سرشته و در خوبی
 کتان کنند و بسوزند و صحن کنند و بر ظرف غده افشانند خشک کنند مفید است
 و شرف که در نثاره خوب آرزو گرم و خشک بود چون با خا یا نمزند
 و بر حوت تر مانند زایل کند و چون در و رکند که ندگان بگردند و بشه
 بکشد و منفعت نثاره عالج در صفت فصل گفته شد **نصاره** درخت کز
 که چون در کوه روید نثاره خوانند و چون در زمین روید اتمل گویند و گفته
 شد **نظرون** بود که از می است و گفته شد **نغغ** بیونانی مدش می خوانند و
 هزار ماکویند نثاره از می را قوت خوانند نیکو ترین آن بستنی تازه بود و
 نیکو ترین خشک آن بود که کسب خشک کرده باشند طبیعت وی معتدل
 بود و در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در دماغ و کوفت
 گرم بود در سبوم و خشک بود در سبوم و خشک بود در دماغ و کوفت
 گرم بود در سبوم و خشک بود در اول و در وی قوت مسخ و قابض و مانع
 بود از وی لطیفترین بقول خورنده بود و در سبوم و س کوبید عصاره
 وی چون با سرکه یا شامه قطع نفست دم بکند و گرم دراز بکند و حرک
 شهوت جماع بود و چون با آب انار ترش و شاخ یا گمه شاخ یا شامه
 فواق و غشی و هضمه ساکن کند و اگر با سون حاد کند بجز بلات بکند
 و اگر بر پیشانی نهند با است جو صداع زایل کند و اگر برستان که تیرسته
 بود خاد کند و رم آن ساکن کند و چون با نمک حاد کند برگزندگی
 سک دیوانه نهند مفید بود و چون بزربان مالته خشونت زبانی زایل
 کند و چون زن بخورد بر کرمش از حجامت منع آستنی بکند و اگر در
 شاخ از وی در شرمانه و زما کند نیز را نگاهدازد از حاد و نثاره
 معده را نیکو بود و شرف کوبید چون بخامد در دند از اناق بود
 و چون بر موصح کردند کی عویب نهند خند بود و چون سوط کنند حباب
 خضاب که بر گردن وی ظاهر بود سه نوبت به بر زنی دانگی از عصاره

خرد شیرین است
 و خشک و سهل آن کور است
 گویند
 کبریا کال
 بر قرص میند
 بر سنج انگور

اشل

در سایه

شده

نشه وی بار و غش لغایت نافع بود و صاحب بواسیر را لغایت نافع بود
 بود و وی ضا در کردن نیکوترین معالجه وی بود و لغایت موافق تدر
 معده بود و فایده می کند که از بلغم و خون و ضعف قوه معده بود و سخن
 با قدری عود یا صطلی بخامند فواقد و خفقان را اول کند و مثنوی دن
 بود و مفرغ و بر قانرا نافع بود و بسیار خوردنی وی حکم در حلق پیدا کند
 و گویند مولد ریاح بود و مضر بود بسفلی و مصلح وی کرفس بود و
 گویند بدل وی بود نه خوبی بود **نعام** بسیار می شروع خوانند و
 و حال نفوس گوید گوشت لطیف و نعام کثیر النضول و عمر الهضم بود
 و رازی گوید گوشت وی غلظت بود و نفع باید که صلاح وی باشد
 مانند اصلاح گوشت رط کند و این رضوان گوید نیه وی چون بر کند در
 اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع که نهند مار واقع بگردد و چون
 بوی وی بشنوید غشی آورد و گویند به محل آورد ام جالبه بود و تخم ملی فوی
 و بر کوبیدن عقوب نماید کردن و آشامیدن نافع بود و در دمار که از
 سردی بود بود **سپاه** بود و سفید بود و نیکوترین آن سفید بود
 و طبیعت آن گرم بود و خشک بود در چهارم و اسحق گوید تر است و
 وی قطف بودند بگشاید و در و رگین و مفصل و لویه و فیل
 و سیدی که در چشم بود و دفع نزول آب و ربو و مرفه گن را
 نافع بود و چون نیم مثقال از وی با آب گرم بیاشامند مغض ساکن
 کند و بیاد نماید و سردی مشابه را سود دارد و آنچه مرده و مشبه
 بر دل آرد و بر کند که طلاء کردن نافع بود و گرم در از و حلقه
 بگشاید و اسحق گوید مضر بود شش و مصلح وی بر که و کثیر بود و بدل
 لفظ سپاه قطران بود **نقد** عسوات و گفته شد **نک** شکر عود
 و گویند **نم** و تمام الملك گویند و نما بخوانند و آن بیسنت است و نیکوتر
 آن نیز تر بوی بود طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوفم و گویند در
 دوم و شیخ از رئیس گوید دفع عفونات بکند و پیش بگشاید و درهما
 بر در آن نافع بود و فلغونه سخت صفت گوید گرم بگشاید و حب القوع بر دل
 آورد و آنچه در **سنگ** بریزاند و گویند چون بر که بپزند و بار و غش

راز را بکنند قوت بر
 بیاورد و سخن مو

لفظ معنی است
 و از روغن است
 و حلال است
 در میان
 و کثیر از حلقه
 و کثیر از حلقه

نام و تمام

بیشتر
بیشتر
بیشتر

و آتشی از جری و روع غی نادام و لعابیات نافع بود **نوشاد**
معدنی بود و عملی بود و این بلیمه گویند سبکترین آن طبعی خراسانی صد
بود مانند بلور غاشقی گویند گرم و خشک بود در آخو سیموم مطلق
مذنب بود سحر چشم را نافع بود و ملازه افتاده را محکم کند و در
در خلق ذمند باد و توبه دید و حناق بلغم را سودمند بود و مطلق
بود و چون در آب حل کنند و در خانه پفشانند ماری نیکه نکند و اگر
در سوراخ ایشان ریزند بگریزند و چون سحر کنند باب سداب و پیا
شامه علق از خلق بیرون آورد و شرف گوید چون بار و عن بر روز
و در حمام بر جوب سوداوی مالند زایل کنند و چون نجاشید و در دانه
افشاند از بند بگشاید و چون بار و عن کل بیامیزند و بر برص مالند
بعد از شفته برص زایل کند خاصه چون ران ادمان کنند و رازی که
بیدل آن بوزن آن شب و بوزن آن نوره و بوزن آن نمک اندازند
بود **نوشاد** بسیار سی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود و در وی
قبضی و جلائی بود و چون بسوزانند ریشهای بدر آن نافع بود و اگر سخته
وی غسل کنند و سحر کنند و بمیل بر فزه چشم کشند ریش چشم را نافع
بود و اگر خلط کنند با سمل الطیب نیلوتر بود در خرزه رو مانند و در
وی سنگ بیرون آورد **نوشاد** استخوان هلیله گامی سنگ
ترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و خشک بود در دم غرق
را شوره و در شربتی از وی بگشاید بود و گویند مضر بود بر زو و مصلح
وی تراش بود **نوشاد** بلبل است و گفته شد **نوشاد** صاحب منهای که
چو صبر المانت و صاحب جامع گوید جوهر البواب است و هر دو گفته
شد **نوشاد** صواب است و گفته شد **نوشاد** لینیو فر خوانند و بر مای
کرب الماء و نیونانی نیمقا و حب و بر احب العوس خوانند
گویند خلط است و نیکوترین نیلوفر تعدادی بود که کل وی آبی نکلون
طبیعت وی سرد و تر است در دم و سردی وی زیاد بود
سردی بنفشه و گویند سردی وی در سیموم بود و بیخ وی با آتش
بر این گفته نافع بود و نیلوفر در مهای گرم را نیکو بود و کل قوی

مهر بر ریاند

بیشتر
بیشتر
بیشتر

و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سوم و متوسط بود در غلط و لطافت و
 تخفیف وی اقوی بود از قبض و تقوی اعضا باطن بود و البته و مصلح بتیغ عرق بود
 چون در خام بخورد بالند و قطع نایل بکند چون سخن گفته استعمال کنند **بجای** ران و فعل
 رانافع بود و گوشت در ریشهای عقیق بر ویانند و صداع ساگر آنگذ و اقماع وی نقش
 دم رانافع بود و وی معون و جگر رانافع بود و سله که در جگر بود از حرارت و **عمیق**
 نیکو و نیکو بود و چون با عمل بزنند و بر معده ضارند که **بیش** رانافع بود و چون
 با عمل بزنند و بدان غرغره کنند ممکن و جمع معقد بود چون پرمغ طلا کنند
 بطبیخ وی حقه کنند قرص اعمار رانافع بود و تروی که سهل بود درم از وی
 مجلس اندو که درم از وی حرارت تب رانافع بود و خشک وی غیر مهمل بود
 و چون درد بان نگاه دارند بشر و قلاع رانایل کنند خاصه چون باعدی و کافور بود
 و بونیدن تازه وی صداع کرم را ساکن کند و قوت دل و دماغ دهد در بعضی
 مردمان زکام آورد و در بعضی ماست و مصلح وی بونیدن کافور بود و چون بر
 روی او خفتند قطع شهوت باه بکند و دفع مغزت وی بخت الزلم کنند و **قوه**
 اندیس گوید جوهر وی مرکب بود از کرم و سرد مانند مورد سردی وی در دوم
 و گرمی وی در اول و در وی تلین بود و سیوست و بوطیره ملایم جوهر روح
 بود و عشی و خفقان کرم رانافع بود چون آب وی اندک اندک تجرع کنند **ورد**
الحار و رد الفجا خوانند و این ماسویه گوید آن کلیت که اندرون وی رخ بود
 و بیرون وی زرد بود و طبیعت وی سرد و خشک بود و بشیرازی آنرا کل نجبه
 گویند و در وی خوانند و رازی گوید بهار است **ورد الما** همیشه بدبوی بلون
 مانند کل رخ و آنرا انقون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ بی حرق
 بود مانند عاقر قرحا **ورد الحیر** نوعی از عود الصلب است که آنرا ذکر خوانند و
 گفته **ورد فرا** شقایق النعمان است و گفته **ورد الرقیه** کل خطمی است
 و ورد الوانی خوانند و گفته **ورد الحب** کبیکج است و گفته **ورد چینی**
 زین است و گفته **ورد شان** مرغ الهمی خوانند گوشت وی شکم بیند
 و دشوار هضم بود باید که بسکه بزنند **ورد الخوخ** برک شفا لو چون بریدن
 طلا کنند قطع بوی نوره بکند و اگر آب آن در گوش چکانند کرم گوش را بکشد
 و چون بر ناف ضارند کرم شکم را بکشد **ورد الاجاص** برک الوی سیاه

بجای

عمیق

بیش

قوه
ورد
نوعی
بیش

ورد
مستق

افزاین از رقیب
تبر

چون با شراب بریزند و بدان غرغره کنند قطع سیلان مواد از ملازه جلیق بکند چون
 مصدق کنی منع سیلان مواد از لته بکند **ورق السرو** نیکوترین آن بود که از
 سرو کهن بود طبیعت وی معتدل بود در وسط گرمی و سردی و گویند خشک
 و گرم و قابض محکم ای لذع **ورق الحنظل** در صفت حنظل گفته **ورق السو**
بخان در صفت شنبلیله گفته **ورق المصطکی** در مصطکی گفته **ورق**
العلیق صفت آن در علیق گفته **ورق الطراف** برگ گزیابس قابض بود و چون
 طبع کند و بر سر زنند یا آب وی بر روی ریزند نافع بود و مقوی لته مسترخی بود
ورق الدلب برگ چهارمست نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود
 و در رمهای گرم که در زانو بود نافع بود ضماد کردن و اگر کوفته بر ریشهای تر
 افشانند خشک کرد اند و سوختگی آتش را نافع بود و وی بد بود بجلیق و بینی
 چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش از وی میبرد **ورق الغوب** گفته
 در غزب منفعت وی **ورق الکرم** در گرم منفعت وی گفته **ورق البلوط** سرد
 و قابض بود و اندک تخفیف داشته باشد و همان حکم ورق غزب دارد سرد و قابض
 چون بکوبند و بر جراحت باشند گوشت برویاند و بحال صحت آورد و آب وی
 چون بیاشامند کسی را که معلق خورده باشد نافع بود و ریشهای دشوار باصلاح
 آورد **ورق الزیتون** معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون
 بسوزند قائم مقام توتیا بود و در داروهای چشم و چون بر سر بپزند در دوزخ
 نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند قلاع زایل کند و ورق زیتون
 بری چون برده ~~سودمند بود~~ و چون با آب غوره بپزند چند لکه مانند
 عمل کرد و بردن آن خورده طلا کند قلع کند **ورق شوکه المصریه** برگ
 درخت مغیلان است و در صفت وی گفته **ورق السمسم** برگ کنجد سرد و تر بود
 چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند و خشکی وی زایل کند
ورق الکبر منفعت آن در صفت کبر گفته **ورق الاترج** در اترج گفته **ورق**
التوت گفته در توت **ورق الجوز** محفف بود و در وی قبض بود و چون
 بجایند و بر ریش نهند سود دهد و سودمند بود بر بشرها که در دهان بود **ورق**
الزیتون المنیدی طالیسفر است و گفته **ورق الفخار** صفت آن در عین گفته
ورق جبه الحظرا در جبه الحظرا گفته **ورق البق** برگ کنار معتدل و محفف

برگ و زک کوفته بر جراحت باشد
 گوشت برویاند و آب را شامند
 علیق از خلق بیرون آورد

شده را زنجیر بود و سینه و تنش را نافع بود و طبع وی چون سکه بیاشام بکشد و گویند سر و کیش
پاره کنند و در شیب خاک کنند بلیون در آنجا برود و آب وی و تخم وی سنگ کرده و مثانه برز
چون باسل و قدیری روغن بلسان بیاشامند و وی معده را مضر بود و اولی آن بود که بر شانه
و بعد از آن با گوشت پزند و مری و زیت اضا و کنند و طبری گوید که زنجیر و خیزک کنند و بر دندان
سند اگر فاسد شده باشد قطع کنند و اگر در مند بود در دساکن کنند و مجهول گوید طبع اصل وی
بله را زیاده کند و بدل آن صغی بود **هنگ** بزبان هندی حلیت است و گفته **ملوت**
حلیت است و آن سلق جیلی است و در محاض گفته **هند** با پارسی کاسنی خوانند و بری بود
و بستانی بود و بری بیونانی نقولس و قحور یون گویند و ورق وی پس تر از بستانی بود و
بمعده نیکوتر بود و بوستانی را بیونانی اندر یقینا خوانند و آن دو نوع بود یک نوع و دیگری
بود نزدیک بجا هو و یک نوع ورق وی باریکتر بود و در وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی
شیرین بود و فاضله ترین آن شای بود و آنرا انطونیا خوانند و طبیعت آن سرد و تر بود در
آخر در اول گویند سرد و خشک بود در اول گویند خشکی وی در دوم بود و بری را طر
حشوق خوانند پارسی و تلخ گویند و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع افعال
عصاره وی استسقا را نافع بود و سده جگر بکشد و دفع سمها بکند چون بیاشا
خاصه عقب و زنجور و مار و تب و ربع را زایل کند و بر کوزندگی عقب ضمد کردن نافع
بود و چون آب وی با زیت بیاشامند پا در براد و بهائی کشنده بود و مقوی قلب بود
چون بیاشامند سفیدی چشم را زایل کند و در چشم رانافع بود و هند با بوستانی بر
دت در وی بیشتر بود که در بری مقوی معده بود و سده جگر بکشد و بر سر و حرار
موند **هند** است چون آب وی بکیزند و بخوشانند و کف از وی بکیزند و با کچنی
بیاشامند سده جگر بکشد و رطوبت عفن را زایل کند و تهائی در از راسود مند
بود و کاسنی کیموس نیکو دهد و وی فاضله از کاهو بود و قتیق سده بود و زرتان
تلخی وی زیادت کردد بسبب گرمایس اندک میل حرارت داشته باشد نزدیکی
با اعتدال و ضمد کردن خفقان را سود دهد چون با ارد جو ضمد کنند و با اسفنداج طلا
میرد بود و بر نقرس ضمد کردن نافع بود و هند با مسکن غشیان و بیجان صفرا
بود و از آن معده و شکم بندد و تب و ربع را نافع بود کوزندگی عقب و مجموع جانوران
زنجور و مار و سام ابرص ضمد کردن با سولق نافع بود و چون باب کاسنی خیار از
حل کنند و بدان غرغره کنند و رم حلق را سود مند بود و هند با بطی الهضم بود و مصحح

بود
دین وی

وی شاد بود و بنوعی از کاسنی بری است که آنرا خندیل خوانند و گفته در سابقه بوکا سنی
 شامی که آنرا انطونیا خوانند و معتدل ترین کاسنیها بود و کمیوس وی نیز بنام کاسنی
 و سیخ گوید وی میان کاسنی و کاهو بود و طبری گوید لطیف تر از کاهو بود و غذا
 اندک تر دهد چون ورق وی بکوبند و بر ورم کرم نهند بگذرانند و بر کند و آب وی
 با آب رازیانه تر بر قانرا نافع بود و سیخ وی از تخم وی بقوت تر بود و پوست سبز وی
 مستعمل بود **هوم الجوس** مراینه است و گفته در آن درختیست که در حوالی فارس
 میروید مانند درخت یاسمین و جوس در وقت زلزله استعمال می کند و شکوفه آن بسیار
 طراشع مانده است **هوفاریقون** هوفاریقون خوانند و او فاریقون و اندر روسان
 نیز گویند و قوریون هم خوانند و آن دادی روی است و آن قضبان و زهری وی
 سرخ رنگ بزرگ سماق بغدادی سرخ اگر چه صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از
 سماق بود و هم آورده است که جب بلان است و هر دو قول سهواست و طبیعت آن گرم
 است در سیوم خشکست در آخر آن ملطف و محلل و رام بود ضاد کردن و ورق وی
 سوختگی آتش رانافع بود و چون بپزند و با نتراب چهل روز بیای پیاشانند **النخاع**
 رانافع بود و حیض و بول براند و گرازان را سودمند بود و عمرها وی سهل مره بود و
 بچم بیندازد و آب و ورق وی بوزن وی سیخ اذخر نیم وزن وی سیخ کبر بود **هوجو**
 هوجو فقیه اس نیز گویند و آن عصبی الراعی است و گفته در **هوفسطیدا** صاحب
 منهاج گوید عصاره لخته التیس است و گفته در **هوفیلوس** حسی الحار است و گفته در
هیضمان جمل بری است و گفته در **هیسلی بو است** مال بو است و آن فاقه گوید
 است و گفته در **پیشتر** گنگوری است و درازی قد آن از یک کمر زیاده تر بود در میان
 آن تپی بود و شکوفه وی پهن بود بلون بنفشه باخ سفید شود میان آن شکوفه
 مانند پنبه شود و اگر از آن پنبه در گوش کسی رود کوی آورد **هیسلی** بالست و گفته
پیرون قصب است و گفته در **هینزار** مانع است و گفته در و الله اعلم بالقوا
باب الیاء یا سمون یاسمین است و سجلا ط نیز گویند
 بیاری کل یا سم خوانند و آن سفید بود و زرد بود و گویند از زرد نیز بود و عیبی
 ماسه گوید و نوع است زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت و بیوست
 و خوشبوی بود و سیخ ابن الحکم گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در آخر درم
 دوم و اول سیوم ملطف رطوبات بود کلف زایل کند و صداع بلغمی را

در منفی

چون بیاشانند حسی را عظیم سودمند و به غیر

حرفه

حرفه

در هینزار

با حسی
صفت الیاء

نافع باد و بوییدن وی بریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و مقوی دماغ بود و
 احمی اسفود و فلاح را نافع بود و مفتوح سده بود و عرق الناس را نافع بود و نوع زردی
 وی محلل و سخی هر عضو سرد بود و فرکوم را نافع بود و مجوری فراج را صداع آورد و
 مصلح وی روغن کل و سرکه بود و دینسقورید و کس کوید که در زردی بود و جب القرح و
 نیزون آورد چون خشک کرده سخی کند یا همچنان تر است و با عمل کبرشند چون
 بیاشامند و شریف گوید چون یا سیمین سفید بکینند و سخی کنند و از آب وی بیاشامند
 سه روز هر روز مقدار ده درم قطع نرف ارحام بکنند و مجرب بود و چون خشک کرده
 سخی کنند و بر موی سیاه پاشند سفید گرداند **یا قوت** نیکوترین آن سرخ رطابی
 بود و سواس سوداوی و خفقان و ضعف دل را بغایت نافع بود و کونیر چون
 از خود بیای و زرد منع جمود دم میکند و وی بغایت نفع بود تا بحدی که در دهان چون
 نگاه دارند تفریح بخشد **بیروج** دو نوع است یکی بیخ لفاح خوانند و یک نوع
 را بیروج الصنم خوانند و آن بیخ لفاح بری است و بصورت انسان بود
 و آنرا بیروج الصنم از بهر آن خوانند و مؤلف گوید در حد و در کمر شیر از زردی
 قلعه شهر یاری می باشد و بلون سفید بود و بعضی گویند وی را سگ می کند از زردی
 و آنرا اسکندری خوانند و این معقول نیست و نیکوترین وی آن بود که فرم با
 و طبیعت وی سرد باشد در سیوم خشک بود در اول سیوم و مخدر و مسمت بود اگر
 بوق وی برش را بماند یک هفته زایل کنی انگ ریش کند و برورمها
 صلب و دنبالات و خنازیر طلا کنند نافع بود و بیروج را چون بگویند و بر
 مفاصل ضامه اند در زایل کند و اگر کسی را احتیاج باشد بقطع عضوی چون
 کمر در شراب بیاشامند بخورد شود و از خوردن افیون و وی مسمت و منوم بود و
بوئیدن لکدر شراب کند مستی زیادت کند آورد بغایت و بدترین آن بوئیدن
 وی بود و بوئیدن ورق آن که سفید بود و آنرا ساق نبود و ذکر خوانند مسمت
 بود و مد او ای وی بقی کند باب کرم و عمل و شبت و مصطکی و سقر و مرو
 سفید و شیر تازه اشامیدن و بیروج را در محبت خواص بسیار آورده اند و
 گویند اگر کسی یا سیم شخصی که خواهد چون بیروج بکند هم در زمان هر عضوی بیروج
 که بیند از آن شخص بمان عضو جدا کنند و خبی خواص دیگر دارد که غیر طبی است
 و بدان سبب اینجا می آوردم **بیروج** هر نباتی که ویرالینی محرق سهل مقطع بود آنرا بیروج



خوانند شرم و عشر لاغنه و ما زنبون و بلبلاب که عصاره وی سقونیا است و عجمیات و
 ماهودانه و غلغا و امثال آن و اصناف آن بسیار بود و همه بدست و اقوی برین از تنوع
 لبن بود بعد از آن تخم بعد از آن ورق و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم و آن بود
 که نادوم و تا سیوم و از خواص وی آنست که چون در بر که آب اندازند که ماهی در آن آب
 بود ماهی بر روی آفتد و لبن وی موی بستد و چون بدان لطخ کنند خاصه در آفتد
 و آنچه بعد از آن روید ضعیف بود و اگر مکرر کنند دیگر روید و اگر بردن آن خورده بچکا
 قلع کند و بواسیر را دفع کند و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ بود و منفعت هر یک
 از متوعات در باب خود منفعت و معرفت و ابدال و اصلاح آن گفته شد و گویند بدل
 آن در استفراغ بلغم و مائیه نیم وزن آن سکینج بود **بخضض** نوعی از کرفس
 بزرگ است و آنرا مشرفی خوانند و انواع کرفس گفته شد در کاف و گویند فطر اسالیون است
ینره قسوس است و گفته شد **یدقه** پارسی موش دشتی خوانند کوشت وی غذا
 بسیار دهنده و شکم براند **یراع** قصب است پارسی بی گویند و در قاف گفته شد **یرامیع**
 بلیون است و گفته شد **یرنا** حنا است و گفته شد **یشف** شب خوانند و در حجر الشب
 گفته شد **یعقوب** کبک نر است و گفته شد در صفت قبح **یعضید** خندریل است
 و گفته شد **یفیصا** ریاس است و گفته شد **یقطین** نزدیک عام کد و بود و در لغت
 بر درختی که ویر اساق افراشته بنود مانند کد و و خربزه و حنظل و خیار کد و
 و امثال آن بود **یلنجوج** عود هندی است و گفته شد **یمام** شفتین است و گفته شد
ینبوت خرنوب بنطی است و صفت خرنوب بنطی و شامی گفته شد و طبیعت وی
 سرد و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن
 در صحراها و بنی دیوارها بستانهار وید و شمروی مانند کرده گویند کوچکتر بود و
 بلون سرخ بود که بسیار هی زند و در مصر نجب الکلام مشهور بود و دانه وی
 و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندان
 را نافع بود و در طبیخ وی شستن مقوی سفال بود و وی سودمند بود **سطلان**
 حیض مفطر خوردن و بخود بر کفستی و معض و **سطلان** و اسهال را نافع بود و بز
 نالیل چون محکم بماند زائل کند و خلط وی بد بود و ثقیل خاصه چون ترنجور بند
 بشیرازی کور خوانند **ینتون** ثانیسا است و گفته شد در ثانیق بلغم اهل اندلس
 است و گفته شد در الف **ینمه** نباتیت که بشیرازی منبل دار و خوانند و در جراحها و زخمها

بزرگترین

خامال اقط خوانند گفته
بزرگ

بزرگ

بزرگ

